اوستا

کهن‌ترین سرودهای ایرانیان

جلد ۱

گزارش و پژوهش

جلیل دوستخواه



اوستا

کهن‌ترین سرودها و متنهای ایرانی

گزارش و پژوهش
جلیل دوستخواه



انتشارات مروارید

اوستا فارسی
اوستا: کهن‌ترین سرودها و متنهای ایرانی / گـزارش و پـژوهش جـلیل دوسـتخواه ـ
(ویرایش ۲) ـ تهران: مروارید، ۱۳۷۱.
۲ ج. (۱۲۰۸ ص): جدول.
ISBN 964-6026-16-8 (ج. ۱) ISBN 964-6026-17-6 (ج. ۲)

فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا (فهرستنویسی پیش از انتشار).
ص. ع. به انگلیسی: "Avesta: The ancient Iranian hymns & texts".
واژه‌نامه
کتابنامه ص. (۱۱۲۹) – ۱۱۳۹.
۱. اوستا ـ فارسی. الف. دوستخواه، جلیل، ۱۳۱۲ ـ ب. عنوان.

BL۱۵۱۵/۲/ف۲ ۲۹۵/۸۲
۱۳۷۹

۱۱۶۳۷-۷۷م



انتشارات مروارید

تهران: خیابان انقلاب، روبروی دانشگاه تهران، ۱۳۱۲ / ص. پ. ۱۶۵۴-۱۳۱۴۵
تلفن ۶۶۴۰۰۸۶۶ – ۶۶۴۱۴۰۴۶ – ۶۶۴۸۴۰۲۷ – ۶۶۴۸۴۶۱۲
morvarid_ pub@yahoo.com
فروش اینترنتی www.iketab.com



اوستا (جلد اول)
گزارش و پژوهش: دکتر جلیل دوستخواه
طراح جلد: نورالدین زرین‌کلک
چاپ دهم ۱۳۸۵
چاپ گلشن
صحافی نوری
تیراژ ۲۲۰۰

شابک ۸ – ۱۶ – ۶۰۲۶ – ۹۶۴ ISBN 964-6026-16-8

دورهٔ دو جلدی ۹۴۰۰ تومان

فهرست

دفتر سوم / یَشتْها ۵۱۵ — ۲۶۹

اوستـا، میـراث مشـترک فـرهنـگـی جهـانیـان، کـهن‌تـرین نـوشـتار ایـرانیان و نـامهٔ دیـنی مزداپرستان اسـت. بخشهای گونـاگون این مجموعهٔ کهن، از زمانی در حدود نیمهٔ هزارهٔ دوم پیش از میلاد به‌بعد پدید آمد و در طول سـده‌های متوالی از نسلی به نسلی دیگر رسید تا سرانجام در روزگار ساسانیان، آنچه از آن بـرجا مانده بود، به خطی به نام «دین دبیره» به نگارش درآمد و شکلی منظّم و مدوّن یـافت.[1] امّا رویـدادهای بـعدی مانـع از آن شد کـه این مجـموعـه، دست‌نخـورده و به هـمان صورت تدوین شـده در عصـر ساسانی بـه نسـلهای پسین بـرسد و بجز «گاهان پنجگانـهٔ زرتشت» و «وندیـداد» ــ که همـهٔ آن باقـی مانده اسـت ــ از دیگر بخشهـای کتاب، بیش از یک چـهارم آنها موجود نیست.

آنچه امـروزه به نام «اوستـا» در دست داریم و از چـند سده پیش از ایـن در دانشگاهـها و مراکز علمی بـزرگ جـهان محور پژوهشهـای «اوستاشناختی» بوده، بـه‌سبب کاهشها و افزایشـها و جابجایی ها و دستـکاریهای فراوانی که در طـول تاریخ در آن راه یافته، نابسامان و ناهمگون است. از همین رو پژوهش در ایـن نامهٔ کهن و شـناخت دقیق مفاهیم و رازها و اشاره‌های آن، کاری است دشوار و با آن که بسیاری از پژوهندگان و دانشوران، همهٔ زندگی خود را برسر این سودا گذاشته‌اند، هنوز هم پیچیدگیها و گره‌های ناگشوده در آن کم نیست.

در طـول بیش از یک هـزارهٔ اخیر، دسـت‌نویسهای بـازماندهٔ اوسـتا تنهـا به صورت مـتنهای وَرجـاوندِ دینیِ زرتشتیـان، در ایران و هندوستان در اختیـار خود آنها بود و در آییـنهای مذهبی ایشان

۱. امروزه به‌طور قطع روشن نیست که پیش از این نگارش دیـن دبیره، اوستا به چه خط یا خطهای دیگری نگاشته شده بوده است. (ــــه پیش.)

خـوانده می‌شـد و دیـگران یـا از وجـود آنها هـیچ خبـری نـداشتنـد و یا از راه اشاره‌هـا و یـادآوریهای پراکنده، مطالب افسانه‌گونه و بی‌بنیادی دربارهٔ آنها به‌خاطر سپرده بودند.

در اوایـل سـدهٔ کـنونی در پی پـژوهشـهـای چند قرنی دانشـوران پـارسـی و اروپایی، استاد «ابراهیم پورداود» پیشگام و بنیادگذار دانش «اوستاشناسی» در ایران شد و چند ده سال به سختی در ایـن راه کوشید و همزمـان با او و پس از وی، دیگران نیز رهرو ایـن راه شدند و آثاری ارزشمند و روشنگر پدید آوردند. با این حال مجموع این کوششهای سزاوار و ستودنی، به‌طور عمده در حوزه‌های دانشگاهـی و نزد فرهیـختگـان جامـعه مـحدود ماند و آنچـنان کـه باید و شاید، در گسترهٔ فـرهنگ همگانی راه نیافت و دیوار حایل میان نسل کنونی و فرهنگ کهن ایران ــ اگر نه به بلندی و ستبری قرنهای گذشته ــ همچنان بر پاست.

«پورداود» خود این کمـبود را دریافته بود و بیش از بیست و پنج سال پیش از این، هنگامی که نگارندهٔ ایـن سطور در دانشگاه تهران افتخار شاگردی او را داشت، کار ویرایش گزارش اوستای خود را به وی واگذاشت تـا کتابی با نـگارش ساده و روان فارسی امـروزی، همـراه بـا یادداشتها و توضیحهای کوتاه بـه منزلهٔ «کتـاب پایهٔ اوستاشناسی» برای عموم کتاب‌خـوانان ایرانی فراهم آورد. حاصل آن کوشش، به‌سبب پـاره‌ای محدودیّتها، کتاب گزیده‌ای شد که هنوز نارساییهایی داشت و همهٔ متن اوستای مـوجود و یادداشتهای لازم دربارهٔ آن را شـامل نمی‌شد و در یک سخن، پاسخ گوی همهٔ پرسشهای خوانندهٔ چنین کتابی نبود.

پس از انتشار آن گزیـده، استاد به نگـارنـده سفارش کرد کـه کـار را تمام شده نـپندارد و بـکوشد تا در آینده و در فـرصتی مناسب، گزارشـی سـرتاسری و انتقادی از گـاهان و همهٔ بخشهای اوستای نو با یادداشتها و توضیحهای درخور و بسنده و با بهره گیری از همهٔ منابع و مآخذی که در این زمینـه هست، تدوین کـند. نگـارنده نیز ایـن سفارش و رهـنمود استـاد خویش را آویزهٔ گوش کرد و به سودای به انجام رسانیدن وظیفه‌ای فرهنگی، کار را از همان زمان پی گرفت و از هیچ کوششی در این راه بازنایستاد.

چـنـد سال پس از درگذشت استـاد، فرصـت خـوبی پیش آمد و یـکـی از سـازمانهای نشر کتاب، نگارنده را به هـمکاری برای تهیّهٔ چنین کتابی فراخواند و او نیز این دعوت را پذیرفت و پس از سالها کار و کوشش، گزارش گزیده‌ای را که آماده کرده بود، به ناشر سپرد و کار چاپ آن نیز با امکانات فنّـی و چاپیِ مطلوب، به‌زودی آغاز شد و تا پایان ادامه یافت؛ ولی از بد حادثه، درست در آستانهٔ انـتشـار کتاب، براثـر پـاره‌ای دگرگونیهـا در درون سازمان ناشر کـتاب، کار نشر آن به‌عـهدهٔ تعویق افتاد و حوادث بـعدی نیز در مسیری جریـان یافت که پس از آن همه تلاش، سـرانجام کتاب چاپ شدهٔ «اوستا، کهن‌ترین نوشتهٔ ایرانیان»، به‌صورت «کتاب» به دست خوانندگانش نرسید.

امّا حکایت همچنان باقی بود و «خویشکاری» نگارنده ناورزیده ماند. همهٔ کار و کوششِ بی‌ثمر مانده، باید از نو آغاز می‌شد که شد و سالها ادامه یافت تا گزارش کنونی شکل گرفت و به‌نگارش درآمد.

ضرورت انتشار گزارش ویراسته‌ای از «اوستا»، امروز هم ــ اگر نه بیشتر از ربع قرن پیش از این، به‌همان اندازه ــ باقی است. چنین گزارشی در شکل پذیرفتنی خود، باید گاهان پنجگانهٔ زرتشت و همهٔ دیگر نوشتارهای موجود اوستایی (پنج دفتر اوستای نو) را دربر گیرد؛ نگارشی متناسب با درون‌مایه و سبک و انشاء هریک از بخشهای متن اصلی و مبتنی بر دقّت کافی در حفظ مفاهیم اندیشگی و آموزه‌های اخلاقی و دینی و بُن‌ـمایه‌های اساطیری و کلید- واژه‌های گاهانی و تعبیرها و اصطلاحهای اوستایی داشته باشد و درحدِّ نخستین گام، با بیانی ساده و روان و دریافتنی، پرسشهای خوانندهٔ پژوهندهٔ امروزی را پاسخ گوید.

گزارنده کوشیده است تا در مجموعهٔ حاضر، این «خویشکاری» را عهده‌دار شود و بدین منظور، کارهای پیشین خود را یکسره به کناری نهاده و همهٔ کار را از نو بردست گرفته است.

وی، تکامل دانش «اوستاشناسی» را بر بنیاد پژوهشهایی که در خود «اوستا» و یا در «ادبیّات پارسی میانه» (وابسته به اوستا و مزدیسنا) در چند دههٔ اخیر در جهان و ایران صورت پذیرفته، در نظر داشته و تا آنجا که امکان یافته و توانسته، برداشتهای نو را ــ که برخی از آنها به‌طور نسبی و بعضی دیگر به تحقیق بر دریافتها و برداشتهای پیشین ترجیح دارد ــ در کار آورده است. او آنچه را که در سده‌های پیش و در نخستین دهه‌های این قرن، به اندازهٔ پیشرفت آن روزیِ دانش «اوستاشناسی» نوشته شده است، حجّت بالغ و برهان قاطع تلقّی نکرده و شأن علمی و ارجِ فرهنگی کار را در پویایی نظرها و دریافتها دانسته، نه در حفظ آیه‌وار یک سلسله برداشتهای خاص. این جنبهٔ پژوهشیِ کار، هم در برگردان متن و هم در زیرنویسها و یادداشتها و توضیحهای پایان کتاب، رعایت شده است.

با این همه، او می‌داند که نتیجهٔ کارش به‌رغمِ همهٔ دقّتها و وسواسها ــ نسبی است و خالی از چون و چرا نخواهد بود؛ زیرا امروزه دیگر بر اهل تحقیق روشن است که در کارِ پژوهشی، امکانِ کمال‌یابی مطلق وجود ندارد و بویژه در چنین زمینهٔ خطیری، جای هیچ گونه لاف و گزاف ادّعایی نیست.[1]

۱. «نیبرگ» ایران‌شناس سخت‌کوش و بنام سوئدی پس از دهها سال کار و کوشش دانشورانه، دربارهٔ دشواری درک و دریافت مفهوم «گاهان» می‌نویسد:

←

یادداشتهای مفصّلی که در پایان کتاب آمده، به‌طور عمده جانشین زیرنویسهایی است که باید در زیر صفحه‌ها می‌آمد. امّا از آنجا که برخی از یادداشتها و توضیحها یک تا چند صفحه را در بر می‌گرفت و آوردن آنها در پایین صفحه‌ها موجب اختلال در کار مطالعهٔ متن بود، ترجیح داده شد که همهٔ آنها یکجا در پایان کتاب بیاید. از شماره‌گذاری در متن برای بازبُرد به یادداشتها خودداری شد و ترتیب الفبایی در تنظیم یادداشتها مراعات گردید تا خواننده بتواند توضیح و یادداشت مربوط به هریک از نامها یا تعبیرها و اصطلاحهای در متن آمده را به‌آسانی در جای خود در بخش یادداشتها پیدا کند.

در دفتر «وندیداد» ــ و به ندرت در دیگر دفترها ــ ناگزیر شده‌ام پاره‌ای از یادداشتها را به مناسبت پیوند نزدیک با متن و ضرورت مراجعهٔ فوری خواننده بدانها، در زیر صفحه‌ها بیاورم.

در ضبط نامها و تعبیرها و اصطلاحها، در درجهٔ نخست، صورت فارسی یا پازند یا پهلوی آنها را که در زبان فارسی کنونی شناخته و مشهور است و با روال این زبان نزدیکی بیشتر دارد، آورده‌ام و در موردهایی که چنین صورتهایی نبوده و یا همان بار معنایی بنیادی اوستایی را نداشته است، اصل اوستایی را نگاشته و برای آنها ترجمه و توضیح فارسی به‌دست داده و به سیر تطور آنها در پهلوی و پازند و فارسی اشاره کرده‌ام.

بسیاری از نامها را که دو یا چند صورت مشهور داشته است، به همهٔ صورتها آورده و به یکدیگر بازبُرد داده‌ام.

وظیفهٔ خود می‌دانم که در این فرصت، از همهٔ سروران بزرگوار و دانش‌پژوه خود که در طول دو دههٔ اخیر با یاوریها و راهنماییهای خویش، مشوّق من و انگیزهٔ تداوم کارم بوده‌اند، به گرمی و با

←

«پژوهندهٔ گاهان، باید به تجربه آموخته باشد که یک بند از سرود گاهان، هنگام بامداد گونه‌ای دیگر به نظر می‌آید تا شامگاه.» (دینها. ص. پنج)

«میلز» اوستاشناس تیزبین و آگاه انگلیسی نیز در همین زمینه نوشته است:

«در زبان اوستا اشکالاتی وجود دارد که هیچ یک از خاورشناسان و دانشمندان این رشته، در ترجمه با یکدیگر تطبیق نمی‌کنند. در بسیاری از موارد، استاد و شاگرد و یا دو دوست برسر موضوعهای جزئی، هنگام ترجمه با هم اختلاف پیدا می‌کنند. مطالعات زیاد و پژوهشهای مداوم، نشان داده است که هیچ اوستاشناسی ــ چه در اروپا و چه در هندوستان ــ نتوانسته است ادّعا کند که ترجمهٔ او از نظر علمی کامل و بدون نقص بوده و از هر لحاظ، مورد رضایت می باشد.» (ل. ه. میلز، به نقل و ترجمهٔ موبد فیروز آذرگشسب در «گاتها، سرودهای زرتشت»، ج ۱، ص. شانزده)

«آنتوان میه» اوستاشناس نامدار فرانسوی نیز در کار پژوهش «گاهان» به نتیجه ای مشابه رسیده و یادآوری کرده است که:

«در حقیقت، نمی‌توان گاهان را به شیوه‌ای مطمئن و کامل ترجمه کرد.» (A. Meillet: «سه سخنرانی در باب گاهان»، پاریس ۱۹۲۵، ص ۱۱ متن اصلی، به نقل و ترجمهٔ م. عبادیان: فرهنگ ایران زمین، ج ۲۷، ص ۲۶۷)

درود و سپاس یاد کنم و در این میان، بیش از همه از دوست دانشور دیرینهٔ خویش آقای «دکتر مهرداد بهار» سپاسگزارم که افزون بر بهره گیری از گزارشها و نوشتارهای ارزندهٔ پژوهشی ایشان، خود نیز سالها پیش از این و در مرحله‌ای از تدارک و گزارش مجموعهٔ حاضر، با دقّت علمی و دلسوزی ویژه‌ای که دارند، یادداشتهای انتقادی بسیار سودمندی در حاشیهٔ بخشی از دست‌نویسهای من نوشتند و مرا به جست‌وجوها و کوششهایی بیشتری رهنمون شدند.

این سرآغاز را با یاد و نام استادم «ابراهیم پورداود» به‌پایان می‌آورم که در پانزدهم اسفندماه ۱۲٦٤ خورشیدی چشم به جهان گشود. گزارش جدید «اوستا» را همراه با گزارش «وندیداد» ــ که آرزوی انتشارش را داشت ــ یادوارهٔ یکصدمین زادروزش کرده‌ام تا سپاس و درود قلبی خود و نسل خویش را دیگرباره پیشکش آن راه‌گشا و پیشگام اوستاشناسی و ایران‌شناسی در ایران کنم.

جلیل دوستخواه

اصفهان ـ مهرروزِ مهرماه (مهرگان) ۱۳٦٤

پیشگفتار

۱. زمان و زادگاه «زرتشت» و تاریخ نگارش «اوستا» و پیشینهٔ این کتاب از آغاز تا امروز
۲. زبان اوستایی در زنجیرهٔ زبانهای ایرانی
۳. خطّ و الفبای اوستایی (دین دبیره)
٤. بررسی بخشهای اوستا و نگرشی به دین زرتشتی و جهان‌بینی مزداپرستان
۵. گزارشی از کوششهایی که در راه بازشناخت اوستا بکار رفته است

۱

دربارهٔ زمان زندگی «زرتشت» سرایندهٔ پنج «گاثا» یا «گاهان پنجگانه»، چندان نظریه‌های گوناگون و ناسازگار ابراز شده است که جوینده و پژوهنده را براستی دچار سرگردانی می‌کند.

روایت سنّتی زرتشتیان، زمان زندگی زرتشت را در حدود سیصد سال پیش از اسکندر، یعنی از حدود نیمهٔ دوم سدهٔ هفتم تا اوایل سدهٔ ششم پیش از میلاد (سالهای ٦٦٠ تا ۵۸۳ پ.م.) می‌داند. این روایت ــ که مبتنی بر متنهای پارسی میانه (بندهشن و جز آن) است ــ زادروز زرتشت را خرداد روز (ششم) ماه فروردین و درست در آغاز چهارمین هزارهٔ آفرینش جهان تعیین می‌کند و ناگفته پیداست که از بینش اساطیری و نگرش دینی مایه می‌گیرد.

یکی از دلیلهایی که پذیرندگان این روایت معمولاً برای اثبات درستی آن می‌آورند، تصوّر یکی بودن «ویشْتاسپَ» پدر داریوش یکم، و «کَوی ویشْتاسپَ» (= کی گشتاسپ) فرمانروای دین پذیرفتار همزمان زرتشت است. حال آن که اگر این دو نام از یک تن بود و «زرتشت» در زمانِ «داریوش» می‌زیست، اوّلاً باید در سنگنبشته های داریوش هم، مانند اوستا از ویشتاسپ به گونهٔ «کَوی ویشتاسپَ» یاد می‌شد که چنین نیست؛ ثانیاً چگونه می‌توان باور کرد که «زرتشت» پیامبر مزداپرستان در سرودهای دینی خود، از «ویشتاسپ»، شهربان (مرزبان) فرمانبر «داریوش»، با سپاسگزاری و بزرگداشت و درود و آفرین یاد کند، امّا از داریوش با آن آوازهٔ جهانگیر، سخنی به‌میان نیاورد و داریوش نیز در سنگنبشته های خویش، نامی از پیام‌آور و دادگذار بزرگ روزگار خود ننویساند؟[1]

۱. دربارهٔ ردّ نظریهٔ این همانیِ «کوی ویشتاسپ» اوستا (گشتاسپ کیانی) با «ویشتاسپ» پدر داریوش ← «در روشنای تاریخ» (زرتشت. ص ۷٤ ـ ۵۳).

از سوی دیگر، چگونه زرتشت ــ که بنابراین روایت، در میان پارسیان زندگی می‌کرده ــ گاهان خویش را به زبانی جز زبان آنان (زبان سنگنبشته های هخامنشی یا پارسی باستان) سروده است؟ همچنین باید توجّه داشت که در اوستا «کَوی ویشْتاسپَ» پسر «اَوروَت اَسپَ» (= لهراسپ) است؛ حال آن که در تاریخ هخامنشیان، ویشتاسپ پدر داریوش، پسر «اَرشامَ» خوانده شده است.

در برابر این روایت، دانشوران و اوستاشناسان پژوهشگر با تکیه بر دلیلهای جامعه شناختی و زبان شناختی و مجموع آگاهیهای موجود، بدین نتیجه رسیده اند که زمان زندگی زرتشت در فاصلهٔ میان ۱۵۰۰ تا ۸۰۰ پ.م. بوده است و بیشتر زمانی در حدود یک هزاره پیش از میلاد را یادآوری می‌کنند که بیش و کم با دوران کوچ آریاییان از سرزمینهای آسیای میانه به نجد ایران نیز همزمان است.[۱] «تدسکو»[۲] و (به پیروی از او) «میه»[۳] برآنند که صرف نظر از هر دلیل دیگری که می‌توان در ردّ نظریّهٔ همزمانی زرتشت با هخامنشیان اقامه کرد، این نکتهٔ مهمّ و قابل توجّه را باید در نظر داشت که «گاهان» در چنان شرایط اجتماعی و سیاسی ویژه‌ای سروده شده که اصلاً در دورهٔ هخامنشیان وجود نداشته است.[۴]

در مورد زادگاه زرتشت نیز، گوناگونیِ نظریّه ها کمتر از اختلاف آرا دربارهٔ زمان زندگی وی نیست. گروهی زادگاه او را جایی در باختر و جمعی در خاور ایران (یعنی همان سرزمین نشر دین زرتشتی) می‌دانند و عدّه‌ای کرانهٔ دریاچهٔ «چیچست» (اورمیه یا ارومیهٔ کنونی؟)[۵] را زادگاه وی می‌شمارند و برخی برآنند که زرتشت در شهر باستانی «رگا»[۶] یا «رغا»[۷] (= ری امروزی) چشم به جهان گشوده و در بزرگسالی به خاور ایران کوچیده است.[۸]

هواداران هیچ‌یک از این نظریّه ها، دلیلی روشن و پذیرفتنی برای ثابت کردن گفتهٔ خود ندارند و بیشتر دلیلها و توضیحهای آنان ناهماهنگ و ناسازگار است. از خود اوستا نیز ــ خواه از گاهان، خواه از بخشهای اوستای نو ــ چیزی در این زمینه دریافت نمی‌شود.

در جغرافیای اساطیر و دین ایرانیان ــ گذشته از «ایران ویج» که جای آن به درستی دانسته

۱. آرتور کریستن سن: ملاحظاتی دربارهٔ قدیم‌ترین عهد آیین زرتشتی، ترجمهٔ دکتر ذبیح الله صفا، مجلّهٔ دانشکدهٔ ادبیّات تهران، سال دوم، شمارهٔ ۳ ــ فروردین ۱۳۳٤.

2. Tedesco 3. Meillet

٤. کریستن سن: همان.

۵. شهری به نام «گنجک» یا «شیز».

6. Ragâ 7. Ragha

۸. در «گزیده‌های زادسپرم» و نیز در آثارالباقیهٔ ابوریحان بیرونی، شهر «موگان» یا «موغان» در آذربایجان، زادگاه زرتشت خوانده شده است.

نیست ــ بیشتر سرزمینها و رودها و دریاچه ها و دریاها و کوهها به طور نسبی با سرزمینها و رودها و دریاچه ها و دریاها و کوههای واقع در خاور ایران قابل تطبیق است. امّا گیرم که این تطبیق قطعی هم باشد، باز کمکی به روشن شدن مسئلهٔ زادگاه زرتشت نمی‌کند و تنها منطقهٔ نشر دعوت و گسترش دین وی را مشخّص می‌کند.

دلیلهای زبان‌شناختی نیز تاکنون نتوانسته است این امر را از پردهٔ ابهام بدر آورد؛ زیرا با آن که تقریباً همهٔ پژوهشگران و اوستاشناسان در نسبت دادن «گاهان» به شخص زرتشت همداستانند، دربارهٔ چگونگی و کجایی زبان این سرودها، برداشتهای گوناگون و غالباً متناقض وجود دارد و هرگاه ــ چنان که بسیاری از دانشوران معتقدند ــ زبان گاهان را یکی از زبانهای خاوری ایران بدانیم، باز هم نمی‌توانیم پاسخ این پرسش را بیابیم که: آیا این زبان، زبان مادری زرتشت بوده و یا او پس از کوچ به ایران خاوری، این زبان را که در آن‌جا معمول و رایج بوده و زبان رسمی و طبعاً ادبی به‌شمار می‌آمده، برای سرودن نیایشهای دینی خود بکار برده است؟

بنابراین ناگزیر باید از بحث دربارهٔ زادگاه و بنیاد خانوادگی زرتشت بگذریم و به پذیرفتن نتیجهٔ پژوهشهای بیشتر اوستاشناسان که جای نشر دعوت زرتشت را در خاور ایران می‌دانند، بسنده کنیم و بگوییم: زرتشت کهن‌ترین دادگذار و شاعر و اندیشه‌ور ایرانی از جایی در ایران زمین برخاست و در خاور این سرزمین، دین و پیام خویش را آشکار کرد.[1]



تاریخ سرودن کهن‌ترین بخش اوستا ــ گاهان ــ با زمان زندگی زرتشت یکی است و همان زمان تقریبیِ ۱۵۰۰ تا ۸۰۰پ.م. را می‌توان برای آن احتمال داد. امّا هنوز نمی‌دانیم که این سرودها نخستین بار در چه زمانی و به چه خطّی به نگارش درآمد و صورت نوشتاری پیدا کرد.

برخی از اوستاشناسان برآنند که در زمان زندگی زرتشت، یعنی سده های شانزدهم تا نهم پیش از میلاد، هنوز در ایران خطّ الفبایی نبود و سرودهای زرتشت ــ مانند بسیاری دیگر از متنها و داستانهای باستانی ــ قرنها سینه به سینه از نسلی به نسل دیگر می‌رسید تا این که در حدود روزگار هخامنشیان به خطّی که ظاهراً خطّ آرامی و اقتباس شده از اقوام ساکن فنیقیه و بابل بود، نگاشته شد و از آن پس به گونهٔ نوشتار باقی ماند.

گروهی دیگر در نقطهٔ مقابل دستهٔ نخست، معتقدند که خطّ الفبایی پیش از هخامنشیان نیز در ایران وجود داشته است و برای ثابت کردن این نظر خود، به سندهایی چون «الواح سومری» و جز آن استناد می‌کنند.

۱. کریستن‌سن: همان.

باید گفت که اگر هم این نظریه قطعی تلقّی شود و به اثبات برسد، باز به خودی خود نمی‌تواند تاریخ نخستین نگارش «گاهان» و دیگر بخشهای اوستا را تعیین کند و مسلّم است که در هیچ یک از مأخذهای کهن، زمانی دورتر از روزگار هخامنشیان برای نگارش این کتاب ذکر نشده است.

در سنّت و نوشته های دینی زرتشتیان آمده است که اوستا را به خطّ زرّین برروی ده هزار پوست گاو دبّاغی شده، نوشته و در «دِژْنِپِشت»[1] نهاده بودند. «بلعمی»[2] نیز در این باره می‌نویسد:

«بدان که زرتشت به وقت پادشاهی گشتاسب بیرون آمد و دعوی پیغمبری کرد از خدای تعالی و شریعت مغان او نهاد و ملک گشتاسب او را بپذیرفت و از پادشاهی او سی سال گذشته بود که زرتشت به نزدیک وی آمد؛ آنگه ده سال دیگر پادشاهی کرد و این زرتشت چون به نزد وی تمکین یافت و دانست که در دل او قرار گرفت و بدو بگروید، دعوی کرد که از آسمان بدو وحی همی آید.
گشتاسب دبیران را بنشاند تا آنچه زرتشت می‌گفت که از آسمان بدو وحی آمده است، می نبشتند به آب زر و پوستهای گاو را پیراست و از آن قرطاس کرد و مصحفها ساخت و این سخنان زرتشت که می‌گفت از آسمان برمن وحی آید، در آن مصحفها بفرمود تا ثبت کردند و دوازده هزار گاو را پوست بیاهیخته بود و پیراسته و آن پوستها نبشته از سخنان او به آب زر و آن همه بیاموخت و خلق را بر آموختن آن تحریض کرد و از آن سخن، امروز بعضی به دست مغان اندر مانده است و بخوانند و بدانند.
آنگاه گشتاسب این کتاب را اندر گنجخانهٔ خویش بنهاد ــ خانه ای از سنگ ــ و موکّلان را برآن گماشت و مردمان عامّه را نسخت آن نداد، الّا خواص را و امروز به دست همهٔ مغان اندر نیست و آن کسانی که دارند، همه تمام ندارند.»[3]

بنا بر سنّت زرتشتیان و نوشتهٔ کتابهای پهلوی مانند دینکرت و بندهشن و ارداویراف‌نامه،

۱. دژنپشت: دبیرخانه یا کتابخانه و مرکز اسناد شاهنشاهی را می‌گفته اند. در «دینکرت» این ترکیب را به گونهٔ «دژنپشتک» می بینیم و در «فارسنامهٔ ابن بلخی» به صورت «دزنفشت» آمده است.

۲. ابوعلی محمّد بن محمّد بلعمی: تاریخ بلعمی (ترجمه و تکملهٔ تاریخ طبری)، ج ۱، ص ۵۷ – ۶۵۶.

۳. همانند این گزارش در دینکرت هم آمده، اما گردآوری اوستا به «دارای دارایان» نسبت داده شده است.

اسکندر در حمله به ایران، اوستا را بسوخت و از این رو به وی لقب «گجستک» (ملعون) دادند. در روزگار اشکانیان، اوستا بار دیگر سروسامان یافت و «بلاش یکم» (اشک بیست و دوم) شاهِ اشکانی (که از ۵۱ تا ۷۸ ب.م. پادشاهی کرد) فرمان داد تا اوستا را از نوشته‌های پراکنده و روایتهای سینه به‌سینه گردآورند.[1]

اردشیر بابکان، نخستین شاه ساسانی (۲٤۱ ــ ۲۲٦ ب.م.) از آن‌جا که بنیاد فرمانروایی خویش را بر دین زرتشتی نهاده بود، توجّه ویژه‌ای به اوستا مبذول داشت. به‌نوشتهٔ دینکرت، اردشیر به «تنسر» هیربدان هیربد روزگار خویش فرمان داد تا اوستا را گردآورد و سامان بخشد. در سنّت زرتشتیان نیز «تنسر» در سرِ گروهی از موبدان که به کارِ گردآوری اوستا گماشته شدند، جای دارد.

پس از اردشیر نیز جانشینان وی در تکمیل کار فراهم آوردن بخشهای پراکندهٔ اوستا کوشیدند تا در روزگار شاپور دوم (۳۷۹ ــ ۳۱۰ ب.م.) «آذر پاد مهراسپندان» موبدانْ موبد عصر، گزارشی بربخشهای نامفهوم اوستا نوشت و کتاب «خرده اوستا» را از سراسر اوستا گردآورد. سرانجام در اواخر دورهٔ ساسانیان، یعنی در سدهٔ ششم یا هفتم میلادی خطّ اوستایی (= دین دبیره یا دین دبیری) از روی خطّ پهلوی برای نگارش اوستا اختراع شد و تمام بخشهای این کتاب، بدین خط ــ که از هر حیث کامل و جامع است ــ نگاشته شد.[2]

اوستای روزگار ساسانیان، ۳٤۵,۷۰۰ واژه و «زند» (گزارش پهلوی) آن ۲,۰۹٤,۲۰۰ واژه برآورد شده است؛ امّا امروزه بجز «گاهان» و «وندیداد» ــ که همهٔ آن برجا مانده است ــ بیش از یک چهارم از دیگر بخشهای اوستا در دست نیست و اوستای کنونی برروی هم ۸۳,۰۰۰ واژه دارد.

در کتاب پهلوی دینکرت از «نسک»[3]های بیست و یک گانهٔ اوستای کهن سخن به‌میان آمده و گزیده‌ای از همهٔ آنها ــ از جمله نسکهای از دست رفته ــ به‌دست داده شده است. نسکهای بیست‌ویک گانهٔ اوستا به سه دسته بخش می‌شده است:

۱. برخی از دانشوران برآنند که نوشتن اوستا بر ده هزار (یا دوازده هزار) پوست گاو و سوختن آن به فرمان اسکندر، افسانه‌ای بیش نیست و جنبهٔ تحقیقی ندارد. همچنین سامان‌بخشی به اوستا به فرمان بلاش یکم را نیز گروهی از محقّقان معاصر، مورد تردید قرار داده‌اند. (ــــ ر. گیرشمن: ایران از آغاز تا اسلام، ترجمهٔ دکتر محمّد معین، ص ۲٦۸ و ۲۷۲).

۲. بیلی (H.W.Bailey) و نیبرگ (H.S. Nyberg) نگارش اوستا در دورهٔ اشکانیان را هم باور ندارند و وجود دست‌نویسی از اوستا را پیش از روزگار ساسانیان انکار می‌کنند. بیلی نیمهٔ سدهٔ ششم و پالیارو (A. Pagliaro) و بوزانی (A. Bausani) نیمهٔ سدهٔ هفتم را تاریخ اختراع دین دبیره و نگارش اوستا می‌دانند.

۳. در اوستا naska به معنی کتاب و بخشهای کتاب هر دو آمده و از آن اجزای اوستا را در نظر داشته‌اند. (ــــ مزد. ج ۱، ص ۱۸۹).

۱. نسکهای **گاثانیک** در دانش و کارِ مینوی.
۲. نسکهای **داتیک** در دانش و داد و کار جهانی.
۳. نسکهای **هات مانسریک** در آگاهی از نیایشها و سرودهای دینی.

اوستای کنونی شامل شش بخش زیر است:

۱. گاهان



۲. یَسنه
۳. یشتها
۴. ویسپرد
۵. خرده اوستا
۶. وندیداد

در این پیشگفتار از هریک از این بخشها و چگونگی محتوای آن در جای خود، سخن خواهیم گفت.

* * *

پس از اسلام، بسیاری از کتابهای کهن ایرانی ــ و از آن جمله اوستا ــ به سبب مهجور ماندن زبان و ادبیات و خطهای پهلوی و اوستایی و نیز به دلیل وجود پاره‌ای ناسازگاریها میان نهادهای دینی مزداپرستان و دین تازهٔ ایرانیان، یا از میان رفت و یا دچار پراگندگی و نابسامانی شد. با این حال، آگاهیهای موجود گواه آن است که تا سده‌های چهارم و پنجم هجری نیز اوستا کم‌وبیش به همان اندازهٔ روزگار ساسانیان برجا مانده بوده است. نه‌تنها از کتاب پهلوی دینکرت ــ که در سدهٔ سوم هجری (برابر سدهٔ نهم میلادی) گردآوری شده ــ برمی‌آید که «آذرفرن‌بغ» موبد معاصر مأمون خلیفهٔ عبّاسی و گردآورندهٔ این کتاب بزرگ[1]، همهٔ اوستای کهن را ــ بجز دو نسک ــ در برابر چشم داشته است؛ بلکه اشاره‌های کسانی چون «مسعودی» و «ابوریحان بیرونی» در مورد پاره‌ای از داستانهای اساطیری و نهادهای دینی مزداپرستان، نشان می‌دهد که آنان به گونه‌ای مستقیم یا با واسطهٔ کسان دیگر، به دست‌نویسهایی از اوستا نظر داشته‌اند که هرکدام از آنها بسی بزرگتر و مفصّل‌تر از اوستای کنونی بوده و موضوعها و بخشهای زیادتری را دربر داشته است.

امّا از سدهٔ ششم هجری به‌بعد، دیگر به دشواری می‌شد ردّپای روشن و پدیداری از اوستا در

۱. تألیف دینکرت که در نیمهٔ نخست سدهٔ سوم هجری به دست «آذرفرن بَغ پسر فرّخ‌زاد» آغاز شد، در پایان همان سده به‌وسیلهٔ آذر باد پسر امید» پایان یافت. (ــــ یاد.)

ایران بازجست و بازمانده‌های این کتاب کهن ــ همانند برخی دیگر از نوشتارهای مزداپرستان ــ در خانه‌ها و آتشکده‌های نهان یا نیمه‌نهان زرتشتیان پنهان ماند و تنها در آیینهای دینی و خانوادگی آنان بکار آمد و شرایط حاکم بر جامعه، مانع از دست‌یابی همهٔ دوستداران فرهنگ دیرین ایرانی به این نامهٔ باستانی و پژوهش و بحث آزاد دربارهٔ آن شد.

از سوی دیگر می‌دانیم که در سدهٔ یکم هجری (برابر با سده‌های هفتم و هشتم میلادی) گروههایی از ایرانیانِ پای‌بند به دینِ کهن که نمی‌خواستند کیش نیاکان خود را ترک گویند یا به دشواریهای زندگی در شرایط جدید گردن بگذارند، چاره را در گریز از میهن دیدند و به‌تدریج به کشور هندوستان کوچیدند و در بخشی از آن سرزمین پناه جستند.[1] آنان علاوه بر آتشِ برگرفته از آتشکدهٔ «فَرْنْبَغ» فارس که با خود به هند بردند و در آن‌جا فروزان نگاه داشتند، برخی از نامه‌های فرهنگی و دینی کهن ــ و از آن‌جمله بخشهایی از اوستا ــ را نیز با خود به آن سرزمین بردند و به نگاهداری آنها همّت گماشتند. همچنین از همان آغاز کوچ گروههای ایرانیِ یاد شده به هندوستان تا عصر حاضر، پیوندی پوشیده و پنهان از چشم فرمانروایان، میان آنان و زرتشتیان ساکن ایران (بویژه در یزد و کرمان) برقرار بوده است و این هم‌میهنان و همکیشان دیرینه به‌وسیلهٔ مسافران و پیکهایی که میان دو کشور در رفت و آمد بودند، با هم بده‌بستان دینی و فرهنگی داشتند و بسیاری از نوشتارهای کهن، از این راه به هندوستان رفت و نزد پارسیان نگاهداری شد. کتابهای «روایت» ــ که بخشی از نوشته‌های دینی زرتشتیان را تشکیل می‌دهد ــ نیز حاصلی از این مراوده است.[2]

از سدهٔ شانزدهم میلادی به‌بعد، برخی از اروپاییان پژوهشگر و دانشور به پژوهش در اوستا و دین کهن ایرانیان روی آوردند و بویژه از سدهٔ هیجدهم تا بیستم کسانی چون «آنکتیل دوپرون»، «دارمستتر»، «جکسن» و دیگران، یکی پس از دیگری راهی هندوستان شدند تا با پارسیان آشنا شوند و به سرچشمهٔ فرهنگ و دین کهن ایرانی دست‌یابند. از این راه بود که «اوستاشناسی» به گونهٔ شاخه‌ای از دانش باستان‌شناسی درآمد و روز به‌روز گسترش یافت و در این زمینه صدها کتاب و رساله و گزارش و مقاله به زبانهای گوناگون منتشر شد.



دست‌نویسهای متن اوستا که تا روزگار ما باقی مانده، به‌طور کلّی مشتمل بر دو نوع

۱. بازماندگان این گروههای ایرانی که تاکنون در هندوستان بسر می‌برند، اقلیّتی را تشکیل داده‌اند و از آنان به نام «پارسیان» یاد می‌شود. برخی از اوستاشناسان و پهلوی‌دانان نامدار از میان هم اینان برخاسته‌اند.

۲. ← «روایات داراب هرمزدیار» درباد.

است:

الف. متنهای ساده که در نیایشها و نمازها و جشنهای زرتشتیان بکار می‌رود و تنها «یسنه» یا آمیزه‌ای از «یسنه»، «ویسپرد» و «وندیداد» را دربر دارد.

ب. متنهای پهلوی که برخی از بخشهای اوستا را با گزارش پهلوی آنها شامل می‌شود.

بیشتر دست‌نویسهای اوستا در مجموعه‌های گوناگون در هندوستان و اروپا نگاهداری می‌شود. در کشور شوروی نیز کتابخانهٔ همگانی «سالتیکف شچدرین» دست‌نویسهایی از بعضی بخشهای اوستا را در اختیار دارد.

چاپهای مختلف متن اوستا را که تاکنون بعمل آمده است، می‌توان بدین شرح نام برد:

۱. چاپ «شپیگل»[1] که از ۱۸۵۳ تا ۱۸۵۸ ب.م. منتشر شده است و ترجمهٔ پهلوی ارزشمندی همراه دارد.

۲. چاپ «گلدنر»[2] که از ۱۸۸۶ تا ۱۸۹۵ ب.م. در «اشتوتگارت» منتشر شده است. این کتاب متنی انتقادی است و بر بنیاد شمار زیادی از دست‌نویسهای اوستا قرار دارد و تاکنون به‌عنوان مأخذی پذیرفتنی در پژوهشهای اوستایی بکار می‌آید.

۳. چاپ «ریشلت»[3] که در ۱۹۱۱ ب.م. در «استراسبورگ» منتشر شده است و متن درسی بسیار مناسبی از اوستا (گزیده‌ای از بخشهای گوناگون این کتاب) را همراه با گزارش و واژگان متن دربر دارد.[4]

1. F. Spiegel 2. K. Geldner 3. H. Reichelt

۴. چاپهای دیگری نیز از بخشهای جداگانهٔ متن اوستا در سرزمین‌های گوناگون صورت پذیرفته است که برشمردن یکایک آنها در این جا، سخن را به درازا می‌کشاند. (← «کتابنامهٔ اوستا و مزدیسنا» در پایان کتاب).

۲

زبان اوستایی یکی از زبانهای کهن در شاخهٔ ایرانی خانوادهٔ زبانهای هند و ایرانی (آریایی) است که خود شعبه‌ای از زبانهای هند و اروپایی به‌شمار می‌آید. یکی از کهن‌ترین زبانهای هند و ایرانی که سند نوشتاری از آنها در دست است، زبان اوستایی است که در طول یکصد و پنجاه سال اخیر، نه‌تنها توجّه ایران‌شناسان، بلکه در مقیاس وسیع‌تر، نظر دانشمندان پژوهندهٔ زبانهای هند و اروپایی را به‌خود معطوف داشته است.

سرزمین مادر و پایگاه اصلی قبایل هند و ایرانی به احتمال زیاد، خطّهٔ آسیای میانه بوده است. تقسیم این قبایل به شعبه‌های هندی و ایرانی، ناشی از کوچهای پی‌در پی آنان بود. نخستین بار گروهی از آنها از راه افغانستان امروزی به سوی هند کوچ کردند (قبایل هندی) و پس از آنها قبایلی که در آسیای میانه باقی مانده بودند، به‌سوی سرزمینهای ایران و افغانستان کنونی کوچیدند (قبایل ایرانی).[1]

زیستگاه جدید قبایل ایرانی از کوههای قفقاز و صحراهای آسیای میانه در شمال تا کرانه‌های دریای عمان و خلیج فارس در جنوب و از افغانستان و بخشی از فلات پامیر و دهانهٔ رود سند در خاور تا سرزمینهای میانْ رودان (بین‌النهرین) در باختر امتداد می‌یافت و طبعاً انگیزهٔ پدید آمدن گویشهای گوناگون می‌شد که سپس مراحل تکامل را طی می‌کرد و به گونهٔ زبانهای کامل و مستقل در می‌آمد.

ازبرخی از این گویشها هیچ آگاهی نداریم و ازبرخی دیگر (که زبانهای مادی و

۱. گیرشمن تاریخ مهاجرت قبایل هندی را از آغاز هزارهٔ دوم پیش از میلاد و کوچ ایرانیان را یک هزاره پس از آن می‌داند. (← همان.)

سکایی را پدید آوردند) تـنها ردّ پاهایی در نامهای خاص کسان و جاها و سرزمینها برجا مانده است که زبانهای دیگر از آنهـا به عاریت گرفته اند. تنها از دو زبان ایرانی کهن، نوشتارهایی به دست ما رسیده است: اوستایی و پارسی باستان.

یکی از این دو زبان در سنگنبشته هایی به خطّ میخی از «داریوش یکم»، «خشیارشا» و دیگر شاهـان ایرانـی سده هـای ششم تـا چهارم پیش از میلاد برجا مـانـده است. زبـان این سنگنبشته ها، زبان مادری (بومی) این شاهان بود که از سرزمین پـارس (فارس کنونی) برخاسته بودند و از این رو، این زبان به درستی «پارسی باستان» نام گرفته است. مدرکهای بازمانده از زبان پـارسی باستان که از روزگـار رواج این زبان به دست ما رسیده، البته بسیار ارزشمند است؛ امّا متأسفانه این نوشتارها فراوان نیست.

زبان دیگر ایرانیِ کهن که موضوع این گفتار است، تنها از راه بخشهای برجا ماندهٔ کتاب «اوستا» به دست ما رسیده که مجموعه ای است از متنهای دینی و یـادگـارهای اساطیر باستـانی ایرانیان. کهـنگـی دست نویسهای کـنونـی اوستا از سده های سیزدهـم تا چهاردهم میلادی بیشتر نیست.[1] اوستا ــ همان گونه که در بخش یکـم این پیشگفتار گفته شد ــ در آغاز راه درازی را به عنوان یـک اثـر گفتـاری-شـنیداری پیمود تا به گونهٔ دست نویس سنّتی درآمد. تعیین نقطهٔ آغاز این سنّت دشوار است و بنابراین زبان این کتاب به طور قراردادی «زبان اوستا» یا «زبان اوستایی» نامیده می شود.

زبان اوستایی تا آن جا کـه از پژوهشهای زبان شناسان و اوستاشناسان برمی آید، زبانِ رایج در یکی از سرزمینهـای خاوری ایران زمین بوده است؛ امّـا هیچ قرینه و مدرکـی در دست نیست که به موجب آن بتوانیـم بگوییم این زبان دقیقاً در کـدام یک از نواحی خـاوری ایران و در چه زمانی رواج داشته است. از این زبـان ــ چنان که گفتیم ــ هیچ اثـر دیگری جز اوستا در دست نیست و شیوهٔ نگارش و چگونگی زبان همین بخشهای اوستای بازمانده نیز هماهنـگی کامل ندارد و نشان می دهد که در زمانهای گوناگون نوشته شده است. «گاهان پنجگانـهٔ زرتشت»، کهن ترین بخش کتاب و نمایشگر قـدیم ترین گویش زبان اوستایی است. دیگر بخشهای اوستا، زبان و گویشی به نسبت نوتر دارند که در سنجش با زبان گاهان کاملاً چشم گیر است. نویسنـدگان بعدی، گهگاه پاره هایی از بخشهای پسین اوستا را نیز بـه روش گاهان نوشته اند که از دیگر قسمتها بازشـناختنی است.

زبانهای کـهن ایرانـی ــ که زبان اوستـایی یکـی از شاخص ترین آنهاست ــ بـا زبانهای

۱. کهن ترین دست نویس یکی از بخشهای اوستا متعلّق به سال ۱۲۷۸ ب.م. است.

کهن سرزمین هندوستان، بویژه با زبان «سنسکریت» که سرودهای «ودا»[1] — کهن‌ترین نامهٔ بازمانده از هندوانِ باستان — بدان نوشته شده است، همانندیهای بسیار دارند. بیشتر کارواژه‌ها و نامْ واژه‌ها و پیشوندها و پسوندهای این زبانها دارای ریشهٔ مشترکند. برای آشنایی با این همانندیها، می‌توان به واژه‌های نمایشگرِ ده شمارهٔ نخستین در زبانهای اوستایی، سنسکریت و فارسیِ نو توجّه کرد:

اوستایی	سنسکریت	فارسی
aēva	***ĕ́ka***	یک
dva	***dvā̆́***	دو
thri	***tri***	سه
čathwar	***čatvár***	چهار
panča	***páñča***	پنج
xšvaš	***ṣaṣ***	شش
hapta	***saptá***	هفت
ašta	***aṣṭa***	هشت
nava	***náva***	نه
dasa	***dáśa***	ده

از لحاظ آواشناسی و قاعده‌های صرفی نیز، زبانهای کهن ایرانی و هندیِ باستان شبیه است[2]؛ امّا با دستور زبان فارسی کنونی تفاوت آشکار دارد. در زبانهای ایرانی کهن — و از آن جمله اوستایی — اسم هشت حالت صرفی به خود می‌گیرد:

۱. حالت فاعلی[3]
۲. حالت مفعولی[4]
۳. حالت ندا[5]
۴. حالت مفعولٌ معه[6]
۵. حالت با حرف اضافهٔ باو جز آن[7]
۶. حالت مفعولٌ منه[8]
۷. حالت اضافی[9]
۸. حالت مفعولٌ فیه[10]

پایان هریک از اسمها و صفتها و ضمیرها در هریک از این حالتهای هشتگانه تفاوت دارد و

1. Vedâ

۲. این شباهت با دیگر زبانهای هند و اروپایی هم به چشم می‌خورد.

3. Nominatif 4. Accusatif 5. Vocatif 6. Instrumental 7. Datif 8. Ablatif 9. Génitif 10. Locatif

علاوه برآن، برحسب آن که واژه مفرد یا تثنیه یا جمع و مذکّر یا مؤنّث یا خنثی باشد، دگرگونیهای دیگری نیز در پایان آن راه می‌یابد. برای مثال می‌توان صرف واژهٔ مفرد «دست» را در سه زبان پارسی باستان، اوستایی و سنسکریت مورد توجّه قرار داد:

سنسکریت	اوستایی	پارسی باستان	
hast-ás	*zast-ō*	*dast-a*^{h}	فاعلی
hast-ám	*zast-əm*	*dast-am*	مفعولی
hást-a	*zast-a*	*dast-ā*	ندایی
hast-ā́	*zast-a*	*dast-a*	مفعولٌ‌فیه
hast-ā́ya	*zast-āi*	*dast-ahyā*	با حرف اضافهٔ با و غیره
hast-āt	*zast-āt*	*dast-āt*	مفعولٌ‌فیه
hast-āsya	*zast-ahe*	*dast-ahyā*	اضافی
hast-ḗ	*zast-e*	*dast-aiy*	مفعولٌ‌فیه

۳

چنان که پیش از این اشاره رفت، اوستا در اواخر دورهٔ ساسانیان به خط ویژه‌ای که برای نوشتن آن اختراع شد، به نگارش درآمد. در آن روزگار چندین خط برای نگارش زبان پارسی میانه (پهلوی) بکار می‌رفت که هریک نام و کاربردی جداگانه داشت.[۱] رایج‌ترین و همگانی‌ترین این خطها «آم دبیره» یا «هام دبیره» بود که برای نمایش همهٔ حرفهای آوایی و بی‌آوای زبان، تنها سیزده نشانه داشت و چنین خط ناقصی به هیچ روی نمی‌توانست سرودهای کهن و مقدّس دینی را ــ که بنا به اعتقاد مزداپرستان باید دقیقاً به صورت اصلی آنها تلفّظ و خوانده شود ــ ثبت و ضبط کند.

از این رو کارشناسان خط و زبان و دانشوران و فرهیختگان زمان، به چاره‌اندیشی نشستند و از روی خط «آم دبیره» خط نوی پدید آوردند که همهٔ دقیقه‌های آواشناسی در آن بکار رفته است و تا امروز یکی از کامل‌ترین خطهای جهان به‌شمار می‌آید. این خط را از آن‌رو که تنها برای نگارش متنهای دینی (اوستا) بکار می‌رفت، «دین دبیره» یا «دین دبیری» نامیدند و علاوه بر متن اوستا، بعدها متنهای «پازند» (گزارش دوبارهٔ اوستا) را نیز بدان نوشتند.

الفبای اوستایی یا دین دبیره، مانند همهٔ خطهای ایرانی (بجز خط میخی که در نگارش سنگنبشته‌های هخامنشی بکار رفته است) از راست به چاپ نوشته می‌شود و چهل و نه نشانه (حرف) دارد که ــ جز در موردهای استثنایی ــ همواره جدا نوشته می‌شود و از این حیث، اشتباهاتی که براثر چسبیدگی حرفها در دیگر خطهای ایرانی راه می‌یابد، در این خط به چشم نمی‌خورد.

۱. ابن النّدیم در کتاب «الفهرست» شرحی از خطهای رایج در روزگار ساسانیان آورده است.

جدول الفبای دین دبیره بدین شرح است:

حرفهای آوایی[1]

شماره	اوستائی	برابر فارسی	برابر لاتین	مثال از اوستا	آوانوشت به خط لاتین	معنی
۱	𐬀	اَ کوتاه	a short	𐬀𐬵𐬎𐬭𐬀	ahura	خدا
۲	𐬁	آ بلند	ā long	𐬛𐬁	ādā	دهش
۳	𐬈	اِ کوتاه	e short	𐬫𐬀𐬰𐬀𐬨𐬀𐬌𐬜𐬈	yazamaide	می‌پرستیم
۴	𐬉	اِ بلند	ē long	𐬛𐬀𐬉𐬥𐬁	daēnā	دین
۵	𐬆	اِ کوتاه	ə short	𐬆𐬬𐬆𐬭𐬆𐬰𐬌𐬐𐬀	əvərəzika	بکار
۶	𐬇	اِ بلند	ə̄ long	𐬇𐬨𐬀𐬬𐬀𐬥𐬙	ə̄mavant	نیرومند
۷	𐬊	اُ کوتاه	o short	𐬔𐬀𐬊𐬥𐬀	gaona	گونه
۸	𐬋	اُ بلند	ō long	𐬥𐬋𐬌𐬝	nōiṯ	نه
۹	𐬅	آو	å	𐬅𐬢𐬵𐬀𐬥	åηhan	دهان
۱۰	𐬄[2]	آن	ą	𐬄𐬯𐬎	ąsu	تاک ، شاخه
۱۱	𐬌	ای کوتاه	i short	𐬌𐬜𐬀	iδa	اکنون
۱۲	𐬍	ای بلند	ī long	𐬍𐬴𐬍	īšī	دارایی، خواسته
۱۳	𐬎	او کوتاه	u short	𐬎𐬭𐬬𐬀𐬭𐬁	urvarā	گیاه ، رستنی
۱۴	𐬏	او بلند	ū long	𐬏𐬚𐬀	ūθa	پیه ، چربی

1. Vowels

۲. در بینی تلفظ می‌شود.

حرفهای بی‌آوا[1]

شماره	اوستائی	برابر فارسی	برابر لاتین	مثال از اوستا	آوا نوشت به خط لاتین	معنی
۱۵	𐬐.	ک	*k*	𐬐𐬀𐬭.	*kar*	کردن
۱۶	𐬔.	گ	*g*	𐬔𐬀𐬨.	*gam*	گام‌زدن، رفتن
۱۷	𐬑.	خ	*x = kh*	𐬑𐬭𐬀𐬙𐬎.	*xratu*	خرد
۱۸	𐬖.	غ	*γ = gh*	𐬖𐬲𐬀𐬭.	*γžar*	روان‌شدن
۱۹	𐬗.	چ	*č = ch*	𐬗𐬌𐬚𐬭𐬀.	*čiθra*	چهر
۲۰	𐬘.	ج	*j*	𐬘𐬁𐬨𐬁𐬯𐬞𐬀.	*jāmāspa*	جاماسب
۲۱	𐬙.	ت	*t*	𐬙𐬀𐬟𐬥𐬎.	*tafnu*	تب
۲۲	𐬛.	د	*d*	𐬛𐬏𐬭𐬀.	*dūra*	دور
۲۳	𐬚.	ث	*θ = th*	𐬔𐬁𐬚𐬁.	*gāθā*	گاتا
۲۴	𐬜.	ذ	*δ = dh*	𐬠𐬀𐬊𐬜𐬀.	*baoδa*	بو، بوی خوش
۲۵	𐬝.	ت	*ṯ*	𐬠𐬀𐬭𐬀𐬝.	*baraṯ*	می‌برد
۲۶	𐬞.	پ	*p*	𐬞𐬆𐬭𐬆𐬙𐬎.	*pərətu*	پل
۲۷	𐬠.	ب	*b*	𐬠𐬀𐬭	*bar*	بردن
۲۸	𐬟.	ف	*f*	𐬟𐬭𐬀𐬉𐬱𐬙𐬀.	*fraēšta*	فرشته، فرستاده
۲۹	𐬡.	و	*w*	𐬀𐬡𐬭𐬀.	*awra*	ابر
۳۰	𐬢.[2]	انگ	*ṅ = ang*	𐬬𐬀𐬢𐬵𐬎.	*vaṅhu*	وه، به، خوب
۳۱	𐬣.[3]	انگ	*ń = ang*	𐬛𐬀𐬌𐬣𐬵𐬎.	*daińhu*	ده، روستا
۳۲	𐬥.	ن	*n*	𐬥𐬨𐬁𐬥𐬀.	*nmāna*	خان‌ومان
۳۳	𐬧.	ن	*ṇ*	𐬵𐬀𐬉𐬙𐬎𐬨𐬀𐬧𐬙.	*haētumaṇt*	رود هیرمند
۳۴	𐬨.	م	*m*	𐬨𐬌𐬌𐬀𐬰𐬛𐬀.	*myazda*	میزد
۳۵	𐬫.[4]	ی	*Y*	𐬫𐬀𐬯𐬥𐬀.	*yasna*	ستایش، پرستش
۳۶	𐬌𐬌.	ی	*y*	𐬥𐬌𐬌𐬁𐬐𐬀.	*nyāka*	نیا
۳۷	𐬬.[5]	و	*V*	𐬬𐬀𐬭𐬆𐬰.	*varəz*	ورزیدن

1. Consonants

۲ و ۳. هر دو صدا در بینی تلفظ می‌شود.
۴. «ی» بزرگ، فقط در سر واژه‌ها می‌آید.
۵. «و» بزرگ، فقط در سر واژه‌ها می‌آید.

شماره	اوستائی	برابر فارسی	برابرلاتین	مثال از اوستا	آوانوشت به خط لاتین	معنی
۳۸	[illegible]	و	*v*	[illegible]	*hāvana*	هاون
۳۹	[illegible]	ر	*r*	[illegible]	*raoxšna*	روشن
۴۰	[illegible]	س	*s*	[illegible]	*sarəta*	سرد
۴۱	[illegible]	ز	*z*	[illegible]	*zyā*	زیان‌رسانیدن
۴۲	[illegible]	ش	*š = sh*	[illegible]	*ustra*	اشتر، شتر
۴۳	[illegible] [1]	ش	*š = sh*	[illegible]	*šu*	شدن
۴۴	[illegible] [2]	ش	*š(y)*	[illegible]	*sya*	شادشدن
۴۵	[illegible]	ژ	*ž*	[illegible]	*znatar*	شناسا
۴۶	[illegible]	ه	*h*	[illegible]	*hunara*	هنر
۴۷	[illegible] [3]	خ	*ḣ = kh*	[illegible]	*ḣyaona*	خیون[4]
۴۸	[illegible] [5]	خو	*xᵛ = khᵛ*	[illegible]	*xᵛafna*	خواب
۴۹	[illegible] [6]	ی	*Y*			

برای آن که خوانندهٔ این کتاب، نمونه‌ای از نگارش زبان اوستایی به دین دبیره را در برابر چشم داشته باشد، «یسنه» (هات چهل و پنجم) را که بخشی از «اُشْتَوَدگاه» (دومین سرود از گاهان پنجگانهٔ زرتشت) به شمار می‌آید و دارای یازده بند و هر بند شامل پنج سطر و هر سطر مشتمل بر یازده هجاست، نخست به دین دبیره در این‌جا می‌آوریم؛ آنگاه آوانوشت آن را به خط لاتین خواهیم آورد. برگردان فارسی این هات در نخستین دفتر کتاب (گاهان) خواهد آمد.

۱. [illegible] فقط در میان و پایان واژه و [illegible] در همه‌جا می‌آید.

۲. [illegible] همواره پیش از [illegible] (= ی = y) می‌آید.

۳. این حرف، پیش ار [illegible] (= ی = y) می‌آید و صدایی سخت‌تر از [illegible] (= ه) و مانند «خ» دارد.

٤. نام یکی از قبیله‌های تورانی بوده است.

۵. همیشه پیش از حرفهای آوایی می‌آید و همان است که در فارسی در واژه‌هایی چون «خواب» و «خواهر» و جز آن دیده می‌شود.

٦. گاهی به جای [illegible] برسر واژه‌ها درمی‌آید.

(۱) [illegible]

(۲) [illegible]

(۳) [illegible]

(۴) [illegible]

(۵) [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

(۶) [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

(۷) [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

(۸) [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

(۹) [illegible]

(۱۰) [illegible]

(۱۱) [illegible]

آوانوشت

۱

aṯ. fravaxšyā. nū. gūšōdūm. nū. sraotā.
yaēčā. asanāṯ. yaēčā. dūrāṯ. išathā.
nū. īm. vīspā. čithrā. zī. mazdawṅhōdūm.
nōiṯ. daibitīm. duš-sastiš. ahūm. mərąšyāt.
akā. varanā. drəgvaw. hizvā. āvərətō

۲

aṯ. fravaxšyā. aṅhəuš. mainyū. paouruye.
yavaw. spanyaw. ūitī. maravaṯ. yə̄m. aṇgrəm.
nōiṯ. nā. manaw. nōiṯ. səṇghā. nōiṯ. xratavō.
naēdā. varanā. nōiṯ. uxdhā. naēdā. šyaothənā.
nōiṯ. daēnaw. nōiṯ. urvąnō. hačaiṇte.

۳

aṯ. fravaxšyā. aṅhəuš. ahyā. paourvīm.
yā. mōi. vīdvaw. mazdaw. vaočaṯ. ahurō.
yōi. īm. və̄. nōiṯ. ithā. mąthrəm. varəšeṇtī.
yathā. īm. mə̄nāičā. vaočačā.
ēaibyō. aṅhəuš. avōi. aṅhaṯ. apə̄məm.

۴

aṯ. fravaxšyā. aṅhəuš. ahyā. vahištəm.
ašāṯ. hačā. mazdaw. vaēdā. yə̄. īm. dāṯ.
ptarəm. vaṅhəuš. varəzayaṇtō. manaṅhō.
aṯ. hōi. dugədā. hušyaothənā. āramaitiš.
nōiṯ. diwžaidyāi. vīspā-hišas. ahurō.

۵

at. fravaxšyā. hyat. mōi. mraot. spəntōtəmō.
vačə. srūidyāi. hyat. marətaēibyō. vahištəm.
yōi. mōi. ahmāi. səraošəm. kąn. čayasčā.
upā. jimən. haurvātā. amərətātā.
vaṅhəuš. manyəuš. šyaothənāiš. mazdaw. ahurō.

۶

at. fravaxšyā. vīspanąm. mazištəm.
stavas. aša. yə. hudaw. yoi. hənti.
spəṇtā. mainyū. sraotū. mazdaw. ahurō.
yehyā. vahme. vohū. frašī. manaṅhā.
ahyā. xratū. frō. mā. sāstū. vahištā.

۷

yehyā. savā. išawṇti. rādaṅhō.
yōi. zī. jvā. awṅharəčā. bvaṇtičā.
amərətāitī. ašāinō. urvā. aēšō.
utayūtā. yā. nərąš. sādrā. drəgvatō.
tāčā. xšathrā. mazdaw. dąmiš. ahurō.

۸

təm. nə. staotāiš. nemaṅhō. ā. vīvarəšō.
nū. zīt. čašmainī. vyādarəsəm.
vaṅhəuš. manyəuš. šyaothənahyā. uxdhaṅyāčā.
vīduš. ašā. yəm. mazdąm. ahurəm.
at. hōi. vahməṇg. dəmāne. garō. nidāmā.

۹

tə̄m. nə̄. vohū. mat. manaṅhā. čixšnušō.
yə̄. nə̄. usə̄n. čōrət. spə̄nčā. aspənčā.
mazdaw. xšathrā. vərəzə̄nyaw. dyāt. ahurō.
pasūš. vīrə̄ng. ahmākng. fradathāi. ā.
vaṅhəuš. ašā. haoząthwāt. ā. manaṅhō.

۱۰

tə̄m. nə̄. yasnāiš. āramatōiš. mimaghžō.
yə̄. ąnmə̄nī. mazdaw. srāvī. ahurō.
hyat. hōi. ašā. vohučā. čōišt. manaṅhā.
xšathrōi. hōi. haurvātā. amərətātā.
ahmāi. stōi. dąn. təvīšī. utayūitī.

۱۱

yastā. daəvəng. aparō. mašyąsčā.
tarə̄-mąstā. yōi. īm. tarə̄-mainyantā.
anyə̄ng. ahmat. yə̄. hōi. arəm. manyātā.
saošyantō. də̄ng. patōiš. spəntā. daēnā.
urvathō. rātā. ptā. vā. mazdā. ahurā.

«گاهان پنجگانهٔ زرتشت»، کهن‌ترین بخش اوستاست. این بخش، خود پاره‌ای از «یَسنَه» است که هم به سبب انتساب آن به «زرتشت» و هم به دلیل منظوم بودنش، همواره جداگانه از آن نام برده شده است. زبان گاهان با زبان دیگر بخشهای اوستا و حتی دیگر پاره‌های یسنه در آهنگ سخن و در جمله‌بندی و شیوهٔ نگارش، یکسان نیست و بسی کهن‌تر از آنهاست.

هر یک از بخشهای «یسنه» را در اوستا «هایتی» و در پهلوی و فارسی «هات» یا «ها» می‌نامند و گاهان، هفده هات از هفتاد و دو هات یسنه را دربر می‌گیرد. هرکدام از این هاتهای هفده‌گانه، چندین بند دارد و از روی شماره و وزن شعرهایی که در این بندها آمده است، آنها را به پنج گروه بخش کرده و هر گروه را یک «گاه» خوانده و نام جداگانه‌ای برآن نهاده‌اند. نام هریک از گاهان پنجگانه، از نخستین واژه‌ای که بدان آغاز می‌شود، گرفته شده است؛ جز نام گاه یکم (اهونود گاه) که با نام نیایش «یَثَه آهووَیریو...»[1] پیوند دارد. این نیایش روزگاری در آغاز این گاه جای داشته است و اکنون در «یسنه» (هات ۲۷، بند ۱۳) جای دارد.

واژهٔ «گاه» («گاثا» در اوستا) به معنی «سرود» است و «گلدنر» و «میه» آن را به مفهوم سرود و سخن منظومی می‌دانند که در میان نوشتارهای منثور می‌آمده و پاره‌های آنها را بهم می‌پیوسته است و احتمال می‌دهند که سبب گسیختگی کنونی در میان برخی از بخشهای گاهان، از میان رفتن نوشتارهای منثور و برجا ماندن پاره‌های منظوم آنها باشد. امّا «نیبرگ» این فرضیه را بکلّی رد می‌کند و می‌گوید هیچ دلیلی برای اثبات آن وجود ندارد.[2] در زبان سنسکریت نیز این واژه به همین صورت و به همین مفهوم بکار رفته است. در زبان پارسی میانه (پهلوی) «گاس» (و جمع

۱. ← همین. دریاد.
۲. دینها. ص ٤٦١.

آن «گاسان») آمده و درفارسی بعضی آن را «گات» (و در جمع «گاتها») و برخی «گاه» (و در جمع «گاهان») نوشته اند.

هریک از «گاهان» پنجگانه یک یا چند هات را دربر می‌گیرد و هر هات شامل چندین بند است که اینک، تعداد این هاتها و بندها و چگونگی آنها را به ترتیب بررسی می‌کنیم:

۱. **آهونَوَدْ گاه:** دارای هفت هات (یسنه، هاتهای ۲۸ تا ۳٤) و یکصد بند است و هر بند آن، سه سطر شانزده هجایی دارد و درنگ میان هجاها پس از هفتمین هجاست (۷+۹).

۲. **اُشْتَوَدْ گاه:** دارای چهار هات (یسنه، هاتهای ٤۳ تا ٤٦) و شصت و شش بند است و هر بند آن، پنج سطر یازده هجایی دارد و درنگ میان هجاها پس از چهارمین هجاست (٤+۷).

۳. **سپَنْتَمَدْ گاه:** دارای چهار هات (یسنه، هاتهای ٤۷ تا ۵۰) و چهل و یک بند است و هر بند آن، چهار سطر یازده هجایی دارد و درنگ میان هجاها پس از چهارمین هجاست (٤+۷).

٤. **وُهوخْشْتَر گاه:** دارای یک هات (یسنه، هات ۵۱) و بیست و دو بند است و هر بند آن، سه سطر چهارده هجایی دارد و درنگ میان هجاها پس از هفتمین هجاست (۷+۷).

۵. **وَهیشتوایشْت گاه:** دارای یک هات (یسنه، هات ۵۳) و نه بند است و هر بند آن، چهار سطر دارد که دوتای از آنها کوتاه و دوتای دیگر بلند است:

الف. سطرهای بلند، نوزده هجایی است و درنگ میان هجاها، یک بار پس از هفتمین و بار دیگر پس از چهاردهمین هجاست (۷+۷+۵).

ب. سطرهای کوتاه، دوازده هجایی است و درنگ میان هجاها پس از هفتمین هجاست (۷+۵).

از آنچه گذشت، چنین برمی‌آید که شیوهٔ بیان «گاهان» گونه‌ای شعر هجایی (syllabic) است؛ امّا برخی از پژوهشگران اوستا هنوز هم در پذیرش این امر تردید دارند.

گذشته از هاتهای هفده گانهٔ گاهان، از پنجاه و پنج هات بازماندهٔ «یسنه» نیز، هاتهای ۳۵ تا ٤۱ را در اوستا «هپتنگ هایتی» (= هفت هات) خوانده و از آنها جداگانه نام برده‌اند؛ زیرا از نظر زبانی همانند گاهان است؛ جز آن که منثور است و گمان می‌رود که در زمانی نزدیک به زمان نگارش گاهان نوشته شده باشد.

برخی از پژوهشگران، هات ٤۲ را نیز دنبالهٔ این هفت هات به‌شمار می‌آورند؛ امّا زبان و موضوع آن با هفت هات یکسان نیست و احتمال می‌رود که پس از آنها به نگارش در آمده باشد. در هر حال مجموع این هشت هات در میان هات ۳٤ (پایان «اهونود گاه») و هات ٤۳ (آغاز «اشتود گاه») جای دارد. همچنین هات ۵۲ در میان چهارمین و پنجمین گاه جای گرفته و «هوشبام» نام دارد و نیایشی است که در هنگام بامداد می‌گزارند.

در اوستا «یَسْنَه» و در سنسکریت «یَجْنَ» و در پهلوی «یَزِیشْن» به‌معنی ستایش و نیایش

و پرستش و قربانی است. در فارسی از این ریشه، یزد و ایزد و یزدان و جشن و جز آن بازمانده است.

سومین و بلندترین بخش اوستای کنونی را «یشت»ها تشکیل می‌دهد. واژهٔ «یشت» در معنی با «یسنه» یکی است و تنها فرقی که دارد این است که «یسنه» به مفهوم ستایش و نیایش و پرستش و قربانی به‌طور کلّی و «یشت» به معنای ستایش و نیایش و پرستش و قربانی ویژهٔ ایزدان و مینُویان معیّنی است.

این بخش از اوستا شامل بیست و یک «یشت» است که نام بیشتر آنها از نام ایزدانی که سی روز ماه در ایران باستان به نام آنها بود، گرفته شده و ویژهٔ ستایش و نیایش و پرستش آن ایزدان و بردن قربانی و پیشکشی نزد آنان است. شمارهٔ «یشت»ها در روزگار باستان بسی بیشتر از امروز بوده و نام و نشان «یشت»های گم‌شده از راه برخی از کتابها به‌دست ما رسیده است. در میان «یشت»های موجود نیز پریشانی و آشفتگی فراوان هست و زبان و شیوهٔ نگارش آنها هماهنگی کامل ندارد. می‌توان «یشت»های کنونی را به دو دستهٔ کوتاه و بلند، بخش کرد. در «یشت»های کوتاه، شیوهٔ نگارش بسیار نارسا و ساختگی و تازه است؛ امّا «یشت»های بلند، زبانی پخته و کهنسال دارد با تمام زیباییهای لفظی و آراستگیهای معنوی و کهن‌ترین و شیواترین چکامه‌های ایرانی دوران باستان به‌شمار می‌آید.

«یشت»ها مانند گاهان منظوم است؛ امّا وزن شعرهای آنها، یکنواخت و محدود نیست و می‌توان گفت که زبان اوستایی هنگام سرایش «یشت»ها بسیار پخته‌تر از زمان سرودن گاهان شده و آمادهٔ پذیرش معنیهای وسیع‌تری گردیده و از نظر وزنهای شعر و گسترش هرچه بیشتر دایرهٔ آنها برای شاعر نیز گامهایی به‌پیش برداشته بوده است.

فصلهای هریک از «یشت»ها را «کرده» (= بخش، فصل) می‌نامند و هر کرده، چندین بند دارد.

بخش کوتاهی از اوستا، «ویسپِ‌رَتو» (ویسپرَد) نام دارد. این بخش در شیوهٔ نگارش و موضوع، بسیار همانند «یسنه» است و سرودهای کوتاهی را در ستایش رَدان و پاکان و پارسایان و همهٔ آفرینش نیک اهورایی دربر می‌گیرد. برخی احتمال می‌دهند که «ویسپرد» در اصل بخش و دفتر جداگانه‌ای از اوستا نبوده، بلکه پیوست «یسنه» به‌شمار می‌آمده است؛ بویژه که می‌دانیم معمولاً در جشنها و آیینهای دینی زرتشتیان، «ویسپرد» به‌تنهایی خوانده نمی‌شود و غالباً آن را همراه «یسنه» می‌خوانند و در بسیاری از موردها «وندیداد» را هم با آن می‌سرایند. امّا هنگامهایی از سال هست که بویژه «ویسپرد» می‌خوانند و آن هنگام هریک از شش گهنبار[1] سال است و سرایش «ویسپرد» در این هنگامهای ششگانه را «گهنباران ویسپرد» می‌نامند.

←

فصلهای «ویسپرد» را مانـند فصلهای «یشت»ها «کرده» می‌خوانند و هر کرده، بـندهایی را شامل می‌شود. بـنا بر نظرهای گـوناگون اوستاشناسان، «ویسپرد» به بیست و سه یا بیست و چهار یا بیست و شش یا بیست و هفت کرده بخش شده است.

«خرده اوستـا» (در پهلوی «خُـرتَـک اَوِستاک» یعنی «اوستـای کوچک») در واقع بخش ویژه و جداگانه‌ای از اوستا نیست؛ بلکه گزیده‌ای است از سراسرنامهٔ دینی زرتشتیان که در نمازها و نیایشها و جشنهای گوناگون و هنگام سُدره‌پوشی و کُشتی‌بندی و در مراسم زناشویی و آیین یادبود درگذشتگان و جـز آن خوانده می‌شود. انـدازهٔ نوشتارهای «خـرده اوستا» در دست‌نویسهای مختلفی که از آن برجا مانـده، یکسان نیست و هـر کس بنا بر نـیـازی که داشته، بخشهای بیشتر یا کمتری را در دست‌نویس خـود گردآورده است. جای بـرخی از پاره‌های «خرده اوستا» را در بـخشهای موجود اوستا می‌توان پیدا کرد؛ امّا بعضی از قسمتهای این گزیده، یادگار نسکهای گم شدهٔ اوستاست.[۱]

در پی معرّفی اجـمالی بخشهـایِ اوستای موجود، اکـنون نگاهی بـه محتوای این نامهٔ کهن می‌افـکنیم تا دورنـمایی از گـسترهٔ انـدیشه و فرهـنگ ایرانیان روزگـار باستان را بنـگریم. در این بررسی کوتاه، نخست می‌پردازیم به گاهان که قانون اساسی و گوهر اصلی دین مزداپرستی است.

زرتشت اندیشه‌ور و دادگـذار ایران باستان در گـاهـان پنجگانـهٔ خویش، همچون شـاعری پـرشور و فیـلسوفی ژرف‌بین، بنیـادی‌ترین پـرسشهایی را کـه در زمان وی در برابـر آدمی مطرح بوده است ــ و بسیاری از آنهـا هنوز هم مطرح اسـت ــ به‌میان می‌کشد و چون جوینده‌ای سخت‌کوش و دریادل، در پی گشودن چیستانهایِ زندگی برمی‌آید.

در گاهان نشانی از اسطوره‌ها و افسـانه‌های کهن آریایی و پـرستش و نیایش ایزدان فراوان شمارِ باستانـیِ آریـاییان و بردن قربانیـهای خونین نزد آنـان، بـه چشم نمی‌خورد و آشکـار است که پیام‌آورِ دین مزداپرستی، می‌خواهد آدمی را از پیچ‌وخم دستگاه یزدانْ شناخت ابتدایی کوه‌نشینان و بیابان‌گردان رهایی بـخشد و به دینی روشن و خردپـذیر فراخواند. به‌دیگـر سخن، بازتاب عمده‌ترین پیام اجتماعی ـ اقتصادی زرتشت، یعنی گذار از بیابان‌گردی و شُبانیِ پرخشم و خشونت نخستین به روستـانشیـنی و کشاورزی و گله‌پـروریِ آرام را در جنبه‌های دینـی و اخلاقی آموزشـهای وی نیز می‌توان دید.

در آموزشهای زرتشت، مقصود از آفـرینش و نتیجهٔ زندگی این است که آدمی در آباد کردن

۱. ← گفتار درباد.

۱. دربارهٔ «وندیداد» در پیشگفتار دفتر ششم جداگانه سخن گفته‌ام.

جهان و شادمانی خود و دیگران بکوشد و با «اندیشهٔ نیک»، «گفتار نیک» و «کردار نیک»، خود را شایستهٔ رسیدن به اوج کمال و پیوستن به بهروزی جاودانی نشان دهد. زرتشت، پیروان خویش را از دلبستگی به جهان و شادخواری و زندگی شکوهمند، بازنداشته و هرگز این جهان را به بهانهٔ کوتاهی و زودگذری دوران زندگی آدمی در آن، نکوهش نکرده است. نگاهی به گاهان پنجگانه، این نکته را به خوبی روشن می‌کند که سرایندهٔ این سرودهای باستانی، راهنمای بهروزی آدمی در زندگی فردی و اجتماعی است و با گوشه گیری و بی پروایی نسبت به کار جهان، هیچ گونه میانه‌ای ندارد. به سخن دیگر، زرتشت کوتاهی زندگیِ یک تن در این جهان را نمی‌نگرد؛ بلکه به مجموع زندگی آدمیان و کار و کوشش زنجیروار و پیوستهٔ آنان نظر دارد و می‌گوید در این راستاست که هرکس «خویشکاری» خود را بجای می‌آورد و نقش ویژهٔ خویش را در این منظومهٔ عظیم و نمایش بزرگ، برعهده می‌گیرد.

آموزشهای زرتشت، آدمی را آفریدهٔ پاک و بی‌آلایش «اهوره‌مزدا» و همکار و یاور آفریدگار در گسترش و تکامل آفرینش و پیکار با نیروهای اهریمنی می‌داند؛ نه گناهکاری ازلی که باید همواره روی از خوشی بگرداند و نفس خویش را بکشد و انواع شکنجه‌ها و هول و هراسها را برتابد تا بخشوده و رستگار شود. زرتشت مانند «بودا» نمی‌گوید: «رهایی هرکس در نیستی اوست.» و آدمی باید از همهٔ لذّتهای این جهانی دست بشوید و در گوشه‌ای به ریاضت بپردازد؛ بلکه می‌گوید: آدمی برای کامروایی فردی و اجتماعی آفریده شده و زندگی ستیزه و مبارزهٔ دیر پایی است میان نیکی و بدی و برماست که همواره پشتیبان راستی و درستی و رهرو راه نیکی باشیم و با زشتی و تباهی و بدی نبرد کنیم.[1]

یکی از درخشان‌ترین نمودهای پیام و آموزش زرتشت، این است که نشانی از تعبّد و پذیرش چشم و گوش بسته در آن نیست. او پیروان خویش را از فرمانبری کورانه و ناآگاهانه بازمی‌دارد و می‌گوید: آنچه را که از من می‌شنوید، با خِرَد درست و مَنِشِ پاک و روشن خویش بسنجید و ارزیابی کنید و آنگاه بپذیرید.[2]

مدار آموزشهای زرتشت در گاهان، باور به خداوندیِ «مزدا اهوره» آفریدگار یگانه و وجود دو «مینو»ی همزاد یا دو «مینو»یِ آغازین آفرینش یعنی «سْپِنتْ مَینیو» (سپند مینو یا مینوی وَرجاوندِ آفرینش) و «اَنگرَه مَینیو» (انگرمینو یا مینوی ستیهنده و دشمن) در برابر یکدیگر است.

فروزه‌های هفت گانهٔ «مزدا اهوره» ــ که «سپند مینو» برترین آنهاست ــ رهنمون

۱. دینشاه ایرانی: اخلاق ایران باستان، ترجمهٔ عبدالحسین سپنتا، ص ۹ ـ ۷.
۲. یسـ . ۳۰، بند ۲.

آفریدگان به رستگـاری و بهروزی‌اند و در این میان نقش «اَشَه» از همه نمایان‌تر است و «اَشَوَنان» (رهـروان راه «اَشَه»)، در ناسازگاری و ستیزه‌ای همیشگی با «دُروَندان» (پیروان «دُروج») قرار دارند. کمتر بندی از گاهان هست که در آن سخنی از «اشه» به‌میان نیامده باشد.

جهان‌بینی بنیادی زرتشت بـر ناسازگاری ایـن مینوانِ دوگانه و برخـویشکاری فروزه‌های هفت‌گانه و سه نهـادِ «اندیشهٔ نیک»، «گفتـار نیک» و «کردار نیک» استـوار است و نبرد مینوانِ ناسازگـار، موضـوع اصلی هستی و درون مـایهٔ آفرینش را تشکیـل می‌دهد. در این کشـمکش گران، همهٔ آفـریدگار نیک، هـواخواه و پشتیبـان «سپنـد مینو»یند و او را در برابر «انگرمـینو» تـا پیروزی واپسین یاری می‌کنند.

بنیاد آموزش و فلسفهٔ زرتشت با کهن‌ترین باورهای آریاییان ــ که به دورهٔ زندگی مشترک هندوان و ایـرانیان می پیوست ــ تضـادّ آشتی ناپـذیر داشت. زرتشت متفکّـر جسور و نوآوری بود که انـدیشه‌ها و باورهای انقـلابی خویش را با دقّت و تیزبـینی فیلسوفی روانشنـاس و جامعه‌شناس و اندیشه‌وری بلنـدپرواز و آینده‌نـگر و شاعری پرشور و هـنرمند، در پنـج سرود جاودان خود به یـادگار گذاشت.

بسیاری از دانشوران و اوستـاشناسان برآنـند که «امشاسپـندان» هفت‌گانه در اوستای نو را باید وجودهای تـجسّم یـافته‌ای از صفتها و فضـیلتهای آهیخـتهٔ[1] «مزدا اهوره» یا فروزه‌ها و پـرتوهای هستی آفـریدگار دانست کـه در آموزه‌های گـاهانی بدانـها برمی‌خوریم. در گاهـان به هیچ‌روی با وجودهای مجسّمی به نـام «امشاسپندان» سروکار نـداریم و حتی از ترکیب «امشـاسپند» نیز در این سرودها اثـری نمی بینـیم. قائـل شدن بـه چنیـن وجودهایی در گاهـان، مغایر با گـوهر اصلـی پیام و آموزش زرتشت است و بـرخـی از گزارشگران و پـژوهنـدگانِ این سـرودهـا را دچار وسوسه و اشتـباه کرده و به بیراهه کشانده است.

«تاراپورواﻻ» فروزه‌های آفریدگار را به دو گروه سه‌تایی بخش می‌کند[2] و این گروهها را با جنس خود متمـایز می‌شمارد. در طرح او، نخستین سـه فـروزه (یعنی «اَشَه وَهیشْتَ»، «وُهومَنَه» و «خْشَثْرَه وَیرْیَه») نرینـه[3] و دومین سه فروزه (یعنـی «سْپِنتَ آرمَیتی»، «هَورْوَتاتَ» و «اَمِرِه‌تاتَ») مادینه‌اند.

این گروهها به ترتیب نمایشگر جنبه‌های پدری و مادری آفریدگار جهان نسبت به هستی و

1. abstract

۲. «تاراپورواﻻ» در طرح خود، از «سپند مینو» یا «سپندترین مینو» ــ برترین فروزهٔ «مزدا اهوره» ــ نام نمی برد.
۳. این نامهای سه گانه از نظر دستور زبان اوستایی خنثی به‌شمار می‌آید.

آفرینش اند. از جنبهٔ پدر-خدایی، اردیبهشت» نماد راستی و نیکوکاری و اراده و خواست و اندیشهٔ آفریدگار است که در سراسر جهان هستی روان و پویاست و آدمی با پیمودن راه دانش و آموزش و کاربندی اندیشه، می‌تواند بدان دست یابد. «بهمن» نماد اندیشه و منش نیک و آگاهی و آموزش آفریدگار است و آدمی می‌تواند از راه مهرورزی به همهٔ پدیدارهای نیک آفرینش، بدان برسد. «شهریور» نماد کار و نیروی آفرینش و توان چیرگی بر جهان هستی در وجود آفریدگار است و آدمی با یافتن جای ویژهٔ خود در گسترهٔ هستی و خدمت به نیروهای نیکی و روشنایی، می‌تواند بدین نماد بپیوندد.

از جنبهٔ مادر-خدایی، سپندارمذ» نماد پایداری و استواری آفریدگار و مظهر ایمان و کوشش در راه آبادانی جهان است.[1] «خرداد» نماد کار پیوسته و همیشگی «اهوره‌مزدا» و مظهر جنبش و تکاپو در راه پیوستن به کمال است. «امرداد» نماد گوهر ابدی جهان و جاودانگی آفرینش «اهوره‌مزدا»ست و آدمی با بدست آوردن دریافتی ژرف از هستی و نمودها و نمادهای آفرینش، می‌تواند به جاودانگی بپیوندد.

سه فروزهٔ اوّل، صفتهای اهوره‌مزدا را به‌عنوان آفریدگار«روان» و سه فروزهٔ دوم، ویژگیهای او را به‌عنوان آفریدگار «مادّه» نمایش می‌دهند.[2]

آدمی «اردیبهشت»، «بهمن» و «شهریور» را به ترتیب از راه «دانش»، «مهرورزی» و «خدمتگزاری» ادراک می‌کند. این سه با «سر» و «دل» و «دست» آدمی پیوند دارد. امّا برای پیوستن به «اهوره‌مزدا» و دریافت کامل او، باید دانش اندوختهٔ آدمی با مهر و شور زندگی درآمیزد و گلهای شکوفان این آمیزش، به گونهٔ خدمتگزاری به بشریّت به‌بار آید. تنها در آن حالت است که رهرو این راه، به ایمان استوار «سپندارمذ» و کمال «خرداد» و جاودانگی «امرداد» می پیوندد.

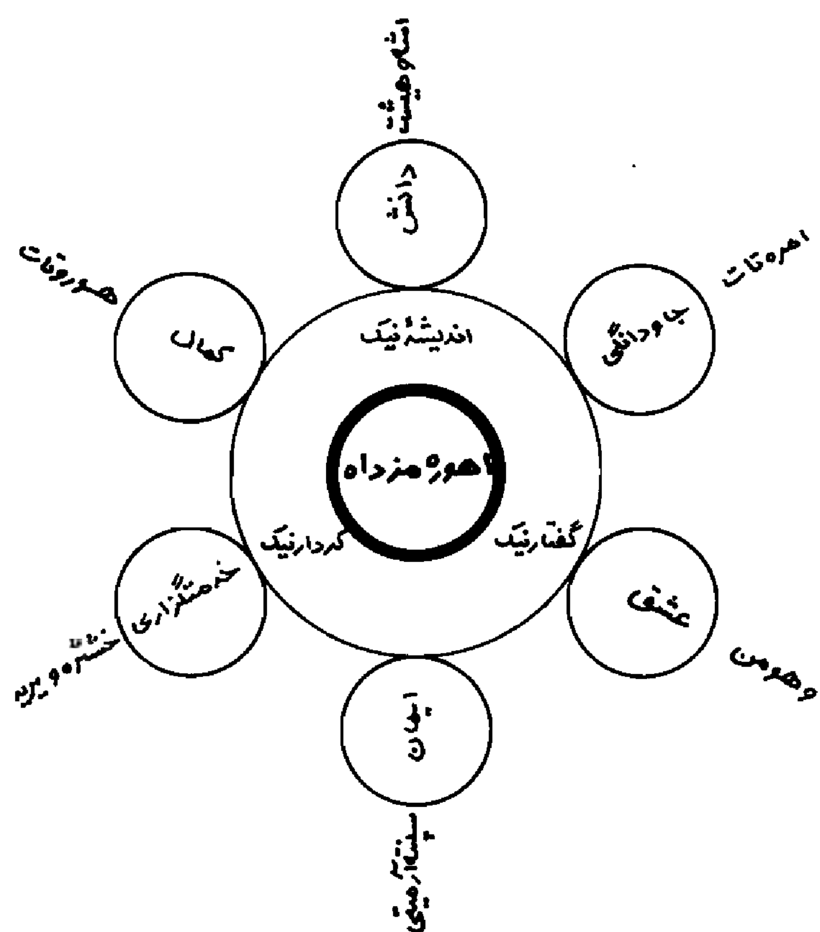
از آنچه گفته شد، دایره‌ای پدید می‌آید که می‌توان آن را «دایرهٔ کمال» خواند.[3]

۱. «آرمَیتی» یا «سپندارمذ» را «مادر زمین» و دختر «اهوره‌مزدا» خوانده‌اند و او را نمایشگر برجسته‌ترین تجلّیات زنانگی می‌شناسند و با «مادر جهان» نزد هندوان می‌سنجند (← یاد. زیر سپندارمذ).

۲. در فلسفهٔ کهن هندی نیز نظیر این فروزه‌های دوگانهٔ «روان» و «مادّه» از آفریدگار جهان، وجود دارد.

3. Irach J.S. Taraporewala: The Circle of Perfection, Dinshah Irani Memorial Volume, Bombay 1943

دایرهٔ کمال


اشَه وهیشته
دانش
امرِه تات
جاودانگی
هوروتات
کمال
اندیشهٔ نیک
اهورهمزداه
گفتارنیک
کردارنیک
عشق
وهومن
خدمتگزاری
خشترَه وییریه
ایمان
سپنتَه آرمیتی

اندیشه ها و آموزشهای زرتشت در مکتبهای فلسفی و نهادهای گوناگون دینیِ روزگاران کهن، بازتاب گسترده‌ای داشته و تأثیرهای آشکار و شناختنی برجا گذاشته است. در این راستا کتابها و گفتارهای فراوانی به نگارش درآمده که بحث دربارهٔ آنها از گنجایش این گفتار بیرون است.

در عصر جدید نیز ــ با آن که هزاره‌ها از روزگار زندگی زرتشت می‌گذرد و شرایط فکری و اجتماعی در جامعه‌های انسانی، دگرگونیهای بسیار یافته است ــ بسیاری از دانشوران و فرهیختگان جهان، سرودهای فرزانهٔ کهن ایرانی را به دیدهٔ اعجاب و تحسین می‌نگرند و برداشتها و دریافتهای آگاهانه و زیرکانه‌ای از آنها دارند که آشنایی با پاره‌ای از آنها می‌تواند برای خوانندهٔ ایرانی نیز دلپذیر و آموزنده باشد.

«ژ. دومزیل»[1] زرتشت را بزرگترین مصلح دینی و اجتماعی می‌داند که تاریخ ادیان به خود دیده است. وی می‌نویسد: «عمل اصلاحی زرتشت در آیین کهن ایرانیان، در حدّ کمال و جنبهٔ اقتصادی این اصلاح بسیار قوی بود و بر بنیاد این اصلاح، اقوام آریایی از حالت بیابان‌گردی به شهرنشینی و ده‌نشینی درمی‌آمدند و چریدن گله‌ها برزمینهای متعلّق به هر قوم و قبیله محدود می‌شد.

در اصول اخلاقی و مذهبیِ پیشنهادیِ زرتشت، کشمکشهای زودگذر و گهگاه ایزدان و دیوان، به یک نبرد همیشگی و بنیادی میان نیروهای نیکی و بدی درمی‌آید. سراسر زندگی هریک از گروندگان به آیین زرتشت، پیکاری درونی است که باید برضدّ نیروهای بدی آغاز کند و برآنها پیروز شود و این کشمکش، بخشی از جنگ عظیمی است که از ازل میان دو روان نیکی و بدی آغاز شده و تا ابد نیز ادامه خواهد داشت.

زرتشت جسورانه به‌نحو قابل ملاحظه‌ای از تشریفات مذهبی کاست و کارهایی از قبیل بردن قربانیهای خونین برای خدایان و نوشیدن شراب را ناروا شمرد و اندیشهٔ نیک و گفتار نیک و کردار نیک را همچون چراغ راهنمای آدمیان در نبرد میان نیکی و بدی قرار داد.»[2]

«ح. ک. ایرانشهر» می‌گوید: «قانون تضاد و جنگ و ستیزه و دفع و جذب و کشش و کوشش، تا جهان باقی است، پایدار خواهد بود. محرّک چرخهای گردونهٔ خلقت و محور انقلاب و تکامل طبیعت، همین قانون است و در هیچ‌یک از ادیان معروف، حکمرانی این قانون تضادّ و دوگانگی، به‌قدر دین زرتشت تحقیق و تجلیل و تمجید نشده است. می‌توان گفت که مبنای فلسفهٔ

1. G. Dumézil

۲. تمدن ایرانی: نوشتهٔ چند تن از خاورشناسان فرانسوی، ترجمهٔ دکتر عیسی بهنام، ص ٤ - ۸۱.

اخلاقی و حیاتی در دین زرتشت، همین قانون است و بس.»[۱]

«پ. ژ. دومناش»[۲] زرتشت را در اندیشه و گفتار و کردار، دوستدار و پیرو نیکی و دشمن بدی می‌داند و او را پاسدار بینوایان و ستمدیدگان در برابر ستم بیدادگران و نگاهبان «گاو» حیوان ده‌نشینان و شهرنشینان در برابر غارتگری چادرنشینان می‌شمارد. وی می‌نویسد: «پیام زرتشت بسیار ساده است و اگر حالت خشن و بدوی آن را کنار بگذاریم، بسیار دشوار می‌نماید که بتوانیم او را در زمان و فضای معیّنی قرار دهیم.»[۳]

«دونالد ن. ویلبر»[۴] در کتاب خود به‌نام «ایران» می‌نویسد: «ایرانیان نسبت به هدف و معنای زندگی هم نظری داشته‌اند. به‌طور کلّی می‌توان گفت که غایت آمال ایرانی در زندگی، اندیشهٔ نیک و گفتارنیک و کردارنیک است که از آموزشهای دین مزدا یا زرتشت به‌شمار می‌آید و این دین، یکی از دینهای بزرگ فلسفی جهان است که اصول عقاید لاهوتی و اخلاق عملی را بنیاد نهاد. به‌موجب این اصول که بعدها معمول شد، هریک از آدمیان باید همواره در راه حق و نیکی و به‌زیان تیرگی و دروغ پیکار کند.»[۵]

«جکسن»[۶] در کتاب «پژوهشهای زرتشتی» خویش می‌نویسد: «دین ایران قدیم، یکی از دینهای مهمّ جهان است که ارزش و اهمیّت ذاتی دارد. در میان کتابهای دینیِ ملل، کمتر کتابی است که مانند کتاب زرتشتیان دربارهٔ نیکی و بدی حاوی چنان نظر روشنی باشد و چنان آموزشهای والای اخلاقی مربوط به وظیفهٔ آدمی را بیان کند. کمتر دینی مانند دین ایرانیان، در لزوم پاکیزه نگاهداشتن تن و روان تا این اندازه تأکید کرده است...

زرتشت یک شخصیّت تاریخی است. کتاب «گاثاها» ـــ که کهن‌ترین بخش اوستاست ـــ او را مردی مؤثّر و نافذ و پرشور نشان می‌دهد که به آموزش و رهنمونی مردمان می پردازد و هرکس که حضور او را درک می‌کند، شیفته و مجذوب او می‌شود...

دین زرتشت که مانند شعلهٔ فروزانی روشنی بخش سرزمین پهناور ایران گردید، البته به‌طور ناگهانی پدید نیامد؛ بلکه نتیجهٔ تکامل عقاید دینیِ پیشین بود که در ایران کهن وجود داشت. از منابع زرتشتی مانند «دینکرت» برمی‌آید که زرتشت با خرافه‌پرستی و جادویی که یادگار

۱. حسین کاظم‌زاده ایرانشهر: اساس فلسفهٔ اخلاقی دین زرتشت، یادنامهٔ دینشاه ایرانی، ص ۷ــ۶۶.

2. P.J. de Menasce

۳. تمدن ایرانی، ص ۸۷ و ۹۰

4. Donald N. Wilber

۵. ایران از نظر خاورشناسان: نوشتهٔ گروهی از دانشوران اروپایی و آمریکایی، ترجمهٔ دکتر رضازاده شفق، ص ۸۱.

6. A.V. Williams Jackson

روزگاران دیرینه بود، مبارزه کرد و به آیین ایرانیان جنبهٔ مینوی و پاک و پیراسته‌ای داد و مردمان را به راه رهایی و ایمنی رهنمون گردید...

آموزشهای اخلاقی زرتشت بر بنیاد دوگانه گرایی [۱] استوار استْ و تفاوت اساسی که با آموزشهای «اوپانیشاد» هندوان دارد، این است که در آن جا مردمان به ریاضت و روی گردانیدن از جهان و دوری از زندگی عملی فراخوانده می‌شوند؛ حال آن که در آیین زرتشت، همهٔ آموزشها انگیزهٔ کوشش و کار و پای نهادن در راه پیشرفت زندگی است. یکی از اصول مهمّ این آیین، آموزش «اختیار» است. بنابراین اصل، آدمی اختیار دارد که در زندگی از نیکی و بدی، یکی را برگزیند و البته بهروزی از آن کسی است که در راه نیکی گام گذارد و با اهریمن و دستیارانش به نبرد برخیزد...

بنابر آموزشهای زرتشتی، بهترین راه در زندگی، راه میانه روی است. روی گردانیدن از خوشیها و لذّتهای پسندیدهٔ جهان و غرقه شدن در شادیها و کامجوییها، هیچ کدام شایستهٔ آدمی نیست. بنیان نهادن خانواده و پرورش فرزندان برومند، پیروی از راستی و کار و کوشش، پرداختن به آبیاری و کشاورزی و پرورش جانوران سودمند و نابود کردن جانوران زیانمند، همه و همه جزو آموزشهای آیین زرتشتی است.» [۲]

«اومستد» [۳] می‌نویسد: «مبتکر آموزشهای دینی زرتشتی، خود زرتشت و مردم آریایی نژادند. این آموزشها که از ساده‌ترین عقاید آریایی کهن مایه گرفته، به‌تدریج تکامل یافته و به مرحله‌ای رسیده که هیچ‌یک از افکار دینی ملل آریایی در والایی و لطافت به پایهٔ آن نرسیده است.» [۴]

«مور» [۵] در کتاب «تاریخ ادیان» می‌گوید: «هندوان از قدیم‌ترین زمان، یعنی از زمان ظهور برهمنان، گرایش به نوعی وحدت داشتند که گاه به شکل فلسفی و زمانی به گونهٔ وحدتِ وجودی در می‌آمد. آنان جهان بیرونی را اعتباری و رهایی را در گسستن از این جهان و کشتن دلبستگیها و شهوتها می‌دانستند و به گوشه گیری و ریاضت و اندیشه و کوشش برای پیوستن به مرحلهٔ بیخودی عقیده داشتند. امّا ایرانیان غیر از هندیان بودند. بویژه محیط سخت و خشن ایران و سرما و

۱. منظور «ثنویّت» نیست؛ بلکه اشاره‌ای به ستیزهٔ ابدی میان «دومینو» در سامان آموزهٔ اخلاقی گاهانی است.

۲. ایران از نظر خاورشناسان... ص ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۲.

3. A.T. Olmstead

۴. همان. ص ۱۳۸ - ۱۳۷

5. George Foot Moore

گرمای شـدید و دیـگر نـیروهای چیرهٔ طبیعت، ایرانیان را بـه مبـارزه با نیروهای چیرهٔ نـاسازگار و آگاهی و کوشش وادار ساخـت و روان ایرانی برخلاف روان هـندی، بیشتر بـه زندگی عملی توجّه کرد. کلّیهٔ ایـن ویژگیهای ایـرانیان در دین آنان مـندرج است. از این روست کـه امر پیکار سخت میان نیروهـای نیکی و بدی در کـار است و اگرچه بدی از آغـاز و تا مدّتها چیرگی پیدا می‌کند؛ امّا ایرانی به پیروزی نهـایی نیکی بر بدی ایـمان دارد و هرگز نومید نمی‌شود و دست از پیکار نمی‌کشد. راه رهایی آدمی در گریز از جهـان نیست. آدمی باید پای در میدان گذارد و با بدی بستیـزد تا پیروز شـود. چیرگی این روح مردانـگی و بلندهمّتـی در نهاد باورداشتهای ایـرانیان بود که دین زرتشت را تکامل بخشید.»[1]

«میلز»[2] دربارهٔ «گاهان» می‌نویسد: «زرتشت برای ما سخنانی آورده که هر هجای آن از فکر انباشته است. فشردگی فکر در آن به اندازه‌ای است که مانند ندارد. این دستورهای سه هزار سال پیش، امروز ما را از بندها رهـایی می بخشد. حق‌ناشـناسی است اگر آنها را نـادیده گیریم یا پنهان سازیم . . .

حق داریم و می‌تـوانیم بـه آزادی بگوییـم که اوستـا کهن‌تریـن سند دیـن درونی است که جوینده و آزمایندهٔ منش و گفتار و رفتار [نیک] است . . .

زرتشت خدایی را به‌ما می‌شناساند که صفتـهای نیکش گرداگرد او را گرفته و او را در بند گذارده و از این راه، ذات خدای بزرگ را از گـناهِ روان ساختنِ بدی رهایی داده است. پس خدای نیک او، تنهـا در منش از همه برتر است؛ نه در توانایی بی بندِ مادّی که هستی را درهم ریزد و آیینِ نهـادهٔ خود را تبـاه سازد. این کوششی بـزرگ برای نگاهداشـت آزرم خدا بود. شگفـت فکری است بـرای آن زمان و شگـفت است بـرای هـمهٔ زمانـها اگر بـتوانیم چشـمان خود را بـرای دریافت آن باز کنیم . . .

اگـر داسـتان اندیشهٔ آدمی را ارزشـی اسـت، اوستا پایهٔ بلـنـدی در این داستان دارد. اوستا کـهن‌تریـن جویـندگی معـنوی را دربر دارد و از نظر نـفوذ بی اندازه‌ای کـه در خداشـنـاسی یهودی و مسیحی داشتـه، در پرداخت دین و سـاخـت سرنوشت روان آدمیـان، اثر برّنده و کاری دارد. هـرگز کـسی به هیچ زبانی، بـلـندی شگرف این کهـن‌ترین تکّه‌های اوستـا (گاثاها) را رد نکرده است. کجا در فکر آدمی، چنین بلندی و شکوهی یافت شده است؟»[3]

۱. همان. ص ۱۴۷ — ۱۴۶.

2. Lawrence Heyworth Mills

۳. به نقل م. معدم: سرود بنیاد دین زرتشت، ایران کوده شمارهٔ ۱۲، ص ۸ - ۵.

مورّخان شوروی در کتاب «تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سدهٔ هیجدهم»، هنگام بحث دربارهٔ مأخذهای تاریخ و فرهنگ ایران، می‌نویسند: «از مآخذ کتبی باید پیش از همه اوستا را نام برد. این کتاب، قدیم‌ترین اثر و یادگار اقوام آریایی است و زندگی ایشان در دوران بسیار قدیم و نخستین مدارج تکامل اجتماعی در آن منعکس شده است...

اوستا کتابی یکدست نیست و هر بخش آن مربوط به عصری جداگانه است و بدین جهت مطالعهٔ این اثر بسیار دشوار است. قدیم‌ترین بخش آن یعنی گاثاها دورهٔ جماعت بدوی بدون طبقه را منعکس می‌کند.»[1]

«امیل بنونیست»[2] می‌نویسد: «مزداپرستی شکل ایرانیِ آیین کهنی است که روزگاری دین مشترک اقوام هند و ایرانی بوده و از این رو در ریگ‌ودا نامهٔ کهن دینی هندوان و اوستا عقاید همانندی پیدا می‌شود که گاه با عبارتهای مشابهی نیز بیان شده است. نام بسیاری از خدایان نیز قابل تطبیق است... مزداپرستی مذهبی است عملی و معنای حقیقی آن، از آیینهای مذهبی فراتر است. آموزشهای این دین، درسهای اخلاقی را دربر دارد و در عین حال با افسانه‌های اساطیری درآمیخته است. جدال و کشمکش دایم میان ایزدان و دیوان (نیروهای نیکی و بدی) بازتابی از شیوهٔ زندگی قبیله‌هاست که همواره با هم در نزاع بودند و لازم بود که از زمینهای خود دفاع کنند یا برای دامهای خود، چراگاههای تازه بدست آورند.»[3]

«بنونیست» در بیان تفاوت اساسی میان محتوای فلسفی و فکری «گاهان» و «اوستای نو» و درآمیختگی بخش اخیر با اعتقادات کهن آریایی می‌نویسد:

«علی‌رغم قدمت گاهان که گونهٔ بسیار کهن زبان گاهانی گواه آن است، این سرودها باستانی‌ترین مرحلهٔ دین ایرانی را نمی‌نمایانند. زرتشت با دین‌آوری خود در پی آن بود که ستایش بنیادهای مجرّد اخلاقی را جایگزین پرستش ایزدان باستانی گیتی سازد؛ همان ایزدانی که شکوه و فرّ آنها در یشتها ستوده شده است. یشتها اگرچه بعدها گردآوری شده‌اند، ولی عقاید و باوریهایی را می‌نمایانند که به دورانی کهن‌تر از گاهان تعلّق دارد. آیین زردشتی سخت کوشید که این باوریها را طرد کند؛ ولی بعدها ناگزیر شد که آنها را در خود مستحیل نماید. به‌سبب فقدان آگاهیهای تاریخی هنوز نمی‌توان از روی تفسیر و گزارش اوستا زمان و محل نشأت آیین زرتشت را به‌طور دقیق تعیین کرد و یا از چگونگی گسترش آیین مزدیسنا در ایران باستان آگاه شد.»[4]

۱. تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سدهٔ هیجدهم، ترجمهٔ کریم کشاورز، ص ۹ و ۳۳.

2. E. Benveniste

۳. تمدّن ایرانی (مآخذ پیش گفته)، ص ۷۷، ۷۹ و ۸۰.

۴. امیل بنونیست: دین ایرانی برپایهٔ متنهای مهمّ یونانی، ترجمهٔ بهمن سرکاراتی، ص ۳.

همو در جای دیگری، چگونگی برخورد پیام زرتشت با کیشهای رایج در روزگار او و راه‌یافتن نهادها و باورهای کهن به دین جدید را شرح می‌دهد:

«به احتمال زیاد، آیین زردشتی در آغاز یک نهضت محلّی در گوشه‌ای از ایران خاوری بود که هنوز مرزهای جغرافیایی آن معیّن نشده است. این آیین نو با مقاومت و مقابلهٔ شدید کیشهای رایج مواجه شده و برای مدّتی دراز نتوانست به برتری و چیرگی کامل برسد و چون گسترش یافت، دگرگون شد. کیش زردشتی با آیینهایی که در پی برانداختن آنها برخاسته بود، درآمیخت و مزدیسنا به گونه‌ای بسیار متفاوت به ایران باختری رسید.»[1]

«میلز» نیز دوگانگی اساسی «گاهان» و بخشهای مختلف «اوستای نو» را با نظری دقیق و انتقادی بررسی می‌کند:

«یک نفر اوستاشناس، چنانچه اوّل گاتاها را خوب مطالعه کند و بعداً به یشتها و وندیداد بپردازد، در واقع می‌توان گفت چنین شخصی از عالم حقیقت به سرزمین افسانه‌ای قدم خواهد گذاشت. در گاتاها پیامبری را می‌بینید که در حال تلاش و کوشش و تحمّل سختی و مشقّت است؛ در صورتی که در یشتها همین شخص را به صورت نیمه خدای افسانه‌ای مشاهده می‌کنید. هرچند افکار اصولی در افسانه‌های یشتها و وندیداد، کهن بوده و برخی از آنها مسلّماً از گاتاها و ریگ‌وید هندوها نیز کهن‌تر می‌باشد، ولی به‌طور کلّی و فی المجموع، زمان تدوین یشتها و وندیداد بسیار متأخرتر از گاتاها می‌باشد.»[2]

از آنچه گذشت می‌توان نتیجه گرفت که آموزشهای بنیادی زرتشت، سراسر درس اندیشه و فلسفه و دستور زندگی عملی آدمیان است و با آنچه در بخشهای «اوستای نو» می‌خوانیم، تفاوت اساسی و گوهری دارد. هم از این روست که در «گاهان» هیچ سخنی از معجزات و کرامات و کارهای خارق عادت و خرافات و موهومات و قربانیها و نذر و نیازها و نیایش و پرستش گروه انبوه ایزدان و خدایان و امشاسپندان به‌میان نمی‌آید و هرچه هست، رهنمونی آدمی به اندیشیدن و خردورزی و فرهنگ‌پژوهی و گزینش آزادانهٔ راه «اَشَه» و نیکی و کوشش برای پیشرفت و آبادانی جهان است.



از گاهان که بگذریم، بخشهای پنجگانهٔ اوستای نو نیز از دیدگاه خوانندهٔ فرهنگ‌پژوه کنونی، گنجینه‌های سرشاری است که برای شناخت اساطیر و اندیشه و فرهنگ کهن ایرانی،

۱. همان. ص ۱۱۲

۲. ل. هـ. میلز، به نقل موبد فیروز آذرگشسب در «**گاتها**، سرودهای زرتشت»، ج ۱ـ ص بیست و چهار.

می‌توان و باید آنها را بررسی و مطالعه کرد.

می‌دانیم که پیشینهٔ برخی از اسطوره‌ها و داستانهای پهلوانی و آیینهایی که در بخشهای پسین اوستا و نیز در پاره‌ای از کتابهای دینیِ زرتشتی به زبان پهلوی باقی مانده است، تا دوران فرهنگ و تمدّن مشترک هند و ایرانی می‌رسد و همهٔ نشانه‌های نخستین روزگار زندگی اجتماعی این اقوام را دربر دارد. این نهادهای کهن، پس از دگرگونی سازمانهای قبیله‌ای، توسعه و تکامل یافت و به گونهٔ قصه‌ها و روایتهای شفاهی جداگانه نزد هندوان و ایرانیان باقی ماند و پاره‌ای از آنها که ثبت و ضبط شده بود، در مرحلهٔ معیّنی به عنوان بخشی از متنهای مذهبی پذیرفته شد.

داستانها و روایتها و آیینهایی که در سرودهای ودایی هندوان باقی مانده، از این قبیل است و بویژه مشترک بودن بسیاری از نامها و پهلوانان داستانها و همانندی آیینها با آنچه نزد ایرانیان مانده است، ریشه و بنیاد یگانهٔ این یادگارهای قرون و اعصار را نشان می‌دهد.

در ایران نیز از لحاظ توسعه و تکامل و سپس ثبت و ضبط این میراث کهن، احتمالاً وضعی مشابه هند حکم‌فرما بوده و هرچند به نسبت آنچه برای هندوان باقی مانده، سهم ما بسیار کمتر است؛ امّا باید خشنود باشیم که دست‌کم بخشهایی از کهن‌ترین یادگارهای فرهنگی نیاکانمان را در دست داریم.

زرتشت در آموزش و دادگذاری خویش، همهٔ آیینها و نهادها و افسانه‌ها و اسطوره‌های کهن آریایی را به کناری نهاد و نادیده انگاشت. امّا پس از وی و در طیّ دوران دراز گسترش و استقرار دین زرتشتی در سرزمینهای ایرانی و بویژه در نواحی باختری، نهادهای پیشین، پایگاه سنّتی خویش را بازیافتند و بسیاری از سرودهای باستانی آریایی در پیکر متنهای نوبافته شد و آمیزه‌ای شگفت از آموزشها و اندیشه‌های گاهانیِ زرتشت و اسطوره‌ها و آیینها و باورهای رایج دوران وی و روزگاران ناشناختهٔ پیش از او به نام دین «زرتشتی» یا «مزداپرستی» در مجموعه‌ای به‌نام «اوستا» گردآمد.

بنابراین، ناهمگونیها و تناقضهایی را که در میان «گاهان» و دیگر بخشهای اوستا به چشم می‌خورد ــ و گاه خوانندهٔ پژوهنده را دچار سردرگمی می‌کند ــ باید از این دیدگاه نگریست. با مطالعهٔ دقیق همهٔ بخشهای کتاب و رده‌بندی اسطوره‌ها و آیینها و باورها و نیز با پژوهش گسترده در آثار اوستاشناسان، شاید بتوان تا حدودی به سامان ویژه و چگونگی موضوع و محتوای هربخش از اوستا و پیوند آن با دیگر بخشها پی برد و مسیر طولانی تطوّر این نامهٔ کهن را بازشناخت.

پژوهش در مجموعهٔ «اوستا» ــ به همین صورتی که هست ــ غنیمت بزرگی است. از «گاهان» ــ کهن‌ترین بخش این مجموعه ــ جداگانه و به‌طور مشروح سخن گفته شد. در «یسنه» و «ویسپرد» و «خرده اوستا» افزون بر آشنایی با نمازها و نیایشهای ایرانیان مزداپرست، به مسائل

دینی و فرهنگی و اجتماعی بسیاری برمی‌خوریم که در کار شناخت مجموعهٔ فرهنگ ایرانی آموزنده و سودمند است. «یشتها» آگاهیهای فراوانی از جنبه های گوناگون زندگی ایرانیان باستان و اساطیر و داستانهای پهلوانی و گاه‌شماری و ستاره‌شناسی آنان در روزگاری که دست تاریخ به‌دامان آن نمی‌رسد، به‌خوانندهٔ امروزی می‌دهد و بسیاری از گوشه های تاریک حماسهٔ ملّی و تاریخ قوم و سرزمین ما را روشن می‌کند.[1]

۱. دربارهٔ محتوای «وندیداد» ← پیشگفتار دفتر ششم.

۵

قدیم‌ترین کسی که در اروپا دربارهٔ «زرتشت» و «اوستا» تحقیق کرد، «بریسون»[1] بود که کتاب او در سال ۱۵۹۰ ب.م. در پاریس منتشرشد. پس از او «توماس هاید»[2] خاورشناس انگلیسی در این زمینه کوشید و در سال ۱۷۰۰ ب.م. کتابی به زبان لاتین انتشارداد که از روی نوشته‌های یونانی، رومی، ایرانی و عربی گرد آورده بود.

انتشار این کتابها، «آنکتیل دوپرون»[3] فرانسوی را برانگیخت و او برآن شد که با پیروان دین زرتشتی از نزدیک آشنایی پیدا کند. بدین منظور در سال ۱۷۵۵ رهسپار هند شد و در سال ۱۷۵۸ به شهر «سورات»[4] ــ بندر ایالت بمبئی که مرکز پارسیان بود ــ رسید و تا سال ۱۷۶۱ در آن‌جا نزد دانشوری پارسی به‌نام «دستور داراب» به آموزش «اوستا» پرداخت. آنکتیل دوپرون ــ که با زبانهای ایرانی کم‌وبیش آشنایی داشت ــ آنچه را که از استاد خود می‌شنید، یادداشت می‌کرد و بدین گونه پس از سه سال، پیش‌نویس گزارش «زَنْدِ اوستا»ی او پایان پذیرفت.[5]

آنکتیل دوپرون پس از پایان کار خود در «سورات»، در سال ۱۷۶۱ رهسپار «آکسفورد» شد و همهٔ دست‌نویسهای اوستا و پهلوی را که در هند گرد آورده بود با دست‌نویسهای اوستا و پهلوی کتابخانهٔ «بادلیان» مقابله کرد و در ۱۷۶۲ به پاریس بازگشت و یکصد و هشتاد دست‌نویس اوستا و پهلوی و سنسکریت و فارسی را که همراه برده بود، به «کتابخانهٔ شاهی» («کتابخانهٔ ملّی» کنونی) پاریس سپرد و پس از آن، مدّت ده سال به پژوهش در پیش‌نویسها و یادداشتهای خود پرداخت تا آن که در سال ۱۷۷۱ ترجمهٔ اوستای خود را ــ که نخستین ترجمهٔ

1. Barnabé Brisson 2. Thomas Hyde 3. A. Anquetil du Perron 4. Surat

۵. دربارهٔ شاگردی «آنکتیل دوپرون» نزد «دستور داراب» یکی از پارسیان هند به نام «جیوانجی جمشید مدی» کتابی تألیف کرده است: J.J. Mudi: Anquetil du perron and dastur Darab, Bombay 1916

اوستا به یکی از زبانهای زندهٔ اروپایی است ــ به نام «زَنْدِ اوستا» در دو جلد در پاریس انتشار داد و خود در سال ۱۸۰۵ درگذشت.

از آن پس در حدود شصت سال کسی در اروپا کار تازه‌ای در زمینهٔ اوستاشناسی نکرد، جز «کلکر» آلمانی که «زنْدِ اوستا»ی آنکتیل دوپرون را به زبان آلمانی برگردانید و در سالهای ۷۷ــ۱۷۷۶ در «ریگا» انتشار داد.[۱]

اوستاشناسی با کار «اوژن بورنوف»[۲] پایهٔ استوار علمی یافت. این خاورشناس فرانسوی مانند بسیاری از دانشوران سدهٔ نوزدهم، دریافت که زبان سنسکریت خویشاوندی نزدیکی با زبان اوستایی دارد و برای بیرون آمدن از چارچوب گزارش سنّتی نامهٔ دینی ایرانیان ــ که بنیاد استواری ندارد ــ باید به نامهٔ دینی کهن هندوان، «ودا» و دیگر نوشتارهای سنسکریت روی آورد.

بورنوف در سال ۱۸۳۳ هات یکم «یسنه» را با یادداشتهای فراوان منتشر کرد و پس از آن در سالهای ۴۶ ــ ۱۸۴۰ هات نهم «یسنه» را انتشار داد و در این کار، از ترجمهٔ سنسکریت اوستا اثر «نریوسنگ»[۳] پسر «دهاول»[۴] ــ موبد پارسیان هند در پایان سدهٔ دوازدهم میلادی ــ استفاده کرد. بورنوف پس از بررسی ترجمهٔ سنسکریت نریوسنگ ــ که آنکتیل دوپرون آن را با خود از هند به فرانسه آورده بود ــ دریافت که این ترجمه بنیاد علمی ندارد و از روی یکی از ترجمه‌های سنّتی پهلوی اوستا صورت گرفته و ترجمهٔ اوستای خود آنکتیل دوپرون هم چیزی جز همین معنی سنّتی نبوده که از دستور داراب و دیگر موبدان «سورات» شنیده بوده است.

پس از مرگ بورنوف در سال ۱۸۵۲، گروهی از دانشوران به کار شناخت زبانهای اوستا و پهلوی و سنسکریت روی آوردند و هریک به نوبهٔ خود کاری باارزش در این زمینه‌ها کردند که یادآوری کوششهای یکایک آنان در این گفتار نمی‌گنجد و ناگزیر به مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنیم.

«دارمستتر»[۵] از سال ۱۸۸۶ تا ۱۸۸۷ در هندوستان اقامت کرد و بابرخی از دستوران و سران پارسیان آشنا شد و سپس در سالهای ۹۳ ــ ۱۸۹۲ کتابی به نام «زنْدِ اوستا» در سه جلد منتشر کرد. در این ترجمه، هرجا که متن اوستایی آسان بوده، همان را به فرانسه برگردانیده و هرجا که متن دشوار بوده، به «زنْد» (گزارش پهلوی اوستا) روی آورده است.

«میه» زبان‌شناس نامی و شاگرد دارمستتر می‌نویسد: «ترجمهٔ گاهان دارمستتر که از روی گزارش پهلوی صورت گرفته است، درست نیست، زیرا خود آن گزارش، نادرست است.»[۶]

1. J.F. Kleuker: Zend-Avesta, Zoroasters Lebendiges Wort, Riga, 1776-1777

2. Eugène Burnouf 3. Naryôsang 4. Dhavel 5. J. Darmesteter

6. A. Meillet: Trois Conférences sur les Gâthâs de l'Avesta, Paris 1925

از کوششهای دانشمندانی چون «شپیگل»، «گلدنر» و «رایشلت» در انتشار متن «اوستا» پیش از این یاد کردیم.[۱]

آثار ارزشمند «بارتولومه»[۲] ــ که مهم‌ترین آنها «سابقهٔ زبانهای ایرانی در دوران پیش از تاریخ»، «زبانهای اوستایی و پارسی باستان» و «فرهنگ ایرانی کهن» است ــ عصر تازه‌ای را در پژوهشهای اوستاشناختی آغاز کرد و هنوز هم از مأخذهای مهم در این راستا به‌شمار می‌آید. همچنین باید از کوششها و پژوهشهای ارزشمند کسانی چون «دوهارله»[۳] و «منان»[۴] فرانسوی، «وست»[۵] انگلیسی، «هوگ»[۶] آلمانی و «جکسن»[۷] آمریکایی یاد کنیم.

پژوهشهای اوستاشناختی در سدهٔ بیستم میلادی نیز در بسیاری از کشورها دنبال شده است و دانشوران بسیاری در زمینه‌های گوناگون مربوط به زبان و ادبیّات اوستایی و دین ایرانیان باستان، پژوهش کرده و آثار روشنگر و آموزنده‌ای انتشار داده‌اند که از آن میان می‌توان اینان را در ردهٔ نخست نام برد: «یونکر»[۸]، «هرتل»[۹] و «هومباخ»[۱۰] در آلمان، «بنونیست» و «دومزیل» در فرانسه، «هنینگ»[۱۱]، «بیلی»[۱۲] و «گرشویچ»[۱۳] در انگلستان، «کوریلویچ»[۱۴] در لهستان، «مورگنشتیرن»[۱۵]، «کریستن‌سن»، «بار»[۱۶] و «نیبرگ» در کشورهای اسکاندیناوی، «انکلساریا»[۱۷]، «تاوادیا»[۱۸]، «تاراپوروالا»، «بد»[۱۹]، «کانگا»[۲۰]، «دهابر»[۲۱]، «مدی»[۲۲] و دیگر دانشوران پارسی در هندوستان، «سمیث»[۲۳] در آمریکا، «فریمان»[۲۴]، «آبایف»[۲۵] و «برتلس»[۲۶] در شوروی.[۲۷]

در ایران تا پیش از انتشار دورهٔ «گزارش اوستا»ی استاد «ابراهیم پورداود» کاری در زمینهٔ اوستاشناسی و پژوهش علمی در دین و فرهنگ ایرانیان باستان صورت نپذیرفته بود و ایرانیان چنان با نامهٔ نیاکان خود بیگانه بودند که گویی این کتاب بزرگ ــ با آن آوازهٔ جهانگیر ــ از این قوم و این سرزمین نبوده است.

پورداود پیش از جنگ جهانی اوّل برای دانشجویی در رشتهٔ حقوق به پاریس رفت؛ امّا در یکی از سفرهایی که به آلمان کرد، به‌سبب شرایط جنگ، روادید بیرون رفتن از آن کشور نیافت و

۱. ← بخش یکم همین پیشگفتار.

2. Bartholmae (Chr.) 3. De Harles 4. Menant 5. West 6. Haug 7. A.V.W. Jackson 8. H. Junker 9. H. Hertel 10. H. Humbach 11. W. Henning 12. H. Bailey 13. J. Gershevitch 14. I. Kurylowicz 15. G. Morgenstierne 16. K. Barr 17. Anklesaria 18. Tavadia 19. Dastur F.A. Bode 20. K.E. Kanga 21. Ervad Bahman N. Dhabhar 22. Modi 23. M. Smith 24. A.A. Freman 25. I. Abaev 26. E.E. Bertels

۲۷. برای آشنایی بیشتر با منابع عمده و بنیادی پژوهشهای اوستاشناختی ← «کتابنامهٔ اوستا و مزدیسنا» در پایان کتاب.

ناگزیر از اقامت طولانی در آن کشور شد و براثر آشنایی با منابع فراوان پژوهشهای اوستاشناختی در آلمان، پژوهش دامنه‌داری را در زمینهٔ زبان و فرهنگ و دین ایرانیان باستان آغاز کرد و «اوستا» را محور کار خود قرار داد.

پورداود در سال ۱۳۰٤ خورشیدی (= ۱۹۲۵ب.م.) بـه دعوت پارسیان هند، رهسپار هندوستان شد و در آنجا در پی آشنایی بیشتر با برخی از منابع سنّتی دین ایرانیان کهن و تبادل نظر با دانشوران و اوستاشناسان پارسی، پژوهشهایی را که در اروپا آغاز کرده بود، تکمیل کرد و بخشی از دورهٔ گزارش «اوستا»ی خود را با عنوان «ادبیّات مزدیسنا» در همان کشور به‌چاپ رساند.

پورداود در سال ۱۳۰۷ بار دیگر به اروپا برگشت و کارهای پژوهشی خود را با کوششی افزون‌تر از پیش، دنبال کرد و دیگر بخشهای «ادبیّات مزدیسنا» را در طیّ چندین سال پس از آن منتشر کرد. وی در سال ۱۳۱۱ به‌دعوت «رابیندرانات تاگور» برای تدریس «فرهنگ باستانی ایران» در دانشگاه «شانتی نیکیتان»[1] دیگر باره به هندوستان سفر کرد و مدّت یک سال در آن سرزمین ماند. در هنگام این اقامت در هند بود که از سوی پارسیان، برای دیدن «یَزِشْنَ»[2] (آیین نماز و نیایش) ــ که غیر زرتشتیان اجازهٔ حضور در آن را ندارند ــ دعوت شد.[3]

پورداود در سال ۱۳۱۳ از بمبئی به آلمان بازگشت و کار پژوهش در اوستا را تا سال ۱۳۱٦ در آن‌جا ادامه داد و از آن پس ــ گرچه کارش ناتمام مانده بود ــ ناگزیر شد به تهران بازگردد. در تهران ــ هرچند تا مدّتی به سبب دور ماندن از کتابها و منابع مطالعهٔ خود در رنج بود ــ دنبالهٔ کار خویش را رها نکرد و تا بیست و پنجم آبان‌ماه سال ۱۳٤۷ که چشم از جهان فروبست ــ بجز مواقعی که به دعوت کنگره‌های ایران‌شناسی و بنیادهای فرهنگی و دانشگاههای بزرگ جهان، در خارج از کشور بسر می برد ــ همواره سرگرم تدریس مواد زبان و ادب و فرهنگ ایران باستان در دانشگاه تهران[4] و مطالعه و پژوهش و انتشار مقالات و کتابهای متعدّد در این زمینه بود.

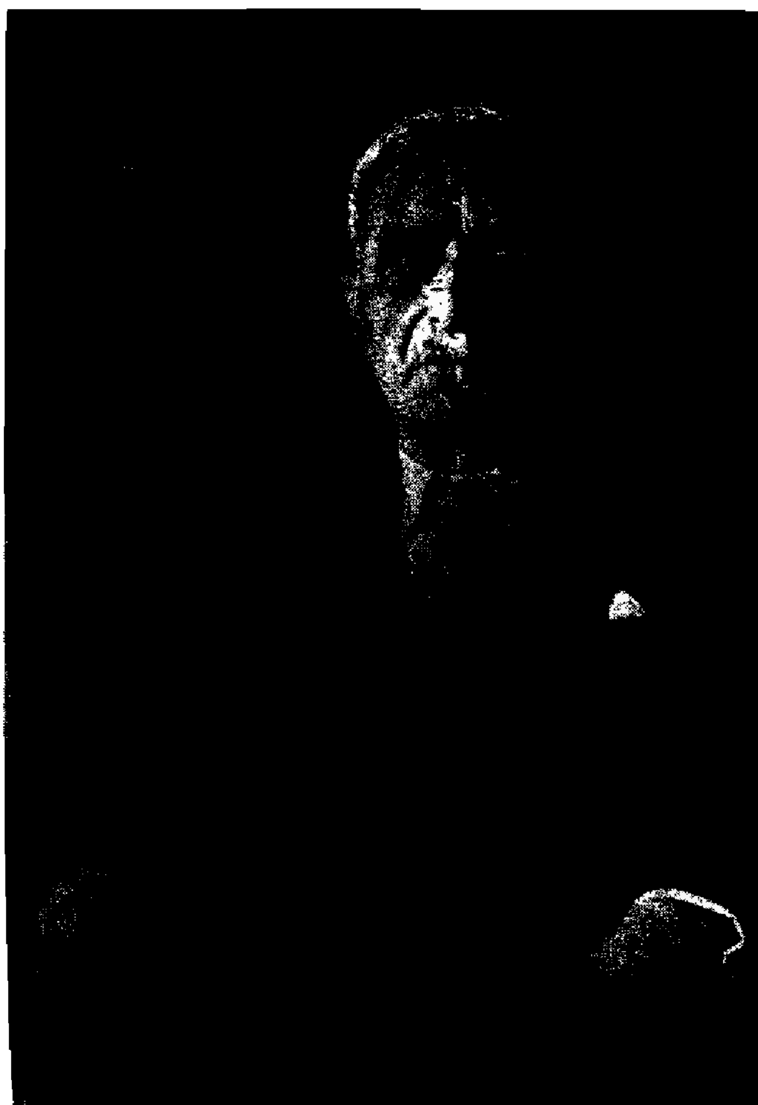
پورداود در گزارش «اوستا» هیچ گاه به حداقل قانع نشده و تا آن‌جا که ممکن بوده و می‌توانسته، عنان قلم را رها کرده است که هرچه بیشتر و کامل‌تر دربارهٔ موضوع مورد بحث بنویسد و ژرف‌بینی و کنجکاوی کند و زوایای گوناگون مسئله را روشنی بخشد. یکی از جنبه‌های مفید و آموزندهٔ گزارش اوستای او، همین توجّه عمیق به جهات مختلف موضوع است. پورداود در کار خود

1. Shantiniketan

۲. ← همین. درباد.

۳. بجز پورداود، تنها سه تن از غیر زرتشتیان یعنی «هوگ» آلمانی، «جکسن» آمریکایی و بانوی خاورشناس فرانسوی «مِنان» اجازهٔ حضور در این آیین را یافتند.

٤. پورداود، خود بنیادگذار این درسها در دانشگاه تهران بود.



استاد ابراهیم پورداود

رشت، پانزدهم اسفندماه ۱۲٦٤ ــ تهران، بیست و هفتم آبان ماه ۱۳۴۷ خورشیدی

به این اکتفا نکرده است که در چارچوب مدارک پیش از اسلام، گزارشی از اوستا بعمل آورد و مختصر جست‌وجویی در این باره بکند و بگذرد؛ بلکه در بسیاری از دیوانهای شعر و کتابهای مختلف فرهنگی و تاریخی پس از اسلام (اعم از عربی و فارسی) نیز ردّ پای مسئلهٔ مورد بحث را پیدا کرده و بدین‌سان، رشته‌های نهانی پیوند اندیشگی فرزانگان و فرهیختگان این سرزمین را در طیّ سده‌های متمادی پیش و پس از اسلام، آشکار ساخته است. از همین رو دورهٔ گزارش اوستای پورداود را غیر از ترجمهٔ متن اوستا، می‌توان یک فرهنگنامهٔ ایرانی به‌شمار آورد که اگرچه برخی از داده‌های آن در پژوهشهای پس از او صورت بهتر و پذیرفتنی‌تری یافته، اعتبار پژوهشی آن از بسیاری جهات محفوظ مانده است.[1]

۱. آثار پورداود منحصر به دورهٔ گزارش اوستای او نیست. دهها مقاله و چندین جلد کتاب دیگر که همهٔ آنها با مسائل فرهنگی ایران باستان سروکار دارد، در زمرهٔ نوشته‌های اوست. برای آشنایی با کارنامهٔ فرهنگی ـ ادبی پورداود و زندگینامهٔ مفصّل وی، ← «یادنامهٔ پورداود»، گردآوردهٔ «دکتر محمّد معین» (دو جلد، تهران ۱۳۲۵)، مقدّمهٔ «پوراندخت‌نامه» (دیوان اشعار پورداود، بمبئی ۱۳۰۶)، دیباچهٔ «مرتضی گرجی» بر کتاب «اناهیتا، پنجاه گفتار پورداود» (امیرکبیر، تهران ۱۳۴۳)، نوشتهٔ نگارنده به نام «کارنامهٔ هشتاد سال زندگی» (ماهنامهٔ «پیام نوین»، دورهٔ هفتم، شمارهٔ ۱۲ ـ تهران اسفندماه ۱۳۴٤) و «سال‌شمار زندگی پورداود» (ماهنامهٔ «راهنمای کتاب»، سال یازدهم، شمارهٔ ۹، تهران ـ دی‌ماه ۱۳۴۷).

کوته نوشتها

آ.	= آنکتیل دو پرون
آب.	= آبان یشت
آتش.	= آتش بهرام نیایش
آثار.	= ابوریحان بیرونی: آثار الباقیه عن القرون الخالیه، چاپ زاخو
آیین.	= ج. ک. کویاجی: آیینها و افسانه‌های ایران و چین باستان، ترجمهٔ جلیل دوستخواه
ار.	= ارت (اشی) یشت
ارد.	= ارداویراف‌نامه
اسطوره.	= میرچا الیاده: چشم‌اندازهای اسطوره، ترجمهٔ جلال ستّاری
اشتاد.	= اشتادیشت
او.	= اوگمدئچا
ایران.	= م. موله: ایران باستان، ترجمهٔ دکتر ژالهٔ آموزگار
ایرانویج.	= دکتر بهرام فره‌وشی: ایرانویج (مجموعهٔ چند گفتار ایران‌شناختی)
ایل.	= هومر: ایلیاد، ترجمهٔ سعید نفیسی
باژ.	= سروش باژ
باستان.	= نشریهٔ انجمن فرهنگ ایران باستان
بق.	= محمد حسین بن خلف تبریزی: برهان قاطع
ب.م.	= بعد از میلاد مسیح
بن.	= بندهشن
بهار.	= دکتر مهرداد بهار

بهرام. = بهرام یشت
پدو. = پیشگفتار دارمستتر بر گزارش وندیداد
پژ. = مهرداد بهار: پژوهشی در اساطیر ایران (پارهٔ نخست)
پ.م. = پیش از میلاد مسیح
پور. = ابراهیم پورداود
پیش. = پیشگفتار
تیر. = تیر یشت
ج. = جلد
جم. = داستان جم (فرگرد دوم وندیداد)، ترجمهٔ دکتر محمد مقدم، ایران کوده-شمارهٔ ۶ از انتشارات انجمن ایرانویج
خرداد. = خرداد یشت
خرده. = خرده اوستا
خور. = خورشید یشت
دار. = جیمز دارمستتر
دانا. = دانا و مینوی خرد
دهمان. = آفرینگان دهمان
دیانت. = ج. پ. آسموسن، ک. بار، م. بویس: دیانت زرتشتی، ترجمهٔ فریدون وهمن.
دین. = دینکرد (چاپ مدن)
دینها. = هـ. س. نیبرگ: دینهای ایران باستان، ترجمهٔ دکتر سیف‌الله نجم آبادی
رام. = رام یشت
رک. = روایات کهن
رو. = ریگ‌ودا
روا. = روایات بزرگ
زام. = زامیاد یشت
زرتشت. = و. ب. هنینگ: زرتشت سیاستمدار یا جادوگر، ترجمهٔ کامران فانی
زگد. = زیرنویس دارمستتر بر گزارش وندیداد
زند. = زند اوستای آنکتیل دوپرون
زیر. = زیرنویس
سرو. = سروش یشت

سنج. = بسنجید با ...
سوگ. = شاهرخ مسکوب: سوگ سیاوش
شا. = ابوالقاسم فردوسی: شاهنامه، چاپ انستیتوی خاورشناسی شوروی، مسکو
شانا. = شاهنامه‌شناسی ۱، از انتشارات بنیاد شاهنامهٔ فردوسی
ص. = صفحه
فاپر. = پیر گریمال: فرهنگ اساطیر یونان و رم، ترجمهٔ دکتر احمد بهمنش
فپ. = دکتر بهرام فره‌وشی: فرهنگ پهلوی
فر. = فرگرد
فرور. = فروردین یشت
فم. = دکتر محمد معین: فرهنگ فارسی
کر. = کرده
گا. = وندیداد، گزارش اسفندیارجی
گات. = گاتها، گزارش ابراهیم پورداود (جلد یکم)
گاه. = گاهان (= گاثاها)
گپ. = گزارش پهلوی (زند) وندیداد
گد. = وندیداد، گزارش محمدعلی داعی الاسلام
گز. = گزیده‌های زادسپرم، ترجمهٔ محمّدتقی راشد محصّل
گو. = گوش یشت
لد. = علی اکبر دهخدا: لغت‌نامه
لف. = علی بن احمد اسدی طوسی: لغت فرس
م. = مترجم
ماه. = ماه یشت
مزد. = دکتر محمد معین: مزدیسنا و ادب پارسی (۲ جلد)
مقا. = دکتر محمد معین: مجموعهٔ مقالات، به کوشش مهدخت معین (۲ جلد)
مقد. = شاهرخ مسکوب: مقدّمه‌ای بر رستم و اسفندیار
مهر. = مهریشت
مینو. = مینوی خرد، ترجمهٔ دکتر احمد تفضّلی
نخستین. = آ. کریستن‌سن: نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایران، ترجمهٔ احمد تفضّلی و ژالهٔ آموزگار (جلد یکم)

←	=	نگاه کنید به ...
نیا.	=	خورشید نیایش
نیر.	=	نیرنگ کشتی بستن
وگز.	=	مهرداد بهار: واژه‌نامهٔ گزیده‌های زاداسپرم
وند.	=	وندیداد
ویس.	=	ویسپرد
ها.	=	هاونگاه
هاد.	=	هادخت نسک
هر.	=	هرودوت
هرمزد.	=	هرمزد یشت
همان.	=	همان‌جا، همان مأخذ
همین.	=	همین ماده
یاد.	=	یادداشتهای پایان کتاب
یاگا.	=	ابراهیم پورداود: یادداشتهای گاتها (جلد دوم مجموعهٔ گاتها)
یس.	=	یسنه
یش.	=	یشتها

اَوِستا

یسنه، هات ۲۸

۱

ای مزدا! ای سپند مینو!

اینک در آغاز با دستهای برآورده، ترا نماز می‌گزارم و خواستار بهروزی و رامشم.

[بشود که] با کردارهای «اَشَه»[1] و با همهٔ خِرَد و «مَنش نیک»، «گوشوروَن»[2] را خشنود کنم.

۲

ای مزدا اهوره!

با «منش نیک» به تو روی می‌آورم.

پاداش هر دو جهان اَستومَند و مینُوی را که از «اَشَه» [است] و دینْ آگاهان را گشایش و رامش می بخشد، به‌من ارزانی دار.

۳

ای مزدا اهوره!

تو و «اشه» و «منش نیک» را سرودی نو آیین می‌گویم تا «شهریارِ مینُویِ» پایدار و «آرمَیتی» در من افزونی گیرد.

هرآنگاه که ترا به یاری خوانم، به سوی من آی و مرا بهروزی و رامش بخش.

۱. دربارهٔ مفهوم asha ← پیش. و یاد.

۲. «گوشْ اوروَنْ» = روان آفرینش ← یاد.

۴

من روانم را بـا «منش نیک» بـه فراتریـن سرای خواهم بـرد؛ چه از پاداشی که «مزدا اهوره» برای کردارها برنهاده است، آگاهم.

تا بدان هنگام که تـوش و توان دارم، [مردمان را] می‌آموزم که خـواستار «اشه» باشند.

۵

ای اشه!

کی ترا خواهم دید و «منش نیک» را به فرزانگی درخواهم یافت؟

کی به [سرایِ] «اهوره»یِ تواناتر از همگان، راه خواهم برد و نیوشای [سخن] «مزدا» خواهم شد؟

بدین «مَنثَره»[۱] یِ مهمتر، با زبان خویش، گمراهان را به برترین راه، رهنمونی خواهم کرد.

۶

ای مزدا اهوره!

بـا «مـنش نـیـک» و «اشـه» [بـه‌سوی مـا] آی و بـه گـفـتـار راسـتِ خویش، «زرتشت» را و همهٔ ما را دهش زندگی دیر پای ارزانی دار.

ما را نیرو[یِ مینُوی] و شادمانی بخش تا بر ستیزه و آزار دشمنان چیره شویم.

۷

ای اشه!

آن بخششی را که پاداش «منش نیک» است، به ما ارزانی دار.

ای آرمیتی!

آرزوی «گشتاسپ» و پیروان مرا برآور.

ای مزدا!

۱. «منثره» (manthra) اوستایی = گفتار ایزدی ← یاد.

ستایشگران خویش را نیروبخش تا «مَنتَره»یِ ترا [به مردمان] بیاموزند.

۸

ای اهورهِ‌یِ با بهترین اَشَه[۱] هَمکام[۲]! ای بهتر از همه!
آرزومندانه خواستارم که «فَرَشوشتَر» دلیر و دیگر یارانم را و آنان را که بی گمان بدیشان «منش نیک» جاودانه خواهی بخشید، زندگی بهتر ارزانی داری.

۹

ای مزدا اهوره!
با این بخشش، هرگز ترا و «اشه» و «منش نیک» را نمی‌آزارم و خشمگین نمی‌کنم.
می‌کوشم تا ترا ستایش نیاز آورم؛ زیرا شما و «شهریارِ مینُویِ» نیرومند، سزاوار ستایش و درخور نیایشید.

۱۰

ای مزدا اهوره!
آن فرزانگان روشن‌بینی را که در پیروی از «اشه» و «منش نیک» سزاوار می‌شناسی، به‌خوبی کامروا کن؛ چه، براستی می‌دانم که ستایشهای از دل برآمده و نیک‌خواهانه، از سوی شما بی پاسخ نمی‌ماند.

۱۱

با این نیایش‌ها، همواره «اشه» و «منش نیک» را نگاهبان خواهم بود.
ای مزدا اهوره!
تو با «مینو»یِ خود مرا بیاموز و به زبان خویش بازگوی که آفرینش در آغاز چگونه پدید آمد.

۱. بهترین اَشَه = اردیبهشت (در اوستایی: asha vahishta) ← پیش . ویاد.
۲. این واژه به صورت ha-zaosha چندین بار در اوستا بکار رفته و در شاهنامه به گونهٔ همکام آمده است:
«دلارام او بود و همکام اوی همیشه به لب داشتی نام اوی» (شا. ج ۷، ص . ۲۷۳)

یسنه، هات ۲۹

۱

«گوشورون» نزد شما گله گزارد:

ــ «مرا برای چه آفریدی؟ که مرا ساخت؟ خشم و چپاول و تندخویی و گستاخی و دست‌یازی، مرا یکسره در میان گرفته است.

مرا جز تو پشت و پناه دیگری نیست. اینک رهاننده‌ای شایسته به‌من بنمای.»

۲

آنگاه آفریدگار جهان از «اشه» پرسید:

ــ «کدامین کس را سزاوار رَدیِ جهان می‌شناسی تا بتوانیم یاوریِ خویش و تُخشایی به آبادانی جهان را بدو ببخشیم؟

چه کسی را به سالاریِ جهان خواستاری که هواخواهان «دُروج» و «خشم» را درهم بشکند و از کار بازدارد؟»

۳

«اشه» بدو پاسخ داد:

«[چنین سرداری] به جهان [و مردمان] بیداد نمی‌ورزد. [او] مهربان و بی آزار است.

از آنان [کسی را] نمی‌شناسم که بتواند نیکوکاران را در برابر تباهکاران نگاهبانی کند.

او [باید] در میان مردمان، نیرومندتر از همه باشد تا هرگاه مرا فراخوانَد، به

یاریش بشتابم...

۴

... بی گمان «مزدا» بهتر از همه به یاد دارد که در گذشته، دیوان و مردمان [دُرُوَند] چه کردند و آگاه است که در آینده چه خواهند کرد.

«اهوره» تنها دادگستر [در جهان] است. پس آنچه خواستِ او باشد، همان خواهد شد.

۵

... پس براستی [ما] هر دو — من و روانِ جهانِ بارور — «اهوره» را با دستهای برآورده می‌ستاییم و از «مزدا» خواستار می‌شویم [که] آرزوی ما را چنین برآورد:
هرگز پارسایان و راهبرشان را از دُروَندان، آسیبی [مرساد].»

۶

آنگاه «مزدا اهوره»یِ آگاه که هنجار زندگی از فرزانگی اوست، گفت:
— «آیا [تو] سردار یا رَدی را که سرشار از «اشه» باشد، نمی‌شناسی؟ آیا براستی آفریدگار، ترا به راهبری و نگاهبانی [آفرینش] برنگزیده است؟»

۷

«اهوره»ی با «اشه» همکام[1]، این «مَنثْرَه»[2]ی فزایندهٔ بهروزی را بیافرید و «مزدا»یِ وَرجاوند، خود آن را برای بهبود جهان و [کامروایی] درست کرداران، بیاموخت:
«ای منش نیک!
کیست آن که از تست و مردمان را براستی یاری خواهد بخشید؟»

۱. ← یس. ۲۸، بند ۸، زیر.
۲. «مَنثْرَه» در این جا اشاره است به نیایش مشهور «اَهونَوَر» یا «یَثَه اَهو وَیرْیو» و همین «اَهونَوَدگاه» (سرود یکم گاهان) ← یاد.

۸

ــ «یگانه کسی که من در این جا[1] می‌شناسم که به آموزش ما گوش فراداده، «زَرتشتِ سپیتْمان» است.

تنها او خواهان آن است که سرودهای ستایش «مزدا» و «اشه» را به گوش [مردمان] برساند. هم از این روست که او را گفتاری شیوا و دلپذیر دادیم.»

۹

آنگاه «گوشورون» برخروشید:

«آیا [من] باید به پشتیبانی نارسای مردی ناتوان خرسند باشم و به سخنان او [گوش فرادهم]؟ براستی مرا آرزوی فرمانروایی توانا بود.

کی فراخواهد رسید آن زمان که چنین کسی با دستانی نیرومند، مرا یاری دهد؟

۱۰

ای اهوره! ای اشه!

اینان را[2] از نیرو و «شهریاریِ مینُوی» برخوردار کن.

ای منش نیک!

[بدینان] آن [دهشی] را ارزانی دار که خانمان خوب و رامش بخشد.

ای مزدا!

من نیز او را[3] برترین آفریدهٔ تو می‌شناسم.»

۱۱

کی «اشه» و «منش نیک» و «شهریاری مینُوی» به سوی ما خواهد شتافت؟

۱. در این جهان، در جهان هستی.

۲. اشاره است به زرتشت و همراهان او و یا رهبران و رهانندگان آیندهٔ جهان که «گوشورون» را یاری خواهند کرد.

۳. به احتمال زیاد، اشاره به زرتشت است که «گوشورون» او را برگزیده و برتر از همهٔ آفریدگان می‌شناسد.

من شما [مردمان] را به پذیرش آموزش «مَـگَه»[1] یِ بزرگ فرامی‌خوانم.
ای مزدا اهوره!
اکنون که ما را یاوری [رسیده است]، ما نیز آمادهٔ یاری رساندن [به کسانی] چون شماییم.

۱. ← یاد. همین.

یسنه، هات ۳۰

۱

اینک با ستایش «اهوره» و جشنِ «منش نیک»، خواستاران و نویدیافتگان را از آن دو پدیدار بزرگ سخن می‌گویم.

ای نیک‌منشان!

این [سخن] را در پرتو «اشه» و با روشنی و رامش دریابید.

۲

ای هوشمندان!

بشنوید با گوشها[ی خویش] بهترین [سخنان] را و ببینید با منش روشن و هریک از شما ــ چه مرد، چه زن ــ پیش از آن که رویدادِ بزرگ به کام ما پایان گیرد، از میان دو راه، [یکی را] برای خویشتن برگزینید و این [پیام] را [به دیگران] بیاموزید.

۳

در آغاز، آن دو «مینو»ی همزاد و در اندیشه و گفتار و کردار، [یکی] نیک و [دیگری] بد، با یکدیگر سخن گفتند.[1]

از آن دو، نیک‌آگاهان راست را برگزیدند، نه دُژآگاهان.

۴

آنگاه که آن دو «مینو» به هم رسیدند، نخست «زندگی» و «نازندگی» را

۱. سنج. یس. ۴۵، بند ۲.

[بنیاد] نهادند و چنین باشد به پایان هستی:
«بهترین منش»، پیروان «اشه» را و «بدترین زندگی»، هواداران «دروج» را خواهد بود.

۵

از آن دو «مینو»، هواخواه «دروج» به بدترین رفتار گروید و «سپندترین مینو» ــ که آسمان جاودانه را پوشانده است ــ و آنان که به آزادکامی و درستکاری، «مزدا اهوره» را خشنود می‌کنند، «اشه» را برگزیدند.

۶

دیوگزینان [نیز] از آن دو [«مینو»]، راست را برنگزیدند؛ چه، بدان هنگام که پُرسان بودند، فریب بد انسان در ایشان را، یافت که به «بدترین منش» گرویدند.
آنگاه با هم به سوی «خشم» شتافتند تا زندگی مردمان را تباه کنند.

۷

«شهریاری مینُوی» و «منش نیک» و «اشه» بدو[1] فراز آمد و «آرمَیتی»، پیکر [او][1] را تُخشایی و نَستوهی بخشید.
براستی آنان که از آنِ تواند، از آزمون آهن، پیروز برمی‌آیند.

۸

ای مزدا اهوره!
چون کینِ[2] گناهکاران فرارسد، «شهریاریِ مینُوی» تودر پرتو «منش نیک» آشکار خواهد شد و آنان خواهند آموخت که «دروج» را به دستهای «اشه» بسپارند.

۹

ای مزدا!
ما [خواستاریم که] از آنِ تو و [درشمار] «اهوراییان»[3] باشیم که هستی را نو

۱. اشاره است به پیرو راه «اشه».
۲. پادافره، کیفر.
۳. ← یس. ۳۱، بند ٤، زیر.

می‌کنند.

تو نیز ما را در پرتو «اشه» یاری کن تا هنگامی که خِرَدِ ما دستخوش دودلی است، اندیشه‌های ما به‌هم نزدیک باشد.

۱۰

آنگاه شکست و تباهی بر «دروج» فروخواهد آمد و آنان که به نیکنامی شناخته شده‌اند، به آرزوهای خویش خواهند رسید و به‌سرایِ خوشِ «منش‌نیک» و «مزدا» و «اشه» راه خواهند یافت.

۱۱

ای مردم!

این است آن دو فرمان آموختهٔ «مزدا»: خوشی و ناخوشی.

رنج و زیانِ دیر پایْ، فریفتگان «دروج» را و رستگاری، رهروان راه «اشه» راست.

بی گمان در پرتو این [آموزش] به رستگاری و بهروزی خواهید رسید.

یسنه، هات ۳۱

۱

ای هوشمندان!

شما را از آموزشهایی ناشنوده می‌آگاهانم.

بی گمان، این سخنان، پیروان آموزشهای «دروج» ــ تباه کنندگان جهان «اشه» ــ را [ناگوار] و دلدادگان «مزدا» را بسیار خوشایند است.

۲

چون با این [آموزش]ها[ی «دروج»]، راه بهتری برای گزینش پدیدار نیست، من چونان رَدی که «مزدا اهوره» [او را] برای هر دو گروه برگزیده است، به‌سوی همهٔ شما می‌آیم تا زندگی را به پیروی از «اشه» بسرآوریم.

۳

ای مزدا!

تو با گفتار [خود و به] زبان خویش، ما را بیاگاهان از آنچه به هر دو گروه خواهی بخشید و از آن بهروزی که به دستیاری «اشه» و «آذر» مینُوی خود نوید دادی و از آن فرمانی که فرزانگان راست، تا من همهٔ مردمان را به گرَویدن [به دین تو] فراخوانم.

٤

ای مزدا! ای اهورائیان![1]

۱. ahurâwangho را استاد پورداود به «سروران دیگر» برگردانده است که اشاره دارد به فروزه‌های «مزدا

آنگاه که خواستِ ما را پاسخ گو باشید، آرزو خواهیم کرد که در پرتو «اشه» و «آرمَیتی» و «آشی» و «بهترین منش»، «شهریاریِ مینُویِ» نیرومند از آنِ ما شود تا با افزایش آن بر «دروج» چیرگی یابیم.

۵

ای مزدا اهوره!

مرا از آنچه خواهد شد و آنچه نخواهد شد، بیاگاهان تا در پرتو دادِ «اشه» و «منش نیک»، آنچه را برای من بهترین است برگزینم و از آن پاداشی که به من [خواهی داد]، به شادکامی برسم.

۶

بهترین [پاداش] ارزانی فرزانه ای خواهد بود که پیام راستین و «مَنثْره»یِ مرا [بر مردمان] آشکار کند و [آنان را] در پرتو «اشه» به «رسایی» و «جاودانگی» [رهنمون شود].

«مزدا» به دستیاری «منش نیک»، «شهریاریِ مینُوی» چنین کسی را خواهد افزود.

۷

اوست نخستین اندیشه وری که روشنان سپهر، از فرّ و فروغش درخشیدند. [اوست که] با خِرَدِ خویش، «اشه» را بیافرید تا «بهترین منش» را پشتیبان و نگاهبان باشد.

ای مزدا اهوره!

تو اکنون نیز همانی [که در آغاز بودی؛ پس] به «مینو»یِ خویش، آن [فروغ] را بیفزای.

→ اهوره». در اوستای نو این فروزه‌ها را تجسّم بخشیده و «اَمِشَه سْپِنْتَه» (امشاسپند یا وَرجاوندِ جاودانه) نامیده اند؛ اما در گاهان، هیچ گاه این عنوان را نمی بینیم. ما در برابر «اهوراونگهو»یِ اوستایی، «اهورابیان» را آوردیم. ← یس . ۳۰، بند ۹.

۸

ای مزدا!

هنگامی که ترا با منش خویش، سرآغاز و سرانجامِ هستی و پدرِ «منش نیک» شناختم و آنگاه که ترا با چشمِ [دل دیدم]، دریافتم که تویی آفریدگارِ راستینِ «اشه» و داور کردارهای جهانیان.

۹

ای مزدا اهوره!

از آنِ تو بود «آرمَیتی»؛ نیز از آن تو بود «خِرَدِ مینُوی» جهان‌ساز؛ آنگاه که تو او را[۱] آزادیِ گزینشِ راه دادی تا به رهبر راستین بگرود یا به رهبر دروغین.

۱۰

پس او از میان آن [دو]، سَرورِ اَشَوَن و فزایندهٔ «منش نیک» را به رهبری و نگاهبانی خویش برگزید.

ای مزدا!

رهبر فریفتار، هرچند که خود را پاک وانمود کند، نمی‌تواند پیام‌آور تو باشد.

۱۱

ای مزدا!

آنگاه که تو در آغاز، تن و «دین»[۲] ما را بیافریدی و از منش خویش، [ما را] خِرَد بخشیدی، آنگاه که جان ما را تن پدید آوردی، آنگاه که ما را نیروی کارورزی و گفتار راهنما ارزانی داشتی، [از ما خواستی که] هرکس باورِ خویش را به آزادکامی بپذیرد.

۱۲

پس هرکس ــ خواه دروغ گفتار، خواه راست گفتار، خواه نادان، خواه دانا ــ

۱. اشاره به آدمی است.

۲. «دین» در این جا و چند جایِ دیگر از گاهان و در مواردی در اوستای نوبرابر daênâ اوستایی است و با دین به معنی کیش و مذهب، تفاوت دارد. ما برای مشخّص کردن آن، «دین» آورده‌ایم. ← یاد.

از دل و منش خویش، بانگ برمی‌آورد.
«آرمیتی» هرجا که اندیشه در پرسش و دودلی باشد، رهنمونی می‌کند.

۱۳

ای مزدا!
هنگامی که آشکارا یا نهان پرسشی می‌شود و یا [کسی] برای رهایی از گناهی خُرد، سزایی کلان را برمی‌تابد، تو آن را با چشمان تیزبین خود می‌پایی و همه را در پرتو «اشه» بدرستی می‌بینی.

۱۴

ای اهوره!
این [همه] را از تو می‌پرسم: بدرستی [بازگوی که] چگونه گذشته است و چگونه خواهد گذشت؟ اَشَوَنان و پیروان «دُروج» را چه پاداش [و پادافره]ای در دفتر زندگانی نوشته خواهد شد؟
ای مزدا!
این [همه] در شمارِ پسین چگونه خواهد بود؟

۱۵

ای اهوره!
این را [از تو] می‌پرسم: چیست سزای کسی که نیروی دُروَندِ بدکنش را بیفزاید[1] [و کسی] که در زندگی [خویش] هنری [جز] جدایی افگندن میان رهبر درست کردار و گروه مردم ندارد؟

۱۶

ای مزدا اهوره!
این را [از تو] می‌پرسم: آیا کسی که به نیک آگاهی، برای [افزایش] توانایی

۱. در «دینکرت» (کتاب نهم) آمده است: «بدترین پادشاه، آن بد دین و بدکنشی است که برای پاره (= رشوه) هم نیکی نکند؛ کسی است که کشندهٔ بیگناه است. پادافره‌ای گران در دوزخ، سزای کسی است که چنین دروندی را پادشاه کند.» (دینکرت، چاپ سنجانا، ج ۱۷، ص ۹۶).

خانمان یا روستا یا سرزمین و پیشرفت «اشه» بکوشد، به‌تو خواهد پیوست؟
کی [او] چنین خواهد شد و با کدامین کردار؟

۱۷

کدام یک از دو ــ اَشَوَن یا دُروَند ــ بهترین [راه] را برگزیده است؟
دانای روشن‌بین باید دانشجو را بیاگاهاند.
مبادا نادان [کسی را] بفریبد و گمراه کند.
ای مزدا اهوره!
تو [ما را] آموزگارِ «منش نیک» باش.

۱۸

پس هیچ‌یک از شما به گفتار و آموزش دُروَند که خانمان و روستا و سرزمین را به ویرانی و تباهی می‌کشاند، گوش فرامدهید و با رزم‌افزار در برابر آنان بایستید.

۱۹

به [گفتار] کسی گوش فرادهید که به «اشه» می‌اندیشد؛ بدان فرزانه‌ای که درمان‌بخش زندگی است؛ [بدان کسی که] در گفتار راستین، توانا و گشاده زبان است.
ای مزدا اهوره!
با «آذرِ» فروزان خویش، واپسین جایگاه هر دو گروه را آشکار کن.

۲۰

آن کس که به سوی اَشَوَن آید، در آینده جایگاه او روشنایی خواهد بود.
[امّا] تیرگیِ ماندگارِ دیرپای و کورسویی و بانگ «دریغا»یی، براستی چنین خواهد بود [سرانجامِ] زندگی دُروَندان که «دین» و کردارشان، آنان را بدان‌جا خواهد کشاند.

۲۱

«مزدا اهوره» با خداوندی و سروریِ خویش و پیوستگی پایدار با «اشه» و «رسایی» و «جاودانگی»، «شهریاری مینُوی» و یاوری و «منش نیک» را به کسی

خواهد بخشید، که در اندیشه و کردار، دوست اوست.

۲۲

این [سخن] برای آن کس که نیک آگاه است و با «منش نیک» آن را درمی یابد، آشکار است.

اوست که با «شهریاریِ مینُوی» و با گفتار و کردار [خویش] «اشه» را نگاهداری می‌کند.

ای مزدا اهوره!

اوست که کارگزارترین یاور تو به شمار می‌آید.

یسنه، هات ۳۲

۱

ای مزدا اهوره!

خویشاوندان و همکاران و یاوران [من] برای دست‌یابی به شادمانی و بهروزی، از خواستاران تواند.

ای دیو[یَسنِ]ـان!

شما نیز با همان منش، او را خواستار باشید.

[بشود که] پیام‌رسان تو باشیم [و] آنان را که با تو می‌ستیزند، [از کار] بازداریم.

۲

«مزدا اهوره»یِ با «منش نیک» یگانه، در پرتو «شهریاریِ مینُویِ» [خویش] بدانان[1] پاسخ گفت:

ــ «اشه»یِ تابناک را که دوستِ نیکِ «سپندارمذ» است، برای شما برگزیده‌ام. باشد که او از آن شما شود.

۳

ای دیوان!

شما همه از تبار «منش زشت»ـید و آن کس که دیرزمانی شما را می پرستد، از دروغ و خودستایی است. [هم] از این‌روست که بدین کردار فریبکارانه[تان] در هفت

۱. اشاره است به گروههای سه گانه در بند پیش.

بوم [جهان][1] به بدی نامبردار شده اید.

۴

بدین سان، شما[2] [اندیشهٔ] مردمان را [چنان] آشفته اید که بدترین کارها را می ورزند و از دوستان دیوان شناخته می‌شوند.
[آنان] از «منش نیک» دوری می‌گزینند و از خِرَدِ «مزدا اهوره» و «اشه» روی برمی‌تابند.

۵

اینچنین شما با اندیشه و گفتار و کردار بد که «منش زشت» برای تباهی [جهان] به شما و دُروَندان آموخت، مردمان را فریفتید و از زندگی خوب و جاودان بی بهره کردید.

۶

ای اهوره!
او[3] از گناهکاری بسیار، کامیاب شد و با چنین [رفتاری] تا بدین پایه به نامبرداری رسید؛ اما تو همه چیز را به یاد داری و با «بهترین منش» [از سزای او] آگاهی.
ای مزدا!
فرمان تو و آموزش «اشه» با «شهریاریِ مینُویِ» تو روا خواهد شد.

۷

هیچ کدام از این گناهکاران درنمی یابند که کامیابی ــ همان گونه که زندگی به ما آموخته و بدانسان که با [آزمون] آهن گدازان گفته شده ــ به کار و کوشش [بازبسته است].
ای مزدا اهوره!

۱. هفت بوم یا اقلیم جهان در بخش‌بندی کهن.
۲. ضمیر شما بازبُرد دارد به دیوان در بند پیش.
۳. اشاره است به یکی از فرمانروایان دیوپرست که با مزداپرستی در ستیزه بوده است.

تو از سرانجام آنان آگاه‌تری.

۸

«جَمِ ویوَنگهان» نیز ــ که برای خشنودی مردمان و خویشتن، خداوند جهان را خوار شمرد ــ از این گناهکاران نامبردار است.[۱]

ای مزدا!

من به واپسین داوری تو دربارهٔ همهٔ آنان[۲] بی گمانم.

۹

آموزگار بد با آموزش خویش، سخن [ایزدی] را برمی‌گرداند و خِرَدِ زندگی را تباه می‌کند.

او براستی [مردمان را] از سرمایهٔ گرانبهای راستی و «منش نیک» بی بهره می‌کند.

ای مزدا! ای اشه!

بدین سخنان که از «مینو»یِ من [برمی‌آید]، نزد شما گله می‌گزارم.

۱۰

براستی او[۳]، هنگامی که دیدن زمین و خورشید با دو چشم را بدترین [گناه] می‌خواند،[۴] [همان] کسی است که سخن [ایزدی] را برمی‌گرداند.

او[ست که] دانا را [به جرگهٔ] دُروَند[ان] درمی‌آورد. او[ست که] کشتزارها را ویران می‌کند. او[ست که] رزم‌افزار به روی اَشَوَنان می‌کشد.

۱. ← زام. بندهای ۳۸ - ۳۳.

۲. گناهکاران

۳. آموزگار بد.

٤. اشاره است به این باور زرتشت و پیروان او که خورشید سرچشمهٔ فروغ و گرما و زمین زیستگاه و پناهگاه آدمیان را گرامی می‌داشتند و به دیدهٔ احترام می‌نگریستند. بسیاری از پژوهشگران برآنند که زرتشت در این بند و بندهای پس از آن، با «مهرآیینی» ستیهیده است که پیروان آن، گاو را در جایی دور از تابش خورشید، قربانی می‌کردند و با برگذاری آیین نیایش «هوم» و اجرای قربانیهای خونین، هنجارهای زندگی آرام روستایی را زیر پا می‌گذاشتند.

۱۱

براستی آنانند[1] که زندگی را تباه می‌کنند. آنانند که دُرُوَندان را بزرگ می‌شمارند و زنان و مردان بزرگوار را از رسیدن به دهش [ایزدی] بازمی‌دارند.
ای مزدا!
آنان آشَوَنان را از «بهترین منش» روی گردان می‌کنند.

۱۲

آنان با آموزشهای خود، مردمان را از بهترین کردار بازمی‌دارند.
آنان زندگی جهانیان را با گفتار فریبنده پریشان می‌کنند.
آنان «گِرِهمَ» و یاران وی و «کَرَپان» و شهریاری خواستاران «دُروج» را بر «اشه» برتری می‌دهند.
«مزدا» [آنان را] پادافره برنهاده است.

۱۳

ای مزدا!
«گِرِهمَ» هر اندازه هم که آرزومند بدست آوردن شهریاری در پناه «بدترین منش» باشد، سرانجام تباه کنندهٔ زندگی [خود] خواهد بود.
آنگاه آنان[2] آرزومندانه خواستار پیامِ پیام‌آورِ تو خواهند شد که «اشه» را در برابر هراس انگیزی وی[3] نگاهبانی می‌کند.

۱٤

«گِرِهمَ» و «کَوی»ها از دیرباز برای به‌ستوه آوردن وی[4] خِرَد و نیروی خویش را بکار گرفته‌اند.
آنان برآن شدند که از دُرُوَندان یاری خواهند و گفتند که زندگی باید به‌تباهی

۱. آموزگاران بد
۲. گمراهان
۳. گِرِهمَ
٤. زرتشت

کشانده شود تا «دوردارندهٔ مرگ»[۱] به یاری [شان] برانگیخته شود.

۱۵

بدین‌سان «گرپان» و «کَوی»ها براستی به دست همانان که هیچ گاه زندگی و فرمانروایی آزاد را برایشان روا نمی‌داشتند، تباه خواهند شد.

آنان را[۲] این دو[۳] به‌سرایِ «منش نیک» خواهند برد.

۱۶

براستی بهترین چیزها آموزش راستین و هوشمندانهٔ مردی دین‌آگاه است.

ای مزدا اهوره!

تو بر همهٔ آنان که سرِ آزار مرا دارند و هراسانم می‌کنند، فرمان می‌رانی. هم از این روست که دشمنی دُروَندان را از دوستان تو باز خواهم داشت.

۱. «دوردارندهٔ مرگ» صفت «هَوم» است. ← یس. هات ۹ (هَوم یشت) و یاد.

۲. کسانی را که از «کَرَپ»ها و «کَوی»ها آزار دیده‌اند.

۳. در گپ. افزوده شده است: خرداد و امرداد.

یسنه، هات ۳۳

۱

هرکس باید در این جا[1] برابر این [آموزش]ها[2] که دادِ بنیادین زندگی است، رفتار کند. رَد[3] با دُروَند و اَشَوَن و آن کس که کردارهای نیک و بدش بهم آمیخته است، با درست‌ترین روش برخورد خواهد کرد.

۲

هرکس که با اندیشه و گفتار یا با هر دو دست خویش، با دُروَند بستیزد و یا پیروان او را به راه نیک رهنمون شود، به دوستکامیْ خواست «مزدا اهوره» را برمی‌آورد.

۳

ای اهوره!

کسی که با اَشَوَن ــ خواه خویشاوند، خواه همکار، خواه یاور ــ بهترین رفتارها را داشته باشد و کسی که با کوشش [خویش]، آفریدگان را نگاهداری کند، با «اشه» و در سرای «منش نیک» بسر خواهد برد.

۴

ای مزدا!

منم که ترا می پرستم و از تو خواستارم: ناباوری و «تَرمَنشی» از میان برخیزد و خویشاوندان از خیره‌سری، همکاران از فریب نزدیکان و یاوران از نکوهندگان

۱. در این جهان، در زندگی این جهانی.
۲. آموزشهای اشه.
۳. بارتولومه «رَد» (= رهبر دینی) را در این جا اشاره به زرتشت می‌داند.

رهایی یابند و جهان از رهبران بد بیاساید.

۵

منم که برای [دست‌یابی به] والاترین آرمان ــ رسیدن به زندگی دیرپای در شهریاری «منش نیک» ــ «سروش» از همه بزرگترِ ترا [به‌یاری] می‌خوانم تا در راه درستِ «اَشه» گام نهم و به‌جایی که «مزدا اهوره» شهریاری دارد، [برسم].

۶

منم آن سرودخوان که در [پیروی از] «اشه» پابرجا و استوارم.

[اینک] مهرورزانه و با همهٔ هستیِ خویش، از «بهترین منش» خواستار آموختن رهبری‌ام تا بدانسان که تو می‌خواهی، بدین کار دست‌زنم.

ای مزدا اهوره!

مرا آرزوست که با تو دیدار و همپرسگی کنم.

۷

ای مزدا! ای نیک‌ترین!

به سوی من آی و نمایان‌شو تا در پرتو «اشه» و «منش نیک»، گذشته از «مَگونان»، [دیگر مردمان نیز] به گفتار من گوش فرادهند.

بشود که آنچه بایستهٔ ماست و نمازی که شایستهٔ تست، به‌روشنی در میان ما آشکار گردد.

۸

ای مزدا!

واپسین آماج مرا به من بشناسان تا با «منش نیک» بدان روی آورم و چون تویی را نیایش بگزارم. دهش پایدار «رسایی» و «جاودانگی» را به سخنان ستایشگرانهٔ من که از «اشه» مایه دارد، ارزانی دار.

۹

ای مزدا!

دو «مینو»یِ[1] بزرگ فزایندهٔ «اشه» را که از آن تست، با فروغ بینش و دانش بدست توان آورد. [بشود که] «بهترین منش»، بخششِ با همِ آن دو [مینوی] یگانه روان را از فراسوی بیاورد و [به ما] ارزانی دارد.

۱۰

ای مزدا!

همهٔ نیکیهای زندگی را که از آن تست ــ آنها را که بود و هست و خواهد بود ــ به‌مهربانی خویش به‌ما ارزانی دار

[به دستیاری] «منش نیک» و «شهریاریِ مینُوی» و «اشه»، بهروزی ابدیِ تنِ ما را بیفزای.

۱۱

ای مزدا اهوره! ای تواناترین! ای آرمیتی! ای اشه‌یِ گیتی افزای! ای منش نیک! ای شهریاریِ مینُوی!

به من گوش فرادهید و آنگاه که پاداش هرکسی را می بخشید، برمن بخشایش آورید.

۱۲

ای اهوره!

[خود را] به‌من بنمای و [در پرتو] «آرمَیتی» توش و توانم ده.

ای مزدا!

به پاداش ستایشم، از «سپندترین مینو» نیکویی، از «اشه» توانایی بسیار و از «منش نیک» سروری[2] بخش.

۱. رسایی و جاودانگی (= خرداد و امرداد)

۲. در متن «فِیراتو» آمده که در گپ. به «سرداریه» (= سرداری) برگردانده شده و بسیاری از گزارشگران حدید گاهان نیز آن را پذیرفته‌اند. بارتولومه و پورداود، آن را «پاداش» ترجمه کرده‌اند. ما «سروری» را به‌جای آن گذاشتیم.

۱۳

ای اهوره‌یِ تیزبین!

بهٔ شادمانی و رامش من، دهش بی‌مانند خویش را که از «شهریاریِ مینُوی» و از «منش‌نیک» است، بر من آشکار کن.

ای سپندارمذ!

«دین» مرا به [یاری] «اشه» آموزش ده و روشنی بخش.

۱٤

اینک زرتشت همهٔ تن و جان و گزیدهٔ «منش‌نیک» خویش را همچون نیازی پیشکش «مزدا» می‌کند و گفتار و کردار و دل‌آگاهی و نیروی خود را نزد «اشه» [ارمغان می برد].

یسنه، هات ۳٤

۱

ای مزدا اهوره!

گفتار و کردار و پرستشی که با آنها به مردمان «جاودانگی» و «اشه» و «شهریاریِ مینُوی» و «رسایی» می بخشی، همه را نخست نزد تو نیاز می‌آورم.

۲

ای مزدا!

وَرجاوَند مردِ نیک‌منشی که روانش به «اشه» پیوسته است، همهٔ اندیشه و کردار [خویش] را تنها [به تو] نیاز می‌کند.

[بشود که] ستایش‌سرایان و نیایش‌کنان به تو نزدیک شویم.

۳

ای اهوره!

آنچه را شایستهٔ تو و «اشه» است، با نماز بجای می‌آوریم [تا] همهٔ جهانیان با «منش‌نیک» در «شهریاریِ مینُوی» [تو] به «رسایی» رسند.

ای مزدا!

براستی نیکْ آگاه هماره از دهش تو برخوردار می‌شود.

٤

ای مزدا اهوره!

در پرتو «اشه»، «آذرِ» نیرومند ترا خواهانیم که جاودانه و تواناست و دوستان را

پیوسته آشکارا یاری می‌رساند و آزار و گناه دشمنان را در چشم برهم‌زدنی نمایان می‌کند.

۵

ای مزدا!

چه بزرگ است «شهریاریِ مینُویِ» تو!

چه اندازه آرزومندم که به تو بپیوندم و در پرتو «اشه» و «منش نیک»، درویشانِ ترا پناه بخشم!

شما را[۱] برتر از همه می‌خوانم و از دیوان و مردمان آزاردهنده، دوری می‌گزینم.

۶

ای مزدا! ای اشه! ای منش نیک!

چون شما براستی چنین هستید[۲]، پس مرا در همهٔ دگرگونیهای زندگی این جهانی، چنان رهنمونی کنید که با ستایش و نیایشی از ژرفای دل، به سوی شما آیم.

۷

ای مزدا!

کجایند آن رادمردانی که آموزشهای ارجمند ترا با «منش نیک» دریافته اند و با همهٔ سختی و آزار[ی که می‌کشند]، هوشیارانه آنها را بکار می برند؟

من جز تو کسی را نمی‌شناسم. پس در پرتو «اشه»، ما را پناه‌بخش.

۸

ای مزدا!

براستی آنان[۳] با این کردارها، ما را می هراسانند؛ چرا که نیرومندانشان برای ناتوانان، تباهی و ویرانی می‌آورند و با فرمان تو دشمنی می ورزند.

آنان هیچ گاه به «اشه» نمی اندیشند و از «منش نیک» روی می‌گردانند.

۱. مزدا و دو فروزهٔ او «اشه» و «منش نیک».

۲. یادآور جملهٔ «شما را برتر از همه می‌خوانم» است در بند پیش.

۳. دروندان.

۹

ای مزدا!

آنان با بدکرداری و ناآگاهی از «منش نیک»، «سپندارمذ» ترا ـــ که نزد دانایان بزرگوار است ـــ کوچک می‌شمارند.

آنان از «اشه» چنان دور خواهند ماند که تباهکاران نافرهیخته از ما.

۱۰

خردمند آنان را اندرز داد که با «منش نیک» کار کنند و آگاه باشند که «سپندارمذ»، سرچشمهٔ راستین «اشه» است.

ای مزدا اهوره!

آنان اگر این [آموزش تو] را دریابند، همه به «شهریاریِ مینُویِ» تو [راه خواهند یافت].

۱۱

اینک «رسایی» و «جاودانگی» ـــ دهشهای دوگانهٔ تو ـــ به روشنایی راه می‌نمایند و «اشه» و «منش نیک» و «آرمیتی»، زندگانی دیر پای [ارزانی می‌دارند] و «شهریاریِ مینُوی» را می افزایند.

ای مزدا!

تو با اینها[۱]، ستیهندگان با دشمنانت را پیروزی می بخشی.

۱۲

ای مزدا!

دادِ تو چیست؟ خواستار چیستی؟ کدامین ستایش و کدامین نیایش را [سزاوار می‌شناسی]؟

فراگوی تا [مردمان] بشنوند و پاداش [پیروی از] آموزشهای ترا دریابند.

در پرتو «اشه» به ما بیاموز که راه هموارِ «منش نیک» چگونه است...

۱. اشاره است به فروزه‌های مزدا اهوره (اشه و منش نیک و رسایی و جاودانگی و آرمیتی و شهریاریِ مینُوی) که در همین بند از آنها یاد شد.

۱۳

ای مزدا اهوره!

... آن راه «منش نیک» که به من نمودی، همان راه آموزش رهانندگان است که [تنها] کردار نیک در پرتو «اشه» مایهٔ شادمانی خواهد شد؛ [راهی که] نیکْ آگاهان را برنهادی.

۱۴

ای مزدا اهوره!

بی گمان این [پاداش آرمانی] را به تن و جان کسانی ارزانی می‌داری که با «منش نیک» کار می‌کنند و در پرتو «اشه»، آموزش خِرَدِ نیک ترا بدرستی به پیش می برند و خواست ترا برمی‌آورند و برای پیشرفت جهان می‌کوشند.

۱۵

ای مزدا!

مرا از بهترین گفتارها و کردارها بیاگاهان تا براستی در پرتو «اشه» با «منش نیک» و به آزادکامی ترا بستایم.

ای اهوره!

با «شهریاریِ مینُویِ» خویش و به خواست خود، زندگانی نو و سرشار از «اَشَه» را به ما ارزانی دار.

یسنه، هات ۴۳

۱

«مزدا اهوره»ی به همه کارتوانا چنین برنهاده است:
بهروزی از آنِ کسی است که دیگران را به بهروزی برساند.
نیرو و پایداری را براستی از تو خواستارم.
ای آرمیتی!
برای نگاهبانی از «اشه»، فرّ و شکوهی را که پاداش زندگی در پرتو «منش نیک» است، به من ارزانی دار.

۲

همچنین بهترین [پاداش] از آنِ او[1] باد.
ای مزدا!
کسی که [برای دیگران] خواستار روشنایی است، روشنایی [بدو] ارزانی خواهد شد.
از «سپندترین مینو»ی خویش و در پرتو «اشه»، دانشِ برآمده از «منش نیک» را به ما بخش تا در زندگانی دیر پا[یِ خویش] همه روزه از شادمانی بهره‌مند شویم.

۳

پس براستی، بهترین نیکی ها بهرهٔ آن کس خواهد شد که در زندگی استومند و مینُوی، ما را به راهِ راستِ بهروزی ــ [راهِ] جهان اَشَه که جایگاه «اهوره» است ــ

۱. اشاره است به «کسی که دیگران را به بهروزی می‌رساند» در بند پیش.

رهنمونی کند.

ای مزدا!

دلدادگان تو در پرتو نیکْ آگاهی و پاکی به تو خواهند پیوست.

۴

ای مزدا!

ترا توانا و پاک شناختم؛ آنگاه که [دانستم] در پرتو توانایی ات، آرزوهای ما برآورده خواهد شد؛ آنگاه که [دریافتم] اَشَوَنان و دُروَندان را پاداش [و پادافره] خواهی بخشید؛ آنگاه که [پی بردم] در پرتو گرمای «آذر» تو ــ که نیرومندی اش از «اشه» است ــ نیروی «منش نیک» به من روی خواهد نمود.

۵

ای مزدا اهوره!

ترا پاک شناختم؛ آنگاه که در سرآغاز آفرینش زندگی دیدمت [و دریافتم] که چگونه تا پایانِ گردشِ آفرینش، کردارها و گفتارها را با هنر خویش، مزد برنهاده ای: پاداش نیک برای نیکان و [سزایِ] بد برای بدان.

۶

ای مزدا!

بدان هنگام که «سپند مینو»یِ تو فراز آید، «شهریاریِ مینُوی» و «منش نیک» با کُنشِ خویش، جهان را به سوی «اشه» پیش می برند و «آرمَیتی» راد مردان را به سوی خِرَدِ نافریفتنی تو رهنمونی خواهد کرد.

۷

ای مزدا اهوره!

براستی ترا پاک شناختم؛ آنگاه که «منش نیک» نزد من آمد و پرسید:

ــ «کیستی و از کدامین خاندانی و در برابر پرسشها و دودلیهای روزانهٔ زندگی خویش و جهان پیرامون خود، کدامین راه را می‌نمایی و می‌شناسانی؟»

۸

آنگاه نخست بدو [پاسخ] گفتم:
ــ «منم زرتشت که با همهٔ توش و توان خویش، دشمن سرسخت دُروَندان و پناه نیرومند اَشَوَنانم.»
ای مزدا!
خواستارم تا بدان هنگام که ستایشگر و سرودخوان توام، همواره از «شهریاریِ مینُویِ» بی کران [تو] برخوردار باشم.

۹

ای مزدا اهوره!
براستی ترا پاک شناختم؛ آنگاه که «منش نیک» نزد من آمد و پرسید:
ــ «چگونه خود را باز می‌شناسانی؟»
[و من بدو پاسخ دادم:]
ــ «با دهشِ آن نماز که نزدِ آذرِ تو می‌گزارم.
تا بدان هنگام که مرا توش و توان هست، به «اشه» خواهم اندیشید.

۱۰

پس تو مرا به سوی «اشه» ــ که [همواره] آن را فراخوانده‌ام ــ رهنمونی کن تا با پیروی از «آرمَیتی» بدان دست‌یابم.
اینک بپرس از ما و بدان‌سان که می‌خواهی، ما را بیازمای؛ چرا که پرسش و آزمون تو، رهبران را نیرومندی و برتری می‌بخشد.»

۱۱

ای مزدا اهوره!
ترا پاک شناختم؛ آنگاه که «منش نیک» نزد من آمد و من نخستین بار از گفتار تو آموختم و دریافتم که بردن پیام تو به میان مردمان دشوار است؛ اما من آنچه را که به من گفتی بهترین است، به سرانجام خواهم رساند.

۱۲

بدان هنگام که مرا فرمان دادی: «به‌سوی اشه روی آور و آن را فراشناس!»، سخنی هرگز ناشنیده به‌من گفتی:

— «بکوش تا سروش در اندرون تو راه‌یابد و پرتو دهشِ ایزدی را دریابی که به هر دو گروه پاداش [و پادافره] می بخشد.»

۱۳

ای مزدا اهوره!

ترا پاک شناختم، آنگاه که «منش نیک» نزد من آمد تا آماج و آرزوی مرا دریابد:

— «مرا زندگانی دیر پای ارزانی دار که هیچ کس جز تو نتواند بخشید؛ آن زندگانی آرمانی که در شهریاریِ مینُویِ تو، نوید آن داده شده است.»

۱۴

ای مزدا!

آنچنان که فرزانه مردِ توانایی، دوستی را به مهربانی پناه می بخشد، تو نیز با «شهریاریِ مینُوی» خویش و در پرتو «اشه»، پیروان مرا پناه‌بخش تا من و همهٔ آنان که «مَنثْره»یِ ترا می‌سرایند، بپاخیزیم و از آموزشها [ی تو] پشتیبانی کنیم.

۱۵

ای مزدا!

ترا پاک شناختم؛ آنگاه که «منش نیک» نزد من آمد و مرا آموخت که اندیشیدن در آرامش، بهترین راه دانش اندوزی است [و هشدار داد که] رهبر هرگز نباید مایهٔ خشنودی دُروَندان شود، چه، آنان همواره با اَشَوَنان دشمنی می‌ورزند.

۱۶

ای مزدا اهوره!

پس زرتشت، «سپندترین مینو»یِ ترا برای خویشتن برگزید.
[بشود که] «اشه» زندگی استومند ما را نیرو بخشد.

[بشود که] «آرَمیتی» و «شهریارِیِ مینُویِ» [تو] زندگی ما را درخشان کنند.
[بشود که] «منش نیک» کردارهای ما را پاداش دهد.

یسنه، هات ۴۴

۱

ای اهوره!

این را از تو می پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:
چگونه [باید باشد] نیایش فروتنانهٔ دلدادگان تو؟

ای مزدا!

[بگذار] کسی همچون تو، [آن را] به دوستی چون من بیاموزد.
پس در پرتو «اشه»یِ گرامی، ما را یاری‌بخش تا «منش نیک» به سوی ما آید.

۲

ای اهوره!

این را از تو می پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:
چگونه است سرآغاز «بهترین زندگی» و آن کس که براستی [در پی آن] کوشاست، چه پاداشی [می یابد]؟

ای مزدا!

براستی او ــ [آن] پاک، [آن] مرده‌ریگ و برگزیدهٔ همگان ــ در پرتو «اشه»، نگاهبانِ مینُویِ [مردمان] و دوست [و] درمان‌بخش زندگی است.

۳

ای اهوره!

این را از تو می پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:

چه کسی در آغاز، آفریدگار و پدرِ «اشه» بوده است؟
کیست که راهِ [گردش] خورشید و ستارگان را برنهاده است؟
از کیست که ماه می‌فزاید و دیگر باره می‌کاهد؟
ای مزدا!
خواستارم که این همه و دیگر [چیزها] را بدانم.

۴

ای اهوره!
این را از تو می پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:
کدامین کس زمین را در زیر نگاهداشت و سپهر را [برفراز] جای داد که فرونیفتد؟
کیست که آب و گیاه را [بیافرید]؟
کیست که باد و ابر تیره را شتاب بخشید؟
ای مزدا!
کیست آفریدگارِ «منش نیک»؟

۵

ای اهوره!
این را از تو می پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:
کدامین استادکاری، روشنایی و تاریکی را بیافرید؟
کدامین استادکاری، خواب و بیداری را بیافرید؟
کیست [که] بامداد و نیمروز و شب را [بیافرید] تا فرزانگان را پیمانِ [ایزدی] فرایاد آورد؟

۶

ای اهوره!
این را از تو می پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:
آیا براستی همهٔ آنچه من نوید می‌دهم، درست است؟

[آیا] «آرَمیتی» با کُنشِ خویش، «اشه» را خواهد افزود و اینان[1] را مژدهٔ [پدیدار شدن] «شهریاریِ مینُوی» در پرتو «منش نیک» [خواهد داد]؟
این جهانِ بارور و خرّمی بخش را برای که آفریدی؟

۷

ای اهوره!
این را از تو می پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:
چه کسی «شهریاریِ مینُوی» و «آرَمیتی» ارجمند را بیافرید؟
چه کس به فرزانگی، پسر را دوستدار پدر کرد؟
ای مزدا!
همانا می‌کوشم تا تو و «سپند مینو» را آفریدگار همه چیز بشناسم.

۸

ای مزدا اهوره!
این را از تو می پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:
[من که] به آموزشهای تو می‌اندیشم و گفتار ترا در پرتو «منش نیک» می‌جویم تا بدرستی بیاموزم، چگونه به یاری «اشه» از هنجارِ زندگی آگاهی خواهم یافت و روانم به شادیِ روزافزون خواهد رسید؟

۹

ای مزدا اهوره!
این را از تو می پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:
چگونه «دین» خود را بپالایم و از سرِ شیفتگی، یکباره نیاز [تو] کنم تا با آنچه از تو خداوند نیکْ آگاه و در پرتو شهریاریِ تو می‌آموزم، با «شهریاریِ مینُوی» اِرجمند و «اشه» و «منش نیک» به سرای یگانهٔ تو ــ که [به من] نوید داده شده است ــ راه‌یابم؟

۱. اشاره به نیکوکاران و درست کرداران است.

۱۰

ای اهوره!

این را از تو می‌پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:

کدام است دین تو که جهانیان را بهترین [دین] است و همگام با «اشه»، جهان هستی را افزونی می‌بخشد و در پرتو «آرمیتی»، گفتار و کردار [ما] را به‌سوی راستی رهنمون خواهد شد؟

ای مزدا!

من با دانش و گرایش خویش، به [دین] تو روی می‌آورم.

۱۱

ای اهوره!

این را از تو می‌پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:

چگونه «آرمیتی» به [نهادِ] دین‌آموختگان تو راه خواهد یافت؟

منم نخستین [کسی] که بدین کار[1] برگزیده شده‌ام. همهٔ دیگران را[2] دشمنِ مینُوی[3] می‌شناسم.

۱۲

ای اهوره!

این را از تو می‌پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:

کدام‌یک از اینان که با ایشان سخن می‌گویم، اَشَوَن و کدام‌یک دُروَند است؟

به کدام یک [روی آورم]؟ [آن که] بدی دیده یا [آن که] خود بدکار است؟

آن دُروَندی که در برابرِ دهشهای تو [با من] می‌ستیزد، کیست؟ [آیا] نباید او را از بدکاران شمرد؟

۱. دین‌آموزی و پیامبری.

۲. دین‌ستیزان را.

۳. در گزارش پورداود «با خِرَدِ بدخواهی» و در ترجمهٔ آذرگشسب «با دشمنی قلبی» آمده است؛ اما چنین می‌نماید که تعبیر گاهانی «مَنیاوِش دُوَاشَنگها» در متن، اشاره‌ای باشد به دشمنی بنیادی میان دو «مینو» در طرح اندیشگی گاهان. سنج. هات ۳۰، بندهای ۶-۳ و هات ۴۵، بند ۲.

۱۳

ای اهوره!

این را از تو می پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:

چگونه «دروج» را از خود دور برانیم؟

[چگونه] از آنان که سراپا نافرمانی اند؛ [آنان که] نه به پیوند با «اشه» می‌کوشند و نه همپرسگی با «منش نیک» را آرزو می‌کنند، دوری گزینیم؟

۱٤

ای مزدا اهوره!

این را از تو می پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:

چگونه «دروج» را به دست «اشه» بسپارم تا با گفتار و آموزش ایزدیِ تو، پاک شود و از این راه، دروندان شکستی سترگ خورند و فریب و ستیزهٔ آنان از میان برود؟

۱۵

ای مزدا اهوره!

این را از تو می پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:

چون تو آن توانایی را داری که مرا در پرتو «اشه» از [گزند] اینان[1] پناه‌بخشی، آن گاه که دو سپاه ناسازگار به هم رسند، برابر پیمانی که تو خود برنهاده‌ای، به کدام یک از آن دو و در کجا پیروزی خواهی بخشید؟

۱٦

ای اهوره!

این را از تو می پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:

کیست آن پیروزمندی که در پرتو آموزشهای تو، هستان[2] را پناه می بخشد؟

۱. اشاره است به دروندان فریبکار و ستیهنده که در بند پیش، از آنها سخن گفته شد.

۲. در متن «یُی هِنْتی» آمده که برگردان واژه به واژهٔ آن می‌شود: «اینان که هستند». ما «هستان» را به جای آن آوردیم که در شعر مولوی هم در برابر «نیستان» بکار رفته است:

«اندک اندک زین جهان هست و نیست   نیستان رفتند و هستان می‌رسند»

(کلّیات شمس، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، جزو دوم، ص ۱۵۷)

ای مزدا!

مرا آشکارا از برگماشتن آن رَدِ درمان‌بخش زندگی بیاگاهان و [بگذار] «سروش» و «منش نیک» بدو و به هر کس که تو خوذ او را خواستاری، روی آورند.

۱۷

ای مزدا اهوره!

این را از تو می‌پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:

چگونه [با رهنمودِ تو] کامهٔ من برخواهد آمد؟

[چگونه] به تو خواهم پیوست و کی سخنانم کارگر خواهد شد، تا با «مَنْثْرَه» ـــ که در پرتو «اشه» بهترین راهنماست ـــ [مردمان را] به «رسایی» و «جاودانگی» رهنمونی کنم؟

۱۸

ای مزدا اهوره!

این را از تو می‌پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:

چگونه در پرتو «اشه»، آن پاداش را بدست آورم؟

[چگونه] نیرویی، نیروهای دهگانهٔ مرا راهبر و روشنگر خواهد شد تا با آنها «رسایی» و «جاودانگی» را دریابم و آنگاه هر دو را بدانان[1] بخشم؟[2]

۱. مردم

۲. این بند یکی از دشوارترین و پر رمز و رازترین پاره‌های گاهان است. آنچه از آن در این گزارش به «نیروهای دهگانه» و «نیرویی راهبر و روشنگر» تعبیر شده، در برگردان واژه به واژهٔ متن، «ده مادیان با نریان و اشتری» درمی‌آید که در بسیاری از گزارشهای خاورشناسان باختری و در گزارش پورداود، با اندک تفاوتی به همین صورت آمده است. اما مفسّرانی از قبیل «کانگا» و «تاراپور والا» برآنند که نام این جانوران در این بند، کنایی و رمزی است و ده مادیان، اشاره به ده حس سرکش و گمراه کننده در وجود آدمی و ده نریان یا اسب نر، کنایه از اندیشهٔ انسان است که برآن حسهای دهگانه چیرگی می‌یابد و آنها را راهبری می‌کند و اشتر مرحلهٔ نهایی این سیر و سلوک و رسیدن به فروغ ایزدی و روشنایی ابدی است. (ناگفته نماند که در برداشتهای اخیر، واژهٔ ushtra نه به معنی اشتر یا شتر بلکه از مصدر ush به معنی روشنایی بخشیدن و درخشیدن، گرفته شده است.)

نگارنده با قید احتیاط، تعبیر «نیروهای دهگانه» و «نیرویی راهبر و روشنگر» را برگزیده است؛ اما

۱۹

ای اهوره!

این را از تو می پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:

هنگامی که نیازمندی راست گفتار، نزد کسی می‌رود و آن کس، مزد بایسته بدو نمی‌دهد، سزای کنونی او چیست؟

من از آنچه در پایان بدو خواهد رسید، آگاهم؟

۲۰

ای مزدا!

این را نیز می پرسم:

آیا دیوان هرگز خداوندگاران خوبی بوده اند؟

[آنانند] که می بینند چگونه «کَرَپان»، «کَوی»ها و «اوسیخْش» جهان را برای ایشان، گرفتار خشم و آزار کرده و جهانیان را همواره به ناله و زاری درآورده و هیچ گاه در پرتو «اشه» برای پیشرفت و آبادانی جهان نکوشیده اند.

→

همچنان آن را نسبی و مبهم می‌داند.

یسنه، هات ۴۵

۱

اینک سخن می‌گویم؛ ای کسانی که از دور و نزدیک آمده و خواستار [آموزش]ـید.

اکنون همهٔ شما گوش فرادهید و سخنِ روشنِ مرا بشنوید و خوب به‌یاد بسپارید:

«مباد که آموزگار بد، دیگرباره زندگی [شما] را تباه کند [و] دُروَند با زبان خود و با دُژباوری‌اش، شما را به گمراهی بکشاند.»

۲

اینک سخن می‌گویم از دو «مینو».

در آغاز آفرینش، «سپند [مینو]» آن دیگری ــ «[مینوی] ناپاک» ــ را چنین گفت:

ــ «نه منش، نه آموزش، نه خِرَد، نه باور، نه گفتار، نه کردار، نه «دین» و نه روان ما دو [«مینو»] با هم سازگارند.»[۱]

۳

اینک سخن می‌گویم از آنچه «مزدا اهوره»یِ دانا در [بارهٔ] بنیادِ هستی به‌من گفت:

ــ [کسانی] از میان شما که «مَنثَره» را ــ بدان‌سان که من بدان می‌اندیشم و

۱. سنج. یسـ . ۳۰، بند ۳

از آن سخن می‌گویم ــ بکار نبندند، [در] پایانِ زندگی، [بهره]شان دریغ و درد خواهد بود.»

۴

اینک سخن می‌گویم از آنچه در زندگی از همه چیز بهتر است.
از «اشه» دریافتم که «مزدا» آفریدگار او و پدرِ «منشِ نیک» کوشاست و «آرمیتی» دختر نیک کُنشِ هموست.
«اهوره»یِ از همه چیز آگاه را نتوان فریفت.

۵

اینک سخن می‌گویم از آنچه [آن] «سپندترین»[1] مرا گفت؛ سخنی که شنیدنش مردمان را بهترین [کار] است.
«آنان که آموزشهای مرا ارج بگزارند و پیروی کنند، به‌رسایی و جاودانگی خواهند رسید و با کردارهایِ «منش نیک»، به «مزدا اهوره» [خواهند پیوست].

۶

اینک سخن می‌گویم [از آن که] بزرگترین[2] است.
در پرتو «اشه» می‌ستایم [او را] که نیک آگاه است [و] آنان را که [با او] هستند.[3]
[بشود که] «مزدا اهوره» با «سپند مینو»یِ خویش [ستایش مرا] بشنود.
در پرتو «منش نیک» خواهم کوشید که مهرورزانه بدو برسم.
[بشود که او] با خِرَدِ خویش، مرا از آنچه بهترین [چیز] است، بیاگاهاند.

۷

اوست که همهٔ رادان ــ همهٔ آنان که بودند و خواهند بود ــ رستگاری خویش

۱. برگردان spantotamo ، صفت ویژهٔ «مزدا اهوره» است که تنها همین یک‌بار در گاهان آمده؛ اما در یسنه، هات ۱ و ۳۷ و هرمزدیشت و وندیداد، بارها بدان برمی‌خوریم.
۲. برگردان mazishta ، صفت ویژهٔ «مزدا اهوره» است.
۳. احتمالاً اشاره‌ای است به فروزه‌های «مزدا اهوره» که در اوستای نو از آنها با عنوان «امشاسپندان» یاد می‌شود.

را از وی خواستار می‌شوند.
روان اَشَوَن به جاودانگی و کامروایی خواهد پیوست و روان دُروَند، براستی همارهٔ در رنج خواهد بود.
این [فرمان] را «مزدا اهوره» با «شهریاریِ مینُویِ» [خویش] برنهاده است.

۸

با ستایشها و نیایشهای خویش بدو روی می‌آورم و با چشم دل او را می بینم.
«مزدا اهوره» را در پرتو «اشه» و با اندیشه و گفتار و کردار نیک می‌شناسم و نیایشهای خود را در «گَرزْمانِ» او فرومی‌نهم.

۹

او را با «منش نیک» خشنود می‌کنم؛ او را که به خواست خویش، بهروزی و تیره‌روزی ـــ هر دو ـــ را برای ما آفریده است.
[بشود که] «مزدا اهوره» با «شهریاریِ مینُوی» خویش، ما را [نیروی] کار کردن بخشد تا در پرتو «منش نیک» و «اشه» و با نیک‌آگاهی به پیشرفت [کار] مردمان بکوشیم.

۱۰

او را با [یاریِ] «آرَمیتی» می‌ستاییم و گرامی می‌داریم؛ او را که همارهٔ «مزدا اهوره» خوانده می‌شود؛ [او را] که در پرتو «اشه» و «منش نیکِ» خود، ما را نوید داد که در «شهریاریِ مینُویِ» وی به «رسایی» و «جاودانگی» خواهیم پیوست و به ما تندرستی و توانایی خواهد بخشید.

۱۱

پس کسی که با دیوان و مردمان [پیرو] آنان دشمنی می‌ورزد، [راهش] از [راه] آن کس که «مزدا اهوره» را خوار می‌شمارد و زشت می‌انگارد، جداست.
[چنین کسی] دربارهٔ او[1] و رهانندگان دانا و یاوران دین پاک، نیک می‌اندیشد و [«مزدا»] او را دوست و برادر و بلکه پدر خواهد بود.

۱. مزدا اهوره

یسنه، هات ۴۶

۱

به کدام مرز و بوم روی آورم؟ به کجا روم [و از که] پناه جویم؟
مرا از خویشاوندان و یاورانم دور می‌دارند. همکاران و فرمانروایانِ دُرَوَندِ سرزمین نیز، خشنودم نمی‌کنند.
ای مزدا اهوره!
چگونه ترا خشنود توانم کرد؟

۲

ای مزدا!
من می‌دانم که چرا ناتوانم. از آن روی که خواسته‌ام ناچیز است و کسانم اندک شمارند.
ای اهوره!
از این [ناکامی] نزد تو گله می‌گزارم. تو خود، نیک [در کارِ من] بنگر.
من [از تو] خواهان آن یاری و رامشم که دلداری به دلداده‌ای می بخشد.
در پرتو «اشه» مرا از نیروی «منش نیک» بیاگاهان.

۳

ای مزدا!
کی سپیده‌دم آن روز فراخواهد رسید که با آموزشهایِ فزایش‌بخشِ خردمندانهٔ رهانندگان، «اشه» به نگاهداری جهان بدرخشد؟

کیانند آنان که «منش نیک» به یاری‌شان خواهد آمد؟

ای اهوره!

من [تنها] آموزش ترا برمی‌گزینیم.

۴

دُروَندِ بدنامِ بدکردارِ تباهکار، یاوران «اشه» را از پیشبرد زندگانی [مردمان] در روستا یا سرزمین بازمی‌دارد.

ای مزدا!

آن کس که از دل و جان و با [همهٔ] توانایی [خویش] با او می‌ستیزد، جهانیان را به راه نیک آگاهی رهنمون می‌شود.

۵

ای مزدا اهوره!

هرگاه اَشَوَنِ نیک آگاهِ توانایی که خود بدرستی زندگی می‌کند، دُروَندی خواستار یاری را ــ خواه به فرمانِ ایزدی، خواه از سرِ خویشکاریِ دینی ــ به گرمی بپذیرد، می‌تواند با خردمندیِ خویش، او را بیاگاهاند و از گزند و تباهی برهاند.

۶

اما اگر آن مرد توانا او را نپذیرد، خود آشکارا به دُروَندان خواهد پیوست؛ زیرا از همان آغاز که «اهوره»، «دین» را آفرید، نیک‌خواهِ دُروَند، خود دُروَند است و اَشَوَن کسی است که دوستِ اَشَوَنان باشد.

۷

ای مزدا!

بدان هنگام که دُروَند آزردنِ مرا کمر می‌بندد، جز «آذر» و «منش [نیک]» تو ــ که «اشه» از کردارشان کارآمد می‌شود ــ چه کس مرا پناه خواهد بخشید؟

ای اهوره!

«دینِ» مرا از این آموزش بیاگاهان.

۸

ای مزدا!

از کردار آن کس که سرِ آزارِ جهانیان را دارد، مرا رنجی نخواهد رسید.

[گزندِ] آن [کردارهایِ] دشمنانه، به خود او بازخواهد گشت؛ آنچنان که او خود را از نیکْ زیستی بی بهره خواهد کرد و بدان دشمنانگی، هیچ راهی [به رهایی] از دُژزیستی نـ[ـخواهد یافت].

۹

کیست آن رادی که نخستین بار مرا بیاموزد که چگونه تو سرورِ پاکِ اَشَوَنِ کردارها را بیش از همه شایستهٔ ستایش بشناسیم!

ما همواره خواستاریم که با «منشِ نیک» و در پرتو «اشه» آنچه را که تو آفریدگارِ جهانِ هستی دربارهٔ «اشه» گفته ای، [دریابیم].

۱۰

ای مزدا اهوره!

بدرستی می‌گویم: هرکس ــ چه مرد، چه زن ــ که آنچه را تو در زندگی بهترین [کار] شناخته ای بورزد، در پرتو «منشِ نیک» از پاداش «اشه [و] «شهریاریِ مینُوی» [برخوردار خواهد شد].

من چنین کسانی را به نیایش تو رهنمون خواهم شد و همهٔ آنان را از «گذرگاهِ داوری» خواهم گذراند.

۱۱

«کَرپان» و «کَوی»ها با توانایی خویش و با وادار کردن مردمان به کردارهای بد، زندگانی [آنان] را به تباهی می‌کشانند؛ [اما] روان و «دین»شان هنگام نزدیک شدن به «گذرگاهِ داوری» در هراس خواهد افتاد و آنان همواره باشندگان «گُنامِ دُروج» [خواهند بود].

۱۲

هنگامی که «اشه» به نوادگان و خویشانِ نامورِ «فریانِ» تورانی روی آورد،

جهان با تُخشاییِ «آرمیتی» پیشرفت خواهد کرد. پس آنگاه «منش نیک»، آنان را بهم خواهد پیوست و «مزدا اهوره» سرانجام بدیشان رامش و رستگاری خواهد بخشید.

۱۳

کیست در میان مردمان که «سپیتمانْ زرتشت» را در به سرانجام رساندن کارِ [خویش] خشنود کند؟

براستی چنین کسی برازندهٔ بلندآوازگی است.

«مزدا اهوره» او را زندگی [جاوید] می بخشد و «منش نیک»، هستیِ او را می افزاید و ما بدرستی او را دوستِ خوبِ «اشه» می‌شناسیم.

۱۴

ای زرتشت!

کیست دوستِ اَشَوَن تو؟

کیست آن که بدرستی خواستار بلندآوازگیِ «مَگَه»ی بزرگ است؟

براستی چنین کسی «کی گشتاسپ» دلیر است.

ای مزدا اهوره!

من کسانی را که تو درسرای یگانهٔ خویش جای خواهی داد، با گفتارِ «منش نیک» فرامی‌خوانم.

۱۵

ای هچتسپیان! ای سپیتمانیان!

به شما خواهم گفت [همهٔ آنچه را که شنیدنش برای شما بهترین است][1] تا دانا و نادان را از هم بازشناسید.

از این کردارهاست که شما «اشه» را ــ آنچنان که در نخستین دادِ «اهوره» آمده است ــ به خویشتن ارزانی می‌دارید.

۱. در متن یک سطر شعر افتاده است. «تاراپوروالا» و به پیروی از او «آذرگشسب»، عبارت داخل [ ] را به‌جای سطر گم شده آورده‌اند که ما هم برای روشنی مطالب، به اقتباس از ایشان، آن را در این جا نقل کردیم.

۱۶

ای فَرَشوشتَرِ هُوُگْوَ!

با این رادان ــ که ما هر دو خواستار بهروزی آنانیم ــ بدان جا روی آور؛ بدان جا که «اشه» با «آرَمیتی» پیوسته است؛ بدان جا که «منش نیک» و «شهریاریِ مینُوی» فرمانروایند؛ بدان جا که سرای شکوهمند «مزدا اهوره» است.

۱۷

ای جاماسْپِ هُوُگْوَیِ فرزانه!

اینک سخنانی «پیوسته»[۱] به تو می‌آموزم، نه «ناپیوسته»[۱] تا تو آنها را به دل نیوشا و پریستار باشی.

«مزدا اهوره» در پرتو «اشه» نگاهبانِ نیرومندِ کسی شود که دانا را از نادان بازشناسد.

۱۸

آن کس که به [دین] من بپیوندد، من خود، او را بهترین [یاور]م و در پرتو «منش نیک»، بهترین چیزها را بدو نوید می‌دهد.

۱. پیوسته (= منظوم) گزارشی است از afshman اوستایی (که ظاهراً صورت دیگری است از afsman و در گزارش پهلوی هم به patman = پیمان برگردانده شده) و به پیروی از تعبیر فردوسی برای منظوم کردن و به نظم در آوردن:

«زگفتار دهقان یکی داستان بپیوندم از گفتهٔ باستان (شا. ج ۲، ص ۱۷۰)

همچنین ناپیوسته (= منثور، نامنظم) برگردان an-afshman است.

دربارهٔ مفهوم این دو تعبیر، میان گزارشگران گاهان، اختلاف بسیار وجود دارد. پورداود آنها را به سنجیده و ناسنجیده برگردانده و آنچه را در گزارش پهلوی آمده، ناشی از اشتباه میان «افشمن» و «افسمن» شمرده است. آذرگشسب آنها را به «کار و فعالیت» و «بیکاری و تنبلی» ترجمه کرده است (که برداشتی است از گزارش تاراپور والا) و وحیدی «وافته» و «ناوافته» را (که همان منظوم و نامنظوم است) در برابر آنها آورده است.

پژوهندگان پارسی و اروپایی گاهان نیز نظرهای گوناگونی در این باره ابراز داشته اند؛ امّا بیشتر آنها همان مفهوم «منظوم» و «نامنظوم» را ترجیح داده‌اند. ما نیز با قید احتیاط و با اعتقاد به نسبی بودن این برداشت، پیوسته و ناپیوسته را در این گزارش، آوردیم. (← یاگا. ص ۲۹۸ــ۲۹۷).

امّا آن کس که با [آموزش] ما سرِ ستیز دارد، ستیز با او رواست.
ای مزدا!
در پرتو «اشه» خواست ترا [برمی‌آورم و ترا] خشنود می‌کنم. چنین است گزینشِ خِرَد و منش من.

۱۹

آن کس که در پرتو «اشه»، بهترین خواستِ «زرتشت» ـــ ساختن جهانی نو ـــ را براستی برآورد، پاداش زندگی جاودانه سزاوار اوست و در این جهانِ زایایِ بارآور نیز هرآنچه را دلخواه اوست، بدست خواهد آورد.
ای مزدا! ای آگاه‌ترین!
این همه را تو برمن آشکار کرده‌ای.

یسنه، هات ۴۷

۱

«مزدا اهوره» با «شهریاریِ مینُوی» و «آرمَیتیِ» خویش، کسی را که با «بهترین منش» و گفتار و کردار به «سپند مینو» و «اشه» بپیوندد، «رسایی» و «جاودانگی» خواهد بخشید.

۲

کسی که در پرتو «سپندترین مینو» بهترین [روش را دارد] و زبانش گویای «منش نیک» [او]ست و دستهایش کردارهای «آرمیتی» را می‌ورزد، تنها یک اندیشه [دارد]:

«مزدا» پدر «اشه» است.

۳

ای مزدا!

تویی پدر «سپند مینو». تویی که این جهانِ خرّمی بخش را برای او[1] بیافریدی و بدان رامش بخشیدی و آنگاه که او[1] با «منش نیک» همپرسگی کرد، «آرمیتی» را به راهبری و آبادانی آن[2] برگماشتی.

۴

ای مزدا.

۱. آدمی

۲. زمین و جهان (اشاره است به این همانی «آرمَیتی» با «زمین» در آموزه‌های اخلاقی و دینی زرتشت.)

دُروَندان که از «سپند مینو» روی برتافتند، آزار بینند؛ اما اَشَوَنان چنین نشوند.

اَشَوَن را هرچند هم کم‌نوا باشد، باید دوست شمرد و دُروَند را هر اندازه هم که توانگر باشد، باید بدخواه دانست.

۵

ای مزدا اهوره!

[تو] در پرتو «سپند مینو» همهٔ آنچه را که براستی بهترین دهشهاست، به اَشَوَن نوید داده‌ای؛ اما دُروَند که با منش و کردار زشت خویش بسر می برد، از مهر تو بهره‌مند نتواند شد.

۶

ای مزدا اهوره!

[تو] در پرتو «سپند مینو» و «آذر» خود و با یاوری «آرمیتی» و «اشه»، پاداش [و پادافرهٔ] هر دو گروه را می بخشی.

بدرستی بسی از جویندگان به [دینِ] تو خواهند گروید.

یسنه، هات ۴۸

۱

ای اهوره!

به هنگام پاداش و آن زمان که «اشه» بر «دروج» پیروز شود، آنچه از فریب دیوان و مردمان [دُرُوَنـد] که از آن آگاهـی داده شده است، برای همیشه آشکار خواهد شد.

آنگاه در پرتو دهش تو، ستایش تو [و مهرورزی به تو] افزونی گیرد.

۲

ای اهوره!

مرا از آنچه تو خود می‌دانی، بیاگاهان.

براستی آیا تواند بود که پیش از آغاز کشمکش در اندیشه‌ام، آشَوَن بر دُرُوَند پیروز شود؟

ای مزدا!

آشکار است که این [پیروزی] سرانجامِ نیکِ زندگی دانسته شده است.

۳

پس [مردم] دانا را بهترین آموزش آن است که «اهوره»یِ نیکی آفرینْ در پرتو «اشه» می‌آموزد.

ای مزدا!

وَرجاوَندان [و] دانایان و آموزگارانِ رازْ-آیینِ تو، در پرتو خِرَد و «منش نیک»

از شیفتگان و دلدادگان تو خواهند شد.

٤

ای مزدا!

آن کس که نیک می‌اندیشد یا بد، بی گمان «دین» و گفتار و کردار خود را نیز [چنان خواهد کرد] و خواهش او پیرو گزینش آزادانهٔ وی خواهد بود.

سرانجام خِرَدِ تست که [نیک و بد را از یکدیگر] جدا خواهد کرد.

۵

[بشود که] فرمانروایان خوب و نیک کردار و دانشور [در پرتو] «آرمَیتی» بر ما فرمان برانند.

مبادا که فرمانروایان بد [بر ما] فرمان برانند.

پاکی از هنگام زادن، مردمان را بهترین [کار در زندگی] است.

باید برای [آبادانی] جهان کوشید و آن را بدرستی نگاهبانی کرد و به‌سوی روشنایی برد.

٦

براستی او[1] پناهگاه نیک ماست و پایداری و توش و توان — [دو دهشِ] ارجمندِ «منش نیک» را — به ما ارزانی می‌دارد.

«مزدا اهوره» در پرتو «اشه» از آغاز زندگی، گیاهان را برآن برویانید.

۷

ای کسانی که دل به «منش نیک» بسته‌اید، خشم را فروافگنید و خود را در برابر تند خوییْ نیرومند کنید و برای گسترش «اشه»، به مردان پاک بپیوندید.

ای اهوره!

پیروان آنان[2] به سرای تو [راه خواهند یافت].

۱. «او» در این بند، اشاره دارد به «آرمیتی» در بند پیش که با «زمین» این همانی دارد.

۲. مردان پاک، پارسایان، دینْ‌آگاهان.

۸

ای مزدا!

کدام است دهشِ نیک تو که از «شهریاریِ مینُویِ» تو [خواهد رسید]؟

کدام است پاداش تو برای من و یارانم؟

ای اهوره!

چه اندازه آرزومندم که در پرتو «اشه» و «منش نیک»، برای پیشبرد کارها بر رادان آشکار شوی!

۹

ای مزدا!

چگونه دریابم که تو در پرتو «اشه» بر همگان و بر آنان که سرِ آزارِ مرا دارند، فرمان می‌رانی؟

مرا بدرستی از هنجارِ «منش نیک» بیاگاهان.

رهاننده باید بداند که پاداش وی چه‌سان خواهد بود.

۱۰

ای مزدا!

کی مردمان آموزش ترا در خواهند یافت؟

کی پلیدیِ این می[1] را برخواهی انداخت که «کَرَپان» بدکار، [مردمان را] بدان می‌فریبند و فرمانروایان بد با آن به [دُژ] خِرَد[ی] بر سرزمینها فرمان می‌رانند؟

۱۱

ای مزدا!

کی «اشه» و آرمَیتی» در پرتو «شهریاریِ مینُویِ» [تو] خواهند آمد و خانمان خوب و [سرزمین] کشتمند پدیدار خواهد شد؟

۱. منظور آشامیدنیِ «هَوم» است. (← یس. ۳۲، بند ۱٤ و یاد. زیرِ هَوم) برخی از گزارشگران گاهان، واژه mada را که ما در برابر آن «می» آوردیم و صورت دیگر آن madhu چند بار در «یسنه» و نیز در فرگرد پنجم وندیداد به‌همین معنی آمده است، به «دیوانگی» برگردانده‌اند.

کیانند آنان که ما را در برابر دُروَندان خونخوار، رامش خواهند بخشید؟
کیانند آنان که از بینشِ «منش نیک» برخوردار خواهند شد؟

۱۲

ای مزدا!

چنین خواهند بود رهانندگان سرزمینها که با «منش نیک» خویشکاری می‌ورزند و کردارشان بر پایهٔ «اشه» و آموزشهای تست.

براستی آنان به درهم شکستن خشم برگماشته شده‌اند.

یسنه، هات ۴۹

۱

دیرگاهی است که «بِنـدْوَ» بزرگترین ستیهندهٔ با من است؛ [منی] که خواستار [رهنمونی و] خشنودی گمراهان در پرتو «اشه» ام.

ای مزدا!

بـا پاداش نیـک به سوی مـن آی و مـرا پناه بـخش تا در پرتـو «منش نیک» او را شکست دهم.

۲

دیرگاهی است که «بِندْوَ» ــ این آموزگار دروغین که سر از «اشه» پیچیده و از «سپندارمـذ» پیوند گسسته است و هرگز با «منش نیک» همپرسگی نمی‌کنـد ــ مرا اندیشناک کرده است.

۳

ای مزدا!

تـو بـدرستی این باور و آموزش را بـرای هـمگـان بـرنهـاده‌ای کـه «اشه» سود می بخشد و «دروج» زیان می‌آورد.

پس مـن آرزومندم که به «منش نـیـک» بپیوندم [و] همگان را از درآمیختن با دُروَندان بازدارم.

۴

آن دُژخِرَدانی که با زبان خویش، خشم و ستم را می افزایند و مردمِ کارآمد و

پرورشگر را از کار خویش بازمی‌دارند، زشت کردارند و خواهان نیکوکاری نیستند.
آنان به کُنامِ دیو — که از آنِ «دینِ» «دُروَندان» است — درخواهند آمد.[۱]

۵

ای مزدا!
کسی که با دل و جان، «دین» خویش را به «منش نیک» بپیوندد، به «آرمَیتی» [بستگی دارد] و در پرتو «اشه» به نیکْ آگاهی خواهد رسید.
ای اهوره!
چنین کسی با همهٔ اینها[۲] در پناه «شهریاریِ مینُویِ» تو جای خواهد گرفت.

۶

ای مزدا اهوره! ای اشه!
هرآینه شما را به گفتن آنچه براستی در اندیشه و خِرَدِ شماست، برمی‌انگیزم تا بدرستی دریابم که چگونه [پیام] دین‌تان را به گوش [مردمان] برسانم.

۷

ای مزدا! ای اهوره!
[بگذار مردمان] با «منش نیک» و در پرتو «اشه»، آن را[۳] بشنوند [و] تو خود نیز گواه باش که کدام یک از یاوران و خویشاوندان به دادْوَرزی زندگی خواهد کرد تا همکاران مرا راهنمایی نیک باشد.

۸

ای مزدا اهوره!

۱. مفهوم این جمله در گزارشهای گوناگون، مورد اختلاف است و به چندین صورت مانند «آنان با آموزشهای خود، دیوان را یاری می‌کنند.» و «آنان با آموزش دروغ، دیوانی پدید می‌آورند.» و نظایر آنها برگردانده شده است.
۲. باید اشاره‌ای باشد به فروزه‌های آفریدگار از قبیل «منش نیک» و «اشه» و «آرمیتی» که در همین بند از آنها یاد شد.
۳. پیام و آموزش دینِ مزدا اهوره و اشه که در بند پیش، از آن سخن رفت.

این را از تو خواستارم که بزرگترین دهش‌رسایی و رامش و پیوستگی با «اشه» را به «فَرَشوشْتَر» ارزانی داری و همین [پاداش] را در پرتو «شهریاریِ» نیکِ خویش، به دیگر پیروانم [نیز] ببخشی.
[بشود که] ما هماره فرستادگان[1] [تو] باشیم.

۹

ای جاماسپ فرزانه!
[بشود که] نگاهبان [دین] ــ [آن که] برای رهاییِ [مردمان] آفریده شده است ــ این آموزشها را بشنود:
راست گفتار هرگز به پیوند با دُروَند نخواهد اندیشید.
«دین» آنان [که راست گفتارند] از بهترین پاداشها بهره‌مند خواهد شد و سرانجام به «اشه» خواهد پیوست.

۱۰

ای مزدا! ای شهریارِ بزرگ!
«منش نیک» و روانِ اَشَوَنان و نیایش «آرمَیتی» و شورِ دل، همه را به سرای تو می‌آورم تا تو به نیروی پایدار [خویش، آنها را] جاودانه نگاهدار باشی.

۱۱

اینک روان شهریارانِ بد ــ آنان که دُروَند و بدمنش و بد «دین» و بد گفتار و بد کردارند ــ از روشنایی به تیرگی بازمی‌گردد.
براستی آنان باشندگانِ «کُنامِ دُروج»اند.

۱۲

ای مزدا اهوره!
کدام است آن یاوری تو که در پرتو «اشه» و «منش نیک» به من که «زرتشت»ام و ترا به یاری همی خوانم، خواهی رساند؟
من براستی ترا می‌ستایم و آفرین می‌خوانم و بهترین دهش ترا خواهانم.

۱. فرستادگان برگردان fraêshta است که برخی از گزارشگران آن را به «دوستاران» ترجمه کرده‌اند.

یسنه، هات ۵۰

۱

ای مزدا اهوره!

هنگامی که براستی ترا به یاری می‌خوانم، جز «اشه» و «منش نیک» چه کسی روان مرا یاری خواهد کرد؟

کیست که پناه‌بخش و نگاهدار من و یاران و پیروانم خواهد بود؟

۲

ای مزدا!

آن کس که جهان را خرّمی بخش آرزو می‌کند و آن را همواره آبادان می‌خواهد، چگونه در پرتو «اشه» و فروغ تابناک [تو] و در میان پارسایان زندگی خواهد کرد؟

بدرستی تو او را آشکارا در سرای فرزانگان جای خواهی داد.

۳

ای مزدا!

پس بدرستی «اشه» به کسی روی خواهد آورد که «شهریاریِ مینُوی» و «منش نیک»، رهنمون او باشد؛ کسی که به نیروی [این] دهشها، جهان پیرامون خویش را ـــ که دُروَندان فرا گرفته اند ـــ آبادان کند.

۴

ای مزدا اهوره!

اینک ترا و «اشه» و «بهترین منش» و «شهریاریِ مینُوی» رامی‌ستایم و نیایش

می‌گزارم.

من خواهانم که رهروِ راهِ [راست] باشم [و] در «گَرْزمان» به گفتار رادمردان [تو] گوش فرادهم.

۵

ای مزدا اهوره! ای اشه!

شما که به پیامبرتان مهربانید، از فراسوی [بدو روی آورید و] او را با یاوری هرچه نمایان‌تر[تان] پشتیبان باشید تا بتواند مردمان را در چشم برهم‌زدنی، به سوی روشنایی رهنمون شود.

۶

ای مزدا!

براستی من ــ «زرتشت» پیامبرِ دوستدارِ «اشه» ــ [ترا] به بانگ بلند نماز می‌گزارم:

[بشود که] آفریدگار در پرتو «منش نیک»، مرا از فرمانها[یِ خویش] بیاگاهاند تا زبانم همواره [مردمان را] به راهِ خِرَد [رهنمون گردد].

۷

ای مزدا!

اینک برای دست‌یابی به پیروزی، ترا با برانگیزنده‌ترین نیایشها می‌ستایم و به‌تو می پیوندم.

[بشود که] در پرتو «اشه» و «منش نیک»، رهنمون و یاور من باشی.

۸

ای مزدا!

با سرودهای بلند آوازهٔ برخاسته از شورِ دل و با دستهای برآورده به تو روی می‌آورم و در پرتو «اشه»، همچون پارسایی ترا نماز می‌گزارم و به دستیاریِ هنرِ «منش نیک» به تو [نزدیک می‌شوم].

۹

ای مزدا! ای اشه!

با این سرودها و با کردارهایِ «منش نیک»، ستایش کنان به سوی شما خواهم آمد.

تا بدان هنگام که بتوانم به خواست خویش بر سرنوشت فرمان برانم، خواستار نیکْ آگاهی خواهم بود.

۱۰

ای مزدا اهوره!

آن کردارهایی که از این پیش [ورزیده‌ام] و آنها که از این پس در پرتو «منش نیک» خواهم ورزید، به چشم [تو] ارجمند است.

فروغ خورشید [و] سپیدهٔ بامدادی [نمودِ] «اشه» و برای نیایش تست.

۱۱

ای مزدا!

خود را ستایندهٔ تو می‌دانم و تا بدان هنگام که در پرتو «اشه» توش و توان دارم، ستایشگر شما خواهم بود.

[بشود که] آفریدگار جهان در پرتو «منش نیک»، بهترین خواستِ درست کرداران ــ ساختن جهانی نو ــ را برآورد.

یسنه، هات ۵۱

۱

ای مزدا!

«شهریاریِ مینُویِ» نیکِ تو ــ شایان‌ترین بخششِ آرمانی در پرتو «اشه» ــ از آنِ کسی خواهد شد که با شورِ دل، بهترین کردارها را بجایَ آورد.

اکنون و از این پس، تنها به [برآمدن] این [آرزو] خواهم کوشید.

۲

ای مزدا اهوره!

این کردارها را نخست به تو و «اشه» و «آرمَیتی» نیاز می‌کنم.

تو [نیز] توانگری و «شهریاریِ مینُویِ» خویش را به من بنمای و نیایشگر خود را در پرتو «منش نیک»، رستگاری بخش.

۳

ای مزدا اهوره!

آنان که [همه] با هم در کردار به تو پیوسته اند، به سخن تو گوش فرا می‌دهند.

تو با گفتار «اشه» و آموزش «منش نیک»، آنان را نخستین آموزگاری.

۴

ای مزدا!

کجاست مهر بیکران تو به پرستشگرانت؟

کجا آمرزش تو روان است؟

کجا از [یاریِ] «اشه» برخوردار توان شد؟
کجاست «سپندارمذ»؟
کجاست «بهترین منش»؟
کجاست «شهریاریِ مینُویِ» تو؟

۵

همهٔ اینها را [از تو] می پرسم:
چگونه رهبر درست کردار و نیک خِرَدی که [ترا] نماز می‌گزارد و دادوَرز و رَدِ راستی و توانا و بخشنده است، می‌تواند در پرتو «اشه» جهان را به پیش بَرَد و آبادان کند؟

۶

«مزدا اهوره» با «شهریاریِ مینُویِ» [خویش] آنچه را از بِه، بهتر است بدان کس بخشد که خواست وی را برآورد و در پایان گردش گیتی، آنچه را از بد، بدتر است به کسی دهد که به آبادانی جهان نکوشیده باشد.

۷

ای مزدا! ای آن که زمین و آب و گیاه را آفریدی!
مرا با «سپندترین مینو» [یِ خویش] «رسایی» و «جاودانگی» بخش و در پرتو «منش نیک»، توش و توان [و] پایداری [ارزانی دار و] از آموزشهای خود بهره‌مند کن.

۸

ای مزدا!
اینک بدرستی از سوی تو سخن می‌گویم؛ [بدان‌سان] که باید به مردم دانا گفت:
تیره روزی از آنِ دُروَند است و بهروزی بهرهٔ کسی شود که پای‌بند «اشه» است.
بی گمان کسی که این «مَنثَره» را به دانایان باز گوید، شادمان خواهد بود.

۹

ای مزدا!

تو با «آذر» فروزان و آهنِ گدازان، هر دو گروه را [خواهی آزمود و] پاداش [و پادافره] خواهی داد و نشانی [از این فرمان] در زندگی خواهی گذاشت که:
رنج و زیان دُروَند را و شادمانی و سود، اَشَوَن راست.

۱۰

ای مزدا!
کسی که جز این [فرمان را پیروی کند]، زادهٔ جهانِ «دُروج» و دُژآگاه است و به‌تباهی جهان می‌کوشد.
من «اشه» را به سوی خود و پیروانم همی خوانم تا با پاداش نیک در رسد.

۱۱

ای مزدا!
کیست مردی که دوست «سپیتمانْ زرتشت» است؟
ــ کسی [است] که با «اشه» همپرسگی کند و به «سپندارمذ» روی آورد.
ــ کسی [است] که براستی و با پارسایی و «منش‌نیک»، به هواداری از «مَگَه» بیندیشد.

۱۲

فریفتگانِ راهِ «کَوی» در گذرگاه جهان، مرا ــ که «زرتشت سپیتمان» ام ــ خشنود نمی‌کنند؛ زیرا آنان کامروایی خویش را در [کُنشهایِ] این [جهان استومند] می‌جویند و نه در شور و جوشهای مینُوی.

۱۳

بدین‌سان، دُروَند که با گفتار و کردارش، از راه «اشه» روی برتافته و «دین» راست راهان را دچار پریشانی کرده است، روانش در «گذرگاهِ داوری»، آشکارا او را سرزنش خواهد کرد.

۱٤

«کَرَپان» پیرو فرمان و دادِ آباد کردن [جهان] نیستند. آنان با آموزشها و کردارهای خویش، آبادکنندگان جهان را به‌تباهی می‌کشانند.

چنین آموزشهایی است که سرانجام، آنان را به «کُنامِ دُروج» رهنمون خواهد شد.

۱۵

مزدی که «زرتشت» به «مَگَونان» نوید داده، [در آمدن به] «گَرزْمان» است؛ آنجا که از آغاز، سرای «مزدا اهوره» بوده است.

این است [آن رستگاری] که در پرتو «منش نیک» و بخشش «اشه» به شما نوید می‌دهم.

۱۶

«کی گشتاسپ» با نیروی «مَگَه» و سرودهای «منش نیک» به دانشی دست یافت که «مزدا اهوره»یِ پاک، در پرتو «اشه» برنهاده است و [با آن] ما را به بهروزی رهنمون خواهد شد.

۱۷

«فَرَشوشْترِ هُوُگْوَ» گوهرِ والایِ هستی خود را برای «دینِ» نیکِ [خویش] با شیفتگی به من سپرده است.[1]

«مزدا اهوره»یِ توانا، آرزوی او را برای دست‌یابی بر دارایی «اشه» برآوراد!

۱۸

«جاماسپِ هُوُگْوَ»یِ فرزانه که خواهان فَرّهِ [مَندی] است، در پرتوِ «اشه»، آن دانش[2] را برگزید و با «منش نیک» به «شهریاریِ مینُوی» دست یافت.

ای مزدا اهوره!

۱. در گزارشهای سنّتی زرتشتیان گفته شده که این جمله، اشاره است به دختر «فرشوشتر» که «زرتشت» او را به همسری برگزید. «بارتولومه» و به پیروی از او «پورداود» همین تعبیر را پذیرفته‌اند؛ امّا «نیبرگ» برآن است که این توجیه از روایت بومی سرچشمه گرفته و بزرگترین آسیب را به متن می‌زند و یکسره بی پایه و بنیاد است. «نیبرگ» خود این جمله را چنین ترجمه کرده است:
«فرشوشتر هوگو با کوشش بسیار به من نشان داد که شخص او به دَئِنایِ خوب پیشکش شده است.»
(ــــ دینها. ص ۲٤۵).

۲. دانش و آموزش ایزدی که دهش «مزدا اهوره» است.

آن [دانش] را به من نیز ـــ که به تو دل بسته و پناهیده‌ام ـــ ارزانی دار.

۱۹

این مرد ـــ «مَدیوماهِ سِپیتْمان» ـــ که با دینْ آگاهی در راه زندگیِ مینُوی می‌کوشد و خود را به‌من سپرده است، با کردار خویش، جهانیان را از دادِ «مزدا» خواهد آگاهانید و جهان را بهتر خواهد کرد.

۲۰

ای کسانی که همه هَمکامِ[1] [یکدیگر]ید!

«اشه» و «منش نیک» را که از آموزش [آن]، «آرمَیتی» فزونی خواهد گرفت، به ما ارزانی دارید.

شما را در نماز می‌ستاییم و از «مزدا» خواستاریم که به ما رامش بخشد.

۲۱

«آرمَیتی» آدمی را پاکی می بخشد [و] او[2] با دانش [و] گفتار [و] کردار [و] «دین» [خویش]، «اشه» را می افزاید.

«مزدا اهوره» [او را] در پرتو «منش نیک»، «شهریاریِ مینُوی» خواهد بخشید.

من [نیز] این پاداش نیک را خواستارم.

۲۲

«مزدا اهوره» کسانی را که در پرتو «اشه» بهترین پرستشها را بجای می‌آورند، می‌شناسد.

من نیز چنین کسانی را که بوده‌اند و هستند، به نام می‌ستایم و با درود [بدانان] نزدیک می‌شوم.

۱. سنج. یس. ۲۸، بند ۸، زیر.
۲. آدمی

یسنه، هات ۵۳

۱

بهترین خواست «زرتشت سپیتمان» برآورده شده است؛ چه، «مزدا اهوره» در پرتو «اشه» او را زندگیِ خوشِ دیر پای بخشیده است و آنان که با وی سرِستیز داشتند نیز [اکنون] در گفتار و در کردار، دینِ نیکش را آموخته‌اند.

۲

اینان راست که با اندیشه و گفتار و کردار، به خشنودی «مزدا» بکوشند و به آزادکامی و با کارِ نیک و ستایشگرانه، [او را] نیایش بگزارند.

«کی گشتاسپ» هوادار «زرتشت سپیتمان» و «فرشوشتر»، راهِ راستِ دینی را برگزیده‌اند که «اهوره» به رهاننده فروفرستاد.

۳

ای پُوروچیستایِ هَچِتسپیِ سِپیتمانی! ای جوان‌ترین دختر زرتشت!

«مزدا» آن کس را که به «منش نیک» و «اشه» سخت باور است[1]، به انبازیِ [زندگی] به تو می‌بخشد.

پس با خِرَدِ خویش همپرسگی کن و با [یاری] «سپندارمذ»، نیک آگاهی [خود را] بورز.

۱. در متن روشن نشده که اشارهٔ این جمله به کیست؛ امّا بیشتر پژوهندگان گاهان، آن را اشاره به جاماسپ می‌دانند. در بند هشتِ نیز جاماسپ همسر پوروچیستا خوانده شده است. با این حال برخی از دانشوران و از آن جمله «دوهارله»، «تاراپور والا» و «میلز» دربارهٔ مفهوم این جمله، حدسهای دیگری زده‌اند و مسئله هنوز به‌طور نهایی حل نشده است.

۴

بی گمان من او را که برای همکاران و خویشاوندانْ به پدری و سروری گمارده شده است، برخواهم گزید و بدو مهر خواهم ورزید. [باشد که] در زندگانی، فروغ «منشِ نیک» برمن بتابد و اَشَوَن زنی باشم در میان آشَوَنان و «مزدا اهوره» همواره [آموزشهایِ] دینِ نیک را به من ارزانی دارد.[1]

۵

سخنانی می‌گویم دوشیزگانِ شوی گُزین را و شما [دو تن] را [نیز] اندرز می‌دهم.[2] [پندم را] با اندیشه [بشنوید] و بدرستی به یاد بسپارید و با «دین» خویش دریابید و بکار بندید:

بر هریک از شماست که در پرتو «منش نیک»، در [راهِ] «اشه» از دیگری پیشی گیرد. بی گمان این برای وی، پاداش نیکی است.

۶

ای مردان و زنان!

این را بدرستی دریابید که «دُروج» در این جا[3] فریبنده است.
«دُروج» را از پیشرفت و گسترش بازدارید و پیوند خویشتن را از آن بگسلید.
شادی بدست آمده در کورسو[ی تباهکاری]، اندوه مایه ای است.
بدین سان، دُرَوَندانِ تباه کنندهٔ راستی، زندگیِ مینُویِ خویش را نابود می‌کنند.

۷

تا بدان هنگام که دل و جان شما سرشار از شور و مهر است و با یکدیگر می‌جوشید ــ خواه در فراخی، خواه در تنگی ــ از پاداش «مَگَه» برخوردار خواهید بود.

اما اگر «مینو»ی دُرَوَند برشما دست‌یابد و آنگاه از «مَگَه» روی برتابید،

۱. در گزارش این بند نیز میان گزارندگان گاهان، اختلاف بسیار هست. برداشت و گزارش استاد پورداود با آنچه در این جا آمده، بکلی تفاوت دارد. وی این بند را از زبان جاماسپ فرض کرده است.

۲. بنابر آنچه در زیرنویس بند ۳ و در متن بندهای ۳ و ۴ گذشت، خطاب زرتشت در این بند بایست به همهٔ دوشیزگان و جوانان و بویژه به پوروچیستا و جاماسپ باشد.

۳. در این زندگی، در این جهان.

سرانجام بانگِ وای و دریغ برخواهید آورد.

۸

اینچنین همهٔ دُژکرداران فریب می‌خورند و با ریشخندِ همگان، خروش برمی‌آورند و دچار گزند و شکست می‌شوند.
[امّا] در پرتوِ [کُنشِ] فرمانروایِ نیک، رامش به زنان و مردان در خانمانها و روستاها بازمی‌گردد.
[بشود که] فریفتاری — این زنجیرِ براستی مرگبار — براُفتد.
[بشود که] آن از همه بزرگتر[1]، شتابان به‌سوی ما آید.

۹

دُژباوران که بندهٔ کامِ [خویش] اند و از راستی روی برمی‌تابند، [از پارسایان] بیزارند و ارجمندان را خوار می‌شمارند. [آنان] با خویشتن نیز در کشمکش اند.
کیست آن سرورِ اَشَوَن که به آزادکامی و از دل و جان با ایشان بستیزد؟
ای مزدا!
تو با «شهریاریِ مینُویِ» خویش، درویشانی را که درست زندگی می‌کنند، بهروزی خواهی بخشید.

۱. مزدا اهوره.

سرآغاز

۱

«اَشِمْ وُهو...»: اَشَه بهترین نیکی [و مایهٔ] بهروزی است. بهروزی از آنِ کسی است که درست کردار [و خواستار] بهترین اَشَه است.

«فْرَوَرانِه ...»: من خستویم که مَزداپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.

«هاوَنیِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

«ساوَنگْهَی» و «ویسیَه»یِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۲

آذر پسرِ آهوره‌مزدا

خشنودی ترا ای آذر پسرِ آهوره‌مزدا، ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

۳

«یَتَه اَهو وَیرْیو...» که «زَوت» مرا بگوید.

«اَثارَتوش آشات چیت هَچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

«اَشِمْ وُهو...»

«یَتَه اَهو وَیرْیو...»: همان گونه که او رَدِ برگزیده و آرمانی جهانی (اَهو)ست رَدِ مینُوی (رَتو) و بنیادگذار کردارها و اندیشه‌های نیک زندگانی در راه مزداست.[۱]

۱. زَرتُشت.

شهریاری از آنِ اَهوره است. اَهوره است که او را[1] به نگاهبانی درویشان برگماشت.

۴

«فِرَسْتویه...»: اندیشهٔ نیک و گفتار نیک و کردار نیک را فرامی‌ستایم.

از آنچه در [پهنهٔ] اندیشیدن و گفتن و کردن است، اندیشهٔ نیک و گفتار نیک و کردار نیک را می پذیرم.

من همهٔ اندیشهٔ بد و گفتار بد و کردار بد را فرومی‌گذارم.

۵

ای اَمشاسْپَندان!

من ستایش و نیایش [خویش را] با اندیشه، با گفتار، با کردار، با تن و جان خویش به‌سوی شما فراز می‌آورم.

۶

من نماز «اَشَه» می‌گزارم.

«اَشِمْ وُهو...»

۷

من خَستویم که مزداپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.

هاوَنیِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

ساوَنگْهی و ویسیَه‌یِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

رَدانِ روز و گاهها و ماه و «گَهَنبار»ها و سال را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۸

اَهوره مَزدای رایومَندِ فَرَّه‌مَند، اَمشاسْپَندان، مهرِ فراخ چراگاه و رامِ بخشندهٔ چراگاه خوب...

۱. زرتشت را.

۹

«خورشید» جاودانهٔ رایومندِ تیز اسب، «اَنْدَروای» زَبَردست، دیدبان دیگر آفریدگان، آنچه از تو ــ ای اَندَروای ــ که از سْپَند مینوست، راست‌ترین دانشِ مزدا آفریدهٔ اَشَوَنِ دینِ نیکِ مَزداپرستی ...

۱۰

«مَنْثَره»یِ وَرجاوندِ کارآمد، دادِ دیوستیز، دادِ زرتشتی، روشِ دیرین، دینِ نیکِ مزداپرستی، باور داشتن به «مَنْثَره»، هوشِ دریافتِ دینِ مزداپرستی، آگاهی از «مَنْثَره»، دانشِ سرشتیِ مَزدا آفریده، دانشِ آموزشیِ مَزدا داده...

۱۱

آذر اَهوره‌مزدا
ای آذر اَهوره‌مزدا!

تو و همهٔ آتشها، کوه «اوشیدَرنَ»یِ مَزدا آفریده و بخشندهٔ آسایش اَشَه...

۱۲

همهٔ ایزدان اَشَوَنِ مینُوی و جهانی، فَرَوَشی‌هایِ نیرومندِ پیروز اَشَوَنان، فَرَوَشی‌هایِ نخستین آموزگاران کیش، فَرَوَشی‌های نیاکان...

خشنودی شما را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

۱۳

[زَوت:]

«یَثَه اَهوَویرْیو...» که زَوت مرا بگوید.

[راسپی:]

«یَثَه اَهوَویرْیو...» که زَوت مرا بگوید.

[زَوت:]

«اَثارَتوش اَشات چیت هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

«اَشِمْ وُهو...»

۱۴

خشنودی اَهوره‌مَزدا و شکستِ اهریمن را، آنچه با خواست اَهوره‌مَزدا سازگارتر است آشکار شود.

«اَشِمْ وُهو...»

۱۵

«یَثه اَهووَیرْیو...»

هات ۱

۱

[زَوت و راسپی:]

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم داداړ آهوره‌مَزدایِ رایومَندِ فَرّه‌مَند، بزرگترین و زیباترین و استوارترین و خردمندترین و بُرزمَندترین و «سپندترین»[1] را.

[آن] نیک‌منشِ بسیار رامش بخشنده، آن «سپَندترین»[1] که ما را بیافرید. آن که ما را پیکر هستی بخشید. آن که ما را بپرورانید.

۲

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم بهمن و اَردیبهشت و شهریور و سْپَندارمَذ و خُرداد و اَمرداد و گِوُش تَشَنَ و گوشْوروَن و آذرِ اهوره‌مزدا ــ تُخشاترین اَمشاسْپَندان ــ را.

۳

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم [ایزدان] گاهها، رَدانِ اَشَه را. هاوَنیِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم ساوَنگْهی و ویسیَه‌یِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را.

۱. سنجـ . گاه. یسـ . ۴۵، بند ۵ و زیر.

نوید [ستایش] می‌دهم.
ستایش بجای می‌آورم مهرِ فراخ چراگاه، [آن] هزار گوشِ ده‌هزار چشم، [آن] ایزدِ نامبردار را و رامِ بخشندهٔ چراگاه خوب را.

۴

[زَوت:]
نوید [ستایش] می‌دهم.
ستایش بجای می‌آورم «رَ پیتْوینِ» اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.
نوید [ستایش] می‌دهم.
ستایش بجای می‌آورم «فْرادَت فْشو» و «زَنْتومِ» اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را.
نوید [ستایش] می‌دهم.
ستایش بجای می‌آورم اَردیبهشت و آذرِ اَهوره‌مَزدا را.

۵

نوید [ستایش] می‌دهم.
ستایش بجای می‌آورم «اُزَیرینِ» اَشَوَن، رَد اَشَوَنی را.
نوید [ستایش] می‌دهم.
ستایش بجای می‌آورم «فْرادَت‌ویر» و «دَخْیومِ» اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را.
نوید [ستایش] می‌دهم.
ستایش بجای می‌آورم رَدِ بزرگوار «نَپات اَپام» و آبهای مَزدا آفریده را.

۶

نوید [ستایش] می‌دهم.
ستایش بجای می‌آورم «اَویسْروثْریم» اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.
نوید [ستایش] می‌دهم.
ستایش بجای می‌آورم «فْرادَت ویْسپَم» و «زَرَتُشتوم» اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را.
نوید [ستایش] می‌دهم.
ستایش بجا می‌آورم فَرَوَشی های اَشَوَنان را، زنان و گروه فرزندان آنان را،

«یایرْیَه هوشیتی» را، «آمَ»یِ نیک آفریدهٔ بُرزمَند را، «بهرامِ» آهوره آفریده و «اوپَرتاتِ» پیروز را.

۷

نوید [ستایش] می‌دهم.
ستایش بجای می‌آورم «اُشَهینِ» آشَوَن، رَدِ آشَوَنی را.
نوید [ستایش] می‌دهم.
ستایش بجای می‌آورم «بِرِجْیَه» و «نْمانْیَه»یِ آشَوَن، رَدانِ آشَوَنی را.
نوید [ستایش] می‌دهم.
ستایش بجای می‌آورم«سُروشِ»پارسای پاداش‌بخشِ پیروزِ گیتی افزای را و «رَشْنِ» راست‌ترین و «آرشْتادِ» گیتی افزای و جهان‌پرور را.

۸

نوید [ستایش] می‌دهم.
ستایش بجای می‌آورم [ایزدانِ] ماه و «اَندَرْماهِ» آشَوَن، رَدانِ آشَوَنی را.
نوید [ستایش] می‌دهم.
ستایش بجای می‌آورم «پُرماه» و «ویشَپْتَتَ»یِ آشَوَن، رَدانِ آشَوَنی را.

۹

نوید [ستایش] می‌دهم.
ستایش بجای می‌آورم [ایزدانِ] «گَهَنبار»ها، رَدانِ آشَوَنی را و «مَیدْیوزَرِم» آشَوَن، رَدِ آشَوَنی را.
نوید [ستایش] می‌دهم.
ستایش بجای می‌آورم «مَیدْیوشِم» آشَوَن، رَدِ آشَوَنی را.
نوید [ستایش] می‌دهم.
ستایش بجای می‌آورم «پَتیَه شْهیمِ» آشَوَن، رَدِ آشَوَنی را.
نوید [ستایش] می‌دهم.
ستایش بجای می‌آورم «آیاسَرِمِ» آشَوَن، رَدِ آشَوَنی را و «مَیدْیارِمِ» آشَوَن، رَدِ

آشَوَنی را و «هَمَسْپَتْمَدَم» آشَوَن، رَدِ آشَوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم [ایزدانِ] سال، رَدانِ آشَوَنی را.

۱۰

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم همهٔ این ردان را که سی و سه رَدانِ آشَوَنی اند به پیرامون هاوَنی. آنان از آنِ بهترین اَشه اند که مَزدا آموخته و زَرتُشت گفته است.

۱۱

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم اَهوره و مهر، بزرگوارانِ گزندناپذیر آشَوَن را، ستارگان آفریدهٔ سْپَنْد مینو را، ستارهٔ «تِشتَر» رایومَند فَرَّه‌مَند را، «ماهِ» دربردارندهٔ تخمهٔ گاو را، خورشیدِ تیز اسب ـــ چشمِ اَهوره‌مَزدا ـــ را، مهر، شهریار همهٔ سرزمینها را.

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم «هُرمَزد [روزِ]» را یومَندِ فَرَّه‌مَند را.

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم [ماهِ] فَرَوَشی های[1] آشَوَنان را.

۱۲

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم ترا ای آذر، پسرِ اَهوره‌مَزدا و همهٔ آذران را.

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم آبهای نیک و همهٔ آبها و همهٔ گیاهان مزدا آفریده را.

۱۳

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم «مَنْثره»یِ وَرجاوَندِ کارآمد را، دادِ دیوستیز را، دادِ

۱. اشاره دارد به فروردین‌ماه.

زرتشتی را، روشنِ دیرین را، دینِ نیکِ مَزداپرستی را.

۱٤

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم کوه اوشیدَرنَ‌ی مَزدا آفریدهٔ بخشندهٔ آسایش آشَه را، همهٔ کوههای بخشندهٔ آسایشِ آشَه و بسیار بخشندهٔ آسایشِ مَزدا آفریده را، فَرِّ کیانی مزدا آفریده را، فَرِّ ناگرفتنی مَزدا آفریده را.

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم آشِیِ نیک را، چیستایِ نیک را، «اِرِثِ»یِ نیک را، «رَسَسْتاتِ» نیک را، «فَرّ» را و پاداش مَزدا آفریده را.

۱۵

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم آفرینِ نیکِ آشَوَن را و آشَوَن مردِ پاک و داموِیش اوپَمَن، ایزدِ چیره‌دستِ دلیر را.

۱٦

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم این جاها و روستاها و چراگاهها و خانمانها و آبشخورها و آبها و زمینها و گیاهان و این زمین و آن آسمان و بادِ پاک را، ستاره و ماه و خورشید و «اَنیرانِ» جاودانه و همهٔ آفریدگان سپند مینو را و آشَوَن مردان و آشَوَن زنان را که رَدانِ آشَوَنی اند.

۱۷

به هاوَنگاه نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم رَدِ بزرگوار آشَوَنی را، رَدانِ روز و گاهها و ماه و گَهَنبارها و سال را که رَدانِ آشَوَنی اند.

۱۸

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم فَرَوَشی های نیرومندِ پیروز اَشَونان را، فَرَوَشی های نخستین آموزگارانِ کیش را، فَرَوَشی های نیاکان را و فَرَوَشی خویش را.

۱۹

نوید [ستایش] می‌دهم.
ستایش بجای می‌آورم همهٔ رَدانِ اَشَونی را.
نوید [ستایش] می‌دهم.
ستایش بجای می‌آورم همهٔ نیکی بخشندگان را: ایزدانِ اَشَونِ مینُوی و جهانی را که به آیینِ بهترین اَشَه، برازندهٔ ستایش و سزاوار نیایشند.

۲۰

ای هاوَنیِ اَشَوَن، رَدِ اَشَونی.
ای ساوَنگْهیِ اَشَوَن، رَدِ اَشَونی.
ای رَپیثْوینِ اَشَوَن، رَدِ اَشَونی.
ای اُزَیرینِ اَشَوَن، رَدِ اَشَونی.
ای اَویسْروثْریمِ اَشَوَنِ رَدِ اَشَونی.
ای اُشَهینِ اَشَوَن، رَدِ اَشَونی.

۲۱

اگر ترا آزردم، اگر در منش، اگر در گویش، اگر در کُنش، اگر به خواست خویش، اگر نه به خواست خویش ترا آزردم، اینک ترا می‌ستایم.
اگر از تو روی گردان شدم، [دیگرباره] ترا به ستایش و نیایش نوید می‌دهم.

۲۲

شما همه، ای بزرگترین رَدانِ اَشَوَن، ای رَدانِ اَشَونی!
اگر شما را آزردم، اگر در منش، اگر در گویش، اگر در کُنش، اگر به خواست خویش، اگر نه به خواست خویش شما را آزردم، اینک شما را می‌ستایم.
اگر از شما روی گردان شدم، [دیگرباره] شما را به ستایش و نیایش نوید می‌دهم.

۲۳

[زَوت و راسپی:]

من خَستویم که مزداپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.

هاوَنی اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

ساوَنگْهی و ویسیَه‌یِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

رَدانِ روز و گاهها و ماه و گَهَنبارها و سال را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

هات ۲

۱

[زَوت و راسپی:]

«زَور» خواستارم ستایش را. «بَرسَم» خواستارم ستایش را.

بَرسَم خواستارم ستایش را. زَور خواستارم ستایش را.

زَور و بَرسَم خواستارم ستایش را.

بَرسَم و زَور خواستارم ستایش را.

با این زَور و این بَرسَم خواستار ستایشم.

با آن بَرسَم و این زَور خواستار ستایشم.

با زَور و این بَرسَم خواستار ستایشم.

[زَوت:]

با این بَرسَم و زَور و کُشتیِ [بَرسَمِ] به آیین اَشَه گسترده، خواستار ستایشم.

۲

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایش اَهوره مَزدایِ اَشَوَن، رَدِ اَشَونی ام، خواستار ستایش اَمشاسْپَندان، شهریارانِ نیکِ خوب کُنشم.

۳

با این زَور و بَرسم، خواستار ستایش [ایزدانِ] گاهها، رَدانِ اَشَونی ام؛ خواستار ستایش هاونیِ اَشَوَن، رَدِ اَشَونی ام؛ خواستار ستایش ساوَنگْهی و ویسیَه یِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَونی ام.

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایش مهر فراخ چراگاه، [آن] هزار گوشِ ده هزار چشم، [آن] ایزدِ نامبردار؛ خواستار ستایش «رامِ» بخشندهٔ چراگاه خوبم.

۴

با این زَور و بَرسم خواستار ستایش رَ پیتْوینِ آشَوَن، رَدِ آشَوَنی ام؛ خواستار ستایش فْرادَت فْشو و زَنْتومِ آشَوَن، رَدانِ آشَوَنی ام.

با این زَور و بَرسم، خواستار ستایش اَردیبهشت و آذر پسرِ اَهوره مَزدایم.

۵

با این زَور و بَرسم، خواستار ستایش اُزَیرینِ آشَوَن، رَدِ آشَوَنی ام؛ خواستار ستایش فْرادَت ویر و دَخْیومِ آشَوَن، رَدانِ آشَوَنی ام.

با این زَور و بَرسَم خواستار ستایش رَدِ بزرگوار، شهریارِ شیدوَر، آپامْ نَپاتِ تیز اسبم؛ خواستار ستایش آبهای مَزدا آفریدهٔ آشَوَنم.

۶

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایش اَویسْروثْریمِ آشَوَن، رَدِ آشَوَنی ام؛ خواستار ستایش فْرادَت ویسْپَم و زَرَتُشتومِ آشَوَن، رَدانِ آشَوَنی ام.

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایش فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ آشَوَنانم؛ خواستار ستایش زنان و گروه فرزندان آنانم؛ خواستار ستایش یائیریَه هوشیتی ام؛ خواستار ستایش اَمِ نیک آفریدهٔ بُرزمَندم؛ خواستار ستایش بهرامِ اَهوره آفریده ام؛ خواستار ستایش اوپَرَتاتِ پیروزم.

۷

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایش بِرِجْیَه و نْمانْیَه ی آشَوَن، رَدانِ آشَوَنی ام.

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایش سُروشِ پارسای بُرزمَندِ پیروز گیتی افزای، رَدِ آشَوَنی ام؛ خواستار ستایش رَشْنِ راست ترینم؛ خواستار ستایش اَرشْتادِ گیتی افزای و جهان پرورم.

۸

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایش [ایزدانِ] آشونِ ماه، رَدانِ آشَوَنی ام؛ خواستار

ستایش اَنـدَرْماهِ اَشَوَن، رَدِ اَشَـوَنـی ام؛ خواستـار ستایش پُرمـاه و ویشَپْتَثَـیِ اَشَوَن، ردانِ اَشَوَنی ام.

۹

با این زَور و بَرسَم، خواستـار ستایش [ایزدان] اَشَوَنِ گَهَنـبارها، رَدانِ اَشَوَنی ام؛ خواستار ستایش مَیذْیوزَرِم اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی ام.

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایش مَیذْیوشِم اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی ام.

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایش پَتْیَه شْهیم اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی ام.

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایش اَیاسْرِم اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی ام.

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایش مَیْدیارِم اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی ام.

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایش هَمَسْپَتْمَدَم اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی ام.

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایش [ایزدانِ] اَشَوَن سال، رَدانِ اَشَوَنی ام.

۱۰

با این زَور و بَرسَم، خواستـار ستایش همهٔ رَدانِ اَشَوَنم؛ آنـان که سی و سه ردانِ اَشَوَنی انـد به پیرامـون هاوَنی. آنان از آنِ بهتریـن اَشَه اند که مَزدا آموختـه و زَرتُشت گفته است.

۱۱

با این زَور و بَرسَم، خـواستار ستایش اَهـوره و مهر، بزرگوارانِ گـزندناپذیرِ اَشَوَنم؛ خواستار ستایش ستارگان و ماه و خورشیدم.

با این گیاهِ بَرسَم، خواستار ستایش مهر، شهریار همهٔ سرزمینهایم.

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایش هُرمَزد [روز] رایومَندِ فَرّه‌مَندم.

با ایـن زَور و بَـرسَم، خواسـتـارِ ستایشِ [مـاهِ] فَرَوَشی هـایِ نـیکِ توانـایِ پاک اَشَوَنانم.

۱۲

ای آذرِ اهوره‌مزدا!

با این زَور و بَرسَم خواستار ستایش تو و همهٔ آذرانم.

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایش بهترین آبهای مزدا آفریدهٔ اَشَوَنم؛ خواستار ستایش همهٔ آبهای مزدا آفریدهٔ اَشَوَنم؛ خواستار ستایش همهٔ گیاهان مزدا آفریدهٔ اَشَوَنم.

۱۳

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایش «مَنْثَره»ی وَرجاوَندِ کارآمدم؛ خواستار ستایش دادِ دیو ستیزم؛ خواستار ستایش دادِ زَرتُشتیم؛ خواستار ستایش روشِ دیرینم؛ خواستار ستایش دینِ نیکِ مَزداپرستی ام.

۱۴

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایش کوه اوشیدَرنَ‌ی مزدا آفریدهٔ بخشندهٔ آسایش آشَه ام؛ خواستار ستایش همهٔ کوههای بخشندهٔ آسایش اَشَه و بسیار بخشندهٔ آسایش آشَه‌ی مَزدا آفریدهٔ پاک، رَدانِ اَشَوَنی ام؛ خواستار ستایش فَرِّ کیانیِ نیرومندِ مَزدا آفریده ام؛ خواستار ستایش فَرِّ ناگرفتنی مَزدا آفریده ام.

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایش اَشیِ نیک، آن شیدوَر بزرگوار نیرومندِ بُرزمَندِ بخشنده ام؛ خواستار ستایش فَرِّ مَزدا آفریده ام؛ خواستار ستایش پاداشِ مزدا آفریده ام.

۱۵

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایش آفرینِ نیکِ اَشَوَنم؛ خواستار ستایش اَشَوَنْ مردِ پاکم؛ خواستار ستایش دامویشِ اوپَمَن، ایزدِ دلیرِ چیره دستم.

۱۶

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایش این آبها و زمینها و گیاهانم؛ خواستار ستایش این جاها و روستاها و چراگاهها و خانمانها و آبشخورهایم؛ خواستار ستایش آهوره‌مَزدا، دارندهٔ این روستاهایم.

۱۷

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایش همهٔ بزرگترین رَدانم: [ایزدانِ] روز و گاهها و ماه و گَهَنبارها و سال.

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایش فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنانم.

۱۸

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایش همهٔ ایزدان اَشَونَم؛ خواستار ستایش همهٔ رَدانِ اَشَوَنی ام: هنگام رَدیِ هاوَنی، هنگام رَدیِ ساونگْهی، هنگام رَدیِ همهٔ رَدانِ اَشَوَن.

یسنه، هات ۸ــ۳
(سُروش دُرونَ)

هات ۳

۱

اینک به هاوَنگاه، بَرسَم نهاده با زَور و خورشِ مْیَزد، خواستار ستایش خُرداد و آمرداد و شیرِ خوشی دهنده‌ام؛ خشنودی آهوره‌مزدا و اَمشاسْپَندان را؛ خشنودی سُروش پارسایِ پاداش‌بخشِ پیروزِ گیتی‌افزای را.

۲

خواستار ستایش «هَوم» و «پَراهَوم» ام؛ خشنودی فَرَوَشیِ زرتُشت سِپیتْمانِ اَشَوَن را.

خواستار ستایش هیزم و بُخورم؛ خشنودی ترا ای آذر پسرِ آهوره‌مَزدا.

۳

خواستار ستایش «هَوم» ام؛ خشنودی آبهای نیک و آبهای نیک مَزدا آفریده را.

خواستار ستایش آبِ هَوم‌ام. خواستار ستایش شیر روانم. خواستار ستایش گیاه «هَذانَئِپَتا»یِ به آیین آشَه نهاده‌ام. خواستار ستایشم؛ خشنودی آبهای مَزدا آفریده را.

۴

خواستار ستایش این بَرسَم و زَور و کُشتیِ بَرسَمِ به آیین آشَه گسترده‌ام؛ خشنودی اَمشاسْپَندان را.

خواستار ستایش سخن [دربارهٔ] اندیشهٔ نیک، گفتار نیک و کردار نیکم. خواستار ستایش گاهانم. خواستار ستایش فرمانِ [ایزدیِ] نیک ورزیده‌ام. خواستار ستایش بهره‌ای از زندگی [دیگر سرای] و اَشَوَنی [و نمازِ] رَدپسندِ رَدانم؛ خشنودی

ایزدانِ اَشَوَنِ مینُوی و جهانی را و خشنودی روان خویش را.

۵

خواستار ستایش [ایزدانِ] گاهها، رَدانِ اَشَونی ام.
خواستار ستایش هاوَنی اَشَوَن، رَدِ اَشَونی ام.
خواستار ستایش ساوَنگْهی و ویسیه‌ی اَشَوَن، رَدانِ اَشَونی ام.
خواستار ستایش مهر فراخ چراگاه، [آن] هزار گوشِ ده‌هزار چشم، [آن] ایزدِ نامبردار و رامِ بخشندهٔ چراگاه خوبم.

۶

خواستار ستایش رَپیتْوینِ اَشَوَن، رَدِ اَشَونی ام.
خواستار ستایش فْرادَت فْشو و زَنْتومِ اَشَوَن، رَدان اَشَونی ام.
خواستار ستایش اَردیبهشت و آذرِ اَهوره‌مَزدایم.

۷

خواستار ستایش اُزَیرینِ اَشَوَن، رَدِ اَشَونی ام.
خواستار ستایش فْرادَت ویر و دَخْیومِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَونی ام.
خواستار ستایش رَدِ بزرگوار نَپات اَپام و آبهای مَزدا آفریده ام.

۸

خواستار ستایش اَویسْروثْریمِ اَشَوَن، رَدِ اَشَونی ام.
خواستار ستایش فْرادَت ویسپَم و زَرتُشتومِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَونی ام.
خواستار ستایش فَرَوَشی های اَشَوَنان و زنان و گروه فرزندان آنان و یا یَریَه هوشیتی و اَمَ‌یِ نیک آفریدهٔ بُرزمَند و بهرامِ اَهوره آفریده و اوپَرَتاتِ پیروزم.

۹

خواستار ستایش اُشَهینِ اَشَوَن، رَدِ اَشَونی ام.
خواستار ستایش بَرِجْیَه و نْمانْیَه‌ی اَشَوَن، رَدانِ اَشَونی ام.
خواستار ستایش سُروشِ پارسایِ پاداش‌بخشِ پیروزِ گیتی افزای و رَشْنِ راست‌ترین و اَرشْتادِ گیتی افزای و جهان‌پرورم.

۱۰

خواستار ستایش [ایزدان] ماه، رَدانِ اَشَوَنی ام.
خواستار ستایش اَندَرْماهِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی ام.
خواستار ستایش پُرماه، و ویشَپْتَثَ یِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی ام.

۱۱

خواستار ستایش [ایزدانِ] گَهَنبارها، رَدانِ اَشَوَنی ام.
خواستار ستایش مَیدیوزَرِم اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی ام.
خواستار ستایش مَیدْیوشِم اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی ام.
خواستار ستایش پَتْیه شْهیم اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی ام.
خواستار ستایش اَیاسْرِم اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی ام.
خواستار ستایش مَیدْیارِم اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی ام.
خواستار ستایش هَمَسْپَثْمَدَم اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی ام.
خواستار ستایش [ایزدانِ] سال، رَدانِ اَشَوَنی ام.

۱۲

خواستار ستایش همهٔ این رَدانم که سی و سه رَدانِ اَشَوَنی اند به پیرامون هاوَنی. آنان از آنِ بهترین اَشَه اند که مَزدا آموخته و زَرَتُشت گفته است.

۱۳

خواستار ستایش اَهوره و مهر، بزرگوارانِ گزندناپذیرِ اَشَوَن و ستارگان آفریدهٔ سْپَنْد مینو و ستارهٔ تِشتَرِ رایومَندِ فَرَّه‌مَند و ماهِ دربر دارندهٔ تخمهٔ گاو و خورشیدِ تیز اسب — چشمِ اَهوره‌مَزدا — و مهر، شهریار همهٔ سرزمینهایم.
خواستار ستایش هُرمَزد [روز] رایومَندِ فَرّه‌مَندم.
خواستار ستایش [ماهِ] فَرَوَشی های اَشَوَنانم.

۱۴

ای آذر پسرِ اَهوره‌مَزدا!
خواستار ستایش تو و همهٔ آذرانم.

خواستار ستایش آبهای نیک و همهٔ آبهای مَزدا آفریده و همهٔ گیاهان مَزدا آفریده ام.

۱۵

خواستار ستایش «مَنثَره»یِ وَرجاوَندِ کارآمدم.

خواستار ستایش دادِ دیوستیز، دادِ زَرتُشتی، روشنِ دیرین و دینِ نیکِ مَزداپرستی ام.

۱۶

خواستار ستایش کوه اوشیدَرِنَ‌یِ مَزدا آفریده و بخشندهٔ آسایشِ آشه و همهٔ کوههای بخشندهٔ آسایشِ آشه و بسیار بخشندهٔ آسایشِ آشه‌یِ مَزدا آفریده، و فرِ کیانی مَزدا آفریده و فرِّ ناگرفتنی مزدا آفریده ام.

خواستار ستایش آشیِ نیک، چیستایِ نیک، اِرِثِ‌یِ نیک، رَسَشتاتِ نیک و فرّ [و] پاداش مَزدا آفریده ام.

۱۷

خواستار ستایش آفرینِ نیکِ اَشَوَن و اَشَوَن مردِ پاک و دامویش اوپَمَن، ایزدِ دلیرِ چیره‌دستم.

۱۸

خواستار ستایش این جاها و روستاها و چراگاهها و خانمانها و آبشخورها و آبها و زمینها و گیاهان و این زمین و آن آسمان و باد اَشَوَن و ستاره و ماه وخورشید و اَنیرانِ جاودان و همهٔ آفریدگان سْپَند مینو، مردان و زنان اَشَوَنم که رَدانِ اَشَوَنی اند.

۱۹

به هاوَنگاه، خواستار ستایش رَدِ بزرگوار اَشَوَنی ام. خواستار ستایش رَدانِ روز و گاهها و ماه و گَهَنبارها و سالَم که رَدانِ اَشَوَنی اند.

۲۰

[زَوت و راسپی:]

خواستار ستایش خورشِ مْیَزد، خُرداد و اَمرداد و شیرِ خوشی دهنده ام؛ خشنودی

سُروشِ پارسایِ دلیرِ «تَنْ ـ مَنْثْرَه»یِ سخت رزم‌افزارِ آهورایی، آن ایزدِ نامبردار را.

۲۱

خواستار ستایش هَوم و پَراهَوم‌ام؛ خشنودیِ فَرَوَشیِ زَرَتُشت سِپیتْمانِ اَشَوَن، آن نامبردارِ برازندهٔ ستایش و سزاوار نیایش را.

خواستار ستایش هیزم و بخورم؛ خشنودی ترا ای آذر پسرِ اهوره‌مزدا، ای ایزدِ نامبردار.

خواستار ستایش خورشِ مَیَزدم.

۲۲

خواستار ستایش فَرَوَشی هایِ نیرومندِ پیروزِ اَشَوَنان، فَرَوَشی های نخستین آموزگارانِ کیش و فَرَوَشی های نیاکانم.

۲۳

خواستار ستایش همهٔ سروران اَشَوَنی ام.

خواستار ستایش همهٔ نیکی بخشندگانم: ایزدانِ مینُوی و جهانی که به آیین بهترین اَشَه، برازندهٔ ستایش و سزاوار نیایشند.

۲٤

من خَستویم که مَزداپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.

هاوَنیِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

ساوَنگْهی و ویسیه یِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش خشنودی و آفرین.

رَدانِ روز و گاهها و ماه و گَهَنبارها و سال را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

[زَوت:]

«یَثَه آهو وَیْریو...» که زَوت مرا بگوید.

[راسپی:]

«یَثَه آهو وَیْریو...» که زَوت مرا بگوید.

[زَوت:]

«اَثا رَتوش اَشات چیت هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

هات ٤

۱

این اندیشه‌های نیک و گفتارهای نیک و کردارهای نیک، این هَومها و مَیَزدها و زَورها و بَرسَمِ به آیینِ اَشَه گسترده و گوشتِ خوشی دهنده، خُرداد و اَمرداد و شیرِ خوشی دهنده، هَوم و پَراهَوم و هیزم و بُخور، این بهره از زندگی [دیگرسرای] و اَشَونی و نمازِ رَد پسندِ رَدان و گاهان و فرمانِ [ایزدی] نیک بجای آورده، [همه را] پیشکش می‌کنیم.

۲

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:

اَهوره‌مَزدا و سُروشِ پارسا و اَمشاسپَندان و فَرَوَشی اَشَوَنان و روانهای پرهیزگاران و آذرِ اَهوره‌مَزدا و رَدانِ بزرگوار و سراسر آفرینش اَشَه را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

۳

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:

این اندیشه‌های نیک و گفتارهای نیک و کردارهای نیک، این هَومها و مَیَزدها و زَورها و بَرسَمِ به آیینِ اَشَه گسترده و گوشتِ خوشی دهنده، خُرداد و اَمرداد و شیرِ خوشی دهنده، هَوم و پَراهَوم و هیزم و بُخور، این بهره از زندگی [دیگرسرای] و اَشَونی و نمازِ رَدپسندِ رَدان و گاهان و فرمانِ [ایزدی] نیک بجای آورده، همه را پیشکش می‌کنیم.

۴

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
امشاسْپَندان، شهریارانِ نیکِ خوب کُنشِ جاودان زنده و جاوْدان پاداش‌بخش را که با منشِ نیک بسر می برند و امشاسپند بانوان را.

۵

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
افزایش این خانمان را. افزونی چار پایان و مردان آشَوَن زادهٔ این خانه را و آنان را که از این پس در این خانه زاده خواهند شد.

۶

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
فَرَوَشیِ های نیکِ توانایِ پیروزِ آشَوَنان را تا آشَوَنان را یاری کنند.

۷

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
دادارْ آهوره‌مَزدایِ رایومَندِ فَرَه‌مَند و مینُویان و آمشاسْپَندان را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۸

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
[ایزدانِ] گاهها، رَدانِ آشَوَنی را و هاوَنیِ آشَوَن، رَدِ آشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
ساوَنگْهی و ویسیَه‌یِ آشَوَن، رَدانِ آشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
مهر فراخ چراگاه، [آن] هزار گوشِ ده‌هزارْ چشم، [آن] ایزدِ نامبردار و رامِ بخشندهٔ چراگاه خوب را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۹

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
رَ پیثْوینِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
فْرادَت فْشو و زَنْتومِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
اَردیبهشت و آذرِ اَهوره‌مَزدا را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۱۰

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
اُزَیرینِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
فْرادَت‌ویر و دَخْیومِ اَشَوَن، رَدان اَشَوَنی را ستاپش و نیایش و خشنودی و آفرین!
اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
رَدِ بزرگوار نَپات اَپام و آبهای مَزدا آفریده را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۱۱

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
اَو یسْروثْریمِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
فْرادَت ویسْپَم و زَرتُشتومِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
فَرَوَشی های اَشَوَنان و زنان و گروه فرزندان آنان و یا یْریَه هوشیتی و اَمَ‌یِ نیک آفریدهٔ بُرزمَند و بهرامِ اهوره‌آفریده و اوپَرَتاتِ پیروز را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۱۲

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
اُشهینِ آشَوَن، رَدِ آشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
بِرِجْیَه و نْمانْیَه‌یِ آشَوَن، رَدانِ آشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
سُروشِ پارسای پاداش بخشِ پیروزِ گیتی افزای و رَشْنِ راست‌ترین و اَرشْتادِ گیتی افزای و جهان‌پرور را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۱۳

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
[ایزدانِ] ماه، رَدانِ آشَوَنی و اَنْدَرْماهِ آشَوَن، رَدِ آشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
پُرماه و ویشَپْتَثَه‌یِ آشَوَن، رَدانِ آشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۱۴

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
[ایزدانِ] گَهَنبارها، رَدان آشَوَنی و مَیدْیوزَرِمِ آشَوَن، رَدِ آشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
مَیدْیوشِمِ آشَوَن، رَدِ آشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
پَتْیَه شْهیمِ آشَوَن، رَدِ آشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
اَیاسْرِمِ آشَوَن، رَدِ آشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
مَیدْیارِمِ آشَوَن، رَدِ آشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
هَمَسْپَتْمَدَمِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
[ایزدانِ] سال، ردانِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۱۵

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
همهٔ این رَدان را که سی و سه رَدان اَشَوَنی اند به پیرامون هاوَنی و از آنِ بهترین اَشَه اند که مَزدا آموخته و زَرتُشت گفته است، ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۱۶

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
اَهوره و مهر، بزرگوارانِ گزندناپذیر اَشَوَن و ستارگان آفریدهٔ سْپَند مینو و ستارهٔ تِشتَرِ رایومَندِ فَرّه‌مند و ماهِ دربردارندهٔ تخمهٔ گاو و خورشیدِ تیز اسب — چشمِ اَهوره‌مَزدا — و مهر شهریار همهٔ سرزمینها را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
هُرمَزد [روز] رایومَندِ فَرّه‌مَند را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
[ماهِ] فَرَوَشی های اَشَوَنان را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

۱۷

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
ترا ای آذر پسرِ اَهوره‌مَزدا و همهٔ آذران را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
آبهای نیک و همهٔ آبهای مَزدا آفریده و همهٔ گیاهان مَزدا آفریده را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۱۸

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:

«مَنْثَره»یِ وَرجاوَندِ کارآمد، دادِ دیوستیز، دادِ زرتشتی، روشِ دیرین و دینِ نیکِ مَزداپرستی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۱۹

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:

کوه اوشیدرنَیِ مَزدا آفریدهٔ بخشندهٔ آسایشِ اَشَه و همهٔ کوههای بخشندهٔ آسایشِ اَشَه و بسیار بخشندهٔ آسایشِ اَشَه‌یِ مَزدا آفریده و فَرِّ کیانی مَزدا آفریده و فَرِّ ناگرفتنیِ مَزدا آفریده را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:

اَشیِ نیک، چیستایِ نیک، اِرِثِیِ نیک، رَسَستاتِ نیک، فَرّ و پاداش مَزدا آفریده را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۲۰

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:

آفرینِ نیکِ اَشَوَن و اَشَوَنْ مردِ پاک و داموِیش اوپَمَن، ایزدِ دلیرِ چیره‌دست را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۲۱

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:

این جاها و روستاها و چراگاهها و خانمانها و آبشخورها و آبها و زمینها و گیاهان و این زمین و آن آسمان و بادِ اَشَوَن و ستاره و ماه و خورشید و اَنیرانِ جاودان و همهٔ آفریدگان سپَند مینو و همهٔ مردان و زنان اَشَوَن را که رَدانِ اَشَوَنی اند، ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۲۲

اینک به هاونگاه، این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:

رَدِ بزرگوار اَشَوَنی، رَدانِ روز و گاهها و ماه و گَهَنبارها و سال را که رَدان اَشَوَنی اند ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۲۳

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
[راسپی:]
شادمانیِ سروشِ پارسایِ دلیرتن ـ مَنْتَره‌یِ سخت‌ِ رزم افزارِ آهورایی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
شادمانیِ فَرَوَشی زَرتُشت سپیتمانِ آشَوَن را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
شادمانیِ ترا ای آذرِ اهوره مَزدا ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۲٤

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
فَرَوَشی های نیرومندِ پیروزِ آشَوَنان و فَرَوَشی های نخستین آموزگارانِ کیش را و فَرَوَشی های نیاکان را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۲۵

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
همه رَدانِ آشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
همهٔ نیکی دهندگان را ــ ایزدانِ مینُوی و جهانی که به آیین بهترین اَشَه، برازندهٔ ستایش و سزاوار نیایشند ــ ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
اَمشاسْپَندان، شهریارانِ نیکِ خوب کُنش را می‌ستاییم.

۲٦

«یِنگْهِه هاتَم...»: «مَزدا اهوره» کسانی را که در پرتو «اَشَه» بهترین پرستشها را بجای می‌آورند، می‌شناسد.
من نیز چنین کسانی را که بوده‌اند و هستند به نام می‌ستایم و با درود [بدانان]

نزدیک می‌شوم.[۱]

*

۱. گاه. یسـ ـ ۵۱، بند ۲۲

هات ۵

۱

[زَوت:]

اینک اَهوره مَزدا را می‌ستاییم.

شهریاری و بزرگواری و آفرینش زیبای او را می‌ستاییم که گیتی و اَشَه را بیافرید؛ آبها و گیاهان نیک را بیافرید؛ روشنایی و زمین و همهٔ چیزهای نیک را بیافرید.

۲

به شهریاری و بزرگواری و خوب کرداری وی، او را ایدون با ستایش برگزیدهٔ آنان که گیتی را نگاهبانند، می‌ستاییم.

۳

او را ایدون به نامهای پاکِ اَهورایی و [نامهای] پسندیدهٔ مَزدایی می‌ستاییم.

او را با دل و جان خویش می‌ستاییم.

او و فَرَوَشی های اَشَوَنْ مردان و اَشَوَنْ زنان را می‌ستاییم.

۴

ایدون اَردیبهشت را می‌ستاییم؛ آن زیباترین اَمشاسْپَند، آن روشنی، آن سراسر نیکی را.

۵

بهمن و شهریور و «دین» نیک و پاداش نیک و سْپَندارمَذِ نیک را می‌ستاییم.

٦

«ینگەهاتم ...»

هات ۶

۱

دادارْ اَهوره مَزدا را می‌ستاییم.
اَمشاسْپَندان، شهریاران نیکِ خوب کُنش را می‌ستاییم.

۲

[ایزدانِ] اَشَوَنِ گاهها، رَدانِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
هاوَنیِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
ساوَنگْهی و ویشْیَه‌ی اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
مهرِ فراخ چراگاه، [آن] هزار گوشِ ده‌هزار چشم، [آن] ایزدِ نامبردار را می‌ستاییم.
رامِ بخشندهٔ چراگاه خوب را می‌ستاییم.

۳

رَ پیثْوینِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
فْرادَت فْشو و زَنْتوم اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
اَردیبهشت و آذر پسرِ اهوره مزدا را می‌ستاییم.

۴

اُزَیرینِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
فْرادَت ویر و دَخْیومِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
رَدِ بزرگوار، شهریارِ شیدوَر، اَپامْ نَپاتِ تیز اسب را می‌ستاییم.
آبهای مَزدا اَشَوَن آفریدهٔ اَشَوَنی را می‌ستاییم.

۵

آویشروثریمِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
فْرادَت ویسْپَم و زَرتُشتومِ پاک، رَدانِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
فَرَوَشی های نیکِ توانای پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم.
زنان و گروه فرزندان آنان را می‌ستاییم.
یائیریَه هوشیتی را می‌ستاییم.
اَمَ‌یِ نیک آفریدهٔ بُرزمَند را می‌ستاییم.
بهرامِ اَهوره آفریده را می‌ستاییم.
اوپَرتاتِ پیروز را می‌ستاییم.

۶

اُشَهینِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
برجْیَه و نْمانْیَه‌یِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
سُروشِ پارسایِ بُرزمَندِ پیروزِ گیتی افزای، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
رَشْنِ راست‌ترین را می‌ستاییم.
اَرشْتادِ گیتی افزای و جهان پرور را می‌ستاییم.

۷

[ایزدانِ] اَشَوَنِ ماه، رَدانِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
اَندرْماهِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
پُرماه و ویشپَتَثَ‌یِ اَشَوَنِ رَدانِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.

۸

[ایزدانِ] اَشَوَنِ گَهَنبارها، رَدانِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
مَیدْیوزَرِمِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
مَیدْیوشِمِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
پَتْیَه شْهیمِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
اَیاسْرِمِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.

مَیذْیارِمِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
همَسْپَتْمَدَم اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
[ایزدانِ] اَشَوَن سال، رَدانِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.

۹

همهٔ رَدانِ اَشَوَنی را می‌ستاییم: آنان را که سی وسه رَدانِ اَشَوَنی اند به پیرامون هاوَنی؛ آنان از آنِ بهترین اَشَه اند که مَزدا آموخته و زَرتُشت گفته است.

۱۰

اهوره و مهر، بزرگوارانِ گزندناپذیر اَشَوَن را می‌ستاییم.
ستارگان و ماه و خورشید را با گیاه بَرسَم می‌ستاییم.
مهر، شهریار همهٔ سرزمینها را می‌ستاییم.
هُرمَزد [روز] رایومَندِ فَرّه‌مَند را می‌ستاییم.
[ماهِ] فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم.

۱۱

ای آذر اهوره مَزدا!
ترا و همهٔ آذران را می‌ستاییم.
بهترین آبهایِ نیکِ مَزدا آفریده را می‌ستاییم.
همهٔ آبهایِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن را می‌ستاییم.
همهٔ گیاهان مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن را می‌ستاییم.
«مَنْثْره»یِ وَرجاوَندِ کارآمد را می‌ستاییم.

۱۲

دادِ دیوستیز را می‌ستاییم.
دادِ زَرتُشتی را می‌ستاییم.
روشنِ دیرین را می‌ستاییم.
دینِ نیکِ مَزداپرستی را می‌ستاییم.

۱۳

کوه اوشیدَرنَّی مَزدا آفریدهٔ بخشندهٔ آسایشِ اَشَه را می‌ستاییم.
همهٔ کوههای بخشندهٔ آسایشِ اَشَه و بسیار بخشندهٔ آسایشِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
فَرِّ کیانیِ پیروزِ مَزدا آفریده را می‌ستاییم.
فَرِّ پیروزِ ناگرفتنیِ مَزدا آفریده را می‌ستاییم.
اَشیِ نیک، آن شیدوَرِ بزرگوارِ نیرومندِ بُرزمَندِ بخشنده را می‌ستاییم.
فَرِّ مَزدا آفریده را می‌ستاییم.
پاداش مَزدا آفریده را می‌ستاییم.

۱٤

آفرینِ نیکِ اَشَوَن را می‌ستاییم.
اَشَوَنْ مردِ پاک را می‌ستاییم.
داموِیش اوپَمَن، ایزد دلیر چیره‌دست را می‌ستاییم.

۱۵

این آبها و زمینها و گیاهان را می‌ستاییم.
این جاها و روستاها و چراگاهها و خانمانها و آبشخورها را می‌ستاییم.
اَهوره مَزدا، دارندهٔ این روستاها را می‌ستاییم.

۱٦

[ایزدانِ] روز و ماه و گَهَنبارها و سال، بزرگترین رَدانِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.

۱۷

[زَوت و راسپی:]
خُرداد و اَمرداد را می‌ستاییم.
شیرِ خوشی دهنده را می‌ستاییم.
سُروشِ پارسایِ بُرزمَندِ پیروزِ گیتی افزای، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.

۱۸

هَوم و پَراهَوم را می‌ستاییم.
پاداش و فَرَوَشیِ زَرتشت سپیتمان اَشَوَن را می‌ستاییم.
هیزم و بُخور را می‌ستاییم.
ترا ای آذرِ آشَوَن پسرِ اَهوره مَزدا، ای رَدِ اَشَونی می‌ستاییم.

۱۹

فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَونان را می‌ستاییم.

۲۰

همهٔ ایزدان اَشَوَن را می‌ستاییم.
همهٔ رَدانِ اَشَونی را می‌ستاییم.
هنگام رَدیِ هاوَنی، هنگام رَدیِ ساوَنگْهی و ویسْیَه و هنگام ردیِ همهٔ رَدانِ بزرگ را می‌ستاییم.

۲۱

«یِنگْهِه هاتَم . . .»
[راسپی:]
«یَثَه اَهوَ ویریو . . .» که زَوت مرا بگوید.
[زَوت:]
«اَثارَتوش اَشات چیت هَچا . . .» که پارسا مردِ دانا بگوید.

هات ۷

۱

[زَوتِ و راسپی:]

«اَشِمْ وُهو...»

[زَوت:]

به آیین اَشَه می‌دهم خورشِ مَیَزد، خُرداد، اَمرداد و شیرِ خوشی دهنده، خشنودی اَهوره مَزدا و اَمشاسْپَندان را؛ خشنودیِ سُروشِ پارسایِ پاداش‌بخشِ پیروزِ گیتی افزای را.

۲

به آیین اَشَه می‌دهم هَوم و پَراهَوم، خشنودیِ فَرَوَشیِ زَرتُشت سِپیتمان اَشَوَن را.

به آیین اَشَه می‌دهم هیزم و بُخور، خشنودیِ آذر پسرِ اَهوره مَزدا را.

۳

به آیین اَشَه می‌دهم هَوم، خشنودی آبهای نیک و آبهای نیکِ مَزدا آفریده را.

به آیین اَشَه می‌دهم آبِ هَوم، به آیین اَشَه می‌دهم شیرِ روان، به آیین اَشَه می‌دهم گیاه هَذانَیْپَتایِ به آیین اَشَه نهاده، خشنودی آبهای مَزدا آفریده را.

٤

به آیین اَشَه می‌دهم بَرسَم و زَور و کُشتیِ [بَرسم] به آیین اَشَه گسترده، خشنودیِ اَمشاسْپَندان را.

به آیین اَشَه می‌دهم سخن [دربارهٔ] اندیشهٔ نیک، گفتار نیک و کردار نیک، به آیین اَشَه می‌دهم گاهان، به آیین اَشَه می‌دهم فرمان [ایزدی] نیک بجای آورده، به آیین

اَشَه می‌دهم بهرهٔ زندگی [دیگر سرای] و نمازِ رد پسندِ رَدان، خشنودیِ ایزدانِ اَشَوَن مینُوی و جهانی را؛ خشنودی روان خویش را.

۵

به آیین اَشَه می‌دهم [ایزدانِ] گاهها، رَدانِ اَشَوَنی را.
به آیین اَشَه می‌دهم هاوَنی اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.
به آیین اَشَه می‌دهم ساوَنگْهی و ویسْیَه‌ی اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را.
به آیین اَشَه می‌دهم مهرِ فراخ چراگاه، [آن] هزار گوشِ ده‌هزار چشم، [آن] ایزدِ نامبردار و رامِ بخشندهٔ چراگاه خوب را.

۶

به آیین اَشَه می‌دهم رَ پیثْوینِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.
به آیین اَشَه می‌دهم فْرادَت فْشو و زَنْتومِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را.
به آیین اَشَه می‌دهم اَردیبهشت و آذرِ اَهوره مَزدا را.

۷

به آیین اَشَه می‌دهم اُزَیرینِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.
به آیین اَشَه می‌دهم فْرادَت ویر و دَخْیومِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را.
به آیین اَشَه می‌دهم رَدِ بزرگوار نَپات اَپامْ و آبهای مَزدا آفریده را.

۸

به آیین اَشَه می‌دهم اَویسْروثْریمِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.
به آیین اَشَه می‌دهم فْرادَت ویسپَم و زَرتُشتومِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را.
به آیین اَشَه می‌دهم فَرَوَشی هایِ اَشَوَنان و زنان و گروه فرزندان آنان و یا یْرِیَه هوشیتی و اَم‌یِ نیک آفریدهٔ بُرزمَند و بهرامِ اهوره آفریده و اوپَرَتاتِ پیروز را.

۹

به آیین اَشَه می‌دهم اُشَهینِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.
به آیین اَشَه می‌دهم بِرِجْیَه و نْمانْیَه‌ی اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را.
به آیین اَشَه می‌دهم سُروشِ پارسایِ پاداش بخشِ پیروزِ گیتی افزای را و رَشْنِ

راست‌ترین را و اَرشْتادِ گیتی افزای و جهان‌پرور را.

۱۰

به آیین اَشَه می‌دهم [ایزدانِ] ماه، رَدانِ اَشَوَنی را و اَندَر ماهِ اَشَوَن، رَد اَشَوَنی را و پُر ماه و ویشَپْتَثَ‌ی اَشَوَنِ، رَدانِ اَشَوَنی را.

۱۱

به آیین اَشَه می‌دهم [ایزدانِ] گَهَنبارها، رَدانِ اَشَوَنی را و میدیوزَرِم اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.

به آیین اَشَه می‌دهم مَیذْیوشِمِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.
به آیین اَشَه می‌دهم پَتیَه شْهیم اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.
به آیین اَشَه می‌دهم آیاسْرِمِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.
به آیین اَشَه می‌دهم مَیذْیارِمِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.
به آیین اَشَه می‌دهم هَمَسْپَثْمَدَمِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.
به آیین اَشَه می‌دهم [ایزدانِ] سال، رَدانِ اَشَوَنی را.

۱۲

به آیین اَشَه می‌دهم همهٔ این رَدان را که سی و سه رَدانِ اَشَوَنی اند به پیرامون هاوَنی. آنان از آنِ بهترین اَشَه اند که مَزدا آموخته و زَرتُشت گفته است.

۱۳

به آیین اَشَه می‌دهم اَهوره و مهر، بزرگوارانِ گزندناپذیر اَشَوَن را و ستارگان آفریدهٔ سْپَند مینو و ستارهٔ تِشتَرِ رایومَندِ فَرَه‌مَند و ماهِ دربردارندهٔ تخمهٔ گاو و خورشیدِ تیز اسب — چشمِ اَهوره مَزدا — و مهر، شهریار همهٔ سرزمینها را.

به آیین اَشَه می‌دهم هُرمَزد [روز] را یومَندِ فَرَه‌مَند را.
به آیین اَشَه می‌دهم [ماهِ] فَرَوَشی هایِ اَشَوَنان را.

۱۴

به آیین اَشَه می‌دهم ترا ای آذر پسرِ اَهوره مَزدا و همهٔ آذران را.
به آیین اَشَه می‌دهم آبهای نیک و همهٔ آبهای مَزدا آفریده و همهٔ گیاهان مَزدا

آفریده را.

۱۵

به آیین اَشَه می‌دهم «مَنثْرَه»یِ وَرجاوندِ کارآمد، دادِ دیوستیز، دادِ زَرتُشتی، روشنِ دیرین و دینِ نیکِ مَزداپرستی را.

۱۶

به آیین اَشَه می‌دهم کوه اوشیدَرنَ‌یِ مَزدا آفریدهٔ بخشندهٔ آسایشِ اَشَه و همهٔ کوههای بخشندهٔ آسایشِ اَشَه و بسیار بخشندهٔ آسایشِ مَزدا آفریده و فَرِّ کیانی مَزدا آفریده و فَرِّ ناگرفتنیِ مَزدا آفریده را.

به آیین اَشَه می‌دهم آشیِ نیک را، چیستایِ نیک را، اِرِثِ‌یِ نیک را، رَسَشتاتِ نیک را، فَرّ و پاداش مَزدا آفریده را.

۱۷

به آیین اَشَه می‌دهم آفرینِ نیکِ اَشَوَن و اَشَوَن مردِ پاک و دامویش اوپَمَن، ایزدِ دلیرِ چیره‌دست را.

۱۸

به آیین اَشَه می‌دهم این جاها و روستاها و چراگاهها و خانمانها و آبشخورها و آبها و زمینها و گیاهان و این زمین و آن آسمان و باد اَشَوَن و ستاره و ماه و خورشید و اَنیرانِ جاودان و همهٔ آفریدگان سْپَنْد مینو و مردان و زنان اَشَوَن را که رَدانِ اَشَوَنی اند.

۱۹

به هاوَنگاه به آیین اَشَه می‌دهم رَدانِ اَشَوَنی را؛ رَدان روز و گاهها و ماه و گَهَنبارها را که رَدانِ اَشَوَنی اند.

۲۰

[زَوت و راسپی:]

به آیین اَشَه می‌دهم خورشِ مْیَزد، خُرداد، اَمرداد و شیرِ خوشی دهنده، خشنودیِ سُروشِ اَشَوَنِ دلیرِ «تن ـ مَنثْرَه»یِ سخت رَزم افزارِ اَهورایی، ایزدِ نامبردار را.

۲۱

به آیین اَشَه می‌دهم هَوم و پَراهَوم، خشنودی فَرَوَشی زَرتُشت سپیتمانِ اَشَوَن، آن ایزد نامبردار را.

بـه آیین اَشَـه می‌دهـم هیـزم و بُخـور، خشـنودیِ تـرا ای آذرِ اَهوره مزدا، ای ایزدِ نامبردار.

۲۲

به آیین اَشَه می‌دهم فَـرَوَشی های نیرومندِ پیروزِ اَشَوَنان را، فَرَوَشی های نخستین آموزگاران کیش را، فَرَوَشی های نیاکان را.

۲۳

به آیین اَشَه می‌دهم همه رَدانِ پاکی را.

به آیین اَشَـه می‌دهم هـمهٔ نیکـی بخشنـدگان را: ایزدان مینُوی و جهـانی که به آیین بهترین اَشَه برازندهٔ ستایش و نیایشند.

۲٤

به آیین بهـترین اَشَه به سـوی ما آید. از سود یا زیانی که او بخشد، [همه] آگاه شوند.[۱]

ای مَزدا اَهوره!

سرودخوانان و پیام‌آوران تو خـوانده شـدیم و [آن را] پذیرفـتیم و بـه پاداشی که «دینِ» کسانی همچون ما را نوید دادی، خرسندیم.

۲۵

ایـن [پاداش] را تـو به مـا ارزانی داشـتی تا چـه در زندگـی کنـونـی و چه [در جهان] مینُوی، همنشین جاودانهٔ تو و اَردیبهشت باشیم.

«یَثَه اَهوَ ویرْیو...»

۲٦

«اَهونَ وَیرْیَه...» را می‌ستاییم.

۱. این دو جمله از زبان اهوره‌مزداست خطاب به نیایشگر. جملهٔ دوم برداشتی است از گاه. یس. ٤۵، بند ۷.

سخنِ درست را می‌ستاییم.
آفرینِ نیکِ اَشَوَن را می‌ستاییم.
داموِیش اوپَمَنَ، ایزدِ دلیرِ چیره‌دست را می‌ستاییم.
خُرداد و اَمرداد را می‌ستاییم.
شیرِ خوشی دهنده را می‌ستاییم.
هَوم و پَراهَوم را می‌ستاییم.
هیزم و بُخور را می‌ستاییم؛ آفرین خوانی به آفرینِ نیکِ اَشَوَن را.

۲۷

«یِنگْهِه هاتَم...»

۲۸

[راسپی:]
«یَثَه اَهووَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.
[زَوت:]
«اَثارَتوش آشات چیت هَچا..» که پارسا مردِ دانا بگوید.

هات ۸

۱

[زَوت و راسپی:]

«اَشِم وُهو...»

به آیینِ اَشَه می‌دهم خورشِ مْیَزد، خُرداد و اَمرداد، شیرِ خوشی دهنده، هَوم و پَراهَوم و هیزم و بُخور؛ آفرین‌خوانی به اَهوره مَزدا را.

«اَهونَ وَیرْیَه...»

سخنِ درست، آفرینِ نیکِ اَشَوَن، داموِیش اوپَمَنِ چیره‌دست، هَوم و «مَنْثَره» و زَرتُشتِ اَشَوَن، به آیینِ اَشَه به سوی ما آیند.

۲

[راسپی:]

شما ای مردمان! بخورید این مْیَزد را. ای کسانی که با اَشَوَنی و درستکاری، آن را به خویشتن ارزانی داشتید!

۳

[زَوت:]

ای اَمشاسْپَندان! ای دینِ مَزداپرستی! ای ایزدان نیک! ای ایزد بانوان نیک! ای آبها! ای گیاهان! ای زَورها!

کسی را که درمیان مَزداپرستان، خود را مَزداپرست و پیرو بهترین اَشَه شمارد؛ امّا جهان اَشَه را به جادویی ویران کند، به ما نشان دهید.

۴

کسی که در میان مَزداپرستانِ بُرنا، سخنی را که از او خواسته اند، از بَر نگوید، پادآفرهٔ [گناهِ] جادویی بر او روا گردد.

«اَشِم وُهو...»

«یَثَه آهو وَیرْیو...»

۵

ای آهوره مَزدا!

بشود که به کام و خواست [خویش]، به آفریدگان خود ــ به آبها، به گیاهان، به همهٔ نیکان اَشَه نژاد ــ شهریاری کنی!

بشود که اَشَه را توانایی و دروج را ناتوانی بخشی!

۶

کامروا باد اَشَه!

ناکام باد دروج!

سپری شده، برانداخته، زَدوده، بَرده و ناکام باد دروج در آفرینش سْپَند مینو!

۷

اینک من ــ زَرتُشت ــ سران خانمانها و روستاها و شهرها و کشورها را برانگیزم که به دینِ اهوراییِ زَرتُشتی بیندیشند و سخن گویَند و رفتار کنند.

۸

[راسپی:]

فراخی و آسایش آرزومندم سراسر آفرینش اَشَه را.

تنگی و دشواری آرزومندم سراسر آفرینش دروج را.

«اَشِم وُهو...»

شادمانی هَومِ اَشَه‌پرور را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین خوانی.

[زَوت:]

«یَثَه آهو وَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.

[راسپی:]
«یَثَه اَهو وَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.
[زَوت:]
«اَثارَتوش آشات چیت هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

یسنه، هات ۱۱ ـــ ۹
(هَوم یشت)

هات ۹

۱

به هاوَنگاه که زَرتُشت [پیرامون] آتش را پاک می‌کرد و می‌آراست و «گاهان» می‌سرود، «هَوم» نزد وی آمد و خود را بدو بنمود.

زرتشت از او پرسید:

کیستی ای مرد که با جان تابناک و جاودانهٔ خویش، به دیدگان من نیکوترین پیکری می‌نمایی که در جهان اَستومَند دیده‌ام؟

۲

آنگاه هَومِ اَشَوَنِ دوردارندهٔ مرگ، مرا پاسخ گفت:

ای زَرتُشت!

منم هَومِ اَشَوَنِ دوردارندهٔ مرگ.

ای سِپیتْمان!

به جست‌وجوی من برآی و از من نوشابه برگیر.

مرا بستای؛ آنچنان که واپسین سوشیانتها مرا خواهند ستود.

۳

زَرتُشت بدو گفت:

درود بر هَوم!

ای هَوم!

کدامین کس، نخستین بار در میان مردمانِ جهانِ اَستومَند، از تو نوشابه

برگرفت؟

کدام پاداش بدو داده شد و کدام بهروزی بدو رسید؟

۴

آنگاه هَومِ اَشَوَنِ دوردارندهٔ مرگ، مرا پاسخ گفت:

نخستین بار در میان مردمانِ جهانِ اَستومَند، «ویوَنگهان» از من نوشابه برگرفت و این پاداش بدو داده شد و این بهروزی بدو رسید که او را پسری زاده شد:

«جمشیدِ» خوب رَمه، آن فَرّهِمَندترین مردمان، آن هورچهر، آن که به شهریاری خویش جانوران و مردمان را بی‌مرگ و آبها و گیاهان را نخشکیدنی و خوراکها را نکاستنی کرد.

۵

به شهریاریِ جمِ دلیر، نه سرما بود، نه گرما، نه پیری بود، نه مرگ و نه رَشکِ دیو آفریده.[۱] پدر و پسر، هریک [به چشم دیگری] پانزده ساله می‌نمود.[۲]

[چنین بود] به هنگامی که جمِ خوب رَمه پسرِ ویوَنگهان شهریاری می‌کرد.

۶

ای هَوم!

کدامین کس، دیگر باره در میان مردمانِ جهانِ اَستومَند، از تو نوشابه برگرفت؟

کدام پاداش بدو داده شد و کدام بهروزی بدو رسید؟

۷

آنگاه هَومِ اَشَوَنِ دوردارندهٔ مرگ، مرا پاسخ گفت:

دومین بار در میان مردمانِ جهانِ اَستومَند، «آتبین» از من نوشابه برگرفت و این پاداش بدو داده شد و این بهروزی بدو رسید که او را پسری زاده شد:

«فریدون» از خاندان توانا ...

۱. این توصیف را چند بار دیگر هم در اوستا می‌خوانیم؛ اما به جای «رشک» در برخی از موارد، «آلایش» آمده است.

۲. در اوستا پانزده سالگی، آغاز جوانی شمرده شده است. در این هنگام است که جوان زَرتُشتی در آیین «کُشتی بستن» شرکت می‌کند و با بستن کُشتی و پوشیدن سُدره به جرگهٔ مَزداپرستان می‌پیوندد.

۸

... آن که «اژی‌دهاک» را فروکوفت؛ [آژی‌دَهاکِ] سه پوزهٔ سه کَلّهٔ شش چشم را، آن دارندهٔ هزار [گونه] چالاکی را،

آن دیوِ بسیار زورمندِ دروج را، آن دُروَندِ آسیب‌رسانِ جهان را، آن زورمندترین دروجی را که اهریمن برای تباه کردنِ جهانِ اَشَه، بهٔ پتیارگی در جهانِ اَستومَند بیافرید.

۹

ای هَوم!

کدامین کس، سومین بار در میان مردمان جهان اَستومَند، از تو نوشابه برگرفت؟

کدام پاداش بدو داده شد و کدام بهروزی بدو رسید؟

۱۰

آنگاه هَومِ اَشوَنِ دوردارندهٔ مرگ، مرا پاسخ گفت:

سومین بار در میان مردمان جهانِ اَستومَند، «اَثرَت» ـــ تواناترین [مردِ خاندانِ] سام ـــ از من نوشابه برگرفت و این پاداش بدو داده شد و این بهروزی بدو رسید که او را دو پسر زاده شدند:

«اوروا‌خشَیه» و «گَرشاسپ»؛ یکمین، داوری دادگذار و دومین، جوانی زَبَردست و گیسوَر و گُرزبُردار...

۱۱

... که اَژدهای شاخدار را بکشت؛ آن اسب اَوبارِ مرد اَوبار را، آن زهرآلود زرد رنگ را که زهرِ زرد گونش به بُلندایِ نیزه‌ای روان بود.

هنگام نیمروز، گَرشاسپ در آوندی آهنین بر پشت آن [اژدها] خوراک می پخت. آن تباهکار از گرما خَوی ریزان ناگهان از زیر [آن آوند] آهنین فراز آمد و آب جوشان را بپراگند. گَرشاسپِ نَریمان هراسان به کناری شتافت.

۱۲

ای هَوم!

کدامین کس، چهارمین بار در میان مردمان جهانِ اَستومَند، از تو نوشابه برگرفت؟
کدام پاداش بدو داده شد و کدام بهروزی بدو رسید؟

۱۳

آنگاه هَوم اَشَوَنِ دوردارندهٔ مرگ، مرا پاسخ گفت:
چهارمین بار در میان مردمان جهانِ اَستومَند، «پُوروشَسْپ» از من نوشابه برگرفت و این پاداش بدو داده شد و این بهروزی بدو رسید که تو در خاندان او زاده شدی: تو ای زَرتُشت پاکِ دیوستیز و پیروِ دینِ اَهوره از دودمان پُوروشَسْپ.

۱۴

تو ای زَرتُشتِ نامبردار در «ایرانویج» که نخستین بار «اَهونَ وَیْرِیَه...» را چهار بار با درنگی درخور بسرودی و دومین نیمه را به بانگی بلندتر [برخواندی].

۱۵

ای زَرتُشت! [ای] آن که نیرومندترین، دلیرترین، تُخشاترین، چالاک‌ترین و پیروزترین آفریدگار دو مینو شدی!
تو همهٔ دیوان را ــ که از این پیش، همچون مردمان، روی زمین می‌گشتند ــ در زمین پنهان کردی.

۱۶

آنگاه زَرتُشت گفت:
درود بر هَوم! هَومِ نیک، هَومِ خوب آفریده، [هَومِ] راست آفریده، نیکِ درمان‌بخش، بُرزمَند، خوب کُنش و پیروز. [هَومِ] زرّینِ نرم شاخه که نوشابه‌اش، روان را بهترین و شادی‌بخش‌ترین آشامیدنی است.

۱۷

ای [هَومِ] زرین!
سرخوشیِ ترا [بدین جا] فروخوانم. دلیری، درمان، افزایش، بالندگی، نیرومندیِ تن و هرگونه فرزانگی را [بدین جا] فروخوانم.

ترا [بدین جا] فروخوانم تا چونان شهریاری کامروا، درهم شکننده‌ٔ ستیزه و شکست دهنده‌ٔ دروج به میان آفریدگان درآیم.

۱۸

ترا [بدین جا] فروخوانم تا ستیزهٔ همهٔ بدخواهان را درهم شکنم: [چه] دیوان و مردمان [دُروَند]، [چه] جادوان و پریان، [چه] ستمکاران و کَوی‌ها و کَرَپ‌ها، [چه] تباهکاران و اَشْموغانِ دوپا و گرگان چار پا، [چه] سپاه گستردهٔ دشمن را که به فریب تاخت آوَرَد.

۱۹

ای هَومِ دوردارندهٔ مرگ!
این نخستین بخشش را از تو خواستارم:
بهترین زندگیِ آشَوَنان ــ [بهشتِ] روشنِ همه [گونه] آسایش‌بخش ــ [مرا ارزانی دار].
ای هَومِ دوردارندهٔ مرگ!
این دومین بخشش را از تو خواستارم:
[مرا] تندرستی [ارزانی دار].
ای هَومِ دوردارندهٔ مرگ!
این سومین بخشش را از تو خواستارم:
جانِ [مرا] زندگی دیر پای [ارزانی دار].

۲۰

ای هَومِ دور دارندهٔ مرگ!
این چهارمین بخشش را از تو خواستارم:
[چنان کن] که من کامروا، دلیر و خورسند براین زمین درآیم و درهم شکنندهٔ ستیزه و شکست دهندهٔ دروج باشم.
ای هَومِ دور دارندهٔ مرگ!
این پنجمین بخشش را از تو خواستارم:

[چنان کن] که من پیروزمند و در جنگ شکست‌دهنده براین زمین درآیم و درهم شکنندهٔ ستیزه و شکست‌دهندهٔ دروج باشم.

۲۱

ای هَومِ دوردارندهٔ مرگ!

این ششمین بخشش را از تو خواستارم:

[چنان کن] که نخستین [بار]، ما از دزد و راهزن و گرگ بوی بریم؛ که هیچ کس پیش از ما بوی نبرد؛ که ما همیشه از پیش بوی بریم.

۲۲

هَوم دلیرانی را که در پیکار، اسب می‌تازد، زور و نیرو می بخشد.

هَوم زنان زاینده را پسران نامور و فرزندان اَشَون می‌دهد.

هَوم بدانان که به دلخواه به آموزش نَسْک می‌نشینند، پاکی و فرزانگی می بخشد.

۲۳

هَوم دوشیزگانی را که دیرزمانی شوی ناکرده مانده باشند ــ همین که از آن خردمند خواستار شوند ــ شوهری پیمان‌شناس می بخشد.

۲۴

هَوم [بود] آن که «کِرسانی» را از شهریاری برانداخت؛ آن که از سرِ آزمندی به شهریاریِ خویش ناله‌کنان می‌گفت:

از این پس، «آتُربان» ــ درهم شکننده و تباه‌کنندهٔ پیشرفت ــ برای گسترش دین، به سرزمین من راه نخواهد یافت.

۲۵

ای هَوم!

خوشا به [روزگار] تو که به نیروی خویشتن، شهریاری کامروایی.

خوشا به [روزگار] تو که بسیار سخنان راست گفته دانی.

خوشا به [روزگار] تو که از پرسش سخنان راست گفته بی‌نیازی.

۲۶

مزدا نخستین [بار] کُشتیِ ستاره آذینِ مینُویِ بر ساختهٔ دینِ نیکِ مزداپرستی، ترا فراز آورد.

از آن پس، کمر برمیان بسته، هماره بر ستیغِ کوه، «مَنْثَره» را پناه و نگاهبانی.

۲۷

ای هَوم! ای خانه خدا! ای دهخدا! ای شهربان! ای شهریار! ای در پاکی و فرزانگی سرآمد!

نیرو و پیروزی و گشایش بسیار رهایی بخشِ ترا برای تن خویش همی خوانم.

۲۸

ما را از کینهٔ کینه وران رهایی بخش!

منشِ خشمگینان را از ما بگردان!

هرآن کس که بدین خانه، بدین روستا، بدین شهر و بدین کشور آسیب رساند، نیروی پاهای او را برگیر و دو گوش او را کر و منش او را پریشان کن!

۲۹

آن کس که به منش و پیکر ما کین ورزد، با دو پا راه مَتَواناد رفتن؛ با دو دست کاری مَتَواناد کردن و با دو چشم زمین و جانور را مَبیناد!

۳۰

ای هَومِ زَرّین!

به پیکار با اژدهایِ زردِ سهمگینِ زهرآلود که پیکر اَشَوَن را نابود کند، زیناوند شو!

ای هَومِ زَرّین!

به نبرد با راهزنِ نابکارِ خونخوارِ آزاررسان که پیکر اَشَوَن را نابود کند، زیناوند شو!

۳۱

ای هَومِ زرّین!

به ستیزه با فرمانروای ستمکار دُروَند که سر برافرازد، که پیکر اَشَوَن را نابود کند، زیناوند شو!

ای هَومِ زرّین!

به ستیزه با آشْموغِ ناپاکِ تباه‌کنندهٔ زندگی که گفتار این دین را به یاد دارد امّا به کردار در نیاورد؛ که پیکر اَشَوَن را نابود کند، زیناوند شو!

۳۲

ای هَومِ زرّین!

به ستیزه با زنِ روسپیِ جادویِ هوس‌انگیز که [گناهکاران را] پناه دهد، که منش وی همچون ابری در برابر باد جنبان است، که پیکر اَشَوَن را نابود کند، زیناوند شو!

ای هَومِ زرّین!

به ستیزه با هرآن کس که پیکر اَشَوَن را نابود کند، زیناوند شو!

هات ۱۰

۱

دیوان و ماده دیوان از این جا دور شوند!
سُروشِ نیک [در این جا] بپایاد!
آشیِ نیک در این جا بماناد!
آشیِ نیک در این جا، در این خانمان که از آن اَهوره و هَومِ اَشَه‌پرور است، آرام گزیناد!

۲

ای خردمند!
با باژ می‌ستایم پیشین بخش هاون ترا که شاخهٔ [هَوم] را فرا گیرد.
ای خردمند!
با باژ می‌ستایم زَبَرین بخش هاون ترا که [شاخهٔ هَوم را] با نیروی مردانه در آن فرو کوبم.

۳

ای هَوم!
می‌ستایم ابرها و باران را که پیکر ترا بر چَکادِ کوه می‌رویانند.
می‌ستایم ستیغ کوهی را که تو بر آن روییدی.

۴

ای هَومِ پاک!

می‌ستایم زمینِ فراخِ بارآورِ بخشندهٔ دربرگیرندهٔ ترا.
می‌ستایم سرزمینی را که تو در آن همچون پهلوانِ گیاهان خوشبو و گیاهِ خوبِ مَزدا می‌رویی.
ای هَوم!
برفرازِ کوه بِرُوی و در همه جا ببال.
بی گمان تویی سرچشمهٔ اَشَه.

۵

[راسپی:]
ای هَوم!
از بازِ من در سراسر ریشه‌ها و ساقه‌ها و شاخه‌ها ببال.

۶

[زَوت:]
هَوم برافزاید، [اگر] بستایندش.
نیز کسی که هَوم را بستاید، پیروز می‌شود.
نیز کمترین فشردهٔ هَوم، نیز کمترین ستایش هَوم، نیز کمترین نوشابهٔ هَوم، کشتن هزار دیو را بس است.

۷

در آن خانه‌ای که هَوم را بیاورند و [سرودِ] درمانِ آشکار هَوم و درستی و چاره‌بخشی [آن را] بسرایند، هرآن آلودگی که پدید آمده باشد، بزودی نابود می‌شود.

۸

آری، همهٔ مَی های دیگر را خشمِ خونینْ درفش همراه است؛ امّا مَیِ هَوم رامشِ اَشَه در پی دارد و سرخوشیِ آن، [تن را] سبک کند.
مردمی که هَوم را چون کودکِ خردسالی نوازش کنند، هَوم برای یاوری آنان آماده شود و تن ایشان را درمان بخشد.

۹

ای هَوم!

مرا از آن درمانهایی بخش که تو [خود] بدانها درمان کنی.

ای هَوم!

مرا از آن پیروزیهایی بخش که تو خود بدانها دشمن را شکست دهی.

خواستارم که دوست و ستایشگر تو باشم.

دادار اَهوره مَزدا یک دوست و ستایشگر را بهتر خوانَد؛ چنان که اَردیبهشت را.

۱۰

ترا ای دلیر آفریدهٔ دادار، خداوندگار هنر پدید آورد.

ترا ای دلیر آفریدهٔ دادار، خداوندگار هنر بر البرز کوه فرونشاند.

۱۱

پس آنگاه مرغی پاک و آزموده ترا به هرسو بپراکَند: در [میان] ستیغهای [کوه] «اوپایری سَئِنَ»، بر فراز [کوه] «سْتَروسارَ»، در تهیگاه [کوه] «کوشروپَتَ»، در پرتگاهِ [کوه] «ویش پَتَ» و در کوه «سْپیتَ گونَ».[1]

۱۲

از آن پس، پرشیره و گوناگون و زرد رنگ در این کوهها می‌رویی.

ای هَوم!

درمانهای تو با خوشی بهمن پیوسته است.

اینک آن منشِ بدگوی را از من برگردان و نابود کن؛ آن منشِ بدگویی را که با من در ستیز است.

۱۳

هَوم را نیایش می‌کنم که منشِ درویش و توانگر را یکسان بزرگ می‌کند.

هَوم را نیایش می‌کنم که منشِ درویش را چنان بزرگ می‌کند، که او به آرزوی

۱. دربارهٔ نامها و واژه‌های این بند بحث بسیار شده و مفهوم آن بسیار نسبی و مبهم است. دارمستتر و پورداود برآنند که در این بند نام کوههایی که گیاه هَوم در آنها می‌روید، آمده است.

خویش برسد.
ای هَومِ زرّینِ آمیخته به شیر!
کسی را که از تو بهره‌ای یابد، پسران بسیار می‌بخشی و او را پاک‌تر و فرزانه‌تر می‌کنی.

۱۴

آنان که هَوم نوشیدند، نباید به دلخواه خویش همچون «گاوُدَرفش» در جنبش باشند.
آنان که از تو سرخوشی یابند، باید زنده‌دل به‌پیش روند و ورزیده بدرآیند.
ای هَوم اَشَوَن و اَشَه پرور!
این تن خوب بالیدهٔ خویش را به تو پیشکش می‌کنم.

۱۵

کاستیِ زنِ نابکارِ کم خِرَد را که به فریفتن آتُربان و هَوم می‌اندیشد، ناچیز می‌انگارم؛ [چرا که] او خود، فریفته است و یکسره نابود می‌شود.
کسی که برآن باشد تا پیشکشیِ به هَوم را خود بخورد، [هَوم] پسران خوب و پسران آتُربان بدو ندهد.

۱۶

با پنج چیز پیوسته‌ام. از پنج چیز گسسته‌ام:
با اندیشهٔ نیک پیوسته‌ام. از اندیشهٔ بد گسسته‌ام.
با گفتار نیک پیوسته‌ام. از گفتار بد گسسته‌ام.
با کردار نیک پیوسته‌ام. از کردار بد گسسته‌ام.
با فرمانبرداری پیوسته‌ام. از نافرمانی گسسته‌ام.
با آشه پیوسته‌ام. از دروج گسسته‌ام.
چنینم تا [روز] رستاخیز که واپسین نبرد میان دو مینو درگیرد.

۱۷

آنگاه زَرتُشت گفت:

درود بر هَومِ مَزدا آفریده!
هَومِ مَزدا آفریده نیک است.
درود بر هَوم!
همهٔ هَومها را می‌ستایم، چه آنها را که بـر فراز کوهها می‌رویند، چه آنها را که در [ژرفای] دره‌ها و کرانهٔ رودها. همچنین آن هَومها را که در تنگنا و در بندِ زنانند.[۱]
[ترا] از تَشتِ سیمین به تَشتِ زرّین فروریزم.
ترا به زمین نیفگنم؛ چرا که رایومند و ارجمندی.

۱۸

این است سرودهای تو ای هَوم!
این است ستایشهای تو.
این است درود تو.
این است گفتار اَشَه کـه درستی آورد و پیـروزی دهد و در برابـر دشمن، چاره و درمان بخشد.

۱۹

این همه تراست؛ امّا مرا:
شتابان فرارساد سرخوشیِ تو!
روشن فرارساد سرخوشیِ تو!
سبک درآیاد سرخوشیِ تو!
آن پیروزمند را هماره با این گفتار سرودنی، بستایند.

۲۰

گیتی را نیرو باد! درود بر گیتی!
نرمِ گفتاری گیتی را باد!
پیروزی گیتی را باد!
فراوانی گیتی را باد!

۱. آن هَومها که زنان چیده و در تنگنا و در بند انبارها نگاه داشته‌اند.

آبادانی گیتی را باد!
«باید برای [آبادانی] جهان کوشید و آن را بدرستی نگاهبانی کرد و به سوی روشنایی برد.»[۱]

۲۱

هَوم زرّین برگ را می‌ستاییم.
هَوم، نوشیدنیِ گیتی افزای را می‌ستاییم.
هَومِ دوردارندهٔ مرگ را می‌ستاییم.
همهٔ هَومها را می‌ستاییم.
اینک پاداش و فَرَوَشیِ زَرتُشت سِپیتْمانِ آشَوَن را می‌ستاییم.
«یِنگْهِه هاتَم ...»

۱. گاه. یسـ ۴۸، بند ۵

هات ۱۱

۱

[راسپی:]

بی گمان پاکانِ سه گانه ـــ گاو و اسب و هَوم ـــ نفرین خوانند.

گاو، زَوت را نفرین کند:

بشود که بی فرزند مانی و به بدنامی دچار شوی؛ ای آن که مرا ـــ هنگامی که «پخته ام ـــ به ارزانیان نبخشی و پرورش زن و فرزند یا شکم [پروری] خویش را بکار بری!

۲

اسب، سوار را نفرین کند:

بشود که نتوانی اسبان را ببندی؛ نتوانی بر اسبان بنشینی؛ نتوانی اسبان را لگام زنی، ای آن که آرزو نکنی که من توانِ خویش را در انجمنِ مردان، در آسپْریس [نشان دهم].

۳

هَوم، نوشنده را نفرین کند:

بشود که بی فرزند مانی و به بدنامی دچار شوی؛ ای آن که مرا ـــ هنگامی که «فشرده»ام ـــ چون دزدِ «مرگ ارزان» نگاه داری؛ مرا که هَومِ دوردارندهٔ مرگم و به هیچ روی، مرگ ارزان نیستم.

۴

آهوره مَزدا — پدرِ آشَوَن — مرا — که هوم‌ام — از [اندامهای گوسفندِ] پیشکشی، دو آرواره و زبان و چشم چپ ارزانی داشت.[۱]

۵

آن که از این پیشکشیِ به من — دو آرواره و زبان و چشم چپ که آهوره مَزدا مرا ارزانی داشت — پاره‌ای را بِرُباید یا بردارد...

۶

... در خانه اش آثْربان و ارتشتار و بزریگر زاده نشود؛ در خانه اش «دَهَک»ها و «مورَک»ها و «وَرِشَن»های گوناگون زاده شوند.

۷

زود هومِ دلیر را گوشت پیشکشی بِبُر تا ترا به بند درنکشد؛ چنان که افراسیاب تباهکار تورانی را — که در یک سوم [از ژرفایِ] زمین[۲]، میان دیوارهای آهنین می‌زیست — به بند درکشید.

۸

آنگاه زَرتُشت گفت:
درود بر هومِ مَزدا آفریده!
هومِ مَزدا آفریده نیک است.
درود بر هوم!

۹

[راسپی:]
آنچه از ماست، یکی بیش نیست؛ اما از شما دو برابر، سه برابر، چهار برابر،

۱. در بند ۴ بخش ۱۱ کتاب پهلوی «شایست نَشایست» فهرست بخش کردن اندامهای گوسفندِ پیشکشی در میان ایزدان و فرشتگان آمده و آنچه «هوم» در این جا از آنِ خویش می‌شمارد، از آن جمله است.
۲. در ادبیات دینی ایرانیان، زمین دارای سه لایه است، در این باره همچنین ← فرور. بند ۲.

پنج برابر، شش برابر، هفت برابر، هشت برابر، نُه برابر و ده برابر آن آید.[۱]

۱۰

[زَوت:]

ای هَومِ اَشَوَن و اَشَه پرورا!

این تنِ خوب بالیدهٔ خویش را به تو پیشکش می‌کنم؛ به [تو] هَومِ تُخشا، رسیدن به سرخوشی و نیکی و پاکی را.

ای هَومِ اَشَوَن دوردارندهٔ مرگ!

بهترین زندگیِ اَشَونان ــ [بهشتِ] روشنِ همه [گونه] آسایش بخش ــ [مرا ارزانی دار].

۱۱

«اَشِم وُهو..»

[راسپی:]

«اَشِم وُهو...»

۱۲

[زَوت:]

«اَشم وُهو...»

«یَثَه اَهو وَیْریو...»

ای اَهوره مَزدا!

بشود که به کام و خواست [خویش]، به آفریدگان خود ــ به آبها، به گیاهان و به همهٔ نیکان اَشَه‌نژاد ــ شهریاری کنی!

بشود که اَشَه را توانایی و دروج را ناتوانی بخشی!

۱۳

کامروا باد اَشَه!

ناکام باد دروج!

۱. شاید مقصود این باشد که نسبت پاداشِ ایزدی به کردار آدمی، از دو به یک تا ده به یک است.

سپری شده، برانداخته، زَدوده، بَرده و ناکام باد دروج در آفرینش سْپَند مینو!

۱۴

اینک من ـــ زَرتُشت ـــ سران خانمانها، روستاها، شهرها و کشورها را برانگیزم که به دینِ اَهورایی زَرتُشتی بیندیشند و سخن گویند و رفتار کنند.

۱۵

[راسپی:]

فراخی و آسایش آرزومندم سراسر آفرینش اَشَه را.
تنگی و دشواری آرزومندم سراسر آفرینش دروج را.

۱۶

«اَشِم وُهو...»

من خَستویم که مَزداپرست، زَرتُشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.
هاونی اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.
ساوَنگْهی و ویسْیَه‌یِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
رَدانِ روز و گاهها و ماه و گهنبارها و سال را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

[زَوت:]

«یَثَه اَهو وَیْریو..» که زَوت مرا بگوید.

[راسپی:]

«یَثَه اَهو وَیْریو...» که زَوت مرا بگوید.

[زَوت:]

«اَثارَتوش اَشات چیت هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

۱۷

[زَوت و راسپی:]

اندیشهٔ نیک و گفتار نیک و کردار نیک را فرا می‌ستایم.

از آنچه در [پهنهٔ] اندیشه و گفتن و کردن است، من اندیشهٔ نیک و گفتار نیک و کردار نیک را می پذیرم.

من همهٔ اندیشهٔ بد، گفتار بد و کردار بد را فرومی‌گذارم.

۱۸

ای امشاسپندان!

من ستایش و نیایش [خویش را] با اندیشه، با گفتار، با کردار، با همهٔ تن و جان خویش به سوی شما فراز می‌آورم.

من نماز «اَشَه» می‌گزارم.

«اَشِم وُهو...»

هات ۱۲

۱

[زَوت:]

دیوان را نکوهش می‌کنم.

من خَستویم که مزداپرست، زَرتُشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.

من ستاینده و پرستندهٔ اَمشاسپَندانم.

آهوره مَزدای نیک ــ آن خداوند نیکی، آن اَشَونِ رایومَندِ فَرّه‌مَند ــ را سزاوارِ نیکیها می‌دانم؛ چه، از اوست هرآنچه نیکوست؛ از اوست گیتی؛ از اوست اَشَه؛ از اوست روشنایی؛ از فروغ اوست که [جهان] جامهٔ شادمانی دربر کرده است.

۲

سْپَندارمَذِ نیک را برمی‌گزینم؛ باشد که او از آن من شود.

من از دزدی و ربودن ستوران روی می‌گردانم.

من از زیان و ویرانی رساندن به روستایِ مزداپرستان روی می‌گردانم.

۳

من آزادی رفت و آمد و آزادی داشتن خانه و کاشانه را برای مردمانی که با چارپایان خویش براین زمین بسر می برند، روا می‌دارم.

به هنگام گزاردن نمازِ «اَشَه» در برابر آب زَورِ آماده شده، این آزادی را می‌ستایم.

از این پس روستای مَزداپرستان را زیان نمی‌رسانم و به ویرانی آن برنمی‌خیزم و

آهنگ تن و جانِ [کسی را] نمی‌کنم.

۴

از دیوانِ تباهکارِ زشتِ نا‌اَشَوَنِ بدسرشت آفریده، از آن آفریدگان دروج، آفریدگان تباه، آفریدگان زشت، پیوند می‌گسلم.

از دیوان و دیو پرستان، دوری می‌گزینم.

از جادوان و جادو پرستان، دوری می‌گزینم.

از آن آفریدگان گزندآور، دوری می‌گزینم: دوری از اندیشهٔ آنان، دوری از گفتار آنان، دوری از کردار آنان و دوری از هرآنچه از آنان سرزند.

اینچنین، از هریک از دُروَندانِ آزاردهنده، پیوند می‌گسلم.

۵

آنچنان، آنچنان که اَهوره مَزدا، زَرتُشت را بیاموخت در همهٔ گفت و شنیدها، در همهٔ انجمنها، بدان هنگام که مَزدا و زَرتُشت هم‌سخنی کردند.

۶

آنچنان، آنچنان که زَرتُشت پیوند از دیوان بگسست در همهٔ گفت و شنیدها، در همهٔ انجمنها، بدان هنگام که مَزدا و زَرتُشت هم‌سخنی کردند.

اینچنین، من نیز ــ که یک مَزداپرست و زَرتُشتی ام ــ از دیوان پیوند می‌گسلم؛ آنچنان که زَرتُشت اَشَوَن، پیوند از آنان بگسست.

۷

با این باور به آبها، با این باور به گیاهان، با این باور به چار پایان خوب کُنش، با این باور که اَهوره مَزدا گیتی را بیافرید؛ که مرد اَشَوَن را بیافرید؛ با آن باوری که زَرتُشت را بود؛ با آن باوری که کَیِ گُشتاسپ را بود؛ با آن باوری که فَرَشَوشْتَرَ و جاماسپ را بود؛ با آن باوری که هریک از سوشیانتهایِ خویشکارِ اَشَون راست؛ من نیز با همان باور و دین، مَزداپرستم.

۸

من خَستویم که مَزداپرست و زَرتُشتی ام. من بدین کیش گرویده‌ام و آن را باور

دارم. من اندیشهٔ نیک اندیشیده، گفتار نیک گفته و کردار نیک ورزیده را باور دارم.

۹

من دین مَزداپرستی را باور دارم که جنگ را براندازد و رزم‌افزار را به کنار گذارد و خویشاوند پیوندی را فرمان دهد؛ [دینِ] پاکی که در میان همهٔ [دینهای] کنونی و آینده، بزرگترین و بهترین و زیباترین [دین] است؛ [دینِ] اَهورایی زَرتُشتی.

همهٔ نیکیها را سزاوار اَهوره مَزدا می‌دانم.

چنین است باور و خَستویی به دینِ مَزداپرستی.

هات ۱۳

۱

[زَوت:]

اَهوره مَزدا را رَدِ خانه خدا، رَدِ دهخدا، رَدِ شهربان و رَدِ شهریار می‌خوانم.

دینِ مَزداپرستی و آشَیِ نیک و پارِنْدی و آن زن اَشَوَن و این زمین دربرگیرندهٔ ما را رَدِ زنان می‌خوانم.

۲

آذرِ اَهوره مَزدا را یاور گرامی و پاداش‌بخش می‌خوانم.

در میان مردان اَشَوَن، رنجبرترین و کارآمدترین آنان را دربرزیگری، رَدِ برزیگرِ ستور پرور می‌خوانم.

دارندهٔ نیروی اَشَه را رَدِ ارتشتار می‌خوانم.

۳

دارندهٔ بیشترین آگاهی از دینِ مَزداپرستی را رَدِ آتُربان می‌خوانم.

آموزگاران آنان را رَد می‌خوانم و به رَدی پایدار می‌دارم: آن اَمشاسْپَندان و سوشیانتها را که داناتر، راست گفتارتر، یاری کننده‌تر و خردمندترند.

دارندهٔ بیشترین نیروی دینِ مَزداپرستی را آتُربان و ارتشتار و برزیگر ستور پرور همی‌خوانم.

۴

ای اَمشاسْپَندان! ای شهریارانِ نیکِ خوب کُنش!

تن و جان خویش را به شما پیشکش می‌کنم.

[راسپی:]

همان گونه که دو مینو اندیشیدند؛ همان گونه که آنان گفتند و همان گونه که آنان کردند.[۱]

۵

آنچنان که تو ای اَهوره مَزدا اندیشیدی و گفتی و کردی آنچه را که خوب بود.

اینچنین ترا پیشکش آوریم. اینچنین ترا سزاوار دانیم. اینچنین ترا بستاییم. اینچنین ترا نماز گزاریم. اینچنین ترا سپاس گوییم ای اَهوره مَزدا!

۶

[زَوت:]

ای اَهوره!

به میانجیِ خویشیِ نیک با اَشَه‌یِ نیک، با اَشیِ نیک، با آرمَیتیِ نیک به سوی تو آییم.

۷

فَرَوَشیِ گاو خوب کُنش و گیومرتِ اَشَوَن را می‌ستاییم.

«یِنگْهه هاتَم...»

[زَوت و راسپی:]

«یَثَه اَهو وَیرْیو...»

«اَشِم وُهو...»

۸

«اَهونَ وَیرْیَه...» را می‌ستاییم.

اَردیبهشت، زیباترین اَمشاسْپَند را می‌ستاییم.

هاتِ خَستویی[۲] را می‌ستاییم.

۱. اشاره است به بند ۱۶ یسه. ۱۰

۲. اشاره است به یسه. ۱۲

خَستویی و ستایش دینِ مَزداپرستی را می‌ستاییم.
«یَنگْهه هاتَم ...»

هات ۱۴

۱

[زَوت:]

ای اَمشاسْپَندان!

آماده‌ام که شما را زَوت، ستاینده، خواننده، پرستنده، چاووش و سرودخوان باشم.

اینک ستایش و نیایش شما اَمشاسْپَندانِ را.

اینک بهروزی و پارسایی سوشیانتهای اَشَوَن ما را.

۲

ای اَمشاسْپَندان! ای شهریارانِ نیکِ خوب کُنش!

همهٔ تن و جان خویش را به شما پیشکش می‌کنم.

۳

با این زَور و بَرسَم خواستار ستایش همهٔ ایزدان اَشَوَنم. خواستار ستایش همهٔ رَدانِ اَشَوَنی ام؛ هنگام رَدیِ هاوَنی، هنگام رَدیِ ساوَنگهی و ویسْیَه، هنگام ردیِ همهٔ رَدانِ بزرگ.

۴

[زَوت و راسپی:]

من خَستویم که مَزداپرست، زَرتُشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.

هاوَنی اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

ساوَنگْهی و ویشْیَه‌یِ آشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

رَدانِ روز و گاهها و ماه و گَهَنبارها و سال را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

۵

[زَوت:]

«یَتَه آهو وَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.

[راسپی:]

«یَتَه آهو وَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.

[زَوت:]

«آثارَتوش آشات چیت هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

هات ۱۵

۱

با آموزشِ [زَوت] و با درود و رامش، اَمشاسْپَندان نیک را به نامهای زیبایشان همی خوانم.

دینِ نیکِ اَشَه، دینِ مَزداپرستی را می‌ستایم.

۲

«مزدا اهوره» کسانی را که در پرتو «اَشَه» بهترین پرستشها را بجای می‌آورند، می‌شناسد.

من نیز چنین کسانی را که بوده‌اند و هستند، به نام می‌ستایم و با درود [بدانان] نزدیک می‌شوم.[۱]

شهریاریِ مینُویِ نیکِ تو ــ شایان‌ترین بخششِ آرمانی در پرتو «اَشَه» ــ از آنِ کسی خواهد شد که با شَورِ دل، بهترین کردارها را بجایِ آورد.[۲]

۳

بشود که در این جا ستایش اَهوره مَزدا را ــ تواناترین اَشَوَنی را که او را می پرستیم ــ فرمانبرداری باشد؛ در آغاز همچنان که در انجام.

ایدون بشود که در این جا ستایش اَهوره مَزدا را ــ تواناترین اَشَوَنی که او را می پرستیم ــ فرمانبرداری باشد.

۱. گاه. یس. ۵۱، بند ۲۲

۲. همان. بند ۱

٤

«یَتَه اَهو وَیرْیو...» که آتَرْوَخش مرا بگوید.
«اَثارَتوش آشات چیت هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

هات ۱۶

۱

آهوره مَزدایِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی، بزرگترین ایزدِ خوب کُنش، تواناترین گیتی افزای، دادارِ آفرینشِ نیک را می‌ستاییم.

با این زَورِ پیشکشی و سخنان راست، هریک از ایزدان مینُوی را می‌ستاییم.

۲

زَرتُشت اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.

با این زَورِ پیشکشی و سخنان راست گفته، هریک از ایزدان جهانی را می‌ستاییم.

فَرَوَشیِ زَرتُشت اَشَوَن را می‌ستاییم.

سرودهای زَرتُشت را می‌ستاییم.

دینِ زَرتُشت را می‌ستاییم.

باور و کیشِ زَرتُشت را می‌ستاییم: [زَرتُشت که] زندگی دیگر را کوشا و اَشَه را آرزومند است.

۳

نخستین آفریدگانِ آفرینشِ اَشَوَن را می‌ستاییم.

دادارْ آهوره مَزدایِ رایومَندِ فَرَّه‌مَند را می‌ستاییم.

بهمن را می‌ستاییم. اَردیبهشت را می‌ستاییم. شهریور را می‌ستاییم. سْپَندارمَذِ نیک را می‌ستاییم. خُرداد را می‌ستاییم. اَمرداد را می‌ستاییم.

۴

آفریدگارْ اَهوره مَزدا را می‌ستاییم.
آذرِ پسر اَهوره مَزدا را می‌ستاییم.
آبهای نیک مَزدا آفریدهٔ اَشوَن را می‌ستاییم.
خورشیدِ تیز اسب را می‌ستاییم.
ماهِ دربردارندهٔ تخمهٔ گاو را می‌ستاییم.
ستارهٔ تِشترِ رایومَندِ فَرّه‌مَند را می‌ستاییم.
گوشْوروَنِ نیک کُنش را می‌ستاییم.

۵

آفریدگارْ اَهوره مَزدا را می‌ستاییم.
مهرِ فراخ چراگاه را می‌ستاییم.
سُروشِ پارسا را می‌ستاییم.
رَشْنِ راست‌ترین را می‌ستاییم.
فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ اَشوَنان را می‌ستاییم.
بهرامِ اَهوره آفریده را می‌ستاییم.
رامِ بخشندهٔ چراگاه خوب را می‌ستاییم.
بادِ اَشوَن خوب کُنش را می‌ستاییم.

۶

آفریدگارْ اَهوره مَزدا را می‌ستاییم.
دینِ نیکِ مَزداپرستی را می‌ستاییم.
اَشیِ نیک را می‌ستاییم.
اَرشْتاد را می‌ستاییم.
آسمان را می‌ستاییم.
زمینِ خوب کُنش را می‌ستاییم.
«مَنْثَره» را می‌ستاییم.
اَنیرانِ جاودان را می‌ستاییم.

۷

گَرزْمانِ درخشان را می‌ستاییم: آن جا که روانهای مردگان آرام گزینند.

فَرَوَشی های اَشَوَنان و بهشت اَشَوَنان و روشنایی همه گونه آسایش‌بخش را می‌ستاییم.

۸

شیر و چربی و آب روان و گیاه بالنده را می‌ستاییم. پایداری در برابر آز دیو آفریده را، پایداری در برابر دشمنیِ موش‌پَری و درهم شکستن او را، چیرگی بر اَشْمُوغِ ناپاکِ ستمکارِ پرگزند را و بازگردانیدن دشمنیِ او را بدو.

۹

همهٔ آبها را می‌ستاییم. همهٔ گیاهان را می‌ستاییم. همهٔ مردان نیک را می‌ستاییم. همهٔ زنان نیک را می‌ستاییم.

همهٔ ایزدان مینُوی و جهانی ــ آن نیکی بخشندگان اَشَوَن ــ را می‌ستاییم.

۱۰

ای سْپَندارمَذ![۱]

ترا همچون خانمان خویش می‌ستاییم.

ای اَهوره مَزدایِ اَشَوَن!

ترا می‌ستاییم در آرزوی خانمانی با گلهٔ درست، با مردانی درست، با [آنچه] درست و آشه بنیاد است تا هریک ازما دیرزمانی در این خانمان بسربرد؛ چه در تابستان، چه در زمستان.

۱. در این جا از «سپندارمذ» که امشاسپند نگاهبان زمین است، خود «زمین» اراده شده است.

هات ۱۷

۱

اَهوره مَزدای اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
اَمشاسْپَندان، شهریارانِ نیکِ خوب کُنش را می‌ستاییم.

۱۰ ــ ۲

.... ۱

۱۱

ای آذر پسرِ اَهوره مَزدا!

ترا می‌ستاییم. آذرِ «بِرزی سَونَگْهَه» را می‌ستاییم. آذر «وُهوفْریانَ» را می‌ستاییم. آذرِ «اوروازیشْتَ» را می‌ستاییم. آذر «وازیشْتَ» را می‌ستاییم. آذرِ «سْپِنیشْتَ» را می‌ستاییم. آذر نافهٔ شهریاری ایزد «نَرْیوسَنگ» را می‌ستاییم.

آذر خانه خدای همهٔ خاندانها، آن مَزدا آفریدهٔ پسرِ اَهوره مَزدا، آن اَشَوَن، آن رَدِ اَشَوَنی و همهٔ آذران را می‌ستاییم.

۱۲

بهترین آبهای نیکِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن را می‌ستاییم. همهٔ آبهای مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن را می‌ستاییم. همهٔ گیاهان مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن را می‌ستاییم.

۱. = بندهای ۱۰-۲ یسن ۶.

۱۷ ــ ۱۳

.... ۱

۱۸

فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم، می‌خوانم و می‌سرایم.
فَرَوَشی هایِ خانواده، روستا، شهر، کشور و زَرتُشتوم را می‌ستاییم.

۱۹

همهٔ ایزدان اَشَوَن را می‌ستاییم.
همهٔ رَدانِ اَشَوَنی را می‌ستاییم: هنگام رَدیِ هاوَنی، هنگام رَدیِ ساوَنگْهی و ویسْیَه، هنگام رَدیِ همهٔ رَدانِ بزرگ.
«یِنگْهه هاتَم ...»

۱. = بندهای ۱۶-۱۲ یسـ . ٦

هات ۱۸

۱

«اَشِم وُهو...»

ای مَزدا!

شهریاری مینُویِ نیکِ تو — شایان‌ترین بخشش آرمانی در پرتو «اَشَه» — از آنِ کسی خواهد شد که با شورِ دل، بهترین کردارها را بجای آورد.[۱]

اکنون برسرِ آنم که این [آرزو] را برآورم.

۷ — ۲

.... [۲]

۸

[راسپی :]

هرگاه بهترین اندیشه و گفتار و کردار را نزد سپَند مینو و اَشَه پیشکش بریم، مَزدا اَهوره ما را رسایی و جاودانگی و شهریاریِ مینوی و فروتنی بخشد.

«اَشِم وُهو...»

«سپنتمد» هات[۳] را می‌ستاییم.

«یِنگْهِه هاتَم...»

۱. گاه. یسـ . ۵۱، بند ۱

۲. تمام بندهای شش گانهٔ یسـ . ٤۷ (از آغاز سپنتمد گاه) در این جا تکرار می‌شود.

۳. اشاره‌ای است به یسـ . ٤۷ که در آغاز سپنتمد گاه آمده است.

۹

«یَثَه آهو وَیرْیو...»
«اَشِم وُهو...»
«آهونَ وَیرْیَه...» را می‌ستاییم.
اَردیبهشت، زیباترین اَمشاسْپَند را می‌ستاییم.
«یِنگْهِه هاتَم...»

یسنه، هات ۲۱ ـ ۱۹
(بَغان یشت)

هات ۱۹

۱

[زَوت:]
زَرتشت از اَهوره مَزدا پرسید:
ای اَهوره مزدا! ای سپندترین مینو! ای دادار جهان استومند! ای اَشَوَن!
کدام بود آن سخنی که مرا در دل افگندی، ای اَهوره مَزدا...

۲

پیش از آفرینش آسمان، پیش از آب، پیش از جانور، پیش از گیاه، پیش از آذرِ اَهوره مَزدا، پیش از اَشَوَن مرد، پیش از تباهکاران و دیوان و مردمان [دُرَوند]، پیش از سراسر زندگی این جهانی و پیش از همهٔ مزدا آفریدگان نیکِ اَشَه نژاد؟[1]

۳

آنگاه اَهوره مَزدا گفت:
ای سِپیتمان زَرتُشت!
آن سخن، «اَهونَ وَیرْیَه...» بود که ترا در دل افگندم...

۴

....[2]

۱. تعبیر اوستایی «اَشَه چیثْرَه» را برخی از گزارشگران به «در اَشَه اصیل» و بعضی به «دارندهٔ خصلت اَشَه» برگردانده‌اند.
۲. = بند ۲ همین هات.

۵

ای سِپیتْمان زَرتُشت!

این «اَهونَ وَیرْیَه...»یِ من هرگاه بی هیچ درنگ و لغزشی سروده شود، برابر صد «گاهِ» برگزیدهٔ دیگر است که بی هیچ درنگ و لغزشی سروده شده باشد و هرگاه با درنگ و لغزش سروده شود، برابر ده «گاهِ» برگزیدهٔ دیگر است.

۶

ای سِپیتْمان زَرتُشت!

کسی که در زندگی این جهانی، برای من «اَهونَ وَیرْیَه...» را از بر بخواند یا به یاد بسپارد و باژگیرد یا باژکنان بسراید یا آن را به هنگام سرودن بستاند، من ــ اَهوره مَزدا ــ روانش را از فراز چینْوَد پُل سه بار به بهشت ــ به بهترین زندگانی، به بهترین اَشَه، به بهترین روشنایی ــ برسانم.

۷

ای سِپیتْمان زَرتُشت!

کسی که در زندگی این جهانی، برای من «اَهونَ وَیرْیَه...» را باژگیرد و پاره‌ای از آن را ــ نیم یا سه‌یک یا چهاریک یا پنج‌یک آن را ــ نخواند، من ــ اَهوره مَزدا ــ روانش را از بهشت دور کنم. من او را به اندازهٔ درازا و پهنای این زمین، از بهشت دور کنم و این زمین را به همان اندازه که دراز است، پهناست.

۸

من در آغاز، واژگانی را که «اَهو» و «رَتو» در میان آنهاست، فروخواندم؛ پیش از آفرینش آسمان برین، پیش از آب، پیش از زمین، پیش از گیاه، پیش از آفرینش گاوِ چهار پا، پیش از زایش مردِ اَشَوَن دو پا، پیش از آفرینش پیکر خورشید برین و پس از آفرینش اَمشاسْپَندان.

۹

از میان آن دو مینویِ نخستین، سپند مینو سراسر آفرینش اَشَه را که بوده است و هست و خواهد بود، با گفتار «شْیَوتْنَنَم اَنگهِوُش مَزدایی» برای من برخواند.

۱۰

و این سخن، در میان سخنان، کارآمدترین سخنی است که گفته شده و برزبان آورده شده و خوانده شده است.

این سخن را چندان توانایی است که اگر همهٔ [مردمان] جهانِ اَستومَند، آن را بیاموزند و به‌یاد بسپارند، خود را از مرگ رهایی توانند داد.

۱۱

این سخن ما گفته شده است تا هریک از آفریدگان [جهان]، آن را در پرتو بهترین اَشَه یاد گیرد و بدان بیندیشد.

۱۲

«یَثَه»: چنین گوید که زَرتُشت را «اَهو» و «رَتو» شناختند.

«اَثا»: چنین گوید که او ــ آهوره مَزدا ــ نیز در نخستین اندیشه، نزد آفریدگان جهان چنین است.

«یَثَه»: آموزش می‌دهد که او از همه بزرگتر است.

«اَثا»: چنین گوید که آفرینش، اوراست.

۱۳

«وَنگْهوُش»: سومین آموزش دین را بازمی‌گوید که زندگی خوب، از آنِ مَزداست.

«دَزْدا مَنَنگْهو»: چنین گوید که او آموزگارِ منشِ نیک است.

«شْیَوْثْنَنَم»: «اَهو» را نشان می‌دهد.

۱۴

از واژهٔ «مَزدا» برمی‌آید که او آفرینش راست؛ همان گونه که آفرینش اوراست.

از واژهٔ «خْشَثْرِم آهوره‌یی» چنین برمی‌آید که: ای مَزدا! شهریاریِ مینُوی از آنِ تست.

واژه‌های «دْریگو بْیو واشتارِم» گویای آن کسی است که در پرستاری از درویشان، دوستِ سِپیتْمان زَرتُشت است.

«یَتَه آهو وَیرْیو...» پنج آموزش دین را دربر می‌گیرد.
«یَتَه آهو وَیرْیو...» سراسرْ «مَنْثَره» و سخنِ آهوره مَزداست.

۱۵

اَهوره مَزدای بهتر، «اَهونَ وَیرْیَه...» را بسرود. [آن خدای] بهتر، همهٔ [آفرینش نیک] را بیافرید.

اهریمن به تنگ آمد. آهوره مَزدا از دور بدان بدسرشت چنین گفت:

نه منش، نه آموزش، نه خِرَد، نه باور، نه گفتار، نه کردار، نه «دین» و نه روان ما دو [مینو] با هم سازگارند.

۱۶

این گفتارِ مَزدا سه بخش دارد و به چهار پیشه و پنج رَدان می‌نگرد و با دَهِش و بخشش، سرانجام می‌گیرد.

ــ کدامند [سه] بخش این گفتار؟

ــ اندیشهٔ نیک، گفتار نیک، کردار نیک.

۱۷

ــ کدامند [چهار] پیشه؟

ــ آتُربان، ارتشتار، برزیگر ستور پرور و [دست‌وَرز] سازنده.

خویشکاریِ همهٔ [اینان] در راست اندیشی، راستْ گفتاری و راست کرداری با اَشَوَن مردِ پیرو رَدِ دینْ‌پژوه، برابر است:

«با کُنِشِ خویش جهان را به سوی اَشَه پیش می برند.»[1]

۱۸

ــ کدامند پنج ردان؟

ــ خانه خدا، دهخدا، شهربان، شهریار و پنجمین آنان زَرتُشت (در سرزمینهای دیگر، جز ریِ زَرتُشتی).

در ریِ زَرتُشتی تنها چهار [تن] ردانند.

۱. گاه. یس. ۴۳، بند ٦

ــ کدامند رَدانِ این سرزمینها؟
ــ خانه خدا، دهخدا، شهربان، شهریار و پنجمین آنان زَرتُشت.

۱۹

ــ اندیشهٔ نیک چیست؟
ــ نخستین منشِ پاک.
ــ گفتار نیک چیست؟
ــ سخن وَرجاوَند.
ــ کردار نیک چیست؟
ــ سرودِ ستایش و برترشماریِ آفریدگان پاک.

۲۰

مَزدا گفت.
ــ به که گفت؟
ــ به اَشَوَنِ مینُوی و جهانی.
ــ چه گفت در سخنی که او را در دل افگند؟
ــ بهترین شهریار.
ــ به چه کسی؟
ــ به اَشَوَن و بهتری که در شهریاری، خودکامه نباشد.

۲۱

«اَهونَ وَیرْیَه...» را می‌ستاییم.
«اَهونَ وَیرْیَه...» را می‌ستاییم، چه بلند برخوانده، چه آهسته باژگرفته، چه سروده، چه ستوده.
«یِنگْهِه هاتَم...»

هات ۲۰

۱

اهوره مزدا گفت:

«اَشِمْ وُهو وَهیشْتِم آسْتی.»

[از این گفتار] برمی‌آید که بهترین نیکی بدو داده شود؛ چنان که دوستداری به دوستدار.

«وُهو وَهیشْتِم اَسْتی.»

اینچنین دین را [(آموزش دینی را)] کار بندد.

۲

«اوشْتا اَسْتی اوشْتا اَهمایی.»

از این سخن برمی‌آید که سراسرِ [دَهشِ] اَشه، هریک از خواستاران آشه راست.

اینچنین پایدار [از این سخن] برمی‌آید که سراسرِ [دَهشِ] اَشه، هریک از خواستاران آشه راست.

۳

«هْیَتْ اَشایی وَهیشْتایی اَشِم.»

[این سخن]، رهنمونی است به سراسرِ سخنِ وَرجاوَند که همهٔ «مَنْثَره» دربرگیرندهٔ آن است.

اینچنین آموزش می‌دهد:

اَشه از شهریاریِ مینُویِ [آهوره] است و ستایندگان اَشه را [دَهشِ] اَشه ارزانی

شود و سوشیانتها شما را آشَه بخشند.

سه فرمانِ ایزدی ــ سراسرِ گفتار «آشِمْ وُهو...» ــ سخنِ فروفرستاده و گفتارِ آهوره مَزداست.

۴

مَزدا گفت.

ــ به که گفت؟

ــ به اَشَوَنِ مینُوی و جهانی.

ــ چه گفت در سخنی که او را در دل افگند؟

ــ بهترین شهریار.

ــ به چه کسی؟

ــ به اَشَوَن و بهتری که در شهریاری، خودکامه نباشد.

۵

«آشَه وَهیشْتَ» را می‌ستاییم.

«آشَه وَهیشْتَ» را می‌ستاییم؛ چه بلند برخوانده، چه آهسته باژگرفته، چه سروده، چه ستوده.

«یِنگْهِه هاتَم...»

هات ۲۱

۱

سخنِ ستایشِ زَرتُشتِ اَشَوَن [چنین است]:
«یِنگْهه هاتَم آآتْ یِسْنِ پَیتی.»
«یِنگْهِهِ» ستایش مَزدا را می‌آموزد؛ آنچنان که در دادِ آهوره است.
«هاتَم» ستایشی را می‌آموزد که زندگی مردمان جهان را [بکار آید].

۲

«یاونگْـهَم» در این جا رهنمونی است به ستایش زنان اَشَوَن که در نیایش آمشاسْپَندان، سْپَندارمَذ را در آغاز می‌ستایند.
سه فرمانِ ایزدی [ــ سراسرِ «یِنگْهِهِ هاتَم...» ــ] سخنِ برازندهٔ ستایش است.
ــ این ستایش، چه کسی راست؟
ــ ستودن آمشاسْپَندان راست.

۳

آنگاه مَزدا گفت:
ــبهروزی کسی را باد که از او به هرکسی بهروزی رسد!
شهریار یگانهٔ بی همتا ــ مَزدا آهوره ــ او را [چنین بهروزی] دهاد!

٤

مَزدا با این گفتار، چه پیامی داد؟
ــ پیام بهروزی داد و با واژهٔ «بهروزی» به هریک از اَشَوَنانی که بوده است و

هست و خواهد بود، بهترین بهروزی را پیام داد آن [خداوندِ] بهتر، مَزدایِ بهتر.
به [زَرتُشتِ] اَشَوَنِ بهتر، پیام بهروزی داد هریک از اَشَوَنان بهتر را.

۵

«یِنگْهِه هاتَم . . .» خوب ستودهٔ پاک را می‌ستاییم.
«یِنگْهِه هاتَم . . .»

هات ۲۲

۱

«اَشِم وُهو...»

اینک بَرسَم و زَور نهاده ایم داداز اَهوره مَزدایِ رایومَندِ فَرّه مَند و اَمشاسپَندان را.

این هَومِ به آیین اَشَه نهاده را خواستار ستایشم.

این شیرِ روانِ به آیین اَشَه نهاده را خواستار ستایشم.

این گیاهِ «هَذا نَئِپَتا»یِ به آیین اَشَه نهاده را خواستار ستایشم.

۲

با آبهای نیک، این زَورِ آمیخته به هَوم، آمیخته به شیر، آمیخته به «هَذانَئِپَتا» و به آیینِ اَشَه نهاده را خواستار ستایشم.

با آبهای نیک، آبِ هَوم را خواستار ستایشم.

هاوَنِ سنگین را خواستار ستایشم.

هاوَنِ آهنین را خواستار ستایشم.

۳

این گیاه بَرسَم و پیوستگی به خشنودیِ رَد، یادگیری و کاربندیِ دینِ نیکِ مَزداپرستی، سرودن «گاهان» و پیوستگی به خشنودیِ رَدِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی و این هیزم و بُخور را خواستار ستایشم.

ترا ــ ای آذرِ اَهوره مَزدا! ــ و همهٔ مَزدا آفریدگانِ نیکِ اَشَه نژاد را خواستار ستایشم.

۴

خشنودیِ اَهوره مَزدا، اَمشاسْپَندان، سُروشِ پارسا و آذرِ آهوره مزدا، آن رَدِ بزرگوارِ اَشَوَنی را.

۱۹ ــ ۵

.... ۱

۲۰ ــ ۲۲

[زَوت و راسپی:]

.... ۲

۲۳ ــ ۲۷

.... ۳

۱. = بندهای ۱۹-۵ یس . ۳

۲. = بندهای ۳-۱ همین هات

۳. = بندهای ۱۲-۸ سرآغاز یس .

هات ۲۳

۱

[زَوت:]

خواستار ستایشم فَرَوَشی های آنان را که پیش از این در این خانمانها، روستاها، شهرها و کشورها بودند؛ آنان که آسمان را نگاهداری کردند؛ آب را نگاهداری کردند؛ زمین را نگاهداری کردند؛ جانور را نگاهداری کردند؛ کودک را در زهدان مادر باردار نگاهداری کردند تا نمیرد.

۲

خواستار ستایشم فَرَوَشی های اَهوره مَزدا و اَمشاسْپَندان را؛ فَرَوَشی هایِ همهٔ ایزدانِ اَشَونِ مینُوی را.

خواستار ستایشم فَرَوَشی های گیومرت، زَرتُشت سپیتْمان، کیِ گُشتاسپ، ایسَتْ واستَرَ ــ پسر زَرتُشت ــ و فَرَوَشی های پاک همهٔ نخستین آموزگاران کیش را.

۳

خواستار ستایشم فَرَوَشی های هریک از اَشَونان هر زمانی را که براین زمین مرده است. فَرَوَشی های اَشَونان را ــ چه زن، چه نوجوان، چه دوشیزه ــ که در کار و کوشش بسر بردند و از این خانه درگذشتند و اینک به امید ستایش نیک و پاداشند.

۴

خواستار ستایشم فَرَوَشی هایِ نیرومندِ پیروز اَشَونان را.

خواستار ستایشم فَرَوَشی های نخستین آموزگاران کیش، فَرَوَشی هایِ نیاکان و

فَرَوَشی روانِ خویش را.

خواستار ستایشم همهٔ رَدانِ اَشَونی، همهٔ نیکی دهندگان ــ ایزدانِ مینُوی و جهانی ــ را که به آیین بهترین اَشَه، برازندهٔ ستایش و سزاوار نیایشند.

۵

من خَستویم که مَزداپرست، زَرتُشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.

هاوَنی اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

ساوَنگْهی و ویسْیَه‌یِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

رَدانِ روز و گاهها و ماه و گَهَنبارها و سال را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

[زَوت:]

«یَثَه آهو وَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.

[راسپی:]

«یَثَه آهو وَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.

[زَوت:]

«اَثارَتوش آشاتْ چیت هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

هات ۲۴

۱

[زَوت و راسپی:]

به اَهوره مَزدا نیاز می‌کنیم این هَوم و مَیَزد و زَور و بَرسَمِ به آیین اَشَه گسترده و گوشتِ خوشی دهنده و شیرِ روان و گیاهِ هَذانَئِپَتای به آیین اَشَه نهاده را...

۲

با آبهای نیک، با این زَور آمیخته به هَوم، آمیخته به شیر، آمیخته به هَذانَئِپَتایِ به آیین اَشَه نهاده، با آبهای نیک، آبِ هَوم، هاوَنِ سنگین و هاوَنِ آهنین.

۳

این گیاه بَرسَم و پیوستگی به خشنودی رَد، یادگیری و کاربندیِ دینِ نیکِ مَزداپرستی و سرودن «گاهان» و پیوستگی به خشنودیِ رَدِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی و این هیزم و بُخور، ترا ــ ای آذر پسرِ اَهوره مَزدا! ــ و همهٔ آفریدگانِ نیکِ اَشَه نژاد را پیشکش و نیاز می‌کنم.

اینک این همه را چنین نیاز می‌کنیم:

۴

اَهوره مَزدا، سُروشِ پارسا، اَمشاسپَندان، فَرَوَشی های اَشَوَنان و روانهای اَشَوَنان، آذرِ اَهوره مَزدا، رَدانِ بزرگوار و سراسرِ آفرینش اَشَه را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۵

اینک این همه را چنین نیاز می‌کنیم:

فَرَوَشیِ زَرتُشت سِپیتْمان اَشَوَن را که در جهان خواستار راستی شد و فَرَوَشی های همهٔ اَشَوَنان ــ آن اَشَوَنانی که درگذشته اند، آن اَشَوَنانی که زنده اند و آن مردانی که [هنوز] زاده نشده اند (سوشیانتهای نوکنندهٔ گیتی) ــ را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۶

این هَوم و مَیَزد و زَور و بَرسَم به آیین اَشَه گسترده و گوشتِ خوشی دهنده و شیرِ روان و گیاهِ هَذانَئِپَتایِ به آیین اَشَه نهاده را...

۷ــ۸

۱ ....

۹

اَمشاسْپَندان، شهریارانِ نیکِ خوب کُنشِ جاودان زنده و جاودان پاداش‌بخش را که با منش نیک بسر می برند و اَمشاسْپَند بانوان را.

۱۰ــ۱۲

۲ ....

۱۳ــ۲۷

۳ ....

۲۸ــ۳۲

۴ ....

۱. = بندهای ۳-۲ همین هات.

۲. = بندهای ۷-۵ یس. ٤

۳. = بندهای ۲۲-۸ یس. ٤

٤. = بندهای ۱۲-۸ سرآغاز یَسنه.

۳۳

اینک این همه را چنین نیاز می‌کنیم:

فَرَوَشی های نیرومندِ پیروزِ اَشَوَنان را، فَرَوَشی های نخستین آموزگاران کیش را، فَرَوَشی های نیاکان را و فَرَوَشیِ روانِ خویش را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۳٤

اینک این همه را نیاز می‌کنم:

همهٔ رَدانِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

اینک این همه را نیاز می‌کنم:

همهٔ نیکی دهندگان — ایزدان مینُوی و جهانی — را که به آیین بهترین اَشَه برازندهٔ ستایش و سزاوار نیایشند.

هات ۲۶

۱

.... ۱

۲

اینک در میان همهٔ این فَرَوَشی های نخستین، فَرَوَشیِ اَهوره مَزدا را می‌ستاییم که مِهترین و بهترین و زیباترین و استوارترین و خردمندترین و بُرزمندترین و سپندترین است.

۳

فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَونان را می‌ستاییم.

[فَرَوَشی هایِ] امشاسْپَندان را می‌ستاییم؛ آن تیز بینانِ بزرگوارِ بسیار زورمندِ دلیرِ آهورایی را که وَرجاوندانِ جاودانه اند.

۴

اینک «جان» و «دین» و «بوی» و «روان» و «فَرَوَشی» نخستین آموزگاران و نخستین آموزندگان کیش، مردان و زنان اَشَونی را که انگیزهٔ پیروزی اَشَه بوده اند، می‌ستاییم.

«گوشورَوَنِ» نیک کُنش را می‌ستاییم.

۵

[فَرَوَشی های] آنان را که انگیزهٔ پیروزی اَشَه بوده اند و فَرَوَشیِ گیومرتِ اَشَوَن

۱. = بند ۱۸ یسـ . ۱۷

را می‌ستاییم.
اینک پاداش و فَرَوَشی زَرتُشت سپیتمانِ اَشَوَن را می‌ستاییم.
فَرَوَشی کِی گُشتاسپ اَشَوَن را می‌ستاییم.
فَرَوَشی ایسَتْ و استَرَی اَشَوَن ــ پسر زَرتُشت ــ را می‌ستاییم.

۶

اینک «جان» و «دین» و «بوی» و «روان» و «فَرَوَشی» نیاکان، مردان و زنانی را که انگیزهٔ پیروزی اَشَه بوده‌اند، می‌ستاییم.
فَرَوشی های همهٔ اَشَونانی را که بوده‌اند و هستند و آن مردانی را که [هنوز] زاده نشده‌اند (سوشیانتهای نوکنندهٔ گیتی) می‌ستایم.

۷

اینک روانهای درگذشتگان را می‌ستاییم.
فَرَوَشی های اَشَونان را می‌ستاییم.
همهٔ نیاکان درگذشتهٔ این خاندان را از آموزگار و آموزنده ــ [خواه] اَشَوَن مردان، [خواه] اَشَوَن زنان ــ می‌ستاییم.

۸

فَرَوَشی های همهٔ آموزگاران اَشَوَن را می‌ستاییم.
فَرَوَشی های همهٔ آموزندگان اَشَوَن را می‌ستاییم.
فَرَوَشی های همهٔ اَشَوَن مردان را می‌ستاییم.
فَرَوَشی های همهٔ اَشَوَن زنان را می‌ستاییم.

۹

فَرَوَشی های همهٔ فرزندان اَشَونی را که از اَشَونی پدید آمده‌اند، می‌ستاییم.
فَرَوَشی های اَشَونانی را که در کشورند می‌ستاییم.
فَرَوَشی های اَشَونی را که در بیرون از کشورند، می‌ستاییم.

۱۰

فَرَوَشی های اَشَوَن مردان را می‌ستاییم.

فَرَوَشی های آشَوَن زنان را می‌ستاییم

همهٔ فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ آشَوَنان را از [فَرَوَشی] گیومرت تا سوشیانت پیروز می‌ستاییم.

۱۱

[زَوت و راسپی:]

همهٔ فَرَوَشی های آشَوَنان را می‌ستاییم.

روانهای درگذشتگان و فَرَوَشی های آشَوَنان را می‌ستاییم.

«یِنگْهِه هاتَم...»

[راسپی:]

«یَثَه اَهو وَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.

[زَوت:]

«اَثارَتوش اشَاتْ چیت هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

هات ۲۷

۱

اینک آن بزرگتر از همه ــ آهوره مَزدا ــ را «آهو» و «رتو» برمی‌گزینیم تا اهریمن نابکار را براندازیم؛ تا دیو خشم خونینْ درفش را برافگنیم؛ تا دیوان مَزَندَری را برانیم؛ تا همهٔ دیوان و دُروَندان «وَرِنَ» را براندازیم...

۲

تا آهوره مَزدای رایومَندِ فَرّه‌مَند را والا بشناسیم؛ تا اَمشاسْپَندان را والا بشناسیم؛ تا ستارهٔ رایومَندِ فَرّه‌مَند، تِشْتَر پرفروغ را والا بشناسیم؛ تا اَشَوَنِ مرد را والا بشناسیم؛ تا همهٔ آفریدگان اَشَوَنِ سْپَند مینو را والا بشناسیم.

۳

«یَتَه آهو وَیرْیو...»

٤

«ای مَزدا!

مرا از بهترین گفتارها و کردارها بیاگاهان تا براستی در پرتو «اَشَه» با «منش نیک» و به آزادکامی ترا بستایم.

ای آهوره!

با شهریاریِ مینُویِ خویش و به خواست خود، زندگانی نو و سرشار از اَشَه را به ما ارزانی دار.»[1]

۱. گاه. یسـ. ۳٤، بند ۱۵

۵

ای آیرْیَمَنِ گرامی!

بدین جا آی یاری مردان و زنان زَرتُشتی را، یاری منش نیک را، یاری هر آن «دین»ی را که درخور مُزدی گرانبهاست!

دهشِ آرمانیِ «اَشَه» را که آهوره مزدا ارزانی دارد، خواستارم.

«اَشِم وُهو...»

۶

هَومِ همچون مَزدا توانا، آن رَدِ اَشَونی، [آن اَشَوَنِ] پالوده و سروشِ نیک ــ که با آشیِ گنجور همراه است ــ باید همواره در این جا کوشا باشند.

۷

ما می‌آموزیم «اَهونَ وَیرْیَه...»یِ فرخندهٔ...[1] به آیین اَشَه سروده را، هاونِ به آیین اَشَه بکار انداخته و سخن راست گفته را.

اینچنین، آنها فرخنده‌تر شوند.

۸

«ای مَزدا آهوره! ای تواناترین! ای آرمَیتی! ای اَشَه‌یِ گیتی افزای! ای منش نیک! ای شهریاری مینُوی؟

به من گوش فرادهید و آنگاه که پاداش هر کس را می بخشید، برمن بخشایش آورید.

۹

ای آهوره!

[خود را] به من بنمای و [در پرتو] «آرمیتی» توش و توانم ده.

ای مزدا!

به پاداش ستایشم از سپندترین «مینو» نیکویی، از «اَشَه» توانایی بسیار و از

۱. به جای نقطه‌ها در متن واژهٔ «اوپَنگْهاو» آمده که استاد پورداود دربارهٔ آن نوشته است: «برای آن معنی مناسبی نیافتم.»

«منشِ نیک» سَروَری بخش.

۱۰

ای اهوره‌یِ تیزبین!
به شادمانی و رامش من، دهش بی مانند خویش را که از «شهریاریِ مینُوی» و از «منشِ نیک» است، برمن آشکار کن.
ای سْپِندارمَذ!
«دینِ» مرا به [یاری] «اَشَه» آموزش ده و روشنی بخش.

۱۱

اینک زَرتُشت همهٔ تن و جان و گزیدهٔ «منشِ نیک» خویش را همچون نیازی پیشکش «مزدا» می‌کند و گفتار و کردار و دل‌آگاهی و نیروی خود را نزد «اَشَه» [ارمغان می برد].»[1]
«اَشِم وُهو...»

۱۲

من خَستویم که مَزداپرست، زَرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.
هاوَنی اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.
ساوَنگْهی و ویسْیَه‌یِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.
رَدانِ روز و گاهها و ماه و گهنبارها و سال را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

۱۳

«یَثَه اَهو وَیرْیو...»

۱۴

«اَشِم وُهو...»

۱. بندهای ۱۱-۸ این هات برابر است با گاه. یسـ . ۳۳، بندهای ۱۴ - ۱۱

۱۵

«اَهونَ وَیرْیَه ...» را می‌ستاییم.
اَردیبهشت زیباترین اَمشاسْپَند را می‌ستاییم.
«یِنگْهِه هاتَم ...»

یسنه، هات ۴۲ ـ ۳۵

(هفت هات)[۱]

۱. یس. ۴۲ ـ ۳۵ که هشت هات یا بخش از یسنه را دربرمی‌گیرد، در اوستا «هَپتَنگ هایتی» و در فارسی «هفت هات» خوانده شده است و آن را بخشی ویژه از یسنه و دارای ویژگیهایی جدا از دیگر هاتهای یسنه شمرده‌اند و در برخی از گزارشهای اوستا به نام «هَفتَن یشتِ بزرگ» در جزو یشتها آورده‌اند.

هات ۳۵

۱

[زَوت:]

اَهوره مَزدایِ اَشَوَن، رَدِ اَشَونی را می‌ستاییم.

اَمشاسْپَندانْ، شهریارانِ نیک خواه را می‌ستاییم.

سراسرِ هستیِ اَشَوَنِ مینُوی و استومند را می‌ستاییم.

به فرمانْ اَشَه‌یِ نیک، به فرمانْ دینِ نیکِ مَزداپرستی.

[راسپی:]

اَهوره مَزدایِ اَشَوَن...[1]

۲

[زَوت:]

«هوَمَتَتم...»: اندیشهٔ نیک، گفتارنیک و کردارنیک را که در این جا و در هرجای دیگری ورزیده شده است و ورزیده خواهد شد، درود می‌گوییم و [خود] نیز با جان [و دل] به نیکی همی کوشیم.

۳

ای اَهوره مَزدا! ای اَردیبهشتِ زیبا!

این را برای خویشتن برمی‌گزینیم:

آن اندیشه و گفتار و کرداری را می‌ورزیم که بهترین کُنشهایِ هر دو جهان است.

۱. دنبالهٔ سخن راسپی، مانند سخن زَوت است در آغاز همین بند.

۴

از پیِ پاداش پسین، بهترین کُنش را همی گوییم به دانایان و نادانان، به شهریاران و شهروندان که جهان را آباد کنند و رامش بخشند.

۵

براستی شهریاری را از آنِ کسی شمریم و از آنِ کسی دانیم و برایِ کسی خواستاریم که بهتر شهریاری کند: مَزدا اَهوره و اَردیبهشت.

۶

آنچه را که هر مرد یا زنی دانست که درست و نیک است، بر اوست که خود بکار بندد و دیگران را نیز بیاگاهاند تا آن را ـــ آنچنان که هست ـــ بکار بندند.

۷

اینک شما را بهتر شماریم:
ستایش و نیایش اَهوره مَزدا و آبادانی جهان را.
اینک خود، این [کُنش] را برای شما بجای آوریم و [دیگران را] نیز ـــ آنچنان که بتوانیم ـــ از آن بیاگاهانیم.

۸

به سالاریِ «اَشَه»، به همسایگیِ «اَشَه»، هریک از آفریدگان از بهترین پاداش هر دو جهان برخوردار شود.

۹

این گفتارِ فروفرستادهٔ اَهوره مَزدا را با بهترین منش فراگستریم؛ آنگاه ترا [ـــ ای زَرتُشت! ـــ] گوینده و آموزگار آن دانیم.

۱۰

ای اَهوره!

اَردیبهشت و بهمن و شهریور نیک را، بیش از پیش سرود بر سرودها، بیش از پیش درود بر درودها، بیش از پیش ستایش بر ستایشها [افزاییم].
«یِنگْهِه هاتَم ...»

هات ۳۶

۱

ای مَزدا اَهوره!

نخست به میانجیِ کُنشِ آذر و به دستیاری سْپَند مینویِ تو،به تو نزدیک می‌شویم.

آذر کسی را گزند رساند که تو آزردن او را خواسته باشی.

۲

ای آذرِ مَزدا اَهوره!

به خوشترین روش به سوی ما آی.

با رامش‌دهنده‌ترین شادمانی، با شایسته‌ترین درود، به هنگام دادِستان بزرگ، به‌ما روی‌آور.

۳

ای آذر!

تویی [مایهٔ] خوشیِ مَردا اَهوره؛ چونان سْپَند مینو.

تویی [مایهٔ] شادکامی او با کارآمدترین نامی که تراست.

ای آذرِ مَزدا اَهوره!

به تو نزدیک می‌شویم.

٤

با اندیشهٔ نیک، با روشِ درست، با گفتار و کردار داناییِ نیک به تو نزدیک می‌شویم.

۵

ای مَزدا آهوره!

ترا نماز می بریم و سپاس می‌گزاریم.

با همهٔ اندیشهٔ نیک، با همهٔ گفتار نیک، با همهٔ کردار نیک به تو نزدیک می‌شویم.

۶

ای مَزدا آهوره!

زیباترین پیکر را در میان پیکرها از آن تو دانیم:

آن بلند [پایگاه]ترین [فروغ ِجهانِ] زَبَرین را که خورشیدش خوانند.

«یِنگْهِه هاتَم ...»

هات ۳۷

۵ ــ ۱

[زَوت:]

اینک آهوره مَزدا را می‌ستاییم ....[۱]

۱. همهٔ بندهای پنجگانهٔ هات ۳۷ برابر با بندهای ۵-۱ هات ۵ است.

هات ۳۸

۱

اینک زمین را می‌ستاییم؛ زمینی که ما را دربر گرفته است.

ای آهوره مَزدا!

زنان را می‌ستاییم. زنانی را که از آنِ تو ب[illegible]ار آیند و از بهترین اَشَه برخوردارند، می‌ستاییم.

۲

با شورِ دینی، چالاکی، هشیاری و «دین» پاک، پاداش نیک و آرزوی نیک و فراوانی نیک و نام نیک و بخشایش نیک را می‌ستاییم.

۳

اینک آبها را می‌ستاییم؛ آبهای فروچکیده و گردآمده و روان شده و خوب کنش آهورایی را.

[ای آبها!]

شما را که به خوبی روان و به خوبی درخور شناوری و به خوبی سزاوار شست‌وشو و بخشایش دوجهانید، [می‌ستاییم].

۴

اینک با نامهایی که آهوره مَزدای خوشی بخش به شما آبهای نیک داده است، شما را می‌ستاییم. با آن [نامها] شما را می‌ستاییم. با آن نامها [از شما] دوستی خواهانیم. با آن نامها نماز گزاریم. با آن نامها سپاس گزاریم.

۵

ای آبهای بارور!

شما را به یاری همی خوانیم؛ شما را که همچون مادرید؛ شما را که همچون گاو شیرده، پرستار بینوایانید و از همهٔ آشامیدنیها بهتر و خوشترید.

شما نیکان را با رادیِ بلند بازو[1] بدین‌جا [همی خوانیم] تا در این تنگنا ما را پاداش دهید و یاری کنید شما ای مادران زنده!

«ینگْهِه هاتَم»

۱. رادی و بخششی چنان بزرگ و فراوان که گویی بازوی بلندِ آورنده‌اش، به آسمان می‌رسد.

هات ۳۹

۱

اینچنین می‌ستاییم گوشورون و گِوش تَشَن و روانهای خود و روانهای چار پایان را که مایهٔ زندگی ما هستند؛ که ما برای آنهاییم و آنها برای مایند.

۲

روانهای جانوران سودمند دشتی را می‌ستاییم.

اینک روانهای اَشَوَن مردان و اَشَوَن زنان را ــ در هرجا که زاده شده باشند ــ [می‌ستاییم]؛ مردان و زنانی که «دین» نیکشان برای پیروزیِ اَشَه کوشیده است و می‌کوشد و خواهد کوشید.

۳

اینچنین می‌ستاییم نرینگان و مادینگان نیک را: اَمشاسْپَندان جاودان زنده و جاودان پاداش‌بخش را که با منشِ نیک بسر می برند و اَمشاسْپَند بانوان را.

٤

ای آهوره مَزدا!

آنچنان که تو به نیکی اندیشیدی و سخن گفتی و رفتار کردی، ما اندیشه و گفتار و کردار نیک خویش را به پیشگاه تو فراز می‌آوریم.

ای مَزدا آهوره!

همچنان ترا می‌ستاییم و نیایش می‌کنیم. همچنان ترا نماز می بریم و سپاس می‌گزاریم.

به دستیاری پیوندِ نیک با اَشَه، با پاداش نیک و با پرهیزگاریِ نیک، به‌سوی تو می‌آییم.

«یِنگْهِه هاتَم ...»

هات ۴۰

۱

ای مَزدا اَهوره!

اینک این پاداش را به یاد آر و آرزوی ما را برآور!

ای مَزدا اَهوره!

آنچه را تو فرمان داده‌ای که پاداش دینداریِ کسی چون من است.

۲

این [پاداش] را تو به ما ارزانی داشتی تا چه در زندگی کنونی و چه [در جهان] مینُوی، همنشین جاودانهٔ تو و اَشَه باشیم.

۳

ای مَزدا اَهوره!

چنان کن که ارتشتاران به اَشَه بگروند [و] اَشَه جویند و برزیگران کوشا را به یگانگی دیر پای، پرشور و استوار دار تا با، [آتُربانان] همگام باشند.

۴

ای مَزدا اَهوره!

چنین باد که خویشاوندان و همکاران و یاوران با آنانی از شما که ما با ایشان یگانه‌ایم، از آنِ شما به‌شمار آیند و ما از پاکان و اَشَوَنانی باشیم که آنچه را آرزو می‌کنیم، به ما ارزانی دارید.

«یِنگْهِه هاتَم ...»

هات ۴۱

۱

سرودها و درودها و نیایشها [ی خود را] به پیشگاه آهوره مَزدا و اَردیبهشت فراز آوریم و سزاوار و شایستهٔ آنان دانیم.

۲

ای مَزدا آهوره! ای در میان باشندگان، خوب کُنش‌ترین!
بشود که از شهریاریِ نیکِ تو هماره بهره‌ور شویم!
بشود که در هر دو جهان، شهریارِ نیکی بر ما مردان و زنان فرمانروایی کند!

۳

ای در میان باشندگان، خوب کُنش‌ترین!
ترا فرخنده و کامیاب و ایزدِ از اَشَه برخوردار دانیم.
بشود که تو در هر دو جهان [نگاهبان] تن و جان ما باشی!

۴

ای مَزدا! ای در میان باشندگان، خوب کُنش‌ترین!
بشود که پناهِ دیر پایِ ترا دریابیم و به خود ارزانی داریم!
[بشود که] به دستیاریِ تو، کامروا و نیرومند شویم و ــ آنچنان که آرزوی ماست ــ دیرگاهی ما را در پناه خود گیری!

۵

ای مَزدا آهوره!

سرودخوانان و پیام‌آوران تو خوانده شدیم و [آن را] پذیرفتیم و به پاداشی که «دین» کسانی همچون ما را نوید دادی، خورسندیم.

۶

این [پاداش] را تو به ما ارزانی داشتی تا چه در زندگی کنونی و چه [در جهان] مینُوی، همنشین جاودانهٔ تو و اَشَه باشیم.

۷

«یِنگْهه هاتَم ...»

«هومَتَنَم ...»: اندیشهٔ نیک، گفتار نیک و کردار نیک را که در این جا و در هر جای دیگری ورزیده شده است و ورزیده خواهد شد، درود می‌گوییم و [خود] نیز با جان [و دل] به نیکی همی کوشیم.

«یَثَه اَهو وَیریو...»

«اَشِمْ وُهو...»

«یِنگْهه هاتَم ...»

هات ۴۲

۱

[زَوت و راسپی:]
ای اَمشاسْپَندان!
پاره‌های «هفت هات» را می‌ستاییم.
آبهای چشمه [ساران] را می‌ستاییم.
آبهای گذرگاهها را می‌ستاییم.
بهم‌پیوستگیهای راه‍[‍ها] را می‌ستاییم.
بهم‌آمدنهای راه‍[‍ها] را می‌ستاییم.

۲

کوههای آبریزان را می‌ستاییم.
دریاچه‌های آبزای را می‌ستاییم.
کشتزارهای سودبخش گندم را می‌ستاییم.
نگاهدار و آفریدگار را می‌ستاییم.
مَزدا و زَرتُشت را می‌ستاییم.

۳

زمین و آسمان را می‌ستاییم.
بادِ چالاکِ مَزدا آفریده را می‌ستاییم.
ستیغ البرز کوه را می‌ستاییم.

زمین و همهٔ چیزهای نیک را می‌ستاییم.

۴

منش نیک و روانهای اَشَونان را می‌ستاییم.
[ماهیِ] «واسی»یِ «پَنچا سَدْوَرا» را می‌ستاییم.
«خَرَ»یِ پاک را می‌ستاییم که در میان دریای «فَراخ کَرت» ایستاده است.
دریای «فَراخ کَرت» را می‌ستاییم.

۵

هَومِ زرّینِ بُرزمَند را می‌ستاییم.
هَومِ گیتی افزای را می‌ستاییم.
هَومِ دوردارندهٔ مرگ را می‌ستاییم.

۶

آب روان و مرغ پرّان را می‌ستاییم.
بازگشت آتُربانان را می‌ستاییم؛ آنان که به سرزمینهای دور رفته اند؛ به کشورهای دیگر که [آموزش] اَشَه را خواستارند.
همهٔ اَمشاسْپَندان را می‌ستاییم.
«یِنگْهِه هاتَم ...»

هات ۵۲

۱

[زَوت و راسپی:]

«یَئه اَهو وَیْریو...»

[زَوت:]

آنچه را نیک است و آنچه را نیکتر است خواستارم برای سراسرِ آفرینشِ اَشَه که بوده است و هست و خواهد بود.

اَشَی، بخشندهٔ پیروزی دیر پای، به خواست خویش یاری رساند و آرزو را برآورد.

۲

[اَشی] از همهٔ درمانهایی که در آبها و گیاهان و چار پایان است، برخوردار است؛ اوست که ستیزه‌های دیوان و مردمان [دُروَند] را ــ که به زیان این خانه و خانه خدای ورزند ــ درهم تواند شکست.

۳

دَهِشِ نیک و پاداشِ نیک، نیکی پیشین و پسین که پیروزی دیر پای بخشد؛ آنچنان که ما از بزرگترین و بهترین و زیباترین پاداش بهره‌مند شویم.

٤

اَمشاسْپَندان را ستایش و نیایش می‌گزاریم و خشنود می‌کنیم و آفرین می‌خوانیم تا این خانمان را بنوازند؛ سراسرِ آفرینشِ اَشَه را بنوازند و سراسر آفرینش دروج را براندازند.

ای اَشَه!
مَزدا را ــ که نیک‌خواهِ آفریدگان است ــ درود می‌گوییم.

۸ ــ ۵

.... [۱]

۱. = بندهای ۸-۵ یسـ . ۸ (در آغاز بند ۸ [زَوت و راسپی:] افزوده می‌شود.)

هات ۵۴

۱

[زَوت و راسپی:]
ای اَیرْیَمَنِ گرامی!

بدین‌جا آی یاری مردان و زنان زَرتُشتی را؛ یاری منشِ نیک را؛ یاریِ هر آن «دین»ی را که درخورِ پاداشی گرانبهاست.

دهشِ آرمانیِ اَشَه را که آهوره مَزدا ارزانی دارد، خواستارم.

«اَشِمْ وُهو...»

۲

[نمازِ] اَیرْیَمَن ایشْیَه را می‌ستاییم؛ [آن نمازِ] توانایِ پیروزِ دشمن‌شکن را که در میانِ گفتارهایِ اَشَه بزرگترینِ آنهاست.

«گاهانِ» پاک، رَدانِ شهریارِ اَشَوَن را می‌ستاییم.

«سْتَوُتَ یِسْنْیَه» را می‌ستاییم که نخستین دادِ جهان است.

«یِنگْهه هاتَم...»

هات ۵۵

۱

[زَوت:]

سراسرِ هستیِ [خویش] ــ تن و استخوان و جان و پیکر و توش و بوی و روان و فَرَوَشی ــ را فراز آوریم و درخورِ پیشگاه دانیم.

اینچنین، این همه را درخورِ پیشگاه «گاهانِ» اَشَوَن، رَدانِ شهریارِ اَشَوَن دانیم. دانیم.

۲

«گاهان» پناه و نگاهدار و خورشِ مینُویِ مایند؛ ما را روان و خوراک و پوشاک کند.

«گاهان» ما را پناه و پایداری بخشند و خورشِ مینُوی دهند؛ «گاهان» ما را روان و خوراک و پوشاک کند.

بشود که «گاهان» ــ در جهان دیگر، پس از جدایی تن و بوی [ازیکدیگر] ــ ما را پاداش نیک، پاداش بزرگ، پاداش اَشَه بخشد.

۳

بشود که آنان نزد ما آیند، با نیرو، با پیروزی، با تندرستی، با درمان، با فراوانی، با بالندگی، با آمرزش، با یاوری، با نیک‌خواهی، با اَشَه، با رادی و با دهش؛ آن «سْتَوُتَ یِسْنْیَه»ها، آنچنان که مَزدای توانا آنان را پیروزمند و جهان‌آرای بیافرید، نگاهبانیِ جهان اَشَه را؛ پاسداریِ جهانِ اَشَه را؛ یاوریِ پاداش‌گیران را و پاداش‌بخشان

را و سراسرِ آفرینش اَشه را.

۴

هر آن اَشَوَنی را که با این نماز [ویژهٔ] خشنودیِ رَدان، خویشتن را آمرزش‌خواهان، به‌پیشگاه تو اندرآید، تو او را به [پایگاههای] اندیشهٔ نیک، گفتار نیک و کردار نیک [در بهشت] رسانی.

۵

اَشه و منش نیک را می‌ستاییم.
«گاهانِ» اَشَوَن، رَدانِ شهریار را می‌ستاییم.

۶

«سْتَوُتَ یِسْنْیَه» را می‌ستاییم که نخستین دادِ جهان است؛ آن که برشمرده شده، دوچندان گفته شده، آموخته شده، آموزش داده شده، استوار داشته شده، ورزیده شده، به‌یاد سپرده شده، از بر خوانده شده، ستوده شده است و جهان هستی را به خواست خویش نو کند.

۷

بخشِ «سْتَوُتَ یِسْنْیَه» را می‌ستاییم.
«سْتَوُتَ یِسْنْیَه»یِ ازبر خوانده شده، باز گرفته، سروده شده و ستوده شده را می‌ستاییم.
«یِنگْهِه هاتَم ...»

هات ۵۶

۱

بشود که سُروش[1] در این جا باشد ستایش آهوره مَزدا را، تواناترین اَشَوَنی که او را می پرستیم، در آغاز همچنان که در انجام.

ایدون بشود که سُروش در این جا باشد ستایش آهوره مَزدا را، تواناترین اَشَوَنی که او را می پرستیم.

۲

بشود که سُروش در این جا باشد ستایش آبهای نیک و فَرَوَشی های اَشَوَنانی را که ستودهٔ روانهای مایند، در آغاز همچنان که در انجام.

ایدون بشود که سُروش در این جا باشد ستایش آبهای نیک و فَرَوَشی های اَشَوَنانی را که ستودهٔ روانهای مایند.

۳

بشود که سُروش در این جا باشد ستایشِ آبهای نیک ــ آن نیکان ــ را و اَمشاسْپَندانِ نیک، آن شهریارانِ خوبِ نیک کُنش را و ستایشِ پاداشِ نیکی را که درخورِ اَشَوَنی است و ما را ارزانی شود.

بشود که سُروش نیکِ پاداش‌بخش در این جا باشد ستایشِ آبهای نیک را، در آغاز همچنان که در انجام.

۱. سروش در این هات، گذشته از نام ایزد شنوایی و فرمانبرداری از فرمان ایزدی، به‌معنی خود شنوایی و فرمانبرداری است.

۴

ایدون بشود که سُروشِ نیک در این‌جا باشد ستایش آبهای نیک ــ آن نیکان ــ و اَمشاسپَندان نیک، آن شهریارانِ خوبِ نیک کُنش را و ستایشِ پاداشِ نیکی را که درخورِ آشَوَنی است و ما را ارزانی شود.

بشود که سُروشِ نیکِ پاداش‌بخش در این‌جا باشد ستایشِ آبهای نیک را.

۵

[زَوت و راسپی:]

«یَثَه اَهو وَیریو...»

«اَشِمْ وُهو...»

سُروشِ پارسایِ بُرزمَندِ پیروزِ گیتی افزایِ آشَوَن، رَدِ اَشَه را می‌ستاییم.

«یِنگْهِه هاتَم...»

یسنه، هات ۵۷
(سروش یَشتِ سَرِشب)

۱

[زَوت و راسپی:]

«اَشِم وُهو...»

خشنودیِ سُروشِ اَشَوَنِ دلیرِ «تَنْ ـمَنْثْرَه»یِ سخت رزم افزارِ اَهورایی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

[زَوت:]

«یَتَه اَهو وَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.

[راسپی:]

«یَتَه اَهو وَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.

[زَوت:]

«اَثارَتوش آشاتْ چیتْ هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

کردهٔ یکم

۲

[زَوت و راسپی:]

سُروشِ پارسایِ بُرزمندِ پیروزِ گیتی افزایِ اَشَوَن، رَدِ اَشَه را می‌ستاییم.

[زَوت:]

نخستین کسی که در میان آفریدگان مَزدا، نزد بَرسَمِ گسترده، اَهوره مزدا را ستود؛ امشاسپَندان را ستود؛ نگهبان و آفریدگاری را ستود که سراسرِ آفرینش، آفریدهٔ اوست.

۳

«اَهِـه رَیَـه ...»: بـرای فَرّ و فـروغش، بـرای نـیـرو و پـیـروزی‌اش، بـرای یزدان‌پرستی‌اش، بـا نماز[ی به بانگ] بلند و با زَور او را می‌ستاییم؛ آن سروش پارسا را و آشیِ نیکِ بزرگوار را و نَریوسَنگِ بُرزمَند را.

بشود که سُروشِ پیروزمندِ اَشَوَن، ما را به یاری آید.

٤

سُروشِ پارسا، رَدِ بزرگوار را می‌ستاییم.

اَهوره مَزدا را می‌ستاییم که در اَشَوَنی برترین، که در اَشَوَنی سرآمد است.

همهٔ سرودهای زَرتُشتی و هـمهٔ کُنش[هایِ] نیک ورزیده را مـی‌ستاییم: آنچه را که ورزیده شده است و آنچه را که ورزیده خواهد شد.

کردهٔ دوم

۵

سروشِ پارسایِ بُرزمندِ پیروزِ گیتی افزایِ اَشَوَن، رَدِ اَشَه را می‌ستاییم.

٦

نخستین کسی که بَرسَم بگسترد: سه شاخه و پنج شاخه و نُه شاخه تا به زانو و تا به نیمهٔ پا رسنده، ستایش و نیایش و خشنودی و آفرینِ اَمشاسْپَندان را.

.... ۱

کردهٔ سوم

۷

سروش پارسایِ بُرزمَندِ پیروزِ گیتی افزایِ اَشَوَن، رَدِ اَشَه را می‌ستاییم.

۸

نخستین کسی که پنج «گاهانِ» سِپیتْمان زَرتُشتِ اَشَوَن را بسرود، از «پَتمان» و بند و گزارش و پاسخ، ستایش و نیایش و خشنودی و آفرینِ اَمشاسْپَندان را.

«اَهِه رَیَه ...»

۱. بندهای ۳ و ٤ در این جا و در پایان همهٔ «کرده»های آینده، می‌آید.

کردهٔ چهارم

۹

سروشِ پارسایِ بُرزمَندِ پیروزِ گیتی افزایِ اَشَوَن، رَدِ اَشَه را می‌ستاییم.

۱۰

کسی که مرد درویش و زن درویش را پس از فرورفتن خورشید، خانه‌ای استوار بخشد.

کسی که با رزم‌افزاری کارساز، [دیو] خشم را زخمی خونین زند؛ آنچنان که توانایی، ناتوانی را.

«اَهِه رَیَه ...»

کردهٔ پنجم

۱۱

سروشِ پارسایِ بُرزمَندِ پیروزِ گیتی افزایِ اَشَوَن، رَدِ اَشَه را می‌ستاییم؛ آن دلیرِ چالاکِ نیرومندِ گستاخِ توانایِ بلند اندیش را.

۱۲

کسی که از همهٔ کارزارها، پیروز به انجمن اَمشاسْپَندان باز گردد.

«اَهِه رَیَه ...»

کردهٔ ششم

۱۳

سروشِ پارسایِ بُرزمَندِ پیروزِ گیتی افزایِ اَشَوَن، رَدِ اَشَه را می‌ستاییم؛ آن نیرومندترین، دلاورترین، تُخشاترین، چالاک‌ترین و هراس‌آورترین جوان در میان جوانان را.

ای مَزداپرستان!

بکوشید ستایشِ سُروشِ اَشَوَن را.

۱۴

دورباد از این خان‌ومان، دورباد از این روستا، دورباد از این شهر، دورباد از این سرزمین نیاز زشت و سیلاب!

از خان‌ومانی که سُروشِ اَشَوَن، در آن کامروا شده و اَشَوَن مردِ سرآمد در اندیشهٔ نیک، سرآمد در گفتار نیک و سرآمد در کردار نیک، در آن بخوبی پذیرفته شده باشد.

«اَهِه رَیَه ...»

کردهٔ هفتم

۱۵

سروشِ پارسای بُرزمَندِ پیروزِ گیتی افزای اَشَوَن، رَدِ اَشَه را می‌ستاییم؛ آن شکست‌دهندهٔ [مرد] «کَیَذَ»، آن شکست‌دهندهٔ [زن] «کَییذی»؛ آن فروکوبندهٔ دیو بسیار زورمندِ دروج ــ تباه کنندهٔ زندگی ــ؛ آن نگاهبانان و دیدبانِ بهروزیِ همهٔ جهانیان را.

۱۶

آن که هرگز به خواب نرود و هشیارانه آفرینش مزدا را نگاهداری کند. آن که هرگز به خواب نرود و هشیارانه آفرینش مزدا را نگاهبانی کند. آن که پس از فرورفتن خورشید، سراسر جهانِ آستومَند را با رزم‌افزارِ آخته، پاسداری کند.

۱۷

آن که از هنگام آفرینش نیک و بد بر دست آن دو مینو ــ سپند مینو و انگر [مینو] ــ [هرگز] نخفته و جهانِ اَشَه را پاسداری کرده است.

آن که روز و شب، همواره با دیوان مَزَنَدَری در نبرد است.

۱۸

آن که از بیم دیوان هراسان نشود و نگریزد؛ آن که همهٔ دیوان ــ ناگزیر ــ از او هراسان و گریزان شوند و از بیم به تاریکی روی نهند.

«اَهِه رَیَه ...»

کردهٔ هشتم

۱۹

سروشِ پارسایِ بُرزمَندِ پیروزِ گیتی افزایِ آشَوَن، رَدِ آشَه را می‌ستاییم؛ آن که هَومِ درمان‌بخش، شهریارِ زیبایِ زرّین چشم، برفراز بلندترین ستیغ البرز کوه، او را بستود.

۲۰

آن خوش گفتار، به سخنْ پناه‌بخش، بهنگامْ گویا و از هرگونه دانش آگاه، که رهنمونیِ «مَنثَره» را دریافته و خود در چنین پایگاهی است.
«اَهِه رَیَه ...»

کردهٔ نهم

۲۱

سروشِ پارسایِ بُرزمَندِ پیروزِ گیتی افزای آشَوَن، رَدِ آشَه را می‌ستاییم؛ آن که خانهٔ صد ستونِ استوارش، برفرازِ بلندترین ستیغِ البرز کوه بر پا شده است؛ خانه‌ای در اندرون، خودْ روشن و از بیرون ستاره آذین.

۲۲

آن که «آهونَ وَیرْیَه ...» و «یَسنه، هفت هات» و «فْشوشومَنثْرَه»یِ پیروزمند و سراسر «یَسنو کِرِتی»، رزم‌افزارِ پیروزمندِ کارآزمودهٔ اوست.
«اَهِه رَیَه ...

کردهٔ دهم

۲۳

سروشِ پارسایِ بُرزمَندِ پیروزِ گیتی افزایِ آشَوَن، رَدِ آشَه را می‌ستاییم.
از نیرو و پیروزی و فرزانگی و دانایی وی بود که اَمشاسْپَندان به هفت کشور زمین آمدند.
اوست که دین را، آموزگارِ دینی به‌شمار آید.

۲٤

اوست که چونان شهریاری کامروا به سوی جهان آستومَند فرود آید.

این دین را خَستو شد آهوره مَزدای آشَوَن، چنان که بهمن، چنان که اَردیبهشت، چنان که شـهریور، چـنان که سْپَندارمَذ، چـنان که خُرداد، چـنان که اَمـرداد، چنان که پرسشِ آهورایی، چنان که پاسخ آهورایی.

۲۵

ای سُروشِ پارسایِ بُرزمَند!

ایـنک بشود کـه تو در هر دو جـهـان ــ در این جهـانِ اَستومَـند و [در آن جهان] مینُوی ــ ما را پـناه بـخشی؛ در برابـر ناپـاکِ تباهـکار، در بـرابر خشم نـاپاک، در بـرابر ارتشتارانِ ناپاک که درفشِ خونین برافرازند، در برابر تاخت و تازهای خشم که [دیو] خَشمِ بدکُنش و «ویذُتو»یِ دیو آفریده برانگیزند!

۲٦

ای سُروشِ پارسایِ بُرزمَند!

اینک بشود کـه تـوستوران ما را زور دهـی و مـا را تندرستـی بـخشی که بتوانـیم بدخواه را از دور دیـدبانـی کنیـم و دشمـن را برانیم و همـاوردِ بدخواهِ کینـه‌وَر را به یک زخم، از پای درآوریم!

«اَهِه رَیَه...»

کردهٔ یازدهم

۲۷

سروشِ پارسایِ بُرزمندِ پیروزِ گیتی افزایِ اَشَوَن، رَدِ اَشَه را می‌ستاییم.

[گردونـهٔ] او را چهار تکاورِ سـپـیـد، روشن، درخشان، پاک، هوشیار و بی سایه با سُمهایِ شاخیِ زرکوب در پهنهٔ مینُوی می‌کشند.

۲۸

آنان تندترند از اسبـان، تندترند از بادها، تندترند از باران، تندترند از ابر، تندترند از

مرغانِ پَرّان، تندترند از تیرِ خوبْ پرتاب شده.

۲۹

[تکاورانی] که از پی هر کس تازند، بدو توانند رسید و کسی نتواند از پی بدانها رسد.

تکاورانی که سُروشِ نیکِ اَشَوَن را می‌کَشند و با دو رزم‌افزار، فرارسند.

اگر کسی در خاور هندوستان باشد، سُروش او را گرفتار کند و اگر در باختر [جهان] باشد، او را براندازد.

«اَهِه رَیَه...»

کردهٔ دوازدهم

۳۰

سروشِ پارسایِ بُرزمَندِ پیروزِ گیتی افزایِ اَشَوَن، رَدِ اَشَه را می‌ستاییم؛ بزرگواری را که کمربسته به نگاهبانیِ آفرینشِ مَزدا ایستاده است.

۳۱

آن که سر[کوبی] دیوان را، رزم‌افزاری بُرَنده، تیز و خوب زَنِش، در دست گرفته، سه بار در هر روز و هر شب بدین کشور «خَونیرَثِ» درخشان درآید.

۳۲

زدنِ اهریمنِ ناپاک را، زدنِ [دیوِ] خشمِ خونینْ درفش را، زدنِ دیوان مَزَنَدری را، زدنِ همهٔ دیوان را.

«اَهِه رَیَه...»

کردهٔ سیزدهم

۳۳

سروشِ پارسایِ بُرزمَندِ پیروزِ گیتی افزایِ اَشَوَن، رَدِ اَشَه را می‌ستاییم.

در این جا و در هر جای دیگر ــ در همه جای روی زمین ــ او را می‌ستاییم.

سراسر پیروزیِ آن اَشَوَنِ پیروزِ دلیرِ «تَـنْ ـ مَنْثْرِه»، یَلِ جنگ آورِ توانا را می‌ستاییم.
بازوانِ رزم آزمودهٔ او را که دیوان را سر بکوبد، می‌ستاییم.
آن اَشَوَنِ پیروزِ در پیروزی پیروزمند را، آن برتریِ پیروزمند را، سُروشِ پارسا و ایزد «آرِشْتی» را می‌ستاییم.

۳۴

خانه هایی را که در پناهِ سُروش است، می‌ستاییم.
خانمانی را می‌ستاییم که در آن، سُروشِ اَشَوَن را گرامی داشته و اَشَوَن مردِ سرآمد در اندیشهٔ نیک، سرآمد در گفتار نیک و سرآمد در کردار نیک به خوبی پذیرفته باشند.
«اَهِه رَیَه ...»
«اَهْمایی رَئِشْچَه ...»[1]

۱. = یسن ۶۸، بند ۱۱

هات ۵۸

۱

این نمازِ نیک بنیادِ به اَشَه و به آرمَیتی پیوسته، این نمازی را که بنیادش اندیشهٔ نیک و گفتار نیک و کردار نیک است، رزم افزارِ پیروزی می‌دانیم.

۲

بشود که این نماز، **مارا از ستیزهٔ دیوان و مردمان[دُروَند]** پناه بخشد.

دارایی و هستی خویش را بدین نمازمی‌سپاریم تا ما را پناه و پرستاری و نگاهبانی و پاسداری بخشد.

۳

ای آهوره مَزدا!

ما درنماز [تو] شادمانیم.

ما خواستاریم که نمازگزارباشیم.

ما ستایش را بر پای ایستاده ایم.

دارایی و هستی خویش را بدین نمازمی‌سپاریم تا ما را پناه و پرستاری و نگاهبانی و پاسداری بخشد.

«ای آهوره!

این را ازتومی پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی: چگونه [باید باشد] نیایش فروتنانهٔ دلدادگان تو!»[1]

۱. = گاه، یسـ . ۴۴، بند ۱

۴

رهبرِ اَشَوَن پیروزمند است.
بهترین رهبر را بزرگ می‌داریم.
اوست پدرِ آفرینشِ «اَشَه» و هر آن که از آفرینش «اَشَه»ست، چه مرد و چه زن.
بی گمان، او نیک کُنش است.
آن بزرگِ نیکِ زیبا را یاد همی کنیم و بزرگ همی داریم.
آن که با اَشَه و فراوانی و رادی و دَهِش و مهربانی جهان را بپرورد، به دستیاری آذرِ آهوره مَزدا پرستار و پاسدار ماست.

۵

ای اَمشاسْپَندان!
آنچنان که ما را آفریدید، ما را در پناه خویش گیرید!
ای نیکان!
ما را پناه بخشید!
ای نیکان![۱]
ما را پناه بخشید!
ای اَمشاسْپَندان! ای شهریارانِ خوب کُنش!
پناه‌بخش ما باشید!
«ای مزدا!
من جز تو کسی را نمی‌شناسم؛ پس در پرتو «اَشَه» ما را پناه‌بخش!»[۲]

۶

اندیشه، گفتار، کردار، ستوران و مردمان را از آنِ سْپَند مینو دانیم.
[از اوست] که چار پایانِ رسا، چار پایانِ درست، زندگیِ درست و پسرانِ درست

۱. «نیکان» دوم، در متن اوستا از نظر دستوری، ساخت مادینه دارد و اشاره است به سْپَندارمَذ و خُرداد و اَمرداد، سه اَمشاسْپَندی که مادینه پنداشته شده و نمادِ مادرخدایی آهوره مَزدایند.
۲. = گاه. یسن. ۳۴، بند ۷

داریم.

[از اوست] تندرستی و رسایی و برخورداری ما از پاکی.

بشود که ما در آفرینش دادارْ آهوره مَزدا، فروغ آفریدگار را توانیم دید.

۷

ای آذرِ آهوره مَزدا!

ترا نماز می‌گذاریم.

به هنگام بزرگترین آزمایش ایزدی، به سوی ما آی و بخشش و شادمانی بزرگ ـــ خُرداد و اَمرداد ـــ ما را ارزانی دار!

۸

سراسرِ «سْتوتِ یِسْنْیَه» را با برترین بندهای آن می‌ستاییم.

ای مَزدا آهوره!

زیباترین پیکر را در میان پیکرها ازآنِ تو دانیم: آن بلند [پایگاه] ترین [فروغِ جهانِ] زَبَرین را که خورشیدش خوانند.

۹

«سْتوتِ یِسْنْیَه» را که نخستین دادِ جهان است، می‌ستاییم.

هات ۵۹

۱ — ۱۷

.... [1]

۱۸ — ۲۷

.... [2]

۲۸

بهرامِ اَهوره آفریده را می‌ستاییم.
سوشیانتِ پیروز را می‌ستاییم.
[زَوت و راسپی:]
این بَرسَم به آیین آشه گسترده و زَور و کُشتی [بَرسَم] را می‌ستاییم.
روان خویش را می‌ستاییم.
فَرَوَشی خویش را می‌ستاییم.

۲۹

همهٔ ایزدان آشَوَن را می‌ستاییم.
همهٔ رَدانِ آشَوَنی را می‌ستاییم: هنگام رَدیِ هاوَنی، هنگام رَدیِ ساوَنگْهی و ویشیَه، هنگام رَدی همهٔ رَدانِ بزرگ.
«یِنگْهِه هاتَم...»

۱. = بندهای ۱۷-۱ یس. ۱۷
۲. = بندهای ۱۰-۱ یس. ۲۶

۳۰

[راسپی:]

خوب [و] آنچه بهتر از خوب است ترا باد؛ ترا [و] زَوت را!

بشود که پاداشِ زَوت ـــ آن [زَوتِ] در اندیشهٔ نیک سرآمد، در گفتار نیک سرآمد، در کردار نیک سرآمد ـــ ترا ارزانی شود!

۳۱

[زَوت:]

بشود که آنچه بهتر از خوب است، به سوی شما آید!

مبادا که آنچه بدتر از بد است، به سوی شما آید!

مبادا که آنچه بدتر از بد است، به سوی من آید!

۳۲

[زَوت و راسپی:]

«یَتَه اَهووَیرْیو...»

«اَشِمْ وُهو...»

۳۳

«اَهونَ وَیرْیَه...» را می‌ستاییم.

اَردیبهشت، زیباترین اَمشاسْپَند را می‌ستاییم.

«فْشوشو مَنْثرَه»ی «هادُخت نَسک» را می‌ستاییم.

سراسرِ بخش «سْتَوتَ یِسْنْیَه» را می‌ستاییم.

«سْتَوتَ یِسْنْیَه» را می‌ستاییم که نخستین دادِ جهان است.

۳۴

[زَوت:]

«یَتَه اَهووَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.

[راسپی:]

«یَتَه اَهووَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.

[زَوت:]
آثارَتوش اَشاتْ چیتْ هَچا . . . » که پارسا مردِ دانا بگوید.

هات ۶۰

۱

[زَوت و راسپی:]

«پس براستی، بهترین نیکی ها بهرهٔ آن کس خواهد شد که در زندگی استومند و مینُوی، ما را به راه راستِ بهروزی ــ [راهِ] جهان اَشَه که جایگاه اهوره است ــ رهنمونی کند.

ای مزدا!

دلدادگان تو در پرتو نیکْ آگاهی و پاکی به تو خواهند پیوست.»[۱]

۲

بشود که خشنودی و پارسایی و درود و دَهِش و پذیرش، بدین خانمان ارزانی شود!

بشود که اینک اَشَه و توانایی و پاداش و فَرّ و خوشی و پیشوایی دیر پایِ این دین آهورایی زَرتُشت، بدین جا فرود آید!

۳

اینک،

مبادا که پیوند گله و رمه از این جا بگسلد!
مبادا که پیوند اَشَه از ما بگسلد!
مبادا که پیوند اَشَوَن مرد از ما بگسلد!
مبادا که پیوندِ دینِ اَهورایی از ما بگسلد!

۱. = گاه. یسـ. ۴۳، بند ۳

۴

بشود که فَرَوَشی هایِ پاکِ نیک اَشَوَنان، همراه درمان آشَی ـــ [که] به پهنای زمین و درازای رودها و بُلندایِ خورشید [است] ـــ بدین خانمان فرود آیند تا بهروزی [به این خانه] فرا رسد و بر فَرّ و فروغ آن بیفزاید و بتواند در برابر بدخواه پایداری کند!

۵

بشود که در این خانه، فرمانبرداری بر نافرمانی، آشتی بر ناسازگاری، رادی بر نارادی، فروتنی بر برتَنی، گفتارِ راست بر گفتارِ ناراست و اَشَه بر دروج [چیره شود] . . .

۶

بدان سان که اَمشاسپَندان بتوانند تا هنگام پاداش جاودان، در این جا فرمانبرداری و پارسایی و ستایشها و نیایشهای نیک و دهشِ خوب و دهشِ دلخواه و دهشِ دوستانه را دریابند.

۷

مبادا که این خانه، هرگز از خوشی فَرّ و هستی و فرزندان برازنده و همراهی دیر پای اَشَیِ نیک ـــ آن که اَشَوَنان را به خوشی رهنمون است ـــ تهی ماند.

۸ ـــ ۱۰

[زوت:]

....[1]

۱۱

تا آن که منش ما شاد شود [و] روان ما کامیاب [و] تن [ما] خورسند باشد که به بهشت رسیم.

همچنین پس از آشکار شدن [کردارها] به بارگاهِ آهورایی [گراییم]، ای مَزدا!

۱۲

ای اشَهِ بهتر! ای اَشَهِ زیباتر!

۱. = بندهای ۷-۵ یسن ۱.

بشود که به دیدار تو رسیم.
بشود که به تو نزدیک شویم.
بشود که هماره همنشین تو باشیم.
«اَشِمْ وُهو...»

۱۳

«یَثَه اَهووَیرْیو...»
«اَشِم وُهو...»
«اَهونَ وَیرْیَه...» را می‌ستاییم.
اَردیبهشت، زیباترین اَمشاسْپَند را می‌ستاییم.
«یِنگْهِه هاتَم...»

هات ۶۱

۱

[زَوت:]

«آهونَ وَیرْیَه...» را همی خوانیم درزمین و در آسمان.

«اَشِمْ وُهو...» را همی خوانیم درزمین و در آسمان.

«یِنگْهه هاتَم...» خوب ستوده را همی خوانیم درزمین و در آسمان.

«آفرینگانِ دَهْمانِ» نیکِ آشَوَن مردانِ پاک را همی خوانیم درزمین و در آسمان...

۲

راندن و برانداختن اهریمن و آفرینش پَتیارهٔ پرگزندش را.

راندن و برانداختن مردان «کَخوارِذَ» و زنان «کَخوارِیذی» را.

راندن و برانداختن مرد «کَخوارِذَ» و زن «کَخوارِیذی» را.

۳

راندن و برانداختن مردان «کَیَذَ» و زنان «کَییذی» را.

راندن و برانداختن مرد «کَیَذَ» و زن «کَییذی» را.

راندن و برانداختن دزد و راهزن را.

راندن و برانداختن «زَندیک» و جادو را.

راندن و برانداختن مهرآزار (پیمان شکن) را.

۴

راندن و برانداختن کشندگان و دشمنان آشَوَن مردِ را.
راندن و برانداختن «آشْموغ» و فرمان گزار ناپارسایِ پر گزند را.
راندن و برانداختن هر دُروَندِ نادرست اندیشِ نادرست گفتارِ نادرست کردار را ای سِپیتْمان زَرتُشت!

۵

«چگونه دروج را از خود دور برانیم؟»[1]
ما همچون سوشیانتها دروج را از خود خواهیم راند.
ای آشَه!
چگونه آن [دروج] را دور توانیم راند، آنچنان که توانایی، ناتوانی را در همهٔ هفت کشور برافگند، دور راندن و برانداختن سراسرِ هستیِ دُروَند را؟
اَهوره را ــ که نیک خواهِ آفریدگان است ــ سرود خوانیم.

۱. = گاه. یسـ . ٤٤، بند ۱۳

هات ۶۲

۱

[زَوت و راسپی :]

«یَثَه آهووَیرْیو. . .»

ای آذرِ آهوره مَزدا!

ترا ستایش و نیایش، پیشکش خوب، پیشکشی دلخواه، پیشکشی دوستانه خواستارم.

تویی برازندهٔ ستایش و نیایش.

بشود که تو در این خانمان به ستایش و نیایش برازنده شوی!

خوشا مردی که ترا به آیین اَشَه بستاید؛ هیزم در دست، بَرسَم در دست، شیر در دست، هاوَن در دست.

۲

ای آذرِ آهوره مَزدا!

آن هیزمی که بشاید، ترا باد!

آن بُخوری که بشاید، ترا باد!

آن خورشی که بشاید، ترا باد!

آن اندوخته ای[1] که بشاید، ترا باد!

بُرنایی به نگاهبانی تو گماشته باد!

[دینْ] آگاهی به نگاهبانی تو گماشته باد. . .

۱. اندوخته یا ذخیرهٔ هیزم انباشته برای برافروختن آتش.

۳

تا تو در این خانمان فروزان باشی.
تا تو هماره در این خانمان فروزان باشی.
تا تو در این خانمان روشن باشی.
به روزگارانی دیر پای تا به هنگام رستاخیز توانا و همچنان در هنگامهٔ رستاخیز توانا و نیک.

٤

ای آذرِ اَهوره مَزدا!
زود مرا گشایش بخش!
زود مرا پناه بخش!
زود مرا زندگی پر گشایش و پناه بخش!
زود مرا زندگی دراز، دانایی، اَشَونی، زبان شیوا، روان هوشیار و پس آنگاه، خِرَدِ فراوانِ فراگیرِ نابود نشدنی بخش...

۵

پس آنگاه مرا دلیریِ مردانه، همیشه بر پای ایستاده، بی خواب و در آرامگاه [نیز] بیدار، بخش!
مرا فرزندانی رسا و کاردان، دین گستر، کشور[پرور] و انجمن آرا، با هم بالنده، نیک اندیش و از تنگنا رهاننده بخش که خانمان و روستا و شهر و کشور و نام و آوازهٔ کشور را افزایش بخشند.

٦

ای آذرِ اَهوره مَزدا!
مرا آنچه کامروا سازد، ببخش!
اکنون و تا ابد، بهشت اَشَونان و روشنایی همه گونه آسایش بخش، مرا ارزانی دار تا من به پاداش نیک و نام نیک و زندگیِ خوشِ رَدان رسم.

۷

ای سپیتمان [زرتشت]!

آذر اهوره مزدا همه را آواز می‌دهد؛ آنان را که برایشان شام و چاشت بامداد می پزد.

از همگان خواستار پیشکشی خوب است؛ پیشکشی دلخواه، پیشکشی دوستانه.

۸

آذر به دستهای همهٔ روندگان می‌نگرد:

ــ چه آوَرَد دوستی، دوستی را؛ آن فراروَنده، آن آرامش گزیده را؟

۹

اگر از راه رسیده، به آیین اَشَه هیزم پیشکش آورد و به آیین اَشَه بَرسم و گیاه «هَذانَئِپَتا» بگسترد، پس آذرِ مَزدا اهوره ــ [آن آذر] خشنود و نیازرده ــ او را خواستار کامیابی شود:

۱۰

بشود که ترا رمه‌ای از چار پایان و گروهی از مردان باشد!

بشود که ترا زندگی و مَنِشی ورزیده باشد!

بشود که زندگی را به شادکامی بسربری در شبهایی که خواهی زیست!

این است آفرینِ آذر، کسی را که هیزم خشکِ روشنی دیدهٔ به آیین اَشَه پاک شده، نزد او آورد.

۱۱

«اَشِمْ وُهو...»

فرا رفتن و واپس کشیدن و پذیرفتن[۱] آبهای نیک را روی آوریم.

۱۲

من خَستویم که مَزداپرست، زَرتُشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.

هاوَنیِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

۱. شاید مقصود آن باشد که ایزد بانوی آبها، پیشکشهای نیایشگران و نمازگزاران را می پذیرد.

ساوَنگْهی و ویسْیَه یِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.
رَدان روز و گاهها و ماه و گَهَنبارها و سال را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

۱۳

[زَوت:]

«یَثَه آهووَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.

[راسپی:]

«یَثَه آهووَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.

[زَوت:]

«اَثارَتوش آشاتْ چیتْ هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

هات ۶۳

۱

[زَوت و راسپی:]

«مزدا اهوره» کسانی را که در پرتو «اَشَه» بهترین پرستشها را بجای می‌آورند، می‌شناسد.

من نیز چنین کسانی را که بوده اند و هستند، به نام می‌ستایم و با درود [بدانان] نزدیک می‌شوم.[۱]

شهریاریِ مینُویِ نیکِ تو ــ شایان‌تر بخشش آرمانی در پرتو «اَشَه» ــ از آنِ کسی خواهد شد که با شورِ دل، بهترین کردارها را بجای آورد.[۲]

۲

.... ۳

۳

اَهوره مَزدایِ اَشَوَن، رَدِ اَشَونی را می‌ستاییم.

اَمشاسْپَندان، شهریارانِ نیکِ خوب کُنش را می‌ستاییم.

آبها را می‌ستاییم.

روانها و فَرَوَشی های اَشَوَنان را می‌ستاییم.

«ینگْهِه هاتَم...»

«یَثَه اَهو وَیرْیو...»

۱. گاه. یسنـ ۵۱، بند ۲۲

۲. همان. بند ۱

۳. = بند ۲ یسنـ ۵۶

هات ٦٤

۱

[زَوت:]

... چون آنان فرارسند، جهان به «آشَه» گراید.[1]

۲ـــ۷

.... ۲

۱. در بند سوم یسـ. ٤٦ آمده است: «ای مَزدا! کِی سپیده‌دم آن روز فرا خواهد رسید که با آموزشهای فزایشِ بخشِ رهانندگان، آشَه به نگاهداری جهان بدرخشد؟»
این گفتارِ «زَوت» اشاره‌ای است بدان پرسش.

۲. = یسـ. ٥٠، بندهای ١١-٦

هات ۶۵

۱—۵

....[1]

۶

بشود که فَرَوَشی های اَشَوَنانی که بودند و هستند، آنان که زاده شده اند و آنان که هنوز زاده نشده اند و آنان که «پادیاب» بجای آورند، بدین جا آیند!

۷

ای آبهای نیک! ای بهترین آفریدگان مَزدا!

آب از آنِ بد اندیش مباد!

آب از آنِ بد گفتار مباد!

آب از آنِ بد کردار مباد!

آب از آنِ دُژدین، دوست آزار، مُغ آزار، همسایه آزار و خانواده آزار مباد!

آب از آنِ آنان که اَشَوَنان را زیان رسانند، از آنِ آنان که تن ما را — که کسی را آسیب نپسندیم — گزند رسانند، مباد!

۸

آب از آنِ دزد، تاراجگر، راهزن، پارسا کُش، جادو، اَشموغ نِاپارسا، دروغگوی ستمکار و کسی که مردار به خاک سپارد، مباد!

ستیهندگیِ اینان به خودشان بازگردد. کسی که گزندی را انگیزه شود، همان

۱. = بندهای ۵-۱ آب.

گزند بدو رسد.

۹

ای آبها!

تا بدان هنگام که «زَوت» ستایش بجای آورد، در این جا رامش گزینید.
چگونه [«زَوت»] با گفتار آزموده، آبهای نیک را ستایش تواند کرد؟
چگونه «زَوت» هرگاه که ستایش ناشایست بجای آورد، زبانش بسته شود؟
چگونه گفتارهایی که آموزگار آموزد، به سامان رسد؟
چگونه است آفرین؟
چگونه است خویشکاری؟
چگونه است [آن] رادی که اَهوره مَزدا به زَرتُشت آموخت و زَرتُشت به جهان اَستومَند رسانید؟

۱۰

ای زَرتُشت!

نخست کام خویش از «آبها» بخواه؛ پس آنگاه «آبِ زور» پاکی را که اَشَوَنی پالوده باشد، پیش آر و این «باژ» را برخوان:

۱۱

ای آبها!

خواهشی بزرگ از شما دارم؛ آن را به من ارزانی دارید!
آن بخشش بزرگی که در پرتو آن، از فریب و چیرگی دشمن برکنار توان بود.

ای آبها!

از شما چند گونه بخشش خواستارم:
نیرو و فرزندانِ نیک (آنچنان که بسیاری از کسان آرزو دارند) بدان سان که کسی در پی زیان رساندن و ستم ورزیدن بدانان و زدن و ربودن و کشتن آنان نباشد.

۱۲

[زَوت و راسپی:]

ای آبها! ای زمینها! ای گیاهان!

ای اَمشاسپَندان، شهریارانِ نیکِ خوب کُنش! ای نیکان نرینه و مادینه! ای داداران نیک!

ای فَرَوَشی هایِ نیکِ زورمندِ در همه جا پیروزِ اَشَونان!

ای مهر فراخ چراگاه!

ای سُروشِ پارسایِ بُرزمَند!

ای رَشْنِ راست‌ترین!

ای آذر پسرِ آهوره مَزدا!

ای آپام نَپات، رَدِ بزرگوار و شهریارِ تیز اسب!

ای اَشَونان! ای بهترین بخشندگان!

این بخشش را از همهٔ [شما] ایزدان خواستارم:

۱۳

ای آبها. ۱

۱۴

[زَوت:]

آنچه بزرگتر از این است، آنچه بهتر از این است، آنچه زیباتر از این است و آنچه ارزشمندتر از این است، ما را ارزانی دارید، ای ایزدان اَشَوَن!

شما که توانایید بدانچه خواستارید، تندتر و تیزتر از باژِ این [پاره از] گاهان:

«بهترین خواستِ درست کرداران ـــ ساختن جهانی نو ـــ را برآورد.»[۲]

۱۵

«ای مزدا! ای آن که زمین و آب و گیاهان را آفریدی!

مرا با سپندترین مینو[ی خویش] رسایی و جاودانگی بخش و در پرتو منش نیک، توش و توان و پایداری [ارزانی دار و] از آموزشهای خود بهره‌مند کن.»[۳]

۱. = بند ۱۲

۲. = گاه. یسـ. ۵۰، بند ۱۱

۳. = گاه. یسـ. ۵۱، بند ۷

۱۶

....[1]

۱۷ــ۱۸

....[2]

۱۹

[راسپی:]

«یَثَه اهووَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.

[زَوت:]

«آثارَتوش آشاتْ چیتْ هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

۱. = بند ۱ یس. ۶۳

۲. = بندهای ۱۸-۱۷ یس. ۵۶

هات ۶۶

۱

[زَوت و راسپی :]

«اَشِم وُهو...»

«به آیین اَشَه می‌دهم این زَورِ آمیخته به هَومِ آمیخته به شیرِ آمیخته به هَذانَئِپَتای به آیین اَشَه نهاده، ترا ای [آب] آهوراییِ اهوره؛ خشنودی اهوره مَزدا، اَمشاسْپَندان، سُروشِ پارسا و آذرِ اهوره مزدا، رَدِ بزرگوار اَشَوَن را.

۲ــ۱۶

....[۱]

۱۷ــ۱۹

[زَوت و راسپی :]

به آیینِ اَشَه می‌دهم این زَورِ آمیخته به هَومِ آمیخته به شیرِ آمیخته به هَذانَئِپَتای به آیین اَشَه نهاده، ترا ای [آب] اهوراییِ اهوره؛ خشنودیِ ....[۲]

۱. = بندهای ۱۹-۵ یس. ۷

۲. = بندهای ۲۷-۲۳ یس. ۲۲ و بندهای ۱۲-۸ سرآغاز یسنه.

هات ۶۷

۴ ـ ۱

.... ۱

۵

بشود که او به آیین اَشَه به سوی ما آید.

۸ ـ ۶

[زَوت و راسپی:]

.... ۲

۱. = بندهای ۴ ـ ۱ یس. ۲۳ با این دگرگونی که در آن‌جا در سر هر جمله ای آمده است: «خواستار ستایشم...» و در این‌جا به جای آن، «به آیین اَشَه می‌دهم...» می‌آید.
در بندهای این هات، فَرَوَشی ها ستوده شده اند.

۲. = بندهای ۵ ـ ۳ یس. ۳۸

هات ۶۸

۱

ای [آبِ] اَهوراییِ اَهوره!

اینک این نیایش، ترا می‌گزاریم؛ از آن رو که از تو روی برتافتیم و ترا آزردیم.

بشود که این زَورِ آمیخته به هَومِ آمیخته به شیرِ آمیخته به هَذانَیپَتا را ازما بپذیری ای [آبِ] اَهوراییِ اَهوره!

۲

بشود که تو به منِ زَوت روی آوری شیر و چربی را، تندرستی و درمان را، گشایش و بالندگی را، زندگی خوش و گرایش به اَشَه را، نیکنامی و آسایش روان را، پیروزی و افزایش گیتی را.

۳

ای [آبِ] اَهوراییِ اَهوره!

می‌ستاییم ترا با زَور [و] اندیشهٔ نیک.

ای [آبِ] اَهوراییِ اَهوره!

می‌ستاییم ترا با زَور [و] گفتار نیک.

ای [آبِ] اَهوراییِ اَهوره!

می‌ستاییم ترا با زَور [و] کردار نیک.

۴

روشنیِ اندیشه را، روشنیِ گفتار را، روشنی کردار را، زندگیِ خوشِ روان را،

افزایش گیتی را و زندگیِ خوشِ کسی را که به اَشَه گراید.

۵

ای [آبِ] اَهوراییِ اَهوره!
مرا بهترین سرای اَشَونان ببخش!
مرا روشنایی همه گونه خوشی دهنده ببخش!
ای [آبِ] اَهوراییِ اَهوره!
مرا پسرانِ کارآمد — که خانمان و روستا و شهر و کشور و نام و آوازهٔ کشور را افزایش دهند — ببخش!

۶

ای [آبِ] اَهورایی! ترا می‌ستاییم.
دریای فَراخ کَرت را می‌ستاییم.
همهٔ آبهای روی زمین را می‌ستاییم: [خواه] ایستاده، [خواه] روان، [خواه] چشمه، [خواه] رود و [خواه آب] برف و باران.

۷

با چنین ستایش و نیایشی — که شما را شایسته‌ترین ستایش و نیایش است — به آیین اَشَه، بهترین آبهایِ نیکِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن را می‌ستاییم.
آب نیک را می‌ستاییم.

۸

شیر و چربی و آب روان و گیاه بالنده را می‌ستاییم؛
پایداری [دربرابرِ] آزِ دیوآفریده، پایداری [دربرابرِ] دشمنیِ موش پَری و درهم شکستن او را، چیرگی بر اَشْموغِ ناپارسا و ستمکارِ پرگزند و بازگردانیدن دشمنی [ایشان] را و پایداری [دربرابرِ] دشمنی دیوان و مردمان [دُروَند] را.

۹

ای [آبِ] اَهوراییِ اَهوره!

به ستایش ما گوش فراده!
ای [آبِ] اَهورایی اَهوره!
به ستایش ما خشنود باش!
[زَوت:]
[هنگام] ستایش ما، هنگام ستایش بسیار و ستایش خوب و پیشکش آوردن زَورِ نیک، به یاری ما بیا و نزد ما جای بگزین.

۱۰

ای آبهای نیکِ اَهوراییِ آهوره!
کسی که شما را با بهترین زَور، با زیباترین زَور، با زَوری که آشَوَنی آن را پالوده باشد، بستاید...

۱۱

«اَهمایی رَئِشْچه...»: او را فروغ و فرّ، او را تندرستی، او را پایداری تن، او را پیروزی تن، او را خواستهٔ بسیار آسایش بخش، او را فرزندان کارآمد، او را زندگی دیر پای، او را بهترین هستیِ آشَوَنان و روشناییِ همه گونه آسانی بخش...

۱۲

... ارزانی دارید ای آبهای نیک!
به منِ ــ زَوت ــ ستایشگر و به ما مَزداپرستانِ نیایشگر و به دوستان و پیروان و پیشوایان و آموزندگان و مردان و زنان و نابُرنایان و پسران و دختران برزیگران...

۱۳

... آنان که برجای خویش پایداری توانند کرد؛ چیره شدن بر نیاز و تنگدستی را که با تاخت و تاز لشکر دشمن و ستیزه [و] کینه وَری، روی آورد.
[چنان کن که آنان]، راست‌ترین راه را بجویند و بیابند؛ [راهی] که راست‌ترین راه است به سوی «اَشَه» و به سوی بهترین هستیِ آشَوَنان و به سوی روشناییِ همه گونه آسانی بخش.
«یَثَه اَهو وَیرْیو...»

۱۴

[زَوت:]
زیستگاهِ خوب و آرام و پایدار خواستارم خانواده ای را که این زَورها در آن درآیند.
زیستگاهِ خوب و آرام و پایدار خواستارم همهٔ خانواده های مَزداپرستان را.
ای آذر!
ترا با پیشکشیِ خوب، با پیشکشیِ دلخواه و با پیشکشیِ دوستانه آفرین می‌خوانم.
ای [آب] اَهورایی!
ترا با ستایش خوب آفرین خوانم.

۱۵

رامش خواستارم این سرزمین دارای چراگاه [ـهای] خوب را.
درستی [و] درمان خواستار شما اَشَوَن مردانِ پاک را.
هرآنچه را در زمین و آسمان خوب و پاک است، برای [شما] خواهم.
هزار درمان [برساد]! ده هزار درمان [برساد]!

.... ۱

۱۹

[راسپی:]
فراخی و آسایش آرزومندم سراسر آفرینش اَشَه را.
تنگی و دشواری آرزومندم سراسر آفرینش دروج را.
بشود که چنان پیش آید؛ آنچنان که من آرزومندم.

«هومَتَنم...» ۲

۱. = بندهای ۷ - ۵ یس. ۸
۲. = بند ۲ یس. ۳۵

۲۱

ایزد نیک «آدا» و اَشیِ نیک را بدین جا فرو همی خوانیم.

.... [۱]

[اینک] آنچه را آرزوی ماست، به ما ارزانی دارید، ای کسانی که می‌توانید خواهش ما را برآورید!

ای آبها!

ما را فروغ و فَرّ بخشید: آن نیکی که [دیگران را] پیش از این بخشیدید.

۲۲

[زَوت و راسپی :]

نماز [می‌گزاریم] اَهورا مَزدا را.

نماز [می‌گزاریم] اَمشاسپَندان را.

نماز [می‌گزاریم] مهر فراخ چراگاه را.

نماز [می‌گزاریم] خورشیدِ تیز اسب را.

نماز [می‌گزاریم] گوش را.

نماز [می‌گزاریم] «گَیَه»[۲] را.

نماز [می‌گزاریم] فَرَوَشیِ زَرتُشت سپیتمانِ اَشَوَن را.

نماز [می‌گزاریم] همهٔ آفرینش اَشَه را که بود و هست و خواهد بود.

۲۳

در پرتو منشِ نیک و شهریاریِ مینوی و اَشَه، تن [ما] را به کام [ما] ببالان.

این بلندترین روشنی درمیان [روشنیهای] بلند را.

سرانجام که تو ــ [ای مَزدا!] ــ با سْپَند مینو فرا خواهی رسید.

«اَشِم وُهو...»

من خَستویم که مَزداپرست، زَرتُشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.

۱. = بندهای ۵-۲ یس . ۳۸.

۲. = گیومرت (← یاد. گیه و گیومرت)

.... ۱

۲٤

[زَوت و راسپی :]

نماز می‌گزاریم شما را ای «گاهان» اَشَوَن!

.... ۲

[زَوت و راسپی :]

.... ۲

«اَشِم وُهو...»

«سپنتمد گاه» را می‌ستاییم تا بدین جا درآید.

«یِنگْهِه هاتَم...»

۱. = بندهای ۲۵-۲٤ یسه . ۳ = بندهای ۱۳-۱۲ یسه . ٦۲

۲. = بندهای ٦ - ۱ یسه . ٤۷.

هات ۶۹

۱

[زوت و راسپی:]

....[1]

۲

....[1]

«آشِم وُهو...»

۳

....[1]

شهریاریِ مینُویِ نیک تو ــ شایان‌ترین بخشش آرمانی...[2]

۱. = گاه. یس. ۵۱، بند ۲۲

۲. ← گاه. یس. ۵۱، بند ۱

هات ۷۰

۱

[زَوت:]

آنان را خواستار ستایشم.

خواستار آنم که درود گویان نزد آنان درآیم.

آن اَمشاسْپَندان، شهریارانِ نیکِ خوب کُنش.

آن بَغ، آن رَد را می‌ستاییم؛ آن اَهوره مَزدا، دادارِ پناه‌بخش و پدیدآورندهٔ همهٔ نیکیها را.

آن رَد را می‌ستاییم؛ آن زَرتشت سِپیتْمان را.

۲

همگان را از آنچه به ما داده شده است، بدرستی بیاگاهانیم: آنچه از اَهوره مَزدا، آنچه از بهمن، آنچه از اَردیبهشت، آنچه از شهریور، آنچه از سْپَندارمذ، آنچه از خُرداد [و] اَمرداد، آنچه از گِوش تَشَن، آنچه از گوشْورَن و آنچه از آذرِ اَهوره مَزدا [ست].

۳

آنچه از سُروشِ پارسا، آنچه از رَشْنِ راست‌ترین، آنچه از مهرِ فراخ چراگاه، آنچه از بادِ اَشَوَن، آنچه از دینِ نیکِ مزداپرستی، آنچه از آفرینِ اَشَوَنیِ نیک، آنچه از پیمان‌شناسیِ اَشَوَنیِ نیک و آنچه از بی‌آزاریِ اَشَوَنیِ نیک [است].

۴

تا ما «مَنْثَره» را بسیار بگسترانیم؛ تا سوشیانتهای کشورها پاداشِ مردمان را بانگ

برآورند.

بشود که [ما همچون] سوشیانتها شویم.

بشود که [ما] پیروز شویم.

بشود که ما از دوستان ارجمند آهوره مَزدا شویم؛ ما مردان اَشَوَنی که به اندیشهٔ نیک می اندیشیم، به گفتار نیک سخن می‌گوییم و به کردار نیک رفتار می‌کنیم ...

۵

«تا منشِ نیک به سویِ ما آید»[1]؛ آنگاه [روانم] به بخشایش شادی انگیز رسد.

«چگونه روانم به شادی روزافزون خواهد رسید؟»[2]

۶

فرارفتن و واپس کشیدن آبهای نیک و پذیرفتن آنها را می‌ستاییم.

رَدِ بزرگوار، شهریارِ شیدوَر، اَپامْ نَپاتِ تیز اسب را می‌ستاییم.

سراسرِ آفرینشِ اَشَه، ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین ما را بشنوند.

۷

....[3]

«یِنگْهِه هاتَم ...»

۱. = گاه. یسـ . ۴۴، بند ۱

۲. = گاه. یسـ . ۴۴، بند ۸

۳. = بند ٤ یسـ . ۵۷

هات ۷۱

۱

[زَوت و راسپی :]

فْرَشَوُشْتَرِ اَشَوَن از زَرتُشت اَشَوَن پرسید :

ای زَرتُشت !

نخست پاسخ گوی : کدام است برشمردن رَدان؟ کدام است پایان گاهان؟

۲

آنگاه زَرتُشت گفت :

اَهورا مَزدای اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.

زَرتُشتِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.

فَرَوَشیِ زَرتُشتِ اَشَوَن را می‌ستاییم.

اَمشاسْپَندانِ اَشَوَن را می‌ستاییم.

۳

فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنانِ جهانی و مینُوی را می‌ستاییم.

کارآمدترین رَد، چالاک‌ترین ایزد را که درمیان رَدانِ اَشَوَنی، فرارسنده‌تر و [به ستایش] سزاوارتر است، می‌ستاییم.

خشنودی رد [اَشَوَن] و رَدِ اَشَوَنی را که کامکارتر است، می‌ستاییم.

۴

اَهوره مَزدایِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.

همهٔ پیکرِ اَهورا مَزدا را می‌ستاییم.
همهٔ اَمشاسْپَندان را می‌ستاییم.
همهٔ رَدانِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
همهٔ دینِ مَزداپرستی را می‌ستاییم.
همهٔ سرودها را می‌ستاییم.

۵

همهٔ «مَنْثَره»یِ وَرجاوَند را می‌ستاییم.
همهٔ دادِ دیوستیز را می‌ستاییم.
همهٔ روشِ دیرین را می‌ستاییم.
همهٔ ایزدانِ اَشَوَنِ مینُوی و جهانی را می‌ستاییم.
همهٔ فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم.

۶

همهٔ آفرینش مَزدا آفریدهٔ اَشَه را می‌ستاییم که اَشَوَن آفریده شدند؛ اَشَوَن ساخته شدند؛ پیروِ دینِ اَشَه اند؛ ستودهٔ اَشَوَنانند؛ نزد اَشَوَنان، اَشَوَن به شمار می‌آیند و نزد اَشَوَنان، سزاوار ستایشند.

همهٔ پنج «گاهان» را می‌ستاییم.
همهٔ «یسنه» و فرارفتن و واپس کشیدن آبها و پذیرفتن آنها را می‌ستاییم.

۷

همهٔ «سْتَوتِ یِسْنْیَه» را می‌ستاییم.
همهٔ سخنان مَزدا فرستاده را می‌ستاییم: آن سخنان کوبندهٔ اندیشهٔ بد، کوبندهٔ گفتار بد، کوبندهٔ کردار بد را.
آنها اندیشهٔ بد و گفتار بد و کردار بد را بنگرند...

۸

... آنگاه همهٔ اندیشهٔ بد را از هم بگسلند؛ همهٔ گفتار بد را از هم بگسلند؛ همهٔ کردار بد را از هم بگسلند؛ آنچنان که بدرستی بتوان پنداشت که آتش، هیزم خشکِ پاک

شدهٔ خوب برگزیده را از هم بگسلد، برافروزد و بسوزد.
نیرو و پیروزی و فَرّ و توان همهٔ این باژها را می‌ستاییم.

۹

همهٔ آبهای چشمه [ساران] و [آبهای] روان در رودها را می‌ستاییم.
تنه و ریشهٔ همهٔ گیاهان را می‌ستاییم.
سراسرِ زمین را می‌ستاییم.
سراسرِ آسمان را می‌ستاییم.
همهٔ ستارگان و ماه و خورشید را می‌ستاییم.
سراسرِ اَنیران را می‌ستاییم.
همهٔ جانوران آبی و زیرزمینی و پرنده و رونده و چرنده را می‌ستاییم.

۱۰

ای اَهوره‌مَزدای خوب کُنش!
همهٔ آفرینشِ نیکِ اَشَه را که تو فراوان و نیک بیافریدی، می‌ستاییم.
آن آفریدگان ترا که به آیین بهترین اَشَه، برازندهٔ ستایش و سزاوار نیایشند، می‌ستاییم.
همهٔ کوههای بخشندهٔ آسایشِ اَشَه را می‌ستاییم.
همهٔ دریاهای مَزدا آفریده را می‌ستاییم.
همهٔ آتشها را می‌ستاییم.
همهٔ سخنانِ راست گفته را می‌ستاییم.

۱۱

همهٔ اینان را با پیوستگی با اَردیبهشت، با پیوستگی با سْپَندارمَذ می‌ستاییم؛ پناه [بخشی] و سرداری و نگاهبانی و نگاهداری را.
بشود که مایهٔ زندگیِ خوبِ من باشید!
با گاهانِ اَشَوَن، رَدان و فرمانروایانِ اَشَوَن را همی خوانیم و ستاییم؛ پناه‌بخشی و سرداری و نگاهبانی و نگاهداری را.

بشود که مایهٔ زندگیِ خوبِ من باشید!

برای خود و روان خود، [شما را] همی خوانیم و ستاییم؛ پناه [بخشی] و سرداری ونگاهبانی و نگاهداری را.

۱۲

خُرداد اَشَوَن، رَدِ اَشَونی را می‌ستاییم.
اَمرداد اَشَوَن، رَدِ اَشَونی را می‌ستاییم.
پرسشِ اَهوراییِ اَشَوَن، رَدِ اَشَونی را می‌ستاییم.
دینِ اَهوراییِ اَشَوَن، رَدِ اَشَونی را می‌ستاییم.
«یسنه، هفت هاتِ» توانایِ اَشَوَن، رَدِ اَشَونی را می‌ستاییم.

۱۳

زَرتُشتِ اَشَوَن آرزومند است که دوست، [دوست را] پناه بخشد؛ پارسایی، پارسایی دیگر و دوستی، دوستی دیگر را یاوری کند.

این است بهترین [سخنی] که ترا می‌گویم:

«نیک خواهِ دُروَند، خودْ دُروَند است و اَشَوَن کسی است که دوست اَشَوَنان باشد.»[1]

۱۴

آری، این بهترین سخن را اَهوره‌مَزدا به زَرتُشت گفت:

ای زَرتُشت!

این سخن را در واپسین دمِ زندگی، از بر بخوان...

۱۵

زیرا اگر تو ــ ای زَرتُشت! ــ این سخن را در واپسین دمِ زندگی از بر بخوانی، من ــ اَهوره‌مزدا ــ روان ترا از بدترین زندگانی، دور بدارم. به اندازهٔ دراز و پهنای این زمین دور بدارم و این زمین را به همان اندازه دراز است که پهنا.

۱. = گاه. یسـ . ۴۶، بند ۶

۱۶

ای پارسا!

اگر خواستاری که در این جا از «اَشَه» بهره‌مند شوی و روان تو از فراز چینْوَدپُل بگذرد و با برخورداری از «اَشَه» به بهترین هستی رسی، کامروایی خویش را «اُشْتَوَدگاه» برخوان.

[زَوت و راسپی :]

«مزدا اهوره‌ی به همه کارتوانا چنین برنهاده است:

بهروزی از آنِ کسی است که دیگران را به بهروزی برساند، نیرو و پایداری را براستی از تو خواستارم.

ای آرمَیتی!

برای نگاهبانی از اَشَه، فَرّ و شکوهی را که پاداش زندگی در پرتومنش نیک است، به من ارزانی دار.»[۱]

۱۷

کار و منش نیک را می‌ستاییم.

منش نیک و کار را می‌ستاییم؛ پایداری در برابر تیرگی را، پایداری در [برابر] شیون و مویه را.

[زوت:]

درستی و درمان را می‌ستاییم.

پرورش و بالیدن را می‌ستاییم؛ پایداری در برابر دردها و بیماریها را.

۱۸

گفتارِ سراسر خواندهٔ گاهان را می‌ستاییم.

گفتارِ نیمه خواندهٔ گاهان را می‌ستاییم.

گاهانَ، رَدان و فرمانروایان اَشَوَن را می‌ستاییم.

«سْتوتَ یِسْنْیَه»، نخستین دادِ جهان را می‌ستاییم.

۱. ← گاه. یسـ. ۴۳، بند ۱

سراسر بخش «سْتَوتَ یِسْنْیَه» را می‌ستاییم.
روان خود را می‌ستاییم.
فَرَوَشی خود را می‌ستاییم.

۱۹ـــ۲۱

۱ ....

۲۲

۲ ....

۲۳ـــ۲۴

۳ ....

«یِنگْهِه هاتَم ...»
[زَوت و راسپی :]
«یَثَه اَهووَیرْیو...»

۲۵

۴ ....

اینچنین، مَزدا به یاریِ اَشَه گیاهان را از زمین برویانید.

۲۶ـــ۲۸

۵ ....

۲۹ـــ۳۱

۶ ....

۱. = بندهای ۱۶-۱۴ یسـ . ۶
۲. = بند ۱۸ یسـ . ۱۷
۳. = بند ۹ ها. = بند ۵ از ویسـ . کر. ۷ (بند ۲۴ = بند ٤ یسـ . ۵۷)
٤. = بند ٤ یسـ . ۳۵
۵. = بندهای ۷-۵ یسـ . ۸
۶. = بندهای ۱۳ ـــ ۱۱ یسـ. ۶۰

هات ۷۲

۱ــ۵

.... [۱]

۶

.... [۲]

۷

.... [۳]

۸

ستایش و نیایش و نیرو و توان آرزومندم ترا ای آذرِ اَهوره مَزدا!

«اَشِم وُهو...»

[زَوت و راسپی:]

«یَثَه اَهو وَیریو...»

ستایش و نیایش و نیرو و توان آرزومندم اَهوره مزدای رایومَندِ فَرّه مَند را، اَمشاسْپندان را، مهرِ فراخ چراگاه را، رامِ بخشندهٔ چراگاه خوب را، خورشیدِ جاودانهٔ رایومندِ تیزاسب را و اَندَروایِ زَبَردست را.

.... [۴]

۱. = بندهای ۵-۱ یسـ . ۶۱

۲. = بند ۲۳ یسـ . ۲۲

۳. = بندهای ۲۷-۲۴ یسـ . ۲۲ (جز دو جملهٔ آخر آن).

٤. = بندهای ۷-۶ همین هات.

[زَوت:]

ستایش و نیایش و نیرو و توان آرزومندم ترا ای آذرِ اهوره مَزدا!

[زَوت و راسپی:]

«اَشِمْ وُهو...»

۹

.... [۱]

«اَشِم وُهو...»

هزار درمان [برساد]! ده هزار درمان [برساد]!

ای مَزدا!

به یاری من بیا.

«اَمَ»ی نیک آفریدهٔ بُرزمَند و بهرامِ اهوره آفریده و او پَرتاتِ پیروز را [می‌ستاییم].

۱۰

رامِ بخشندهٔ چراگاه خوب و اَندَروایِ زَبَردست، دیدبانِ دیگر آفریدگان را و آنچه را از تو ــ ای اَندروای! ــ که از سْپَند مینوست [می‌ستاییم].

«ثْواشِ» جاودانه، زَروانِ بی کرانه و زمانهٔ جاودانی را [می‌ستاییم].

«اَشِمْ وُهو...»

۱۱

راه یکی [است و] آن [راهِ] اَشَه [است]؛ همهٔ دیگر [راهها] بیراهه [ست].[۲]

۱. = بند ۱۱ یسـ. ۶۸

۲. دریکی از دست‌نویسهای اوستا (به تاریخ ۱۳۷۹ میلادی) دردنبالهٔ این عبارت و در توضیح «بیراهه»، جمله‌ای آمده که ترجمهٔ تقریبی آن چنین است: «بیراهه‌ای که یکسره به کیش زیان‌بخش اهریمن و به زندگی و کردِ دیوپرستان می‌کشاند.»

۱
هُرمَزد یَشت

۱

زَرتُشت از اهوره‌مزدا پرسید:

ای اَهوره‌مَزدا! ای سْپَندترین مینو! ای دادارِ جهان اَستومَند! ای اَشَوَن در مَنْثَره‌یِ وَرجاوَند!

چه چیز تواناتر، چه چیز پیروزمَندتر، چه چیز بلندپایگاه‌تر و چه چیز برای روز پسین، کارآمدتر است؟

۲

چه چیز پیروزمَندترین و چه چیز چاره‌بخش‌ترین چیزهاست؟
چه چیز بهتر بر دشمنیِ دیوان و مردمان [دُروَند] چیره شود؟
در سراسر جهان اَستومَند، چه چیز بیشتر در اندیشهٔ مردمان کارگر افتد؟
در سراسر جهان اَستومَند، چه چیز بهتر نهادِ مردمان را پاک کند؟

۳

آنگاه اَهوره‌مَزدا گفت:

ای سِپیتْمان زَرتُشت!

نام من و اَمشاسْپَندان در مَنْثَره‌یِ ورجاوند، تواناتر از هرچیز، پیروزمَندتر از هر چیز، بلندپایگاه‌تر از هر چیز و برای روز پسین، کارآمدتر از هر چیز است.

۴

این است پیروزمَندترین و چاره‌بخش‌ترین چیزها. این است آنچه بر دشمنی دیوان و مردمان [دُروَند] چیره شود. این است آنچه در سراسر جهان اَستومَند، بیشتر در اندیشهٔ مردمان کارگر افتد. این است آنچه در سراسر جهان اَستومَند، بهتر نهادِ مردمان را

پاک کند.

۵

زَرتُشت گفت:

ای اَهوره‌مَزدای اَشَوَن!

مرا از آن نام خویش که بزرگتر و بهتر و زیباتر از هر چیز و به روز پسین، کارآمدتر و پیروزمَندتر و چاره‌بخش‌تر است و بهتر بر دشمنی دیوان و مردمان [دُروَند] چیره شود، بیاگاهان...

۶

... تا من بر همهٔ دیوان و مردمان [دُروَند] پیروز شوم؛ تا من بر همهٔ جادوان و پریان چیره شوم؛ تا هیچ کس نتواند برمن چیره شود: نه دیوان و نه مردمان [دُروَند] و نه جاودان و نه پریان.

۷

آنگاه اَهوره‌مَزدا گفت:

ای زَرتُشتِ اَشَوَن!

یکم: منم سرچشمهٔ دانش و آگاهی.

دوم: منم بخشندهٔ گله و رمه.

سوم: منم توانا.

چهارم: منم بهترین اَشَه.

پنجم: منم نشانِ همهٔ دَهِشهایِ نیکِ اَشَه نژادِ مَزدا آفریده.

ششم: منم خِرَد.

هفتم: منم خِرَدمند.

هشتم: منم دانایی.

نهم: منم دانا.

۸

دهم: منم وَرجاوَندی.

یازدهم: منم وَرجاوَند.
دوازدهم: منم آهوره.
سیزدهم: منم زورمَندترین.
چهاردهم: منم دور از دسترس دشمن.
پانزدهم: منم شکست‌ناپذیر.
شانزدهم: منم به یاددارندهٔ پاداش هر کسی.
هفدهم: منم همه را نگهبان.
هیجدهم: منم همه را پزشک.
نوزدهم: منم آفریدگار.
بیستم: منم نامبردار به مَزدا.

۹

ای زرتشت!
روزان و شبان مرا با نیاز برازندهٔ زَور بستای.
اینچنین، من ــ آهوره‌مَزدا ــ یاری رسانی و پناه‌بخشی را به سوی تو آیم.
سُروشِ پارسا، یاری رسانی و پناه‌بخشی را به‌سوی تو آید.
آبها و گیاهان و فَرَوَشی های اَشَوَنان [نیز] یاری رسانی و پناه‌بخشی را به‌سوی تو آیند.

۱۰

ای زَرتُشت!
اگر خواستار چیرگی بر دشمنیِ دیوان و مردمان [دُروَند] و جادوان و پریان و کَوی ها و کَرَپ های ستمکار و راهزنان و اَشموغانِ دوپا و گرگان چار پا...

۱۱

... [اگر خواستار چیرگی بر] سپاه فراخ سنگر، بزرگ درفش، افراشته درفش، گشوده درفش و خونین درفشِ دشمنی، پس در همهٔ روزان و شبان، این نامها را بازگیر:

۱۲

پشتیبان نام من است.

آفریننده و نگاهبان نام من است.
شناسنده و سپندترین مینو[1] نام من است.
چاره‌بخش نام من است.
چاره‌بخش‌ترین نام من است.
پیشوا نام من است.
بهترین پیشوا نام من است.
اَهوره نام من است.
مَزدا نام من است.
اَشَوَن نام من است.
اَشَوَن‌ترین نام من است.
فَرِّه‌مَند نام من است.
فَرِّه‌مَندترین نام من است.
بسیاربینا نام من است.
بسیاربیناتر نام من است.
دوربیننده نام من است.
دوربیننده‌تر نام من است.

۱۳

نگاهبان نام من است.
پشت و پناه نام من است.
دادار نام من است.
نگاهدارنده نام من است.
شناسنده نام من است.
بهترین شناسانده نام من است.
پرورنده نام من است.
فْشوشومَنْثرَه نام من است.

۱. سنج. گاه. یس. ۴۵، بند ۵ و زیر.

جویایِ شهریاریِ نیکی نام من است.
بیشتر جویایِ شهریاریِ نیکی نام من است.
شهریارِ دادگر نام من است.
دادگرترین شهریار نام من است.

۱۴

نافریفتار نام من است.
نافریفتنی نام من است.
برستیهندگی چیره‌شونده نام من است.
به یک زخم بر دشمن پیروز شونده نام من است.
همه را شکست‌دهنده نام من است.
آفریدگار یگانه نام من است.
بخشندهٔ همهٔ دَهِشها نام من است.
بخشندهٔ بسیار خوشیها نام من است.
بخشایشگر نام من است.

۱۵

به خواستِ خود نیکی کننده نام من است.
به خواستِ خود پاداش‌رسان نام من است.
سودمند نام من است.
نیرومند نام من است.
نیرومندترین نام من است.
اَشَوَن نام من است.
بزرگ نام من است.
برازندهٔ شهریاری نام من است.
به شهریاری برازنده‌ترین، نام من است.
دانا نام من است.
داناترین، نام من است.

دورنگرنده نام من است.

اینچنین است نامهای من.

۱۶

ای زَرتُشت!

آن که در این جهان اَستومَند، این نامهای مرا باژگیرد یا روزان و شبان، به بانگ بلند بخواند...

۱۷

... آن که این نامها را هنگام برخاستن از خواب یا به گاهِ خفتن، به گاهِ خفتن یا هنگام برخاستن از خواب، هنگام کُشتی بستن یا کُشتی گشودن، هنگام رفتن از جایی به‌جایی یا هنگام رفتن از شهر و کشور به‌سوی کشوری دیگر، بخواند...

۱۸

... در این روز و در این شب، کارد بر او کارگر نشود؛ چکش و تیر و خنجر و گرزی که خشمی با نهادی سرشار از دروغ به‌سوی او پرتاب کند، بر او کارگر نشود و سنگهای فَلاخَن بدو نرسد.

۱۹

این نامهای بیستگانه، همچون زرهٔ پشتِ سر و زرهٔ پیشِ سینه در برابر گروه [ناپیدای] دُروَندان و نابکارانِ «وَرِنَ» و «کَیَذَ»ی تبهکار، به‌زیانِ اهریمنِ نابکار ناپاک بکار رود؛ چنان که گویی هزارمرد، مردی تنها را نگاهبانی کنند.

۲۰

«ای اَهوره!

این را از تو می پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:

کیست آن پیروزمندی که در پرتو آموزشهایِ تو، هَستان را پناه بخشد؟

ای مَزدا!

مرا آشکارا از برگماشتن آن رَدِ درمان‌بخش زندگی بیاگاهان و [بگذار] که

سُروش و منش‌نیک بدو و به هر کس که تو خودْ او را خواستاری، روی آورند.»[1]

۲۱

درود بر فَرّ کیانی.
درود بر ایران ویج.
درود بر «سَوگ».
درود بر آب «دائیتیا».
درود بر آبِ «اَردویسورَ اَناهیتا».
درود بر همهٔ آفریدگان اَشَوَن.
«یَثَه اَهو وَیرْیو...»
«اَشِمْ وُهو...»

۲۲

«اَهونَ وَیرْیَه...» را می‌ستاییم.
اَردیبهشت، زیباترین اَمشاسْپَند را می‌ستاییم.
توانایی و نیرومندی و زور و پیروزی و فَرّ و نیرو را می‌ستاییم.
اَهوره‌مَزدای رایومَندِ فَرّه‌مَند را می‌ستاییم.
«یِنگْهِه هاتَم...»

۲۳

«یَثَه اَهو وَیرْیو...»
درود و ستایش و نیرو خواستارم اَهوره‌مَزدای رایومَندِ فَرّه‌مَند را.
«اَشِمْ وُهو...»

۲٤

ای زَرتُشت!
تو همواره دوست را از دشمن بدخواه، نگاهدار باش!
روامدار که دوست دچار گزند شود!

۱. گاه. یسـ. ٤٤، بند ١٦

مگذار که دوست، از آسیب به رنج افتد!

مگذار آن مرد دینْ‌آگاهی که مرا و اَمشاسْپَندان را نیازی بزرگ یا پیشکشیِ خُرد آورَد، از دارایی خویش بی‌بهره ماند!

۲۵

ای زَرتُشت!

این است بهمن آفریدهٔ من.

ای زَرتُشت!

این است اَردیبهشت آفریدهٔ من.

ای زَرتُشت!

این است شهریور آفریدهٔ من.

ای زَرتُشت!

این است سْپَندارمَذ آفریدهٔ من.

ای زَرتُشت!

اینانند خُرداد و اَمرداد، هردوان از آفریدگان من. اینان اَشَونانی را که به دیگر سرای درآیند، پاداش بخشند.

۲۶

ای زَرتُشتِ اَشَوَن!

به میانجیِ خِرَد و دانش من، [دریاب که] سرانجام زندگی و زندگانی آینده چگونه است.

۲۷

هزار درمان [برساد]!

ده‌هزار درمان از سْپَندارمَذ [برساد]!

با [یاری] سْپَندارمَذ، دشمنیِ دیو را از هم بپاشید و [او را] پریشان کنید؛ گوشهایش را بردرید؛ دستهایش را بربندید؛ رزم‌افزارش را درهم شکنید و به زنجیرش درکشید؛ بدان‌سان که هماره دربند ماند.

۲۸

ای مَزدا!
آیا اَشَوَن بر دُروَند پیروز خواهد شد؟[1]
آیا اَشَوَن بر دُروج چیرگی خواهد یافت؟
آیا اَشَوَنان بر دُروَندان چیره خواهند شد؟[1]
نیرویِ شنوایی ِ اَهوره‌مَزدا را می‌ستاییم که «مَنثْره» را شنید.
نیرویِ یادگیریِ اَهوره‌مَزدا را می‌ستاییم که «مَنثْره» را ازبر کرد.
نیرویِ گفتارِ اَهوره‌مَزدا را می‌ستاییم که «مَنثْره» را برزبان راند.
کوه «اوشیدَم» (اوشیدَرِنَ) را روزان و شبان با نیاز برازندهٔ زَور می‌ستاییم.

۲۹

زَرتُشت گفت:
بدین چاره، شما را[2] به زیر زمین برانم.
به میانجیِ دیدگانِ سْپَندارمَذ، راهزن برزمین افگنده شود.

۳۰

هزار درمان [برساد]!
ده هزار درمان [برساد]!
فَرَوَشی این اَشَوَن مرد را که به «اَسموخوانْوَنتْ» نامبردار است، می‌ستاییم.
از آن پس، خواستارم که همچون مردی دینْ پذیرفتار، [فَرَوَشی های] دیگر اَشَوَنان را بستایم.
[فَرَوَشیِ] «گَوکِرِنَ»یِ توانایِ مَزدا آفریده را می‌ستاییم.
گَوکِرِنَیِ توانایِ مَزدا آفریده را می‌ستاییم.

۱. سنج. گاه، یس. ۴۸، بند ۲.
۲. خطاب زرتشت به دیوان است.

۳۱

.... [۱]

«اَشِمْ وُهو...»

۳۲

سْپَندارمَذِ اَشَوَنِ کارساز را می‌ستاییم...[۲]

اینک آن بزرگتر از همه ــ آن اَهوره‌مَزدا ــ را «اَهو» و «رَتو» برمی‌گزینیم تا اهریمن نابکار را براندازیم؛ تا دیو خشمِ خونینْ درفش را برافگنیم؛ تا دیوان مَزَنْدَری را برانیم؛ تا دیوان و دُروَندان وَرِنَ را براندازیم؛ تا اَهوره‌مَزدای رایومَندِ فَرَّه‌مَند را والا بشناسیم؛ تا اَمشاسْپَندان را والا بشناسیم؛ تا ستارهٔ رایومَندِ فَرَّه‌مَند، تِشْتَرِ پرفروغ را والا بشناسیم؛ تا اَشَوَن مرد را والا بشناسیم؛ تا همهٔ آفریدگانِ اَشَوَنِ «سْپَنْد مینو» را والا بشناسیم.

۳۳

«اَشِمْ وُهو...»

«اَهمایی رَئِشْچَه...»[۳]

«اَشِمْ وُهو...»

هزار درمان [برساد]! ده‌هزار درمان [برساد]!

«اَشِمْ وُهو...»

ای مَزدا!

مرا به یاری بشتاب!

۱. = چهار سطر آخر بند ۲۸ همین یشت.

۲. درمتن، چند واژه از این بند افتاده است.

۳. یسـ . ۶۸، بند ۱۱

۲
هَفتَن یَشتِ کوچک

۱

اَهوره‌مَزدای رایومَندِ فَرّه‌مَند را.
اَمشاسْپَندان را.
بهمن را.
آشتیِ پیروز را که دیدبانِ دیگر آفریدگان است.
دانشِ سرشتیِ مَزدا آفریده را.
دانشِ آموزشیِ مَزدا آفریده را...

۲

اَردیبهشت زیباتر را.
نمازِ نیرومندِ مَزدا آفریدهٔ «اَیرِیَمَن ایشْیَه» را.
«سَوَک»یِ نیکِ فراخ‌دیدگاه مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن را.
شهریور را.
فلزّ گداخته را.
مهربانی و جوانمردیِ اندوهگسارِ درویشان را...

۳

سْپَندارمَذِ نیک را.
راتایِ نیکِ فراخ‌دیدگاهِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن را.
خُردادِ رَد را.
یا یرْیَه هوشیتی را.
[ایزدانِ] سال، رَدانِ اَشَوَنی را.

اَمُردادِ رَد را.
گلهٔ پرواری و کشتزار گندم سودبخش را.
گَوکِرِنَ‌یِ نیرومندِ مَزدا آفریده را...

۴

مهر فراخ چراگاه و رامِ بخشندهٔ چراگاه خوب را.
اَردیبهشت و آذر اَهوره‌مَزدا را.
رَدِ بزرگ، اَپامْ نَپات را.
آب مَزدا آفریده را...

۵

فَرَوَشی های اَشَوَنان و گروه زنان دارندهٔ پسران نامور را.
یا یِرْیَه هوشیتی را.
اَمَ‌یِ نیک آفریدهٔ بُرزمَند را.
بهرامِ اَهوره آفریده را.
اوپَرَتاتِ پیروز را.
سُروشِ پارسایِ پاداش‌بخشِ پیروزِ گیتی افزای را.
رَشْنِ راست‌ترین و اَرشْتادِ گیتی افزای و جهان‌پرور را خشنود کنیم.
«یَتَه اَهو وَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.
«یَثه اَهو وَیرْیو...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

۶

اَهوره مَزدای رایومَندِ فَرّه‌مَند را می‌ستاییم.
اَمشاسْپَندان، شهریارانِ نیکِ خوب کُنش را می‌ستاییم.
بهمن اَمشاسْپَند را می‌ستاییم.
آشتیِ پیروز را که دیدبانِ دیگر آفریدگان است، می‌ستاییم.
دانشِ سرشتیِ مَزدا آفریده را می‌ستاییم.
دانشِ آموزشیِ مَزدا آفریده را می‌ستاییم.

۷

آردیبهشت، زیباترین اَمشاسْپَند را می‌ستاییم.
نماز نیرومندِ مزدا آفریدهٔ «ایرْیَمَن ایشْیَه» را می‌ستاییم.
سَوکَ‌یِ نیکِ فراخ دیدگاهِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن را می‌ستاییم.
شهریور اَمشاسْپَند را می‌ستاییم.
فلزِ گداخته را می‌ستاییم.
مهربانی و جوانمردیِ اندوهگسارِ درویشان را می‌ستاییم.

۸

سْپَندارمَذِ نیک را می‌ستاییم.
راتایِ نیکِ فراخ دیدگاهِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن را می‌ستاییم.
خُرداد اَمشاسْپَند را می‌ستاییم.
یایرْیَه هوشیتی را می‌ستاییم.
[ایزدان] اَشَوَنِ سال، رَدانِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
اَمُرداد اَمشاسْپَند را می‌ستاییم.
گلهٔ پرواری و کشتزارِ گندمِ سودبخش را می‌ستاییم.
گَوکِرِنَ‌یِ نیرومندِ مَزدا آفریده را می‌ستاییم.

۹

مهر فراخ چراگاه را می‌ستاییم.
رامِ بخشندهٔ چراگاه خوب را می‌ستاییم.
آردیبهشت و آذرِ اَهوره‌مَزدا را می‌ستاییم.
رَدِ بزرگوار، شهریارِ شیدوَر، اَپامْ نَپاتِ تیز اسب را می‌ستاییم.
آبِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن را می‌ستاییم.

۱۰

فَرَوَشی هایِ پاکِ نیکِ توانایِ اَشَوَنان را می‌ستاییم.

گروه زنان دارندهٔ پسران نامور را می‌ستاییم.
یایرْیَه هوشیتی را می‌ستاییم.
آمَ‌یِ نیک آفریدهٔ بُرزمَند را می‌ستاییم.
بهرامِ اَهوره‌آفریده را می‌ستاییم.
اوپَرَتاتِ پیروز را می‌ستاییم.
سُروشِ پارسایِ پیروزِ گیتی افزای، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
رَشْنِ راست‌ترین را می‌ستاییم.
اَرشْتادِ گیتی افزای و جهان‌پرور را می‌ستاییم.

۱۱

ای زَرتُشت!

او جادوان و دیوان و مردمان [دُروَند] را نابود کند.

ای زَرتُشتِ سِپیتْمان!

کسی که براستی به خانمان ما بستگی دارد، همان‌دم که چنین سخنی را برزبان آورد، هر دروغی را نابود کند. از گفتار او هر دروغی نابود شود.

۱۲

کسی را که برای بازداشتنِ دشمنِ دینِ مَزداپرستی از [یاوریِ] آنان ــ هفت اَمشاسْپَندان، شهریارانِ نیکِ خوب کُنش ــ بهره‌مند شود، می‌ستاییم.

آب اَشَوَنِ مزداآفریده را که چونان اسبی روان است، می‌ستاییم.

۱٤ ــ ۱۳

.... ۱

۱۵

«یِثه آهو وَیرْیو...»

.... ۲

۱. در متن، واژه‌ها و جمله‌های این دو بند، درهم ریخته است و معنی روشنی از آنها برنمی‌آید.

۲. بندهای ۵ ــ ۱ همین یشت.

«اَشِمْ وُهو...»
«آهمایی رَئِشْچَه...»[1]

هَفتَن یَشتِ بزرگ[2]

۱. = یسن ۶۸، بند ۱۱

۲. درمتن، بخشی به نام «هَفتن یَشتِ بزرگ» آمده که همان «هفت هات» (هاتهای ۴۲ ـ ۳۵) یسنه است و دوباره آوردن آن را در این جا لازم نمی بینیم.

۳
اَردیبهشت یَشت

خشنودیِ اَردیبهشت، زیباترین امشاسْپَند، [نمازِ] اَیریَمَن ایشْیَه‌یِ نیرومندِ مَزدا آفریده و سَوَک‌یِ نیکِ فراخ دیدگاهِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن را.

«یَثَه آهو وَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.

«یَثَه آهو وَیرْیو...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

۱

آهوره‌مَزدا به سپیتْمان زَرتُشت گفت:

ای سِپیتْمان زَرتُشت! ای ستاینده و زَوت و دادخواه و اندرزگوی و نیایشگر و مهربان و سرودخوان!

هنگامی که من و اردیبهشت، گیهانِ روشن و درخشان و خانه‌های خورشیدسان را آفریدیم...[1] بویژه ستایش و نیایش ما اَمشاسْپندان را...

۲

زَرتُشت گفت:

ای آهوره‌مَزدا! ای مژده‌رسانِ گفتارِ راست!

اینک سِپیتْمان زَرتُشت ـــ ستاینده و زَوت و دادخواه و اندرزگوی و نیایشگر و مهربان و سرودخوان ـــ را بفرمای:

چگونه بود [آن سخن]، هنگامی که تو و اَردیبهشت، گیهانِ روشن و درخشان و خانه‌های خورشیدسان را آفریدید...[1] بویژه ستایش و نیایش شما اَمشاسْپندان را؟

۱. درمتن به جای نقطه‌ها چندین واژه آشفته شده و معنی روشنی از آنها به‌دست نمی‌آید.

۳

من اَردیبهشت را همی خوانم.

هنگامی که من اَردیبهشت را بخوانم، آرامگاهِ نیکِ دیگر اَمشاسپَندان نیز ــ که مَزدا آن را با اندیشهٔ نیک نگاهداری می‌کند؛ که مَزدا آن را با گفتار نیک نگاهداری می‌کند؛ که مَزدا آن را با کردار نیک نگاهداری می‌کند ــ گشوده شود.

آن آرامگاهِ نیک در گَرزْمانِ اَهوره است.

۴

گَرزَمان، مردمان اَشَوَن راست.

هیچ‌یک از دُروَندان، دیدار اَهوره‌مَزدا را بدان راهی نیابد.

۵

[نماز] اَیرْیَمَن ایشْیَه که اَنگْرَمَینیو» و همهٔ جادوان و پریان را برمی‌اندازد، بزرگترین مَنْثَرهِ‌یِ وَرجاوند است؛ بهترین مَنْثَرهِ‌یِ وَرجاوند است؛ زیباترین مَنْثَرهِ‌یِ ورجاوند است.

در میان مَنْثَره‌های وَرجاوند نیرومند است. نیرومندترین مَنْثَره‌یِ ورجاوند است.

در میان مَنْثَره‌های وَرجاوند استوار است. استوارترین مَنْثَره‌یِ وَرجاوَند است.

در میان مَنْثَره‌های وَرجاوَند پیروز است. پیروزترین مَنْثَره‌یِ وَرجاوَند است.

در میان مَنْثَره‌های وَرجاوَند درمان‌بخش است. درمان‌بخش‌ترین مَنْثَره‌یِ وَرجاوَند است.

۶

کسی [از پزشکان] به یاری «اَشَه» درمان کند. کسی [از پزشکان] به‌یاری دانش، درمان کند. کسی [از پزشکان] با کارد درمان کند. کسی [از پزشکان] با گیاهان درمان کند. کسی [از پزشکان] با مَنْثَره درمان کند.

درمان‌بخش‌ترینِ پزشکان کسی است که با مَنْثَره‌یِ وَرجاوَند درمان کند.[1]

آن که [بیماریهایِ] اندرونهٔ اَشَوَن مرد را درمان کند، درمان‌بخش‌ترینِ پزشکان است.

۱ وند. فر. ۷، بند ٤٤

۷

ای ناخوشیها بگریزید!
ای مرگ بگریز!
ای دیوان بگریزید!
ای پَتیارگان بگریزید!
ای آشموغِ کینه‌ور، از آشَه بگریز!
ای مرد ستمکار بگریز!

۸

ای آژدها نژادان بگریزید!
ای گرگ نژادان بگریزید!
ای [بدنهادان و گزندرسانان] دو پا بگریزید!
ای «تَرومَیتی» بگریز!
ای «پَیری مَیتی» بگریز!
ای تب بگریز!
ای دروغزن بگریز!
ای آشوب و ناآرامی بگریز!
ای مردِ بدچشم بگریز!

۹

ای دروغ گوترینِ دروغ گویان بگریز!
ای زنِ روسپیِ جادو بگریز!
ای زنِ بدکارهٔ «کَخوارِذَ» بگریز!
ای بادِ اَپاختَر[1] بگریز!
ای بادِ اَپاختَر نابود شو!
هرآن که از نژاد این آژدهاست، نابود شود!

۱. در اساطیر ایران، «اَپاختر» (= شمال) جای اهریمن و دیوان و دروجان است.

۱۰

آن که هزار بار هزار تن و ده هزار بار ده هزار تن از این دیوان را بکشد، ناخوشیها را براندازد؛ مرگ را براندازد؛ دیوان را براندازد؛ پَتیارگان را براندازد؛ آشموغ ِدشمنِ اَشَه را براندازد؛ مردمِ ستمکار را براندازد.

۱۱

اَژدهانژادان را براندازد؛ گرگ‌نژادان را براندازد؛ [بدنهادان و گزندرسانان] دو پا را براندازد؛ تَرومَیتی را براندازد؛ پَیری مَیتی را براندازد؛ تب را براندازد؛ دروغزن را براندازد؛ آشوب و ناآرامی را براندازد؛ بدچشم را براندازد.

۱۲

دُروَندترینِ دُروَندان را براندازد؛ زنِ روسپیِ جادو را براندازد؛ زن بدکارهٔ کَخوارِذَ را براندازد؛ بادِ اپاختر را براندازد؛ بادِ اپاختر را نابود کند. آن را که [از بدنهادان و گزندرسانان] دو پاست، نابود کند.

۱۳

اگر کسی هزار بار هزار تن و ده هزار بار ده هزار تن از این دیوان را بکشد، فریفتارترین دیوان ـــ اهریمن تبهکار ـــ از فرازِ آسمان سرنگون گردد و فروافتد.

۱٤

اهریمن تبهکار گفت:
وای برمن از [دست] اردیبهشت.
ناخوش‌ترینِ ناخوشیها را براندازد.
با ناخوش‌ترینِ ناخوشیها بستیزد.
تباه‌ترینِ تباهیها را براندازد.
با تباه‌ترینِ تباهیها بستیزد.
دیوترینِ دیوان را براندازد.
با دیوترینِ دیوان بستیزد.
پَتیاره‌ترینِ پَتیارگان را براندازد.

با پَتیاره‌ترین پَتیارگان بستیزد.
آشموغِ دشمنِ اَشَه را براندازد.
با آشموغِ دشمنِ اَشَه بستیزد.
ستمکارترینِ مردمان را براندازد.
با ستمکارترینِ مردمان بستیزد.

۱۵

اَژدهانژادترینِ اَژدهانژادان را براندازد.
با اژدهانژادترینِ اَژدهانژادان بستیزد.
گرگ‌نژادترینِ گرگ‌نژادان را براندازد.
با گرگ‌نژادترینِ گرگ‌نژادان بستیزد.
[بدنهادترین و گزندرسان‌ترینِ] دوپایان را براندازد.
با [بدنهادترین و گزندرسان‌ترینِ] دوپایان بستیزد.
تَرومَیتی را براندازد.
با تَرومَیتی بستیزد.
پَیری مَیتی را براندازد.
با پَیری مَیتی بستیزد.
سخت‌ترینِ تبها را براندازد.
با سخت‌ترینِ تبها بستیزد.
دروغزن‌ترینِ دروغزنان را براندازد.
با دروغزن‌ترین دروغزنان بستیزد.
ستیهنده‌ترینِ ستیهندگان را براندازد.
با ستیهنده‌ترین ستیهندگان بستیزد.
بدچشم‌ترینِ بدچشمان را براندازد.
با بدچشم‌ترینِ بدچشمان بستیزد.

۱۶

دُروَندترینِ دُروَندان را براندازد.

با دُرونَدترینِ دُروَندان بستیزد.
زنِ روسپیِ جادو را براندازد.
با زنِ روسپیِ جادو بستیزد.
زنِ بدکارهٔ کَخوارِذَ را براندازد.
با زنِ بدکارهٔ کَخوارِذَ بستیزد.
بادِ اپاختر را براندازد.
با باد اپاختر بستیزد.

۱۷

دروج باید بکاهد!
دروج باید نابود شود!
دروج باید سپری گردد و یکسره نابود شود!
تو [ــ دروج ــ] باید در اپاختر ناپدید شوی!
تو نباید جهانِ اَستومَندِ اَشَه را نابود کنی!

۱۸

اَردیبهشت، زیباترین اَمشاسْپَند را برای فَرّ و فروغش با نماز[ی به بانگِ] بلند و با زَور می‌ستاییم.

اردیبهشت، زیباترین اَمشاسپند را با هَومِ آمیخته به شیر، با بَرسَم، با زبانِ خِرَد و «مَنْتَره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک] و با زَور و سخنِ رسا می‌ستاییم.
«یِنگْهه هاتَم ...»

۱۹

«یَتَه اَهو وَیْریو ...»
درود می‌فرستیم به زیباترینِ اَمشاسْپَندان، اَردیبهشت؛ به [نماز] اَیْریَمَن ایشْیَه‌یِ مَزدا آفریده و به سَوکِ‌یِ نیکِ فراخ دیدگاهِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن.
«اَشِمْ وُهو ...»
«اَهمایی رَئِشچَه ...»[۱]

۱. = یسـ. ۶۸، بند ۱۱

٤
خُرداد یَشت

۱

اَهوره‌مَزدا به سپیتمان زَرتُشت گفت:

مـن یـاری و رستـگاری و رامش و بهـروزی خُرداد را بـرای مـردمـان اَشَوَن بیافریدم...[۱]

کسی که در میان اَمشاسپَندان، او را بستاید، بدان مانَد که اَمشاسپَندان بهمن و اَردیبهشت و شهریور و سپَندارمَذ و خُرداد و اَمُرداد را ستوده باشد.

۲

کسی که هزار بار هزار، ده هزار بار ده هزار، صد هزار بار صد هزار در ستیز با دیـوان، نامـهای اَمشـاسپَنـدان ــ [بویـژه] خُرداد ــ را یـاد کـنـد، «نَسو»، «هَشی»، «بَشی»، «سَئِنی» و «بوجی» از او دور شود.

۳

نخست من به آواز بلند، اَشَوَن مرد را می‌گویم:

اگـر کسـی بـدیـن‌سـان در مـیـان ایـزدانِ مـیـنُـوی، بـه رَشْـنِ راسـت‌تـریـن و بـه اَمشاسپَندان روی نـیـاز آورد، همهٔ آنان را ــ که دارای چنین نامهایی دلیرانه‌اند ــ اَشَوَن مـرد را از نَسـو، هَشی، بَشی، سَئِنـی، بـوجی، سپاهِ فراخ سنـگـر و افراشته درفشِ دشمن، مردم ستمکارِ دُروَند، تیغ درخشان، جادو، پری، و تباه روزگاری رهایی بخشند.

٤

چگونه راهِ اَشَوَن مردِ از راهِ دُروَند مرد بازشناخته شود؟

۱. در این جا، چندین واژه از متن تباه شده است و معنی درستی از آنها برنمی‌آید.

آنگاه اَهوره‌مَزدا گفت:

اگر کسی «مَنْثْرِه» را ازبر بخواند یـا از یاد خویش بگذراند یا بازگیرد یا به آواز بلند بخواند و شیاری به گرد خویش بکشد، خویشتن را در آسودگی نگاه تواند داشت.[1]

۵

هریک [از شما] ــ تو[2] و دُروج ــ را که آشکارباشید، هریک [از شما] را در هر کاری که باشید، هریک از شمـا را که پنهان [بـاشید]، هریک [از شما] را ــ تو و دروج را ــ من از خانمانهای ایرانی بیرون رانم.

تو و دروج را من به‌بند درکشم.

تو و دروج را من براندازم.

تو و دروج را من به زیر پا افگنم.[3]

۶

سه شیار بکشد؛ [سه]. من اَشَوَن مرد را می‌گویم.

شش شیار بکشد؛ شش. من اَشَوَن مرد را می‌گویم.

نُه شیار بکشد؛ نُه. من اَشَوَن مرد را می‌گویم.

۷

نامهای اَمشاسْپَنـدان، «دُروج»های به «نَسو» پیوسته و تخمه و نژاد «کَرَپ»ها را نابود کند.

زَوت ــ زَرتُشـت ــ به خواست و کـام خـویش ــ چنان که هـمـیشه خواست و کام اوست ــ آنان را به دوزخ هولناک [براند].

۸

هـنـگامی که آفتـاب هـنوز فرونشسته اسـت و پس از فـرونشستن آفتاب، او[4] با

۱. شیار کشیدن در این جا یادآور شیاری است که در آیین برشنوم برگرد برشنوم گاه می‌کشند. ← وند. فر. ۹، بند ۱۰ و ۱۱

۲. دُروَند

۳. مضمون این بند، همان «مَنْثْرِه» است که در بند پیش، سخن از آن رفت

۴. زرتشت

رزم‌افزاری کُشنده، به خشنودیِ ایزدانِ مینُوی و شناختِ درستِ آنان، «نَسو» را فروکوبد و به‌سوی آپاختر [براند] و آن تباهکار را به کام نیستی درافکند.

۹

ای زَرتُشت!

تو نباید این «مَنْتَره» را بیاموزی جزبه پدریا پسریا برادرتنی یا آتُربان وابسته به پایگاههای سه‌گانه: کسی که به نیکی نامبردار، نیکْ دین، پرهیزگار و اَشَوَن است؛ کسی که دلیرانه در همه‌جا به گسترش دین کوشد.

۱۰

او را ـــ آمشاسْپَند خُرداد را ـــ برای فَرّ و فروغش با نماز[ی به بانگِ] بلند و با زَور می‌ستاییم.

ما آمشاسْپَند خُرداد را با هَومِ آمیخته با شیر، با بَرسَم، با زبانِ خِرَد، و «مَنْثَره» با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زَور و با سخنِ رسا می‌ستاییم.

«یِنگْهِه هاتَم...»

۱۱

«یَثَه آهو وَیرْیو...»

درود می‌فرستم به خردادِ راد، به یایرْیَه هوشیتی، به فرشتگانِ سال و به رَدانِ اَشَه.

«اَشِمْ وُهو...»

«اَهْمایی رَئِشچَه...»[1]

۱. = یسن ۶۸، بند ۱۱

۵
آبان یَشت

خشنودی آبِ بی آلایشِ اَشَوَنِ «اَرِدْوی» و همهٔ گیاهان مَزدا آفریده را.

[راسپی:]

«یَثه اَهو وَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.

[زَوت:]

«اَثارَتوش اَشاتْ چیتْ هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.



کردهٔ یکم

۱

اَهوره‌مَزدا به سِپیتْمان زَرتُشت گفت:

ای سِپیتْمان زَرتُشت!

«اَرِدْویسوَر اَناهیتا» را ــ که در همه جا [دامان] گسترده، درمان‌بخش، دیوستیز و اَهورایی کیش است ــ به خواست من بستای!

اوست که در جهان اَستومَند، برازندهٔ ستایش و سزاوار نیایش است.

اوست اَشَوَنی که جان افزاید و گله و رمه و دارایی و کشور را افزونی بخشد.

[اوست] اَشَوَنی که فزایندهٔ گیتی است.

۲

اوست که تخمهٔ همهٔ مردان را پاک کند و زهدان همهٔ زنان را برای زایش، [از آلایش] بپالاید.

اوست که زایمان همهٔ زنان را آسانی بخشد و زنان باردار را به هنگامی که بایسته است، شیر [در پستان] آورد.

۳

اوست برومندی که در همه جا بلند آوازه است.
اوست که در بسیار فرّه‌مندی، همچندِ همهٔ آبهایِ روی زمین است.
اوست زورمندی که از کوه «هُکَر» به دریای «فَراخ کَرت» ریزد.

۴

بدان هنگام که اَرِدْوی‌سوَر اَناهیتا ــ آن دارندهٔ هزار دریاچه و هزار رود، هریک به درازای چهل روز راه مردی چابک سوار ــ به سوی دریای فَراخ کَرت روان شود، سراسر کرانه های آن دریا به جوش درافتد و میانهٔ آن برآید.

۵

از این آبی که از آنِ من است، به هریک از هفت کشور، رودی روان شود؛
[رودی] از آبی که از آنِ من است و در زمستان و تابستان یکسان روان است.
او[1] برایِ من، آب را و تخمهٔ مردان را و زهدان و شیرِ زنان را پاک کند.

۶

من ــ آهوره‌مَزدا ــ او را به نیروی خویش، هستی بخشیدم تا خانه و روستا و شهر و کشور را بپرورم و پشتیبان و پناه‌بخش و نگاهبان باشم.

۷

ای زَرتُشت!
اَرِدْوی‌سوَر اَناهیتا ازسوی آفریدگار مَزدا برمی‌خیزد. بازوان زیبا و سپیدش ــ که به زیورهای با شکوه دیدنی آراسته است ــ به ستبریِ کتفِ اسبی است.
آن نازنینِ بسیار نیرومند روان می‌شود در نهادِ خویش چنین می اندیشد.

۱. اَرِدْوی

۸

ـــ کدامین کس مرا نیایش کند؟

ـــ کیست که مرا زَورِ آمیخته با هَوم، آمیخته به شیرِ به آیینْ ساخته و پالوده نیاز کند؟

چنین پیمان‌شناسِ نیک‌دلی را خوشی پسندم و خواستارم [که او] خرّم و شادمان [مانَد]!

۹

او را ـــ آن اَرِدْویسوَر اَناهیتای اَشَوَن را ـــ برای فَرّ و فروغش با نماز[ی به بانگِ] بلند، با نمازِ نیک گزارده و با زَور می‌ستایم.

ای اَرِدْویسوَر اَناهیتا!

بشود که تو از پیِ دادخواهی، [ما را] به فریاد رسی!

اینچنین تو بهتر ستوده خواهی شد با هَومِ آمیخته به شیر، با بَرسَم، با زبانِ خِرَد و «مَنْثرَه»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زَور و با سخنِ رسا.

«یِنگْهِه هاتَم...»

کردهٔ دوم

۱۰

.... ۱

۱۱

اوست که بر گردونه نشسته، لگام بر دست، گردونه می‌راند و روانِ جویایِ ناموری‌اش، اینچنین در نهادِ خویش اندیشه کنان است:

ـــ کدامین کس مرا نیایش کند؟

ـــ کیست که مرا زَورِ آمیخته به هَوم، آمیخته به شیر به آیینْ ساخته و پالوده نیاز کند؟

۱. = بند ۱ همین یشت.

چنین پیمان‌شناسِ نیک‌دلی را خوشی پسندم و خواستارم [که او] خرّم و شادمان [مانَد]!

.... ۲

کردهٔ سوم

۱۲

....

۱۳

اوست که با چهار اسب بزرگِ سپید ــ یک رنگ و یک نژاد ــ بر دشمنیِ همهٔ دشمنان ــ دیوان و مردمان [دُروَند] و جادوان و پریان و «کَوی»ها و «کَرَپ»های ستمکار ــ چیره شود.

....

کردهٔ چهارم

۱۴

....

۱۵

اوست آن زورمندِ درخشانِ بلند بالای بُرزمَندی که روزان و شبان ــ در بزرگی همچندِ همهٔ آبهای رویِ زمین ــ به نیرومندی روان شود.

....

کردهٔ پنجم

۱۶

....

۲. = بند ۹ همین یشت. (بند یکم در آغاز و بند نهم در پایان همهٔ کرده‌های این یشت می‌آید و ما ــ بی یادآوری دیگر بار ــ یک سطر نقطه‌چین به جای آنها می‌گذاریم.)

۱۷

او را بستود آفریدگار ــ آهوره‌مَزدا ــ در ایران‌ویج در کرانهٔ [رود] «دایتیا»ی نیک با هَومِ آمیخته به شیر، با بَرسَم، با زبانِ خِرَد و «مَنْثره» با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زَور و با سخن رسا . . .

۱۸

و از وی خواستار شد:

ای اَرِدْویسوَر اَناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که من پسر «پُوروشَسپ» ــ زَرتُشتِ اَشَوَن ــ را برآن دارم که هماره دینی بیندیشد، دینی سخن گوید و دینی رفتار کند.

۱۹

اَرِدْویسوَر اَناهیتا ــ که همیشه خواستارِ زَورنیازکننده و به آیینْ پیشکش آورنده را کامروا کند ــ او را کامیابی بخشید.

....

کردهٔ ششم

۲۰

....

۲۱

هوشنگِ پیشدادی در پای [کوه] البرز، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد . . .

۲۲

و از وی خواستار شد:

ای اَرِدْویسوَر اَناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که من بزرگترین شهریار همهٔ کشورها شوم؛ که بر همهٔ دیوان و مردمان [دُروَند] و جادوان و پریان و «کَوی»ها و «کَرَپ»های ستمکار چیرگی یابم؛ که دوسوم از دیوان مَزَندَری و دُروَندانِ وَرِنَ را برزمین افگنم.

۲۳

آرِدْویسوَر آناهیتا ــ که همیشه خواستارِ زَور نیاز کننده و به آیینْ پیشکش آورنده را کامروا کند ــ او را کامیابی بخشید.

....

کردهٔ هفتم

۲٤

....

۲۵

جمشیدِ خوب رمه در پایِ کوه هُکَر، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد...

۲٦

و از وی خواستار شد:

ای اَردویسوَر آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که من بزرگترین شهریار همهٔ کشورها شوم؛ که بر همهٔ دیوان و مردمان [دُروَند] و جادوان و پریان و «کَوی»ها و «کَرَپ»های ستمکار چیرگی یابم؛ که من دیوان را از دارایی و سود ــ هر دو ــ و از فراوانی و رَمه ــ هر دو ــ و از خشنودی و سرافرازی ــ هر دو ــ بی بهره کنم.

۲۷

آرِدْویسوَر آناهیتا ــ که همیشه خواستارِ زور نیاز کننده و به آیینْ پیشکش آورنده را کامروا کند ــ او را کامیابی بخشید.

....

کردهٔ هشتم

۲۸

....

۲۹

«اَژی دَهاکِ» سه پوزه در سرزمین «بَوْری»، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد...

۳۰

و از وی خواستار شد:
ای اَرِدْویسوَر آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من هفت کشور را از مردمان تهی کنم.

۳۱

اَرِدْویسوَر آناهیتا او را کامیابی نبخشید.

....

کردهٔ نهم

۳۲

....

۳۳

فریدون پسرِ آتبین از خاندانِ توانا، در سرزمین چهار گوشهٔ وَرِنَ، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد...

۳۴

و از وی خواستار شد:
ای اَرِدْویسوَر آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من بر «اَژی دَهاک» ــ [اژی دهاکِ] سه پوزهٔ سه کلّهٔ شش چشم، آن دارندهٔ هزار[گونه] چالاکی، آن دیوِ بسیار زورمندِ دروج، آن دُروَندِ آسیب رسانِ جهان و آن زورمندترین دروجی که اهریمن برای تباه کردنِ جهانِ اَشَه، به پتیارگی در جهانِ اَستومَند بیافرید ــ پیروز شوم و هر دو همسرش «سَنگْهَوَک» و «اَرِنَوَک» را ــ که برازندهٔ نگاهداری خاندان و شایستهٔ زایش و افزایش دود مانند ــ از وی بِرُبایم.

۳۵

اَرِدْوی‌سوَر اَناهیتا ــ که همیشه خواستارِ زَور نیاز کننده و به آیینْ پیشکش آورنده را کامروا کند ــ او را کامیابی بخشید.

....

کردهٔ دهم

۳۶

....

۳۷

گَرشاسپِ نَریمان، در کرانهٔ دریاچهٔ «پیشینگَه»، صد اسب و هزار گاو و ده‌هزار گوسفند، او را پیشکش آورد...

۳۸

و از وی خواستار شد:
ای اَرِدْوی‌سوَر اَناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من بر «گَندَرِوَ»یِ زرّین پاشنه، در کرانهٔ دریای پر خیزابِ فَراخ کَرت پیروز شوم؛ که من براین زمینِ پهناورِ گوی‌سانِ دور کرانه، تاخت کنان به خانهٔ استوارِ دُروَند برسم.

۳۹

اَرِدْوی‌سوَر اَناهیتا ــ که همیشه خواستارِ زَور نیاز کننده و به آیینْ پیشکش آورنده را کامروا کند ــ او را کامیابی بخشید.

....

کردهٔ یازدهم

۴۰

....

۴۱

افراسیابِ تورانیِ تباهکار، در «هَنگِ» زیرزمینی خویش، صد اسب و هزار گاو و ده‌هزار گوسفند، او را پیشکش آورد...

۴۲

و از وی خواستار شد:
ای اَرِدْویسوَر آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من به آن فرّ شناور در دریای فَراخ کَرت ــ [فرّی] که هم اکنون و از این پس، از آنِ تیره‌های ایرانی و زَرتُشتِ اَشَوَن است ــ دست‌یابم.

۴۳

اَرِدْویسوَر آناهیتا او را کامیابی نبخشید.

....

کردهٔ دوازدهم

۴۴

....

۴۵

کاوس توانا در پایِ کوه «اِرِزیفْیه»، صد اسب و هزار گاو و ده‌هزار گوسفند، او را پیشکش آورد...

۴۶

و از وی خواستار شد:
ای اَرِدْویسوَر آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من بزرگترین شهریار همهٔ کشورها شوم؛ که بر همهٔ دیوان و مردمان [دُروَند] و جادوان و پریان و «کَوی»ها و «کَرَپ»های ستمکار چیرگی یابم.

۴۷

اَرِدْویسوَر اَناهیتا ــ که همیشه خواستارِ زَور نیاز کننده و به آیینْ پیشکش آورنده را کامروا کند ــ او را کامیابی بخشید.

....

کردهٔ سیزدهم

۴۸

....

۴۹

[کیـ]ـخسرو پهلوانِ سرزمینهای ایرانی و استواردارندهٔ کشور، در کرانهٔ دریاچهٔ ژرف و پهناور «چیچَست»، صد اسب و هزار گاو و ده‌هزار گوسفند، او را پیشکش آورد . . .

۵۰

و از وی خواستار شد:

ای اَرِدْویسوَر اَناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که من بزرگترین شهریار همهٔ کشورها شوم؛ که بر **همهٔ دیوان و مردمان [دُروَند] و جادوان و پریان و «کَوی»ها و «کَرَپ»های ستمکار** چیرگی یابم؛ که من در درازنایِ راهِ تاخت و تاز، همیشه در تکاپو پیش از همهٔ گردونه‌ها برانم؛ که من و رزم‌آورانم ــ هنگامی که دشمنِ تباهکارِ بدخواه، سواره به رزم ما شتابد ــ به دام او نیفتیم.

۵۱

اَرِدْویسوَر اَناهیتا ــ که همیشه خواستارِ زَور نیاز کننده و به آیینْ پیشکش آورنده را کامروا کند ــ او را کامیابی بخشید.

....

کردهٔ چهاردهم

۵۲

....

۵۳

توسِ پهلوانِ جنگاور، بر پشت اسبْ او را بستود و خواهان نیرومندی اسبان خود و تندرستی خویش شد تا بتواند دشمنان را از دور بنگرد و هماوردانِ کینه‌ور را به یک زخم، از پای درافکند.

۵۴

[توس] از وی خواستار شد:
ای اَرِدْویسوَر اَناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من بر پسرانِ دلیر خاندانِ «ویسه» در گذرگاهِ «خْشَتْروسوکَ» برفراز «کَنگِ» بلند و اَشَوَن، پیروز شوم؛ که من سرزمینهای تورانی را براندازم: پنجاهها صدها، صدها هزارها، هزارها ده‌هزارها، ده‌هزارها صدهزارها.

۵۵

اَرِدْویسوَر اَناهیتا ــ که همیشه خواستارِ زَور نیاز کننده و به آیینْ پیشکش آورنده را کامروا کند ــ او را کامیابی بخشید.

....

کردهٔ پانزدهم

۵۶

....

۵۷

پسرانِ دلیرِ خاندانِ «ویسه» در گذرگاه «خْشَتْروسوکَ» برفراز «کَنگِ» بلند و اَشَوَن، صد اسب و هزار گاو و ده‌هزار گوسفند، او را پیشکش آوردند...

۵۸

و از وی خواستار شدند:
ای اَرِدْوی‌سوَر اَناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
ما را این کامیابی ارزانی دار که ما بر توسْ، پهلوانِ جنگاور پیروز شویم؛ که ما سرزمینهای ایرانی را براندازیم: پنجاهها صدها، صدها هزارها، هزارها ده‌هزارها، ده‌هزارها صدهزارها.

۵۹

اَرِدْوی‌سوَر اَناهیتا آنان را کامیابی نبخشید.

....

کردهٔ شانزدهم

۶۰

....

۶۱

«پا اوْرْوَ» کشتیرانِ کاردان ـــ هنگامی که فریدون، پهلوانِ پیروزمَند، او را همچون کرکسی در هوا به پرواز واداشت ـــ اَرِدْوی‌سوَر اَناهیتا را ستود...

۶۲

... او سه شبانروز پیاپی به سوی خانهٔ خویش در پرواز بود و نمی‌توانست در آن فرود آید.
چون سومین شبِ پروازِ او به سپیده دمان رسید، هنگام بامدادِ روشن و توانا، به‌سوی اَرِدْوی‌سوَر اَناهیتا بانگ برداشت:

۶۳

ای اَرِدْوی‌سوَر اَناهیتا!
زود به یاری من بشتاب!
اینک مرا پناه‌بخش که اگر به زمین آهوره‌آفریده و به خانهٔ خویش رسم، هرآینه ترا در کرانهٔ آب «رَنگْها» هزار زَورِ به آیینْ ساخته و پالوده، آمیخته به هَوم و آمیخته به

شیر، نیاز آورم.

۶۴

آنگاه اَردویسوَر اَناهیتا به پیکر دوشیزه‌ای زیبا، برومند، بُرزمند، کمر برمیان بسته، راست‌بالا، آزاده، نژاد، بزرگوار، موزه‌هایی درخشان تا مچ پا پوشیده و به استواری با بندهای زرّین بسته، روانه شد.

۶۵

بازوانش را به چالاکی بگرفت و دیری نپایید که به یک تاخت، او را تندرست و بی هیچ ناخوشی و گزندی ـــ همان گونه که از آن پیشتر بود ـــ به زمین آهوره‌آفریده فرود آورد و به خانمانش رساند.

۶۶

اَردویسوَر اَناهیتا ـــ که همیشه خواستارِ زَور نیاز کننده و به آیینْ پیشکش آورنده را کامروا کُند ـــ او را کامیابی بخشید.

....

کردهٔ هفدهم

۶۷

....

۶۸

جاماسپ هنگامی که از دور سپاهِ دُروندانِ دیوپرست را دید که با آرایشِ رزم به پیش می‌آید، صد اسب و هزار گاو و ده‌هزار گوسفند، او را پیشکش آورد...

۶۹

و از وی خواستار شد:

ای اَردویسوَر اَناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که من همچندِ همهٔ دیگر ایرانیان از پیروزی بزرگ بهره‌مند شوم.

۷۰

اَرِدْویسوَر اَناهیتا ــ که همیشه خواستارِ زَور نیاز کننده و به آیینْ پیشکش آورنده را کامروا کند ــ او را کامیابی بخشید.

....

کردهٔ هیجدهم

۷۱

....

۷۲

«اَشَوَزْدَنگْهَه» پسر «پُوروذاخْشْتی» و «اَشَوَزْدَنگْهَه» پسر «سایوژْدْری» نزد ایزدِ بزرگ و شهریارِ شیدوَر آپامْ نَپاتِ تیزاسب، اَرِدْویسوَر آناهیتا را صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، پیشکش آوردند...

۷۳

و از وی خواستار شدند:

ای اَرِدْویسوَر اَناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!

ما را این کامیابی ارزانی دار که ما در کارزارِ جهان بر تورانیانِ «دانو» و بر «کَرَ» و «وَرَ» از خاندان «اَسَ بَنَ» و بر «دوراَکَئِتَ» چیره شویم.

۷۴

اَرِدْویسوَر اَناهیتا ــ که همیشه خواستارِ زَور نیاز کننده و به آیینْ پیشکش آورنده را کامروا کند ــ آنان را کامیابی بخشید.

....

کردهٔ نوزدهم

۷۵

....

۷۶

«ویستورو» از خاندانِ نوذر، بر کرانهٔ آبِ «ویتنگوهَیتی» اینچنین گفتارِ راست برزبان، او را پیشکش آورد:

۷۷

ای اَردْویسوَر اَناهیتا!

این سخن به [آیین] اَشه و بدرستی گفته می‌شود که من به شمارهٔ موهای سرم دیوپرستان را برخاک افگنده‌ام. پس تو ــ ای اَردْویسوَر اَناهیتا! ــ مرا گذرگاهی خشک از یک کرانه به دیگر کرانهٔ «ویتنگوهَیتی» پدید آور.

۷۸

آنگاه اَردْویسوَر اَناهیتا به پیکر دوشیزه‌ای زیبا، برومند، بُرزمَند، کمر برمیان بسته، راست‌بالا، آزاده، نژاده، بزرگوار، موزه‌هایی زرّین در پا و به زیورهایِ بسیار آراسته، روانه شد.

یک رشته از آب را از رفتن بازداشت و دیگر رشته‌ها را بدان‌سان که بود، به رفتن رها کرد و گذرگاهی خشک از یک کرانه به دیگر کرانهٔ «ویتنگوهَیتی»یِ نیک پدید آورد.

۷۹

اَردویسوَر اَناهیتا ــ که همیشه خواستارِ زَور نیازکننده و به آیینْ پیشکش آورنده را کامروا کند ــ او را کامیابی بخشید.

....

کردهٔ بیستم

۸۰

....

۸۱

«یُوایشتَ» از خاندان «فْریانَ» در آبخوستِ خیزاب شکنِ «رَنگْها»، صد اسب

و هزار گاو و ده‌هزار گوسفند، او را پیشکش آورد...

۸۲

و از وی خواستار شد:
ای اَرِدْویسوَر آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من بر «آخْتیه»ی نیرنگ‌باز خیره‌سر چیره شوم؛ که من به پرسشهای او ــ نود و نه پرسش دشواری که «آخْتیه»یِ نیرنگ‌بازِ خیره‌سر، به دشمنی از من می‌کند ــ پاسخ توانم گفت.

۸۳

اَرِدْویسوَر آناهیتا ــ که همیشه خواستارِ زَور نیازکننده و به آیینْ پیشکش آورنده را کامروا کند ــ او را کامیابی بخشید.

....

کردهٔ بیست‌ویکم

۸٤

....

۸۵

آهوره‌مزدای نیک کُنش فرمان داد:
ای اَرِدْویسوَر آناهیتا!
از فرازِ ستارگان به‌سوی زمینِ آهوره‌آفریده بشتاب!
به پایین روانه‌شو و دیگرباره بدین‌جا بازآی!
فرمانروایان دلیر و بزرگان و بزرگ‌زادگان کشور باید ترا نیایش کنند.

۸٦

ارتشتاران ــ آن دلیران ــ برای دست‌یابی بر اسبانِ تکاور و برتری‌جویی د «فرّ»، باید از تو یاری خواهند.
آتُربانانِ پارسا ــ آن پرورشگران روان ــ برای دست‌یابی بر دانش و وَرجاوَندی و پیروزی و برتری آهوره‌آفریده، باید از تو یاوری خواهند.

۸۷

از تو باید دوشیزگان کوشا و شایستهٔ شوهر، سَروَر و خانه خدایی دلیر خواهند.
از تو باید زنان جوان ــ به هنگام زایمان ــ زایشی خوب خواهند.
تویی ــ تو ای اَرِدْوی‌سوَر اَناهیتا! ــ که این همه را بجای توانی آورد.

۸۸

ای زَرتُشت:
اَرِدْوی‌سوَر اَناهیتـا از فرازِ ستارگان، به سوی زمینِ اَهوره‌آفریده فرود آمد و اینچنین گفت:

۸۹

ای سپیتْمانِ اَشَوَن!
براستی اَهوره‌مزدا تـرا بـه رَدِی جهانِ اَستومَند بـرگزید و مـرا به نگاهبانیِ هـمهٔ آفرینشِ اَشَه برگماشت.
از فـروغ و فَرِّ مـن است کـه سـتوران خُرد و بـزرگ و مـردمان بـرایـن زمـین در گردش اند.
براستی من هـمهٔ مَزداآفریدگـانِ نیک و اَشَوَن را نگاهداری می‌کنم، چنـان کـه آغُلی چار پایان را در خود نگاه می‌دارد.

۹۰

زَرتُشت از اَرِدْوی‌سوَر اَناهیتا پرسید:
ای اَرِدْوی‌سوَر اَناهیتا!
ای آن کـه مَزدا ترا راهی از فرازِ خورشید ــ و نه راهی از فرودِ آن ــ آماده کرده تا مـارها، «اَرِثْـنَ»ها، «وَوْژَکَ»ها و «وَرِنَـوَویشَ»ها تـرا گزنـدی نرسانـند، بـا کدامین ستایش ترا بستایم؟
با کدامین ستایش، آیین ترا برگذارم؟

۹۱

آنگاه اَردویسوَر اَناهیتا گفت:
ای سِپیتْمانِ اَشَوَن
براستی مرا با این ستایش بستای. با این ستایش، آیین مرا برگذار:
از هنگام برآمدنِ خورشید تا به گاه فرورفتنِ خورشید، از این زَورِ من تو توانی نوشید و آتُربانانِ دَینْ آگاه و خردمندانِ آزموده و تنْ مَنْثْره.

۹۲

از این زَورِ من «هَرِتْ»، تبدار، نارساتن، «سَچی»، «کَسْویش»، زن[1]، [نا]پارسایی که «گاهان» نمی‌سراید و پیسِ جدا کرده تن[2] نباید بنوشد.

۹۳

من بدان آیین زَوری که کور و کر و کوتاه بالا و نابِخْرَد و «آز» و غشی و دیگر داغ خوردگان اهریمن برگذارند، پای نمی‌گذارم.
از این زَورِ من، گوژسینه، گوژپشت، کوتاه تن و تباه دندان نباید بنوشد.[3]

۹۴

زَرتُشت از اَرِدْویسوَر اَناهیتا پرسید:
ای اَرِدْویسوَر اَناهیتا!
آن زَورهای ترا چه خواهد شد اگر دیوپرستان و دُروَندان، آنها را پس از فرورفتنِ خورشید، برای تو نیاز کنند؟

۹۵

آنگاه اَرِدْویسوَر اَناهیتا گفت:

۱. در سه مورد همانند (تیر، بند ۵۹ و بهرام، بندهای ۵۲ ــ ۵۱ و ار. بند ۵۴) به‌جای «زن» به‌طور کلّی، «جَهی» آمده که به معنی زن روسپی و بدکاره است. احتمال دارد که در این مورد نیز در اصل چنین بوده و بعدها دگرگون شده باشد.
۲. شخص جُذامی که باید جدا و دور از دیگران نگاه داشته شود.
۳. سنج . وند. فر. ۲، بند ۲۹.

ای سپیتمان زَرتُشت آشَوَن!

آیین زَوری که من بدان پای نگذارم، شایستهٔ ستایش دیوان است.

در چنین آیینی به جای من، هزار و ششصد تن از هراس انگیزان و یاوه‌سرایان و هرزه‌درایان و فرومایگان پای نهند.

۹۶

من کوه زرّینِ در همه جا ستودهٔ هُکَر را می‌ستایم که اَرِدْویسوَر اَناهیتا از آن، از بُلندایِ هزار بالای آدمی برای من فرود آید.

اوست که در بسیار فرّه‌مندی، همچندِ همهٔ آبهایِ رویِ زمین است و به نیرومندی روان شود.

....

کردهٔ بیست و دوم

۹۷

....

۹۸

اوست که مَزداپرستان، بَرسَم به دست به گرداگردِ وی درآیند.

او را «هُوُوَ»ها ستودند.

او را «نوذریان» ستودند.

«هُوُوَ»ها از او دارایی خواستند و نوذریان، اسبان تکاور.

دیری نپایید که «هُوُوَ»ها به دارایی فراوان توانگر شدند. دیری نپایید که نوذریان کامروا شدند و گُشتاسپ در این سرزمینها بر اسبانِ تیزتک دست یافت.

۹۹

اَرِدْویسوَر اَناهیتا ــ که همیشه خواستارِ زَور نیاز کننده و به آیینْ پیشکش آورنده را کامروا کند ــ آنان را کامیابی بخشید.

....

کردهٔ بیست وسوم

۱۰۰

....

۱۰۱

اوست دارندهٔ هزار دریاچه و هزار رود، هریک به درازای چهل روز راهِ مردِ چابک سوار.

در کرانهٔ هریک از این دریاچه ها، خانه‌ای خوش ساخت با یکصد پنجرهٔ درخشان و یک هزار ستون خوش‌تراش بر پاست: خانه‌ای کلان پیکر که بر هزار پایه جای دارد.

۱۰۲

در هریک از این خانه ها، بستری زیبا با بالشهایی خوشبو بر تختی گسترده است.

ای زَرتُشت!

در چنین جایی، اَرِدْویسوَر آناهیتا از بُلندایِ هزار بالایِ آدمی فرومی‌ریزد.

اوست که در بزرگی، همچندِ همهٔ آبهایِ رویِ زمین است و به نیرومندی روان شود.

....

کردهٔ بیست وچهارم

۱۰۳

....

۱۰۴

او را بستود زَرتُشتِ اَشَوَن، در ایران ویج بر کرانهٔ [رودِ] «دائیتیا»ی نیک با هَوم آمیخته به شیر، با بَرسَم، با زبانِ خِرَد و «مَنثَره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زَور و با سخن رسا . . .

۱۰۵

و از وی خواستار شد:
ای اَرِدْویسورَ اَناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من «کَیِ گُشتاسپ» دلیر پسرِ «لُهراسپ» را برآن دارم که هماره دینی بیندیشد، دینی سخن گوید و دینی رفتار کند.

۱۰۶

اَرِدْویسورَ اَناهیتا ــ که همیشه خواستارِ زَور نیازکننده و به آیینْ پیشکش آورنده را کامروا کند ــ او را کمیابی بخشید.

....

کردهٔ بیست و پنجم

۱۰۷

....

۱۰۸

کَیِ گُشتاسپِ گرانمایه برکرانهٔ آبِ «فْرَزْدانَوْ»، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد...

۱۰۹

و از وی خواستار شد:
ای اَرِدْویسورَ اَناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من در کارزار جهان، بر «تَثْریاوَنتِ» دُژدین و «پِشَنَ»یِ دیو پرست و «اَرجاسپِ» دُرونَد پیروز شوم.

۱۱۰

اَرِدْویسورَ اَناهیتا ــ که همیشه خواستارِ زَور نیازکننده و به آیینْ پیشکش آورنده را کامروا کند ــ او را کامیابی بخشید.

....

کردهٔ بیست و ششم

۱۱۱

....

۱۱۲

«زَریر» رزم‌کنان بر پشت اسب بر کرانهٔ آبِ «دایتیا»، صد اسب و هزار گاو و ده‌هزار گوسفند، او را پیشکش آورد...

۱۱۳

و از وی خواستار شد:
ای اَرِدْوی‌سوَر اَناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من در کارزار جهان، بر «هومَیَک»ی دیوپرستِ گشوده چنگال — که در هشت خانه بسر می‌برد — و بر اَرجاسپِ دُروَند پیروز شوم.

۱۱۴

اَرِدْوی‌سوَر اَناهیتا — که همیشه خواستارِ زَورنیازکننده و به آیینْ پیشکش آورنده را کامروا کُند — او را کامیابی بخشید.

....

کردهٔ بیست و هفتم

۱۱۵

....

۱۱۶

«وَنـدَرمَـینیش» — برادر اَرجاسپ — نزدیک دریای فَراخ کَرت، صد اسب و هزار گاو و ده‌هزار گوسفند، او را پیشکش آورد...

۱۱۷

و از وی خواستار شد:

ای اَرِدْوی‌سوَر آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که من بر کِی گُشتاسپ دلیر و بر زَریر ـــ سوار جنگاور ـــ پیروز شوم؛ که من سرزمینهای ایرانی را براندازم: پنجاهها صدها، صدها هزارها، هزارها ده‌هزارها، ده‌هزارها صد هزارها.

۱۱۸

اَرِدْوی‌سوَر آناهیتا او را کامیابی نبخشید.

....

کردهٔ بیست و هشتم

۱۱۹

....

۱۲۰

اَهوره‌مَزدا او را چهار اسب از باد و باران و ابر و تگرگ پدید آورد.

ای زَرتُشتِ سِپیتْمان!

همیشه برای من از این چهار اسب، باران و برف و ژاله و تگرگ فرومی‌بارد به کسی که هزار و نهصد تیر بخشیده شده است.[1]

۱۲۱

.... [2]

....

کردهٔ بیست و نهم

۱۲۲

....

۱. پیوند دو بخش این عبارت ناروشن است. در گزارش پورداود آمده است: «قطرات باران و دانه‌های برف و تگرگ مقصود می‌باشد.» اما معلوم نیست که شمارهٔ هزار و نهصد اشاره به چیست.

۲. = بند ٦٩ همین یشت.

۱۲۳

اَرِدْویسوَر اَناهیتایِ نیکِ پَنامِ زرّین دربر کرده، درآرزوی شنیدنِ سرود «زوت» در آن‌جا ایستاده، اینچنین در نهادِ خویش اندیشه کنان است:

۱۲٤

ــ کدامین کس مرا نیایش کند؟

ــ کیست که مرا زَورِ آمیخته به هَوم، آمیخته به شیر و به آیینْ ساخته و پالوده نیاز کند؟

چنین پیمان‌شناسِ نیک‌دلی را خوشی پسندم و خواستارم [که او] خرّم و شادمان [مانَد]!

....

کردهٔ سی‌ام

۱۲۵

....

۱۲۶

اَرِدْویسوَر اَناهیتا هماره به پیکر دوشیزه‌ای جوان، زیبا، برومند، بُرزمَند، کمر برمیان بستَه، راست بالا، آزاده، نژاده و بزرگوار که جامهٔ زرّین گرانبهای پرچینی دربر دارد، پدیدار می‌شود.

۱۲۷

براستی اَرِدْویسوَر اَناهیتای بزرگوار، همان گونه که شیوهٔ اوست، بَرسَم بر دست گرفته، گوشواره‌های زَرّین چهارگوشه‌ای از گوشها آویخته و گردن‌بندی بر گردن نازنین خویش بسته، نمایان می‌شود.

او کمر برمیان بسته است تا پستانهایش زیباتر بنماید و دلنشین‌تر شود.

۱۲۸

بر فرازِ سر اَرِدْویسوَر اَناهیتا تاجی آراسته با یکصد ستاره جای دارد؛ تاجِ زرّین

هشت گوشه‌ای که بسان چرخی ساخته شده و با نوارها زیور یافته؛ تاج زیبای خوش‌ساختی که چنبری از آن پیش آمده است.

۱۲۹

اَرِدْویسوَر اَناهیتا جامه‌ای از پوست بَبَر پوشیده است: از پوست سیصد ماده بَبَر که هریک چهار بچه زاید؛ از آن روی که بَبَرِ ماده، زیباترین جانوری است که مویی انبوه دارد.

بَبَر جانوری آبزی است که اگر پوستش بهنگام آماده شود، همچون سیم و زر بسیار درخشان به چشم می‌آید.[۱]

۱۳۰

ای اَرِدْویسوَر اَناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!

اینک خواستار این کامیابی‌ام که بسیار ارجمند باشم و به شهریاری بزرگی برسم که در آن خوراک بسیار آماده شود و بهره و بخش هرکس بسیار باشد؛ که در آن اسبان شیهه برکشند و گردونه‌ها بخروشند و آوای تازیانه‌ها در هوا بپیچد؛ که در آن خوراک و توشه فراوان انباشته باشد؛ که در آن خوشبوها فراوان باشد؛ که انبارهایش از هرآنچه مردمان آرزو کنند و زندگی خوش را بکار آید؛ پر باشد.

۱۳۱

ای اَرِدْویسوَر اَناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!

اینک خواستار دو چالاکم: چالاکی دوپا و چالاکی چهار پا.[۲]

چالاک دوپا برای آن که در جنگ چُست باشد و در رزم گردونه را بخوبی براند.

چالاک چهار پا برای آن که هر دو سویِ سنگرِ فراخِ سپاهِ دشمن را برهم زند؛ از چپ به راست و از راست به چپ.

۱. گمان می‌رود که از جملهٔ دوم (از پوست سیصد ماده بَبَر...) تا پایان این بند، افزودهٔ گزارشها باشد برای روشنگری دربارهٔ جملهٔ نخست. دربارهٔ «بَبَر» (جانور آبزی) ← یاد.

۲. پسری و اسبی.

۱۳۲

ای اَرِدْویسوَر اَناهیتا!

از پی این ستایش، از پی این نیایش، از پی آنچه ترا نیاز آورند، از فرازستارگان به سویِ زمینِ اَهوره آفریده، به سوی زَورِ نیازکننده، به‌سوی پیشکشِ سرشار بشتاب.

به یاری خواستاری بشتاب که ترا فراخواند تا تو رهایی اش بخشی.

به یاری کسی بشتاب که ترا زَور آورد و به آیینْ پیشکش کند تا همهٔ دلاوران همچون کِی گُشتاسپ به خانمان بازگردند.

....

۱۳۳

«یَثَه اَهو وَیرْیو...»

به آبهای نیکِ مَزدا آفریده و به اَرِدویسورَ اَناهیتای اَشَوَن درود می‌فرستم.

«اَشِمْ وُهو...»

«اَهمایی رَئِشْچَه...»[1]

۱. = یسن. ۶۸، بند ۱۱

۶

خورشید یَشت

خشنودیِ خورشیدِ جاودانهٔ رایومندِ تیز اسب را.
«یَثَه اَهو وَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.
«اَثارَتوش اَشاتْ چیتْ هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.



۱

خورشیدِ جاودانهٔ رایومَندِ تیز اسب را می‌ستاییم.

هنگامی که خورشید فروغ بیفشاند و تابان شود، هنگامی که خورشید بدرخشد، صد[ها] و هزار[ها] ایزدِ مینُوی برخیزند و این فَرّ را فراهم آورند و فروفرستند.

آنان این فَرّ را بر زمینِ اَهوره‌آفریده پخش کنند، افزایشِ جهانِ اَشَه را، افزایشِ هستیِ اَشَه را.

۲

هنگامی که خورشید برآید، زمینِ اَهوره‌آفریده پاک شود؛ آب روان پاک شود؛ آب چشمه‌ساران پاک شود؛ آب دریا پاک شود؛ آب ایستاده پاک شود؛ آفرینش اَشَه ـــ که از آنِ سْپَند مینوست ـــ پاک شود.

۳

اگر خورشید برنیاید، دیوان آنچه را که در هفت کشور است نابود کنند و ایزدانِ مینُوی در این جهان اَستومَند جایی نیابند و آرامگاهی نجویند.

٤

کسی که خورشیدِ جاودانهٔ رایومَندِ تیز اسب را بستاید، پایداری در برابر تاریکی را، پایداری در برابر تیرگیِ دیوآفریده را، پایداری در برابر دزدان و راهزنان را، پایداری در برابر جادوان و پریان را و پایداری در برابر «مَرِشَونَ» را، چنین کسی اَهوره‌مزدا را می‌ستاید، اَمشاسپَندان را می‌ستاید، روان خویش را می‌ستاید و همهٔ ایزدانِ مینُوی و جهانی را خشنود می‌کند.

[آری همان کسی] که خورشیدِ جاودانهٔ رایومَندِ تیز اسب را می‌ستاید...

۵

مهرِ فراخ چراگاه، [آن] هزار گوشِ ده‌هزار چشم را می‌ستایم.
گُرزِ مهرِ فراخ چراگاه را که بخوبی برسر دیوان کوفته شود، می‌ستایم.
دوستی را می‌ستایم: بهترین دوستی را که در میان خورشید و ماه بر پاست.

٦

خورشیدِ جاودانهٔ رایومَندِ تیز اسب را می‌ستایم با هَومِ آمیخته به شیر، با بَرسَم، با زبانِ خِرَد و «مَنْثْره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زَور و با سخنِ رسا.

«یِنگْهِه هاتَم...»

۷

«یَتَه اَهو وَیرْیو...»
خورشیدِ جاودانهٔ رایومَندِ تیز اسب را درود می‌فرستم.
«اَشِمْ وُهو...»
اَهْمایی رَئِشْچَه...»[1]

۱. = یسن ٦٨، بند ۱۱

۷
ماه یَشت

خشنودیِ ماهِ دربردارندهٔ تخمهٔ گاو را و گاویگانه آفریده را و چار پایان گوناگون را.

«یَثَه اَهو وَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.

«آثارَتوش آشات چیت هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.



۱

درود بر آهوره‌مَزدا.
درود بر اَمشاسْپَندان.
درود بر ماه دربردارندهٔ تخمهٔ گاو.
درود بر ماه، هنگامی که می‌نگریمش.
درود بر ماه، هنگامی که می‌نگردمان.

۲

ماه در چه هنگام در افزایش است؟
ماه در چه هنگام رو به کاهش است.

ــ در پانزده روز ماه می‌افزاید. در پانزده روز ماه می‌کاهد. درازایِ زمانِ افزایش آن، برابر درازای زمان کاهش آن است.

ــ «از کیست که ماه می‌فزاید و دیگر باره می‌کاهد؟»[1]

۱. سنج . گاه. یس . ٤٤، بند ۳

۳

ماهِ دربردارندهٔ تخمهٔ گاو، آن اَشَوَن و رَدِ اَشَه را می‌ستاییم.
اینک ماه را دریافتم.
فروغ ماه را نگریستم.
فروغ ماه را دریافتم.
امشاسْپَندان برمی‌خیزند. آن فَرّ را فراهم می‌آورند و برزمین اَهوره آفریده پخش می‌کنند.

۴

هنگامی که فروغ ماه بتابد، همیشه در بهاران گیاه سبز از زمین می‌روید.
اَندَرماه، پُرماه، ویشَپْتَتَ.
«اَندرماهِ» اَشَوَن، آن اَشَوَن و رَدِ اَشَه را می‌ستاییم.
«پُرماهِ» اَشَوَن، آن اَشَوَن و رَدِ اَشَه را می‌ستاییم
«ویشَپْتَتَ»یِ اَشَوَن، آن اَشَوَن و رَدِ اَشَه را می‌ستاییم.

۵

ماهِ دربردارندهٔ تخمهٔ گاو، آن بخشندهٔ رایومَندِ آبرومند، آن تابندهٔ ارجمندِ بختیارِ توانگرِ چالاک، آن سودمندِ گیاه رویانندهٔ آباد کننده، آن بغِ درمان‌بخش را می‌ستایم.

۶

ماهِ دربردارندهٔ تخمهٔ گاو را برای فَرّ و فروغش با نماز[ی به‌بانگ] بلند و با زَور می‌ستایم.

ماهِ اَشَوَن دربردارندهٔ تخمهٔ گاو، آن اَشَوَن و رَدِ اَشه را با هَومِ آمیخته به شیر، با بَرسَم، با زبانِ خِرَد و «مَنْثْرَه»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زَور و با سخنِ رسا می‌ستاییم.
«یِنگْهِه هاتَم...»

۷

«یَثَه اَهو وَیریو...»

درود می‌فرستم به ماهِ دربردارندهٔ تخمهٔ گاو، به گاوِ یگانه آفریده و به چار پایان گوناگون.

اَشِمْ وُهو...»

«اَهْمایی رَئِشْچَه...»[۱]

۱. = یسـ . ۶۸، بند ۱۱

۸
تیر یَشت

خشنودیِ «تِشْتَر»، ستارهٔ رایومَندِ فَرّه‌مَند و «سَتَویس» آبْ‌رسانِ توانایِ مَزدا آفریده را.

«یَثَه آهو وَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.

«اَثارَتوش آشاتْ چیتْ هَچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.



کردهٔ یکم

۱

آهوره‌مَزدا به سِپیتْمان زَرتُشت گفت:

تو جهانیان را «اَهو» و «رَتو» باش.

ماه و «مَیزَد» و خانمان را می‌ستایم تا [تِشْتَر] ستارهٔ فَرّه‌مَند همراه با ماه، مردان را شکوه ارزانی دارد.

تِشْتَر، ستارهٔ بخشندهٔ آرامگاه را با زَور می‌ستایم.

۲

تِشْتَر، ستارهٔ رایومَندِ فَرّه‌مَند را می‌ستاییم که خانهٔ آرام و خوش بخشد.

آن فروغِ سپید افشانِ درخشانِ درمان‌بخشِ تیزپروازِ بلندِ از دور تابان را می‌ستاییم که روشنایی پاک افشاند.

آب دریای فراخ را، رود «وَنگوهی» نام‌آور را، گوشِ مَزدا آفریده را، فَرّ توانای کیانی را و فَرَوَشیِ سِپیتْمان زَرتُشتِ اَشَوَن را می‌ستاییم.

۳

برای فَرّ و فروغش، من او را با نماز[ی به بانگِ] بلند و با زَور می‌ستایم.

آن ستارهٔ تِشْتَر را، تِشْتَر ستارهٔ رایومَندِ فَرّه‌مَند را می‌ستاییم با هَومِ آمیخته به شیر، با بَرسَم، با زبانِ خِرَد و «مَنْثْره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زَور و با سخنِ رسا.

«یِنگْهِه هاتَم...»

کردهٔ دوم

۴

تِشْتَر، ستارهٔ رایومَندِ فَرّه‌مَند را می‌ستاییم که تخمهٔ آب در اوست؛ آن توانایِ بزرگِ نیرومندِ تیزبینِ بلند پایهٔ زَبَردست را، آن بزرگواری را که از او نیکنامی آید و نژادش از آپامْ نَپات است.

....[1]

کردهٔ سوم

۵

تِشْتَر، ستارهٔ رایومَندِ فَرّه‌مَند را می‌ستاییم، آن که ستوران خُرد و بزرگ و مردمانی که پیش از این ستمکار بودند و «کَیْتَ»ها که از این پیش به بدکرداری دست‌یازیدند، همه او را چشم به راهند:

ــ کی تِشْتَرِ رایومَندِ فَرّه‌مَند برای ما سر برآورد؟

ــ کی چشمه‌های آب به نیرومندیِ اسبی، دیگرباره روان شود؟

....

۱. بند سوم همین یَشت، در این جا و در پایان همهٔ دیگر کرده‌های این یَشت می‌آید که ما به جای آن یک سطر نقطه‌چین می‌گذاریم.

کردهٔ چهارم

۶

تِشْتَر، ستارهٔ رایومَندِ فَرّه‌مَند را می‌ستاییم که شتابان به سوی دریای «فَراخ کَرت» بتازد، چون آن تیر در هوا پرّان که «آرَش» تیرانداز ـــ بهترین تیراندازِ ایرانی ـــ از کوهِ «اَیرْیو خْشوثَ» به سوی کوهِ «خوانْوَنْتْ» بینداخت...

۷

آنگاه آفریدگار اهوره مَزدا بدان دمید، پس آنگاه [ایزدانِ] آب و گیاه و مهرِ فراخ چراگاه، آن [تیر] را راهی پدید آوردند.

....

کردهٔ پنجم

۸

تِشْتَر، ستارهٔ رایومَندِ فَرّه‌مَند را می‌ستاییم که بر پَریان چیره شود؛ که پَریان را ـــ بدان هنگام که نزدیکِ دریای نیرومندِ ژرفِ خوش دیدگاهِ فَراخ کَرت که آبش زمین پهناوری را فرا گرفته است، به پیکرِ ستارگانِ دنباله‌دار در میانِ زمین و آسمان پرت شوند ـــ درهم شکند.

براستی او به پیکرِ اسبِ پاکی درآید و از آب، خیزابها برانگیزد. پس بادِ چالاک، وزیدن آغاز کند.

۹

آنگاه «سَتویس» ـــ که به پاداش‌بخشی در رسد ـــ این آب را به هفت کشور رساند.

پس آنگاه تِشْتَرِ زیبا و آشتی‌بخش به سوی کشورها روی آورد تا آنها را از سالی خوش بهره‌مند کند.

اینچنین، سرزمینهای ایرانی از سالی خوش برخوردار شوند.

....

کردهٔ ششم

۱۰

تِشْتَر، ستارهٔ رایومَندِ فَرّه‌مَند را می‌ستاییم که اینچنین با اَهوره‌مَزدا سخن گفت:
ای اَهوره‌مَزدا! ای سپندترین مینو! ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشوَن!

۱۱

اگر مردمان مرا در نماز نام برند و بستایند ــ چنان که دیگر ایزدان را در نماز نام می برند و می‌ستایند ــ هرآینه من با جان تابناک و جاودانهٔ خویش، به مردمان اَشوَن روی آورم و به هنگامی [از پیش] برنهاده در یک یا دو یا پنجاه شب، فرارسم.

۱۲

تِشْتَر را می‌ستاییم.
«تیشْتْرِیَئِینی» را می‌ستاییم.
آن [ستاره] را که از پیِ نخستین درآید،[1] می‌ستاییم.
«پروین» را می‌ستاییم.
«هَفتورَنگ» را می‌ستاییم، پایداری در برابر جادوان و پَریان را.
«وَنَند»، ستارهٔ مَزدا آفریده را می‌ستاییم، نیرومندی را، پیروزی برازنده را، نیروی پَدافَندِ اَهوره آفریده را، برتری را، چیرگی بر نیاز و پیروزی بر دشمنی را.
تِشْتَرِ دُرست چشم را می‌ستاییم.

۱۳

ای سپیتْمان زَرتُشت!
تِشْتَرِ رایومَندِ فَرّه‌مَند، در نخستین ده شب، کالبَدِ اَستومَند پذیرد و به پیکرِ مردی پانزده ساله، درخشان، روشن چشم، بُرزمَند، بسیار نیرومند، توانا و چابک در فروغ پرواز کند.

۱٤

به سالِ چنان مردی که نخستین بار کُشتی بر او بندند.

۱. ستویس.

به سالِ مردی که نیرومند شده باشد.
به سالِ مردی که پا به دوران مردی گذاشته باشد.

۱۵

ـــ کدامین کس در این جا، در این انجمن سخن گوید؟
ـــ کدامین کس در این جا پرسش آورد؟
ـــ کدامین کس اکنون مرا با زَورِ آمیخته به شیرِ آمیخته به هَوم بستاید؟
ـــ کدامین کس را به داشتن پسرانَ، توانگری بخشم؟
ـــ کدامین کس را گروهی از پسران و رسایی روان دهم؟
اکنون من در جهانِ اَستومَند به آیینِ بهترین آشَه، سزاوارِ ستایش و برازندهٔ نیایشم.

۱۶

ای سِپیتْمان زَرتُشت!
تِشْتَرِ رایومَندِ فَرَّه‌مَند در دومین ده شب، کالبَدِ اَستومَند پذیرد و به پیکر گاوی زرّین شاخ در فروغ پرواز کند.

۱۷

ـــ کدامین کس در این جا، در این انجمن سخن گوید؟
ـــ کدامین کس در این جا پرسش آورد؟
ـــ کدامین کس اکنون مرا با زَورِ آمیخته به شیرِ آمیخته به هَوم بستاید؟
ـــ کدامین کس را به داشتن گاوانَ، توانگری بخشم؟
ـــ کدامین کس را رمه‌ای از گاوان و رسایی روان دهم؟
اکنون من در جهان اَستومَند به آیین بهترین آشَه، سزاوارِ ستایش و برازندهٔ نیایشم.

۱۸

ای سِپیتْمان زَرتُشت!
تِشْتَرِ رایومَندِ فَرَّه‌مَند در سومین ده شب، کالبَدِ اَستومَند پذیرد و به پیکرِ اسب

سپیدِ زیبایی با گوشهای زرّین و لگامِ زرنشان در فروغ پرواز کند.

۱۹

ــ کدامین کس در این جا، در این انجمن سخن گوید؟

ــ کدامین کس در این جا پرسش آورد؟

ــ کدامین کس اکنون مرا با زَورِ آمیخته به شیرِ آمیخته به هَوم بستاید؟

ــ کدامین کس را به داشتن اسبان، توانگری بخشم؟

ــ کدامین کس را گله‌ای از اسبان و رساییِ روان دهم؟

اکنون من در جهانِ اَستومَند به آیین بهترین اَشَه، سزاوارِ ستایش و برازندهٔ نیایشم.

۲۰

ای سپیتمان زَرتشت!

آنگاه تِشتَرِ رایومندِ فَرّه‌مند به پیکرِ اسب سپیدِ زیبایی با گوشهایِ زرّین و لگامِ زرنشان به دریایِ فَراخ کَرت فرود آید.

۲۱

در برابر او «اَپَوش» دیو به پیکرِ اسبِ سیاهی بدر آید؛ اسبی کَل با گوشهای کَل، اسبی کَل با گردنِ کَل، اسبی کَل با دُمِ کَل، یک اسبِ گَرِ سهمناک.

۲۲

ای سپیتمان زَرتُشت!

هر دوان ــ تِشْتَرِ رایومَندِ فَرّه‌مند و اَپَوش دیو ــ بهم درآویزند.

ای سپیتمان زَرتُشت!

هردوان سه شبانروز با یکدیگر بجنگند و اَپَوش دیو بر تِشْتَرِ رایومندِ فَرّه‌مَند چیره شود و او را شکست دهد.

۲۳

از آن پس، او را یک «هاسَر» از دریایِ فَراخ کَرت دور بِرانَد.

آنگاه تِشْتَر شیونِ درد و سوگ برآوَرَد:

ــ وای بر من ای آهوره‌مزدا!

ــ بدا به روزگار شما ای آبها! ای گیاهان!

ــ تیره روزی بر تو ای دینِ مَزداپرستی!

اکنون مردمان مرا در نماز نام نمی برند و نمی‌ستایند، چنان که دیگر ایزدان را در نماز نام می برند و می‌ستایند.

۲۴

اگر مردمان مرا در نماز نام برند و بستایند ــ چنان که دیگر ایزدان را نام می برند و می‌ستایند ــ من نیروی ده اسب، نیروی ده اشتر، نیروی ده گاو، نیروی ده کوه و نیروی ده آبِ ناوتاک بیابم.

۲۵

من ــ آهوره‌مزدا ــ خود، تِشْتَرِ رایومَندِ فَرِّه‌مَند را در نماز به نام می‌ستایم.

من نیروی ده اسب، نیروی ده اشتر، نیروی ده گاو، نیروی ده کوه و نیروی ده آبِ ناوتاک بدو بخشم.

۲۶

ای سِپیتْمان زَرتُشت!

آنگاه تِشتَرِ رایومَندِ فَرِّه‌مَند، به پیکرِ اسبِ سپیدِ زیبایی با گوشهایِ زرّین و لگامِ زرنشان به دریایِ فَراخ کَرت فرود آید.

۲۷

.... [1]

۲۸

ای سِپیتْمان زَرتُشت!

هردوان ــ تِشْتَرِ رایومَندِ فَرِّه‌مند و اَپَوش دیو ــ بهم درآویزند.

ای سِپیتْمان زَرتُشت!

۱. = بند ۲۱ همین یشت.

هر دوان با یکدیگر بجنگند تا هنگام نیمروز که تِشْتَرِ رایومَندِ فَرّه‌مَند بر اَپَوش دیو چیره شود و او را شکست دهد.

۲۹

از آن پس، او را یک «هاسَر» از دریای فَراخ کَرت دور براند.
تِشْتَرِ رایومَندِ فَرّه‌مَند خروشِ شادکامی و رستگاری برآوَرَد:
ـــ خوشا به روزگار من ای اَهوره‌مزدا!
ـــ خوشا به روزگار شما ای آبها! ای گیاهان!
ـــ خوشا به روزگار تو ای دینِ مَزداپرستی!
ـــ خوشا به روزگار شما ای کشورها!
از این پس ـــ بی هیچ بازدارنده‌ای ـــ آب در جویهای شما با بذرهای درشتْ دانه به سوی کشتزارها و با بذرهای ریزْ دانه به سوی چراگاهها، به همه سوی جهانِ اَستومَند روان گردد.

۳۰

ای سِپیتْمان زَرتُشت!
آنگاه تِشْتَرِ رایومَندِ فَرّه‌مَند، به پیکرِ اسبِ سپیدِ زیبایی با گوشهایِ زرّین و لگامِ زرنشان به دریایِ فَراخ کَرت فرود آید...

۳۱

خیزابهای دریا را برانگیزد. دریا را به جنبش و خروش و سرکشی و جوش و ناآرامی درآورد.
در همهٔ کرانه‌های دریایِ فَراخ کَرت، آشوب پدیدار شود و همهٔ میانهٔ دریا برآید.

۳۲

ای سِپیتْمان زَرتُشت!
از آن پس، دیگر باره تِشْتَرِ رایومَندِ فَرّه‌مَند از دریایِ فَراخ کَرت فراز آید. سَتَویسِ رایومَندِ فَرّه‌مَند نیز از دریای فَراخ کَرت برآید.
آنگاه مِه از آن سوی هند ـــ از کوهی که در میانهٔ دریایِ فَراخ کَرت جای

دارد ــ برخیزد.

۳۳

پس آنگاه، مِهِ پاکِ پدیدآورندهٔ ابر به جنبش درآید. بادِ نیمروزی[1] وزیدن آغازد و مِه را به پیش ــ به راهی که هَومِ شادی‌بخشِ گیتی افزای از آن می‌گذرد ــ براند.

پس بادِ چالاکِ مَزدا آفریده، باران و ابر و تگرگ را به کشتزارها و خانمانهای هفت کشور برساند.

۳۴

ای سِپیتمان زَرتُشت!

اَپامْ نَپات همراهِ بادِ چالاکِ مَزدا آفریده و فرّ در آب آرام گزیده و فَرَوَشی های اَشَونان، هر جایی از جهانِ اَستومَند را بهرهٔ ویژه‌ای از آب ببخشد.

....

کردهٔ هفتم

۳۵

تِشتَر، ستارهٔ رایومَندِ فَرّه‌مَند را می‌ستاییم که به خواست اَهوره‌مَزدا، به خواستِ اَمشاسپَندان از آن‌جا ــ از سپیده دمِ درخشان ــ به راهی دور از باد، به جایی که بَغان فرمان داده‌اند، بدان جای پر آب که در فرمان آمده است، روان گردد.

....

کردهٔ هشتم

۳۶

تِشتَر، ستارهٔ رایومَندِ فَرّه‌مَند را می‌ستاییم که هنگام به سر رسیدن سالِ مردم، فرمانروایان خردمند، جانوران آزاد کوهساران و درندگان بیابان‌نورد، همه برخاستنش را چشم به راهند.

۱. جنوبی

آن که با سرزدن خویش، کشور را سالی خوش یا سالی بد آورد.
آیا سرزمینهای ایرانی از سالی خوش برخوردار خواهند شد؟

....

کردهٔ نهم

۳۷

.... [۱]

۳۸

آنگاه، اَهوره‌مَزدا بدان دمید [و امشاسپندان] و مهرِ فراخ چراگاه ـــ هر دو ـــ آن [تیر] را راهی پدید آورند.

اَشیِ نیک و بزرگ و «پارِندِ» سَبُک گردونه، با هم از پی آن روان شدند تا هنگامی که آن [تیرِ] پرّان بر کوهِ «خوانوَنتْ» فرود آمد و در «خوانوَنتْ» به زمین رسید.

....

کردهٔ دهم

۳۹

تِشْتَر، ستارهٔ رایومَندِ فَرّه‌مَند را می‌ستاییم که بر پَریان چیره شد و آنان را درهم شکست؛ پَریانی که آهریمن برانگیخت بدان امید که همهٔ ستارگانِ دربردارندهٔ تخمهٔ آب را از کار بازدارد.

۴۰

تِشْتَر آنان را شکست داد و از دریایِ فَراخ کَرت دور کرد. آنگاه ابرها فراز آمدند و آبهای آورندهٔ سال خوش، روان شدند.

سیلابِ بارانهای پرشتاب ـــ آبهایی که جوشان و خروشان در هفت کشور

۱. = بند ٦ همین یَشت.

پراگنده شوند ــ در این ابرهاست.

....

کردهٔ یازدهم

۴۱

تِشْتَر، ستارهٔ رایومَندِ فَرّه‌مَند را می‌ستاییم؛ که آبهای ایستاده و روان و چشمه و جویبار و برف و باران، همه او را آرزومند و چشم به راهند:

۴۲

ــ کی تشتر رایومَندِ فَرّه‌مَند برای ما سربرآورد؟
ــ کی چشمه‌های آب به نیرومندیِ اسبی دیگرباره روان شود؟
ــ کی چشمه‌ها به سوی کشتزارهای زیبا و خانمانها و دشتها روان شوند و ریشه‌های گیاهان را از تریِ خویش، نَمی ببخشند؟

....

کردهٔ دوازدهم

۴۳

تِشْتَر، ستارهٔ رایومَندِ فَرّه‌مَند را می‌ستاییم که با آبِ جهندهٔ خویش، بیم و هراس را از دلِ همهٔ آفریدگان فروشوید.

اگر او را ــ آن تواناترین را ــ اینچنین بستایند و گرامی بدارند و خشنود کنند و خوشامد گویند، درمان بخشد.

....

کردهٔ سیزدهم

۴۴

تِشْتَر، ستارهٔ رایومَندِ فَرّه‌مَند را می‌ستاییم که آهوره‌مَزدا او را به رَدی و نگاهبانی

همهٔ ستارگان برگماشت؛ آنچنان که زَرتُشت را به رَدی و نگاهبانی مردمان.

آن که اَهریمن و جادوان و پَریان و مردمانِ جادو و همهٔ دیوان ــ با هم پیوسته ــ آسیبی به وی نتوانند رساند.

....

کردهٔ چهاردهم

٤٥

تِشْتَر، ستارهٔ رایومَندِ فَرّه‌مَند را می‌ستاییم که اَهوره‌مَزدا او را هزار[گونه] چالاکی بخشید.

آن که در میان ستارگانِ دربردارندهٔ تخمهٔ آب، تواناترین است.

آن که با ستارگانِ دربردارندهٔ تخمهٔ آب، در فروغ پرواز می‌کند.

٤٦

آن که به پیکر اسبِ سپیدِ زیبایی با گوشهای زرّین و لگامِ زرنشان، همهٔ شاخابه‌ها، همهٔ رودها و همهٔ جویهای زیبایِ دریای فَراخ کَرت را ــ آن دریایِ نیرومندِ ژرفِ خوش دیدگاه را که آبش زمینِ پهناوری را فراگرفته است ــ بنگرد.

٤٧

ای سپیتْمان زَرتشت!

آنگاه آبِ روانِ پاک کننده و درمان‌بخش از دریای فَراخ کَرت سرازیر شود.

این آب را تِشْتَرِ توانا به کشورهایی بخش کند که مردمان آنها، او را بستایند و گرامی بدارند و خشنود کنند و خوشامد گویند.

....

کردهٔ پانزدهم

٤٨

تِشْتَر، ستارهٔ رایومَندِ فَرّه‌مَند را می‌ستاییم.

آن که همهٔ آفریدگان سْپَند مینو، آرزومند دیدار اویند:
آنها که در زیرِ زمین بسر می برند،
آنها که رویِ زمین بسر می برند،
آنها که در آب و آنها که در خشکی می‌زیند،
آنها که پرنده و آنها که خزنده اند،
آنها که گُنامی آزاد دارند و آنها که در جهان زَبَرین اند و از آفرینش بی آغاز و انجام «اَشَه» به شمار می‌آیند.

....

کردهٔ شانزدهم

۴۹

تِشْتَر، ستارهٔ رایومَندِ فَرّه‌مَند را می‌ستاییم.

آن اندوه گسارِ نیرومندِ کاردانِ فرمانروا را که با هزار خواسته، آراسته است و کسی را که به خشنودی او کوشد، کسی را که خواستار شود، به رایگان خواسته های فراوان بخشد.

۵۰

ای سپیتمان زَرتُشت!

من آن ستارهٔ تِشْتَر را در شایستگیِ ستایش، در برازندگیِ نیایش، در سزاواریِ بزرگداشت و خشنود کردن و درود و آفرین، برابر با خود ـــ که اهوره‌مزدایم ـــ بیافریدم...

۵۱

... پایداری در برابر آن پَری ـــ آن [پری] خشکسالی که مردمانِ هرزه درای، آورندهٔ سال نیکش می‌خوانند ـــ و شکست دادن او و چیرگی بر او و بازگرداندن دشمنی او را بدو.[1]

۱. منظور از «پری» در این بند، همان «اَپَوش» است که در بند ۲۱ همین یشت، «دیو» خوانده شده است.

۵۲

ای سِپیتْمان زرتشت!

اگر مـن بویژه آن ستارهٔ تِشْتَر را در شایستگیِ ستـایش، دربرازندگی نیایش، در سزاواریِ بزرگداشت و خشنود کـردن و درود و آفرین، برابر با خود ــ کـه اَهوره‌مَزدایم ــ بیافریدم...

۵۳

... بـرایِ پـایـداری در بـرابـر آن پَری ــ آن [پـریِ] خشـکسـالـی کـه مـردمانِ هرزه‌درای، آورنـدهٔ سـال نـیـکش مـی‌خـواننـد ــ و شـکسـت دادن او و چـیـرگی بر او و بازگرداندن دشمنی او بدو بود...

۵٤

... [وگرنه]، هرآینه در هر روز یـا هر شب، آن دیوِ خشکسالی از ایـن جا و آن جا سرمی‌زد و نیرویِ زندگیِ جهانِ اَستومَند را یکسره درهم می‌شکست.

۵۵

آری، تِشْتَـر رایـومَندِ فَـرَه‌مَـند، آن دیو را بـه‌بند درکشـد و بـا زنجیـرِ دولا و سه‌لا و چندلا ــ زنجیری ناگسستنی ــ ببندد؛ چنان که گویی هزار مرد از نیرومندترینِ مردمان، مردی تنها را به بند درکشند.

۵٦

ای سِپیتْمان زَرتُشت!

اگر در سرزمینهای ایرانی تِشْتَرِ رایومَندِ فَرَه‌مند را آنچنان که بشاید، نیاز پیشکش آورند و سـتایش و نـیـایشی سـزاوار و به آیـینِ بهـتریـن اَشَـه بگـزارند، هرآیـنه سـیلاب و [بیماریِ] «گَرَ» و «کَبَسْت» و گـردونه‌هایِ رزم‌آوران دشمن با درفشهـایِ برافراشته به سرزمینهای ایرانی راه نیابند.

۵۷

زَرتُشت از اَهوره‌مَزدا پرسید:

کدام است ستایش و نیایش برازندهٔ تِشْتَرِ رایومَندِ فَرَه‌مَند به آیینِ بهترین اَشَه؟

۵۸

آنگاه اَهوره‌مَزدا گفت:
مردمانِ سرزمینهای ایرانی باید او را زَور نیاز برند.
مردمانِ سرزمینهای ایرانی باید او را بَرسَم بگسترند.
مردمانِ سرزمینهای ایرانی باید او را گوسفندی یک رنگ ــ سپید یا سیاه یا رنگی دیگر ــ بریان کنند.

۵۹

از آن نیاز، راهزن یا زنِ روسپی یا [نا]اَشَوَنی را که «گاهان» نمی‌سراید و برهم‌زنِ زندگانی و پَتیارهٔ دینِ اَهورایی زَرتُشت است، نباید بهره‌ای برسد.

۶۰

اگر ازآن نیاز، راهزن یا زنِ روسپی یا [نا]اَشَوَنی را که «گاهان» نمی‌سراید و برهم‌زنِ زندگانی و پتیارهٔ دینِ اَهوراییِ زَرتُشت است، بهره‌ای برسد، هرآینه تِشْتَرِ رایومَندِ فَرّه‌مَند چاره و درمان را برگیرد...

۶۱

... [پس] به‌ناگاه سیلاب سرزمینهای ایرانی را فرا گیرد؛ به‌ناگاه سپاهِ دشمن به سرزمینهایِ ایرانی درآید؛ به‌ناگاه سرزمینهایِ ایرانی درهم شکند: پنجاهها صدها، صدها هزارها، هزارها ده‌هزارها، ده‌هزارها صدهزارها.

....

۶۲

«یَثَه اَهووَیریو...»
تِشْتَر، ستارهٔ رایومَندِ فَرّه‌مَند و سَتَویسِ آبْ‌رسانِ تواناي مَزدا آفریده را درود می‌فرستم.
«اَشِمْ وُهو...»
«اَهمایی رَئِشْچَه...»[1]

۱. = یسـ. ۶۸، بند ۱۱

۹
گوش یَشت
(دْرَواسپ یَشت)

خشنودیِ «دْرَواسْپِ» توانایِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن را.



کردهٔ یکم

۱

دْرَواسْپِ توانایِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن را می‌ستاییم که ستورانِ خُرد را تندرست نگاه می‌دارد؛ که ستورانِ بزرگ را تندرست نگاه می‌دارد؛ که دوستان را تندرست نگاه می‌دارد؛ که کودکان را تندرست نگاه می‌دارد؛ با دیدبانان بسیار دور و...[۱]

۲

آن که دارای اسبانِ زین کرده و گردونه‌هایِ پرتکاپو با چرخهایِ خروشان است...[۲]

نیرومندِ بُرزمندِ پاداش نیک بخشنده و درمان‌بخشی که اَشَوَن مردان را یاری رساند و پیشهٔ درست بخشد و آرامگاه آماده کند.

۳

هوشنگِ پیشدادی در پایِ [کوهِ] زیبای مَزدا آفریدهٔ [البرز]، صد اسب و هزار گاو و ده‌هزار گوسفند، او را پیشکش آورد و زَور نیازکنان چنین خواستار شد:

۱. به‌جای نقطه‌ها در متن، واژه‌ای است که معنی درستی از آن برنمی‌آید.
۲. به‌جای نقطه‌ها دو واژه در متن آمده که معنی آنها روشن نیست.

۴

ای دُرَواسْپ! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که بر همهٔ دیوان مَزَنـدَری چیره شوم؛ که از بیم دیوان، هراسان و گریزان نشوم؛ که همهٔ دیوان ــ ناگزیر ــ از من هراسان و گریزان شوند و از بیم به تاریکی روی نهند.[۱]

۵

دُرَواسْپِ توانای مَزدا آفریدهٔ اَشَوَنِ پناه‌بخش ــ که خواستارِ زَور نیازکننده و به آیینْ پیشکش آورنده را کامروا کند ــ او را کامیابی بخشید.

۶

دُرَواسْپِ توانای مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن را برای فَرّ و فروغش با نماز[ی به‌بانگِ] بلند، با نمازِ نیک گزارده و با زَور می‌ستاییم.

دُرَواسْپِ توانای مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن را با هَومِ آمیخته به شیر، با بَرسَم، با زبانِ خِرَد و «مَنْثَرِه»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زَور و با سخنِ رسا می‌ستاییم.

«یِنگْهِه هاتَم...»[۲]

کردهٔ دوم

۷

....[۳]

۸

جمشیدِ خوب رمه در پایِ کوهِ هُکَر، صد اسب و هزار گاو و ده‌هزار گوسفند، او را پیشکش آورد و زَور نیازکنان چنین خواستار شد:

۱. سنج . یس . ۵۷، بند ۱۸

۲. بند ششم در پایان همهٔ کرده‌های این یَشت می‌آید که ما به جای آن یک سطر نقطه‌چین می‌گذاریم.

۳. بندهای یکم و دوم همین یَشت در این جا و در آغاز دیگر کرده‌های این یَشت می‌آید و ما به‌جای آن یک سطر نقطه‌چین می‌گذاریم.

۹

ای دُرَواسْپ! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که آفریدگانِ مَزدا را گله ها بپرورم؛ که آفریدگانِ مَزدا را جاودانگی بخشم...

۱۰

... که گرسنگی و تشنگی را از آفریدگانِ مَزدا دور بدارم؛ که ناتوانیِ پیری و مرگ را از آفریدگانِ مَزدا دور بدارم؛ که باد گرم و باد سرد را هزار سال از آفریدگانِ مَزدا دور بدارم.

۱۱

دُرَواسْپِ توانای مَزدا آفریدهٔ اَشَوَنِ پَناه‌بخش ــ که خواستارِ زَور نیاز کننده و به آیینْ پیشکش آورنده را کامروا کند ــ او را کامیابی بخشید.

....

کردهٔ سوم

۱۲

....

۱۳

فریدون پسر آتبین از خاندانِ توانا در سرزمین چهار گوشهٔ وَرِنَ، صد اسب و هزار گاو و ده‌هزار گوسفند، او را پیشکش آورد و زَور نیازکنان چنین خواستار شد:

۱۴

ای دُرَواسپ! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که من بر «اَژی دَهاک» ــ [اژی دهاکِ] سه پوزهٔ سه کَلّهٔ شش چشم، آن دارندهٔ هزار[گونه] چالاکی، آن دیوِ بسیار زورمندِ دُروج، آن دُروَندِ آسیب‌رسانِ جهان، آن زورمندترین دروجی که آهریمن برای تباه کردنِ جهانِ اَشَه، به پَتیارگی در جهان اَستومَند بیافرید ــ پیروز شوم و هر دو همسرش سَنگهَوَک و

آرِنَوَک را ــ که برازندهٔ نگاهداری خاندان و شایستهٔ زایش و افزایش دودمانند ــ از وی برُبایم.

۱۵

دُرَواسْپِ توانای مَزدا آفریدهٔ اَشَوَنِ پناه‌بخش ــ که خواستارِ زَور نیاز کننده و به آیینْ پیشکش آورنده را کامروا کند ــ او را کامیابی بخشید.

....

کردهٔ چهارم

۱۶

....

۱۷

هَومِ نوشیدنیِ درمان‌بخش، شهریارِ زیبایِ زرّین در پایِ بلندترین ستیغ کوه البرز، او را پیشکش آورد و چنین خواستار شد:

۱۸

ای دُرَواسْپ! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که افراسیابِ تباهکارِ تورانی را به زنجیر کشم و او را بسته به زنجیر، کشان‌کشان برانم و [همچنان] دربند، نزد کیخسرو پسرِ خونخواه سیاوش برم تا او را در کرانهٔ دریاچهٔ ژرف و پهناور «چیچَست» به خونخواهیِ سیاوشِ نامور ــ که ناجوانمردانه کشته شد ــ و به کین‌خواهیِ «اَغریرثِ» دلیر، بکشد.

۱۹

دُرَواسْپِ توانای مَزدا آفریدهٔ اَشَوَنِ پناه‌بخش ــ که خواستارِ زَور نیاز کننده و به آیینْ پیشکش آورنده را کامروا کند ــ او را کامیابی بخشید.

....

کردهٔ پنجم

۲۰

....

۲۱

[کیـ]ـخسرو، پهلوانِ سرزمینهایِ ایرانی و استوار دارندهٔ کشور، در کرانهٔ دریاچهٔ ژرف و پهناور چیچَست، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، اورا پیشکش آورد و زَور نیازکنان چنین خواستار شد:

۲۲

ای دْرَواسْپ! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که من ـــ پسرِ خونخواهِ سیاوش ـــ افراسیابِ تباهکارِ تورانی را در کرانهٔ دریاچهٔ ژرف و پهناور چیچَست به خونخواهیِ سیاوشِ نامور ـــ که ناجوانمردانه کشته شد ـــ و به کین خواهیِ اَغریرِثِ دلیر بکشم.

۲۳

دْرواسپ توانای مزدا آفریدهٔ اَشَوَنِ پناه‌بخش ـــ که خواستار زَور نیازکننده و به آیینْ پیشکش آورنده را کامروا کند ـــ او را کامیابی بخشید.

....

کردهٔ ششم

۲۴

....

۲۵

او را بستود زَرتشتِ پاک در ایران‌ویج در کرانهٔ [رودِ] دایتیایِ نیک با هَومِ آمیخته به شیر، با بَرسَم، با زبانِ خِرَد و «مَنْثْرَه» با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زَور و با سخنِ رسا و از او چنین خواستار شد:

۲۶

ای دُرواسْپ! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که «هوتَوسا»ی نیک و بزرگوار را برآن دارم که هماره دینی بیندیشد، دینی سخن گوید و دینی رفتار کند؛ که به دینِ مزداپرستیِ من بگرود و آن را دریابد؛ که انجمنِ مرا[1]، مایهٔ آوازه نیک شود.

۲۷

دُرواسْپِ توانای مَزدا آفریدهٔ اَشَوَنِ پناه‌بخش ــ که خواستارِ زَور نیازکننده و به آیینْ پیشکش آورنده را کامروا کند ــ او را کامیابی بخشید.

....

کردهٔ هفتم

۲۸

....

۲۹

کَیِ گُشتاسپِ گرانمایه در کرانهٔ آبِ دائیتیا، صد اسب و هزار گاو و ده‌هزار گوسفند، او را پیشکش آورد و زَور نیازکنان چنین خواستار شد:

۳۰

ای دُرواسْپ! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که با «اَشْتَ اَورْوَنْتْ» پسر «ویشْپَ ثْورْوُ اَشتی» ــ که خودِ سر تیز و گردنِ ستبر دارد و دارای هفتصد اشتر است ــ در پشت «زَینیاوَرَ خویذاهِه» بجنگم و بر او پیروز شوم.

مرا این کامیابی ارزانی دار که با «اَرجاسپِ خَیونِ» گناهکار بجنگم و بر او پیروز شوم؛ که با «دَرْشینیکَ»یِ دیوپرست بجنگم و بر او پیروز شوم...

۱. چنین می‌نماید که منظور همان «مَگَه» باشد که در گاهان (یس. ۲۹، ۳۳، ٤٦، ۵۱ و ۵۳) از آن سخن به‌میان آمده است.

۳۱

مرا این کامیابی ارزانی دار که «تَثریاونت» دُژدین را براندازم، که «سْپینجَ اوروشْکَ»ی دیو پرست را براندازم، که دیگر باره «هُمای» و «واریذکَنا» را از سرزمین خیونها به خانمان بازگردانم، که سرزمینهای خَیونها را برافگنم: پنجاهها صدها، صدها هزارها، هزارها ده‌هزارها، ده‌هزارها صدهزارها.

۳۲

دْرَواسْپِ توانایِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَنِ پناه‌بخش ــ که خواستارِ زَور نیازکننده و به آیینْ پیشکش آورنده را کامروا کند ــ او را کامیابی بخشید.

....

۳۳

«یَثَه اَهو وَیرْیو...»

دْرَواسْپِ توانایِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن را درود می‌فرستم.

«اَشِمْ وُهو...»

«اَهمایی رَئِشْچَه...»[1]

۱. ← یسـ . ۶۸، بند ۱۱

۱۰
مِهریَشت

خشنودیِ «مهر» فراخ چراگاه و «رام» بخشندهٔ چراگاه خوب را.
«یَثَه اَهو وَیریو...» که زَوت مرا بگوید.
«اَثارَتوش آشاتْ چیتْ هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.



کردهٔ یکم

۱

اَهوره‌مَزدا به سپیتْمان زَرتُشت گفت:

ای سپیتْمان!

بدان‌هنگام که من مهرِ فراخ چراگاه را هستی بخشیدم، او را در شایستگیِ ستایش و برازندگیِ نیایش، برابر با خود ـــ که اَهوره‌مَزدایم ـــ بیافریدم.

۲

ای سپیتْمان!

«مِهردُروج» گناهکار، سراسر کشور را ویران کند. او همچون یکصد تن آلوده به گناه «کَیَذَ» و کشندهٔ اَشَوَن مَرد است.

ای سپیتْمان!

مبادا که پیمان بشکنی: نه آن [پیمان] که با یک دُروَند بسته‌ای و نه آن [پیمان] که با یک اَشَوَن بسته‌ای؛ چه، [پیمان] با هردوان درست است؛ خواه با دُروَند، خواه با اَشَوَن.

۳

مهرِ فراخ چراگاه آن کس را که مهر دُروج نباشد، اسبانِ تیزتک بخشد.
آذرِ مَزدا اَهوره آن کس را که مهردُروج نباشد، به راهِ راست رهنمون شود.
فَرَوَشی هایِ پاکِ نیکِ توانای اَشَونان، آن کس را که مهر دُروج نباشد، فرزندانِ کوشا بخشند.

٤

برای فَرّ و فروغش، با نماز[ی به‌بانگِ] بلند و با زَور می‌ستایم آن مهرِ فراخ چراگاه را.
مهرِ فراخ چراگاه را می‌ستاییم که سرزمینهایِ ایرانی را خانمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد.

۵

بشود که او ما را به یاری آید
بشود که او ما را گشایش بخشد.
بشود که او ما را دستگیری کند.
بشود که او ما را دل‌سوز باشد.
بشود که او چارهٔ کارِ ما را به‌ما بنماید.
بشود که او ما را پیروزی بخشد.
بشود که او ما را بهروزی دهد.
بشود که او ما را دادرس باشد.

آن نیرومندِ همواره پیروزِ نافریفتنی که در سراسر جهانِ اَستومَند سزاوارِ ستایش و نیایش است، آن مهرِ فراخ چراگاه.

٦

آن ایزدِ نیرومندِ توانا، آن نیرومندترینِ آفریدگان، آن مهر را، آن مهرِ فراخ چراگاه را با زَور می‌ستاییم.
آن مهر فراخ چراگاه را با هَومِ آمیخته به شیر، با بَرسَم، با زبانِ خِرَد و «مَنثَره»،

با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زَور و با سخنِ رسا می‌ستاییم.
«یِنگْهِه هاتَم ...»

کردهٔ دوم

۷

مهرِ فراخ چراگاه را می‌ستاییم که از «مَنْثَره» آگاه است. زبان‌آورِ هزار گوشِ ده‌هزار چشمِ بُرزمَندِ بلند بالایی که برفراز برجی پهن ایستاده است. نگاهبانِ زورمندی که هرگز خواب به چشم او راه نیابد.

۸

آن که سرانِ هر دو کشور ــ هنگامِ درآمدن به آوردگاه، در برابرِ دشمنِ خونخوار و رودرروی رده‌های تازندهٔ هَمِستاران ــ رزم کنان از او یاری خواهند.

۹

مهرِ فراخ چراگاه ــ همراهِ «بادِ» پیروزمند و «داموِیش اوپَمَن» ــ به آن گروه از رزم‌آوران روی آورد که با خشنودیِ درون و منشِ نیک و دُرست باوری، او را نماز گزارده باشند.

....[1]

کردهٔ سوم

۱۰

....[2]

۱. بندهای ٤ و ٥ و ٦ همین یشت در این‌جا و در پایان دیگر کرده‌ها می‌آید که به‌جای آنها یک سطر نقطه‌چین می‌گذاریم.
۲. بند ۷ همین یشت در این‌جا و در آغاز دیگر کرده‌ها می‌آید که به جای آن یک سطر نقطه‌چین می‌گذاریم.

۱۱

آن که رزم‌آوران بر پشت اسب، او را نماز برند و نیرومندیِ ستور و تندرستیِ خویش را از وی یاری خواهند تا دشمنان را از دور توانند شناخت؛ تا هَمِستاران را از کار بازتوانند داشت؛ تا بر دشمنانِ کین توزِ بداندیش، چیره توانند شد.

....

کردهٔ چهارم

۱۲

....

۱۳

نخستین ایزدِ مینُوی که پیش از دمیدن خورشیدِ جاودانهٔ تیزاسب، برفراز کوهِ البرز برآید.

نخستین کسی که آراسته به زیورهایِ زرّین، از فرازِ آن کوهِ زیبا سربرآورد.

از آن‌جاست که آن مهرِ بسیار توانا بر همهٔ خانمانهای ایرانی بنگرد.

۱٤

آن جا که شهریارانِ دلیر، رزم‌آورانِ بسیار بسیج کنند.

آن جا که چار پایان را کوهسارانِ بلند و چراگاههایِ فراوان هست.

آن‌جا که دریاهایِ ژرف و پهناور هست.

آن‌جا که رودهایِ پهناور و ناوتاک با انبوهِ خیزابهایِ خروشان، به «ایشْکَتَ» و «پُوروتَ» می‌خورَد و به سوی مروِ هرات و سُغد و خوارزم می‌شتابد.

۱۵

مهرِ توانا بر «اَرزَهی»، «سَوَهی»، «فْرَدَذَفْشو»، «ویدَذَفْشو»، «وُاوروبَرِشْتی»، «وُاوروجَرِشْتی» و براین کشور «خَونیرَثِ» درخشان ــ پناهگاهِ بی گزند و آرامگاهِ ستوران ــ بنگرد.

۱۶

آن ایزدِ مینُویِ بخشندهٔ فرّ به سوی همهٔ کشورها روان شود.
آن ایزدِ مینُویِ بخشندهٔ شهریاری به سوی همهٔ کشورها روان شود.
او کسانی را پیروزی بخشد و پارسایانِ دینْ آگاهی را زَبَردستی دهد که با زَور بستایندش.

....

کردهٔ پنجم

۱۷

....

آن که هیچ کس نتواند با او مهردُروج باشد: نه خانه خدا، نه دهخدا، نه شهربان و نه شهریار.

۱۸

اگر خانه خدا یا دهخدا یا شهربان یا شهریار مهردُروج باشد، مهرِ خشمگینِ آزرده، خانه و ده و شهر و کشور و بزرگان خانواده و سرانِ روستا و سروران شهر و شهریاران کشور را تباه کند.

۱۹

مهرِ خشمگینِ آزرده به همان سویی روی آورد که مهردُروجان در آن جای دارند.
دُژآگاهی را در نهادِ او راه نیست.

۲۰

اسبانِ مهر دُروجان در زیر بارِ سوار خیره‌سری کنند و از جای خود بیرون نیایند و اگر بیرون آیند، به پیش نتازند و در تاخت، جست‌وخیز نکنند.
از فراوانیِ گفتارِ زشت ــ که شیوهٔ دشمنِ مهر است ــ نیزه‌ای که دشمنِ مهر

پرتاب کند، باز گردد.

۲۱

از فراوانیِ گفتارِ زشت ــ که شیوهٔ دشمنِ مهر است ــ اگر هم دشمنِ مهر نیزه‌ای را خوب پرتاب کند و آن نیزه به تنِ [هَمِستار] برسد، آسیبی بدو نرساند.

از فراوانیِ گفتارِ زشت ــ که شیوهٔ دشمنِ مهر است ــ باد نیزه‌ای را که دشمنِ مهر پرتاب کند، باز گرداند.

....

کردهٔ ششم

۲۲

....

آن که مردمان را ــ اگر مهرِدُروج نباشند ــ از نیاز و دشواری بِرَهانَد.

۲۳

ای مهر!

ما را که از مهرِدُروجان نبوده‌ایم، از نیاز ــ از همهٔ نیازها ــ بِرَهان.

تو می‌توانی که بیم و هراس را بر پیکرهای مهرِدُروجان چیره کنی.

تو می‌توانی ــ بدان هنگام که خشمگین شوی ــ نیرویِ بازوان، توانِ پاها، بینایی چشمها و شنواییِ گوشهای مهرِدُروجان را بازستانی.

۲٤

یک نیزهٔ بُرّان و یک تیرِ پَرّان ــ هیچ‌یک ــ بدان کس که مهر ــ [آن مهرِ] ده‌هزار دیده‌بانِ توانایِ از همه چیز آگاهِ نافریفتنی ــ را به پاکْ‌نهادی یاوری کند، نرسد.

....

کردهٔ هفتم

۲۵

....

آن مهرِ ژرف‌بین را؛ آن رَدِ توانا، پاداش‌بخش، زبان‌آور، نیایشگزار، بلند پایگاه، بختیار و «تن-مَنْثره» را؛ آن پهلوانِ جنگاورِ نیرومند بازوان را.

۲۶

آن که دیوان را سر بکوبد.
آن که بر گناهکاران خشم گیرد.
آن که به مهردُروجان کین ورزد.
آن که پَریان را به تنگنا درافگند.
آن که ــ اگر مردمان مهردُروج نباشند ــ کشور را نیرویی سرشار بخشد.
آن که ــ اگر مردمان مهردُروج نباشند ــ کشور را پیروزیی سرشار بخشد.

۲۷

آن که مردمانِ سرزمینِ دشمن را به راهِ راست رهنمون نشود و فَرّ را از آن سرزمین برگیرد و پیروزی را از آن دور کند.
آن که از پیِ دشمنانِ بی‌نیرویِ پَدافَند بتازد و ده‌هزار زخم برایشان فرود آورد.
[آن مهرِ] ده‌هزار دیدبانِ از همه چیز آگاهِ نافریفتنی.

....

کردهٔ هشتم

۲۸

....

آن که ستونهای خانه‌های بلند را نگاهداری کند و تیرکهای آنها را استوار دارد.
آن که خانمان را ــ خانمانی را که از آن خشنود باشد ــ گله‌ای از گاوان و گروهی از مردان بخشد. دیگر خانمانها را ــ هرگاه از آنها آزرده شود ــ براندازد.

۲۹

ای مهر!

تو با کشورها هم خوبی و هم بد.

ای مهر!

تو با مردمان هم خوبی و هم بد.

ای مهر!

از تست آشتی و از تست ستیزه در کشورها.

۳۰

از تست که خانه هایِ سترگ، از زنانِ برازنده و بالشهایِ پهن و بسترهایِ گسترده و گردونه هایِ سزاوار برخوردار است.

از تست که خانه های بلند، از زنانِ برازنده و بالشهایِ پهن و بسترهایِ گسترده و گردونه های سزاوار برخوردار است.

آن خانه های آشَونان که [در آنها، مردمان] ترا در نماز نام برند و با نیایشی درخورِ زمان و با زَور بستایند.

۳۱

ای مهر!

ترا با نمازی که در آن، نام تو برزبان آید، با نیایشی درخورِ زمان و با زَور می‌ستایم.

ای مهرِ تواناترا!

ترا با نمازی که در آن، نام تو برزبان آید، با نیایشی درخورِ زمان و با زَور می‌ستایم.

ای مهر تواناترین! ای مهرِ نافریفتنی!

ترا با نمازی که در آن، نام تو برزبان آید، با نیایشی درخورِ زمان و با زَور می‌ستایم.

۳۲

ای مهر!

به ستایش ما گوش فراده.

ای مهر!

ستایش ما را بپذیر.

ای مهر!

خواهش ما را برآور:

نیاز زَور ما را بنگر. بدین آیین پای بنه. نیایشهای ما را در گنجینهٔ آمرزش بینبار و آنها را در گرزْمان فرود آور.

۳۳

ای تواناتر!

به پایداریِ پیمانی که بسته شد، ما را کامیابی بخش. آنچه را که از تو خواستاریم، به‌ما ارزانی دار:

توانگری، زور، پیروزی، خرّمی، بهروزی، دادگری، نیک‌نامی، آسایشِ روان، توانِ شناخت، دانشِ مینُوی، پیروزیِ اهوره‌آفریده، برتریِ پیروزمندی که از بهترین اَشَه باشد و دریافتِ «مَنثْرَه».

۳٤

تا ما دلیر و تازه‌روی و شاد و خرّم بر همهٔ هَمِستاران پیروز شویم.

تا ما دلیر و تازه‌روی و شاد و خرّم بر همهٔ بدخواهان چیره شویم.

تا ما دلیر و تازه‌روی و شاد و خرّم همهٔ دشمنان را ــ چه دیوان، چه مردمان [دُروَند]، چه جادوان و پریان، چه کَوی‌ها و کَرَپ‌های ستمکار ــ شکست دهیم.

....

کردهٔ نهم

۳۵

....

آن که هر پیمانی را از گفتار به کردار درآورد.
آن که سپاه بیاراید.
آن که دارندهٔ هزار[گونه] چالاکی است.
آن که شهریاری توانا و داناست.

۳۶

آن که جنگ را برانگیزد.
آن که جنگ را استواری بخشد.
آن که در جنگ پایدار ماند و رُده‌های دشمن را از هم بدرّد.
آن که رزم‌آوران را در هر دو بالِ آوردگاه، پراگنده و پریشان کند و از بیم او در دلِ سپاهِ دشمنِ خونخوار، لرزه درافتد.

۳۷

اوست که می‌تواند دشمن را پریشان و هراسان کند.
اوست که سرهایِ مهردُروجان را [از تن‌هاشان] فروافگند.
سرهایِ مهردُروجان [از تن‌هاشان] جدا شود.

۳۸

خانه‌های هراس‌انگیز، ویران شود و از مردمان تهی ماند.
آن خانه‌هایی که مهردُروجان و دُروَندان و کشندگانِ اَشَونان راستین در آنها بسر می‌برند، هراس‌انگیز است.
راه گرفتاری از آن‌جا می‌گذرد که گاوِ [آزادِ] چراگاه را در خانمانهای مهردُروجان به گردونه بندند و گاو درایستد و اشک بر پوزه روان کند.

۳۹

تیرهای به پرِ شاهین نشاندهٔ مهردُروجان، هرچند که زِهِ کمان را خوب بکشند و

آنها را تند به‌پرواز درآورند ــ اگر مهرِ فراخ چراگاه خشمگین و آزرده باشد و به خشنودیِ او نکوشیده باشند ــ به نشان نرسد.

نیزه‌هایِ خوبِ نوک تیز و بلند دستهٔ مهردُروجان، هرچند که آنها را به نیروی بازوان پرتاب کنند ــ اگر مهرِ فراخ چراگاه خشمگین و آزرده باشد و به‌خشنودیِ او نکوشیده باشند ــ به نشان نرسد.

سنگهای فَلاخَنِ مهردُروجان، هرچند که آنها را به نیروی بازوان پرتاب کنند ــ اگر مهرِ فراخ چراگاه خشمگین و آزرده باشد و به خشنودی او نکوشیده باشند ــ به‌نشان نرسد.

۴۰

دَشنه‌های خوبِ مهردُروجان که به سر مردم نشانه گیرند ــ اگر مهرِ فراخ چراگاه خشمگین و آزرده باشد و به خشنودیِ او نکوشیده باشند ــ به‌نشان نرسد.

گُرزهایِ خوب پرتاب شدهٔ مهردُروجان که به‌سرِ مردمان نشانه گیرند ــ اگر مهرِ فراخ چراگاه خشمگین و آزرده باشد و به خشنودیِ او نکوشیده باشند ــ به‌نشان نرسد.

۴۱

مهرِ فراخ چراگاه ــ اگر خشمگین و آزرده باشد و به خشنودی او نکوشیده باشند ــ آنان را از پیش به هراس افگند.

رَشْنْ آنان را از پس به هراس افگند.

سُروشِ پارسا ــ همواره با ایزدانِ نگهبان ــ آنان را از هر سوی بهم درافگند و رده‌هایِ جنگاوران را به پرتگاه نیستی کشاند.

۴۲

آنگاه آنان، مهرِ فراخ چراگاه را چنین گویند:

ای مهرِ فراخ چراگاه!

اینان[1] اسبانِ تیزتکِ ما را ربودند.

ای مهر!

۱. ایزدان رَشْن و سُروش.

اینان بازوان نیرومند ما را با شمشیر فروافگندند.

۴۳

پس آنگاه، مهرِ فراخ چراگاه، آنان را به خاک افگند: پنجاهها صدها، صدها هزارها، هزارها ده‌هزارها، ده‌هزارها صدهزارها؛ از آن روی که مهرِ فراخ چراگاه خشمگین است.

....

کردهٔ دهم

۴۴

....

آن که خانه‌اش به پهنای زمین در جهان آستومَند بر پا شده است: خانه‌ای گسترده و آسوده از دشواری نیاز؛ خانه‌ای درخشان و دارای پناهگاههای بسیار.

۴۵

هشت تن از یاران او برفراز کوهها، همچون دیدبانانِ مهر بربالای برجها نشسته‌اند و نگران مهر دُروجانند.

آنان بویژه به کسانی چشم دوخته‌اند و نگرانند که نخستین بار پیمان شکنند.

آنان راه کسی را در پناه خویش گیرند که به مهر دُروجان و دُروَندان و کشندگان آشَوَنان، تاخت بَرَد.

۴٦

مهرِ فراخ چراگاه، خود را آمادهٔ نگاهداری کند: از پشت‌سر پشتیبانی کند؛ از روبرو یاری کند و همچون دیدبانی نافریفتنی به هرسو نگاه افگند.

اینچنین، مهرِ ده‌هزار دیدبانِ دانایِ توانایِ نافریفتنی، آمادهٔ پشتیبانی از کسی است که نیک‌اندیشانه او را یاری کند.

....

کردهٔ یازدهم

۴۷

....

نـام‌آوری که اگر خشمگیـن شود، در میانِ جنگاورانِ دو سـرزمینِ جنگ‌جو، به زیانِ سپاهِ دشمن خونخوار، به ستیزه با رده‌هایِ به رزم درآویختهٔ دشمن، اسبان فراخ سُم برانگیزد.

۴۸

اگر مهـر به زیـانِ سپاهِ دشـمنِ خونخوار، بـه ستیزه با رده‌هایِ به رزم درآویـختهٔ دشمـن در میـانِ جنگـاورانِ دو سرزمیـنِ جنگ‌جو، اسبان فراخ سُـم برانگـیزد، آنـگاه دستهایِ مهردُروجان را از پشت ببندد، چشمهایِ آنـان را برآورد، گوشهایِ آنان را کر کند و استواریِ پاهای آنان را برگیرد، بدان‌سان که کسی را یاراییِ پایداری نماند.

چنین شـود روزگـار این سرزمیـنـها و این جنگـاوران، اگر از مهرِ فراخ چـراگاه روی برتابند.

کردهٔ دوازدهم

۴۹

....

۵۰

آن که آفریدگار ـــ اَهوره‌مَزدا ـــ آرامگاه او را برفرازِ کوه بلند و درخشان و دارای رشته‌های بسیـار ـــ کوهِ البرز ـــ بر پـا کرد. آن‌جا که نه شـب هست، نه تاریکی، نه باد سرد، نه باد گرم، نه بیماری کشنده و نه آلایشِ دیوآفریده.

از ستیغ کوهِ البرز مِه برنخیزد.

۵۱

آرامگاهـی که اَمشاسْپَندان و خورشیـد ـــ همکـام[۱] و با خشنـودی درون و منش

۱. ← گاه، یسـ . ۲۸، بند ۸

نیک و دُرست باوری ــ بساختند تا او بتواند از فرازِ کوه البرز سراسر جهان آستومَند را بنگرد.

۵۲

اگر نیرنگ بازِ بدکُنشی پیش آید، مهرِ فراخ چراگاه خود را با گامهایِ تند به گردونهٔ تیز تکِ خویش رساند و آن را شتابان براند. همچنین سُروشِ پارسایِ توانا و نَریوسَنگِ چالاک، او را همراهی کنند.

مهر، او را ــ [آن نیرنگ بازِ بدکُنش را] ــ خواه در پهنهٔ جنگ، خواه در نبردی تن به تن، بکشد.

....

کردهٔ سیزدهم

۵۳

....

آن که براستی دستانش را به سویِ اَهوره‌مَزدا برآورده است و اینچنین گله می‌گزارد:

۵٤

ای خوب کُنش!

من پشتیبان و نگاهبانِ همهٔ آفریدگانم.

ای خوب کُنش!

مردمان ــ بدان گونه که دیگر ایزدان را در نماز نام می برند و می‌ستایند ــ مرا در نماز نام نمی برند و نمی‌ستایند.

۵۵

اگر مردمان مرا در نماز نام برند و بستایند ــ چنان که دیگر ایزدان را در نماز نام می برند و می‌ستایند ــ هرآینه من با جانِ تابناک و جاودانهٔ خویش، به مردمان اَشَوَن روی آورم و به هنگامی [از پیش] برنهاده، فرارسم.

۵۶

۱ ....

۵۷

۲ ....

۵۸

۳ ....

۵۹

۴ ....

کردهٔ چهاردهم

۶۰

....

آن که نامِ نیک، بُرزمَندی و ستایشِ نیک، برازندهٔ اوست.
آن که بهروزیِ دلخواهِ [مردمان را بدیشان] بخشد.
آن ده‌هزار دیدبانِ توانایِ از همه چیز آگاهِ نافریفتنی.

....

کردهٔ پانزدهم

۶۱

....

آن همواره بر پای ایستاده، آن نگاهبانِ بیدار، آن دلیرِ زبان‌آور که آبها را بیفزاید؛ که بانگِ دادخواهی را بشنود؛ که باران را بباراند و گیاهان را برویاند؛ که سرزمین را داد گُذارَد.

۱. = بند ۳۱ ۲. = بند ۳۲ ۳. = بند ۳۳ ۴. = بندهای ۳۴ و ۴ و ۵ و ۶.

آن زبان‌آورِ کاردان، آن نافریفتنیِ بسیار هوشمند، آن آفریدهٔ کردگار.

۶۲

آن که هرگز مهردُروج را نیرو و توانایی ندهد.
آن که هرگز مهردُروج را بزرگواری و پاداش ارزانی ندارد.

۶۳

تو می‌توانی ــ بدان هنگام که خشمگین شوی ــ نیروی بازوان، توانِ پاها، بیناییِ چشمها و شنواییِ گوشهایِ مِهردُروجان را بازستانی.

....[1]

کردهٔ شانزدهم

۶۴

....

آن که برای گسترشِ دینِ نیک در همه جا نمایان شد و جای گزید و بر هفت کشور فروغ افشاند.

۶۵

آن که چالاک‌ترینِ چالاکان، پیمان‌شناس‌ترینِ پیمان‌شناسان، دلیرترینِ دلیران، زبان‌آورترینِ زبان‌آوران و گشایش‌بخش‌ترینِ گشایش‌بخشان است.
آن که گله و رمه بخشد.
آن که شهریاری بخشد.
آن که پسران بخشد.
آن که زندگی بخشد.
آن که بهروزی بخشد.
آن که دهشِ اَشَه بخشد.

۱. = بند ۲۴ همین یَشت. بندهای ٤ و ۵ و ٦ نیز مانند پایان دیگر کرده‌ها در این‌جا می‌آید.

۶۶

آن که اَشَیِ نیک و پارندِ سَبُک گردونه، نیروی مردانه، نیروی فرّ کیانی، نیرویِ سپهرِ جاودانه، نیروی داموییش اوپَمَن، نیروی فَرَوَشی‌هایِ اَشَونان و کسی که گروهی از مَزداپرستان اَشَوَن را گردهم آورد، همه یار و یاور اویند.

....

کردهٔ هفدهم

۶۷

....

آن که با گردونهٔ بلندْ چرخ به‌شیوهٔ مینُوی ساخته، از کشورِ اَرِزَهی و به سوی کشور خَونیرَث شتابد.

آن که از نیرویِ زمان و فرِّ مزدا آفریده و پیروزیِ اَهوره داده برخوردار است.

۶۸

گردونه اش را اَشَیِ نیکِ بلند پایگاه می‌گرداند.

دینِ مَزدا راه او را آماده می‌کند تا آن فروغِ سپیدِ مینُویِ درخشان، آن پاکِ هوشیارِ بی سایه، بتواند آن راه را بخوبی بپیماید.

اسبانِ مهر در فراخنایِ هوا، پرّان به گردش درآیند.

داموییش اوپَمَن همواره گذرگاه او را آماده می‌کند.

در برابر او همهٔ دیوانِ پنهان و دُروَندانِ وَرِنَ به هراس افتند.

۶۹

مبادا که ما خود را دچار ستیزِ آن سَرورِ خشمگین کنیم؛ آن که هزار ستیز با هَمِستار بکار تواند برد؛ آن ده هزار دیدبانِ توانایِ از همه چیز آگاهِ نافریفتنی.

....

کردهٔ هیجدهم

۷۰

....

آن که بهرامِ اهوره‌آفریده، همچون گُرازِ نرینهٔ تیزچنگال و تیزدندان و تکاوری پیشاپیشِ او روان شود؛ [گرازی] که به یک زخم بکشد؛ [گراز] خشمگینی که بدو نزدیک نتواند شد؛ [گراز] دلیری با چهرهٔ خال‌خال؛ گرازی نیرومند، آهنین پا، آهنین چنگال، آهنین پی، آهنین دُم و آهنین چانه...

۷۱

... که در تاخت بر دشمن پیشی گیرد و سرشار از خشم، با دلیریِ مردانه، دشمن را در جنگ به خاک افکند و هنوز باور ندارد که او را کشته باشد. به دیدهٔ او چنین نمی‌نماید تا زخمی دیگر بر او فرود آورد و مغزِ سرِ او را ــ همان مغز سری که سرچشمهٔ نیروی زندگی است ــ [از هم بپاشد] و تیرهٔ پشت او را درهم شکند.[۱]

۷۲

بی درنگ، همه را تکّه تکّه کند و استخوانها و موها و مغز و خونِ مهردُروج را درهم و برهم برزمین فروریزد.

....

کردهٔ نوزدهم

۷۳

....

آن که براستی دستانش را به‌سوی اهوره‌مَزدا برآورده است و با نهادی شاد، به آواز بلند می‌گوید: ای اهوره‌مَزدا! ای سپندترین مینو! ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!

۱. سنج. وند. فر. ۱۳، بند ۵۰، زیر.

۷۴

اگر مردمان مرا در نماز نام برند و بستایند، ــ چنان که دیگر ایزدان را در نماز نام می برند و می‌ستایند ــ هرآینه من با جانِ تابناک و جاودانهٔ خویش، به مردمانِ آشون روی آورم و به هنگامی [از پیش] برنهاده، فرارسم.

۷۵

ما خواستاریم که پشتیبان کشور تو باشیم.
ما نمی‌خواهیم که از کشور تو جدا شویم.
ما نمی‌خواهیم که از خانمان، روستا، شهر و کشور جدا شویم.
جز این مباد تا آن مهر نیرومندْ بازوان، ما را از گزندِ دشمن نگاه دارد.

۷۶

تویی که این دشمن را، تویی که دشمنیِ مرد بداندیش را نابود توانی کرد.
تویی که کشندهٔ پارسا را نابود کنی.
تویی که دارندهٔ اسبان و گردونه های زیبایی.
تویی که از پیِ دادخواهی، یاور توانای مایی.

۷۷

من مهر را به یاری می‌خوانم.
بشود که او ــ به میانجی نیازِ فراوان و خوبِ زَور که پیشکش او کنیم ــ ما را به‌یاری آید تا در پرتوِ یاریِ او ــ همچون پناه‌یافتگانِ وی ــ همواره در خانه ای خوش و آسوده از گزند بسر بریم.

۷۸

تویی که مردمان سرزمینها را ــ اگر آنان [تو]، مهرِ فراخ چراگاه را به نیکی بنوازند ــ نگاهداری کنی.
تویی که مردمان را ــ اگر از سرزمینهای دشمن باشند ــ نابود کنی.
من ترا در این جا به یاری همی خوانم.
بشود که او در این جا ما را به یاری آید؛ آن مهرِ نیرومندِ در همه جا پیروزمند، آن

سزاوارِ ستایش، آن برازندهٔ نیایش و آن سرورِ شکوهمندِ کشور.

....

کردهٔ بیستم

۷۹

....

آن که رَشنْ خانه بدو پرداخت.
آن که رَشنْ ــ همنشینِ دیر پای او را ــ خانه بدو واگذاشت.

۸۰

تویی نگاهبان خانمان.
تویی نگاهدار کسی که دروغ نگوید.
تویی پاسدار دودمان و پشتیبان آنان که دروغ بکار نبرند.
آری، در پرتو سروریِ همچون تویی، من بهترین همنشینی و پیروزیِ اَهوره آفریده را بدست آورم.
در پیشگاه داوری او[1]، گروه مهردُروجان به خاک درافتند.

....

کردهٔ بیست‌ویکم

۸۱

....

آن که رَشنْ خانه بدو پرداخت.
آن که رَشنْ ــ همنشینِ دیر پایِ او را ــ خانه بدو واگذاشت.

۸۲

آن که اَهوره‌مَزدا او را هزار[گونه] چالاکی ارزانی داشت و ــ نگریستن را ــ

۱. آهوره‌مَزدا.

ده هزار چشم بدو بخشید.

به نیروی این چالاکیها و چشمهاست که او نگرانِ مهرْآزار (پیمان‌شکن) است.

به نیروی این چالاکیها و چشمهاست که مهر — آن ده‌هزار دیدبانِ توانایِ از همه چیز آگاه — نافریفتنی است.

....

کردهٔ بیست ودوم

۸۳

....

آن که شهریارِ کشور براستی دستان را برآورده است و به یاریش همی خواند.

آن که شهربانْ براستی دستان را برآورده است و به یاریش همی خواند.

۸٤

آن که دهخدا براستی دستان را برآورده است و به یاریش همی خواند.

آن که خانه خدا براستی دستان را برآورده است و به یاریش همی خواند.

در هرجا که دو تن یکدیگر را به پشتیبانی برخیزند، براستی دستان را برآورده‌اند و به یاریش همی خوانند.

در هرجا که درویشی پیروِ دین، از آنچه از آنِ اوست، بی بهره مانده باشد، براستی دستان را برآورده است و به یاریش همی خواند.

۸۵

گله‌مندی که نزد او گله گزاری کند، آوایش — اگر در نماز، آوایش را بلند کند — تا ستارگان زَبَرین برسد و گرداگرد زمین بپیچد و بر هفت کشور زمین پراگنده شود.

همچنین گاوی ...

۸۶

... که به تاراجش برده باشند، به امید بازگشت به گلهٔ خویش، او را به یاری همی خواند:

ــ کی دلیرِ ما ــ مهرِ فراخ چراگاه ــ از پیِ ما بتازد و گلهٔ گاوان را رهایی بخشد؟

او، ما را ــ که به خانمان دروج رانده شده‌ایم ــ دیگرباره به راهِ اَشَه بازگرداند.

۸۷

مهرِ فراخ چراگاه، به یاری کسی شتابد که از وی خشنود باشد.

مهرِ فراخ چراگاه خانه و روستا و کشور و سرزمین کسی را که از او آزرده باشد، ویران کند.

....

کردهٔ بیست و سوم

۸۸

....

هَوم، هَوم بی آلایشِ نیرودهندهٔ درمان‌بخش، آن شهریارِ زیبایِ زرّین در پای هُکَر ــ بلندترین ستیغ کوهِ البرز ــ مهر بی آلایش را، بَرسَمِ بی آلایش، زَورِ بی آلایش و گفتار بی آلایش، پیشکش آورد.

۸۹

آن که[۱] اَهوره‌مَزدای پاک، او را در پایگاه «زَوت» جای داد که به آوای بلند، یسنه بسرود و به چالاکی آیین گُزارْد.

آن که همچون زَوت، به چالاکی آیین گُزارْد و یسنه را به آوای رسا بسرود.

۱. «آن که» و «او» در این بند و بند بعد اشاره به «هوم» دارد.

آن که همچون زَوتِ اَهوره‌مَزدا، همچون زَوتِ اَمشاسپَندان، آوایش را تا ستارگان زَبَرین رسانید و گرداگرد زمین بپیچانید و بر هفت کشور بپراگند.

۹۰

آن که همچون نخستین «هاونَن» نوشابهٔ هَوم ستاره آذینِ مینُوی را در پایِ کوهِ البرز نیاز کرد.

اَهوره‌مَزدا آمیزهٔ زیبایش را بستود. اَمشاسْپَندان نیز، او را آفرین خواندند.

خورشیدِ تیز اسب، از دور ستایش وی را مژده داد.

۹۱

درود بر مهرِ فراخ چراگاه، [آن] هزار گوشِ ده هزار چشم.

تویی شایستهٔ ستایش.

تویی برازندهٔ نیایش در خانمان مردمان.

تویی شایستهٔ ستایش و نیایش.

خوشا به [روزگار] آن مردی که ترا براستی نماز گُزارَد: هیزم در دست، بَرسَم در دست، شیر در دست، هاون در دست، با دستهایِ شسته با هاونِ شسته، نزد بَرسَمِ گسترده، نزد هَومِ آماده شده، با سرودِ «اَهونَ ویرْیَه...».

۹۲

به این دین گواهی دادند اَهوره‌مَزدایِ اَشَوَن و بهمن و اَردیبهشت و شهریور و سْپَندارمَذ و خُرداد و اَمرداد.

به این دین خَستو شدند اَمشاسْپَندان.

به فرمان دین، اَهوره‌مَزدای نیک کُنش، رَدِی مینُویِ مردمان را بدو[1] واگذارد تا او را در میان همهٔ آفریدگان، رَدِ جهانی و مینُوی و رَسایی بَخش این بهترین آفریدگان بشناسد.

۹۳

اینچنین بشود که تو — ای مهرِ فراخ چراگاه! — در هر دو زندگانی — آری در

۱. به مهر

هر دو زندگانی: در زندگانی جهانِ اَستومَند و در زندگانیِ مینُوی ــ ما را پناه‌بخشی از آسیب دُروَند، از [دیو] خشم دُروَند، از گروه ارتشتارانِ دُروَند که درفشِ خونین برافرازند، از تاخت و تازهای [دیو] خشم، از تاخت و تازهایی که [دیو] خشمِ نیرنگ باز همراه با «ویذُتو»یِ دیوآفریده برانگیزد.

۹۴

اینچنین بشود که تو ــ ای مهرِ فراخ چراگاه! ــ اسبان ما را نیرو و ما را تندرستی بخشی تا ما دشمنان را از دور بازشناسیم و بتوانیم در برابر هَمِستاران از خود پَدافَند کنیم و هَمِستارِ بداندیشِ کینه‌ور را به یک زخم از پای درآوریم و شکست دهیم.

....

کردهٔ بیست و چهارم

۹۵

....

آن که پس از فرورفتن خورشید، به فراخنای زمین پای نهد. هر دو پایانهٔ این زمینِ پهناورِ گوی‌سانِ دور کرانه را بپساود و آنچه را در میان زمین و آسمان است، بنگرد.

۹۶

گرزی صد گره و صد تیغه بردست گیرد و به سوی مردانِ [هَمِستار] نشانه رو[د] و آنان را از پای درافگند. گرزی از فلزِ زرد ریخته و از زرِ سخت ساخته، که استوارتری[ن] و پیروز[ی بخش]ترین رزم‌افزار است.

۹۷

آهریمن همه تَنْ مرگ در برابر او به هراس افتد.
[دیوِ] خشمِ نیرنگ بازِ مرگ اُرزان در برابر او به هراس افتد.
بوشاسپِ درازدست، در برابر او به هراس افتد.
همهٔ دیوان پنهان و دُروَندانِ وَرِنَ در برابر او به هراس افتند.

۹۸

مبادا که ما خود را به ستیزِ مهرِ خشمگینِ فراخ چراگاه دچار کنیم.
ای مهرِ فراخ چراگاه!

مبادا که خشمگینانه برما زخم فرود آوری؛ تو که از نیرومندترین ایزدان، دلیرترین ایزدان، چالاک‌ترین ایزدان، تندترین ایزدان و پیروزمندترین ایزدانِ پدیدار براین زمینی؛ ای مهرِ فراخ چراگاه!

....

کردهٔ بیست‌و‌پنجم

۹۹

....

در برابر او همهٔ دیوانِ پنهان و دُروَندانِ وَرِنَ به هراس افتند.

آن سَروَرِ کشور، آن مهرِ فراخ چراگاه، سواره از سویِ راستِ این زمینِ پهناورِ گوی‌سانِ دور کرانه بدرآید.

۱۰۰

از سوی راستش سُروشِ نیکِ پارسا سوار است.
از سوی چپش رَشْنِ برومندِ بلند بالا سوار است.
گرداگرد او از هر سوی، [ایزدان] آبها و گیاهها و فَرَوَشی هایِ اَشَوَنان می‌تازند.

۱۰۱

مهرِ توانمند تیرهای یک اندازهٔ به پرِ شاهین نشانده، بداتان ببخشد.

بدانَ هنگام که او سواره به سرزمینهای مهردُروجان رسد، نخست گرز [خویش را] به اسبان و مردان نشانه رود و به ناگاهان اسب و سوار، هر دو را به هراس دراندازد و به [خاک] نیستی افگند.

....

کردهٔ بیست و ششم

۱۰۲

....

آن که سوار بر اسب سپید، نیزهٔ نوک‌تیزِ بلندْ دسته و تیرهای دورزَن با خویش دارد؛ آن یَلِ کارآزمودهٔ چالاک.

۱۰۳

آن که اَهوره او را به نگاهداری و نگاهبانیِ بهروزیِ همهٔ مردمان برگماشت.
آن که نگاهبان و دیدبانِ بهروزیِ همهٔ مردمان است.
آن که هرگز به خواب نرود و هشیارانه، آفرینش، مَزدا را نگاهداری کند.
آن که هرگز به خواب نرود و هشیارانه، آفرینشِ مَزدا را نگاهبانی کند.

....

کردهٔ بیست و هفتم

۱۰۴

....

آن که بازوان بسیار بلندش، مهرْفریب (پیمان‌شکن) را ــ اگر چه در خاور هندوستان یا در باختر [جهان] یا در دهانهٔ [رود] «اَرَنگْ» یا در دل این زمین باشد ــ گرفتار کند و برافگند.

۱۰۵

همچنین، مهر با بازوان خویش، آن فرومایه ای را که پای از راه اَشَه بیرون نهاده است، گرفتار کند؛ آن تیره درونِ فرومایه‌ای را که با خود می اندیشد:
ــ «مهر نابیناست و کردار زشتی را که از من سرزده است و دروغی را که گفته‌ام، نمی بیند.»

۱۰۶

من در نهادِ خویش، چنین می اندیشم:

در همهٔ جهان کسی نیست که بتواند همچندِ نیک اندیشیِ مهرِمینُوی، بداندیشی کند.
در همهٔ جهان کسی نیست که بتواند همچندِ نیک گفتاریِ مهرِمینُوی، بدگفتاری کند.
در همهٔ جهان کسی نیست که بتواند همچندِ نیک کرداریِ مهرِمینُوی، بدکرداری کند.

۱۰۷

در همهٔ جهان کسی نیست که همچندِ مهرِ مینُوی از خِرَدِ سرشتی بهره‌مند باشد.
در همهٔ جهان کسی نیست که همچندِ مهرِ مینُویِ تیزگوشِ با هزار[گونه] کاردانی آراسته، از نیروی شنوایی برخوردار باشد.
مهر هر که را دروغ بگوید، می بیند.
مهرِ توانا گام پیش می‌گذارد.
آن چیره‌دستِ کشورِ [هستی] روان می‌شود و نگاهِ زیبایِ روشنِ چشمانِ تیزبینِ خویش را [به هر کرانه] می افگند:

۱۰۸

ــ کدامین کس مرا می‌ستاید؟
کیست آن که دروغ می‌گوید؟
کدامین کس مرا به نیکی می‌ستاید؟
کیست آن که با ستایشِ بد، می پندارد که مرا می‌ستاید؟
کدامین کس را شکوه و بزرگواری و تندرستی بخشم، من که چنین توانم کرد؟
کدامین کس را توانگریِ آسایش‌بخش ارزانی دارم، من که چنین توانم کرد؟
کدامین کس را فرزندانی برازنده بپرورم؟

۱۰۹

کدامین کس را ــ بی آن که خود گمان برده باشد ــ شهریاری نیرومندی با افزارهایی زیبا و ارتشتارانِ بسیار ارزانی دارم؟

شهریارِ فرمانروایی توانا که همه [سرکشان] را سر بکوبد.

[شهریار] دلیر پیروزمندِ شکست‌ناپذیری که گناهکار را فرمان پادآفره دهد و فرمان او بی درنگ رواگردد؛ همان دم که او ـــ خشماگین ـــ فرمان آن [پادآفره] را بدهد.

اینچنین، نهادِ آزرده و ناخشنودِ مهر را آرامش بخشد و خشنود کند.

۱۱۰

ـــ کدامین کس را دچار ناخوشی و مرگ کنم؟

کدامین کس را به بینوایی شکنجه‌آور گرفتار کنم؟

فرزندانِ برازندهٔ چه کسی را به یک زخم نابود کنم؛ من که چنین توانم کرد؟

۱۱۱

کدامین کس را ـــ بی آن که خود گمان برده باشد ـــ از شهریاری نیرومندی با افزارهایی زیبا و ارتشتاران بسیار بی بهره کنم؟

شهریارِ فرمانروایی توانا ۱

اینچنین، نهادِ شاد و خشنودِ مهر را اندوهگین و ناخشنود کند.

....

کردهٔ بیست و هشتم

۱۱۲

....

آن که سپرِ سیمین [بردست] و زرهٔ زرّین دربر، با تازیانه گردونه می‌راند.

آن سرورِ نیرومندِ دلیر؛ آن یَلِ کارآزموده.

راههایی که مهر، از پیِ دیدار سرزمینهای مهرستایان می پیماید، روشن است و از دشتهای پهناور و دور کرانه‌ای می‌گذرد که چار پایان و مردمان، آزادانه در آنها در گردشند.

۱. - دنبالهٔ بند ۱۰۹ (تا «بدهد.»)

۱۱۳

بشود که هر دو بزرگ — مهر و آهوره — به یاری ما بشتابند؛ بدان گاه که اسبان خروش برکشند و بانگ بلند تازیانه ها در هوا بپیچد و تیرهایِ تیز[رَو] از زِهِ کمانها پرتاب شود.

پس آنگاه پسران آنان که به سختی [وناخوشدلی] زَور نیاز کردند، کشته شوند و موی کنده به خاک درغلتند.

۱۱۴

اینچنین بشود که تو .... [۱]

....

کردهٔ بیست ونهم

۱۱۵

....

ای مهرِ فراخ چراگاه!

ای سروری که با خانه خدا، با دهخدا، با شهربان، با شهریار و با «زَرتُشتوم» پیوند داری.

۱۱۶

[پایگاه[«مهر»[۲] میان دو همسر بیست، میان دو همکارسی، میان دو خویشاوند چهل، میان دو همسایه پنجاه، میان دو آتُربان شصت، میان دو شاگرد و آموزگار هفتاد، میان داماد و پدرزن هشتاد، میان دو برادر نود، ...

۱۱۷

... میان پدر و مادر با پسر صد، میان [مردم] دو کشور هزار و میان [پیروانِ] دینِ مَزداپرستی، ده هزار است.

۱. = بند ۹٤ همین یَشت.

۲. پیمان، عهد، میثاق.

[مهر] دارای اینچنین پیروزی است و همواره چنین باشد.

۱۱۸

با ستایش پسین، با ستایش پیشین به مهر نزدیکی جویم تا بدان هنگام که خورشید از [کوهِ] بلندِ البرز سر برآورد و در پسِ آن فرورود.
ای سپیتمان!
من خواستارم که ناکامیِ آهریمنِ نابکار را با ستایش پسین و با ستایش پیشین به مهر نزدیکی جویم.

....

کردهٔ سی ام

۱۱۹

....

ای سپیتمان!
مهر را بستای و پیروان خویش ــ مَزداپرستان ــ را بیاموز که ستورانِ خُرد و بزرگ و پرندگانی را که با شهپر به پرواز درآیند، نزد او پیشکش برند.

۱۲۰

مهر نگاهبان و پشتیبان همهٔ مَزداپرستان اَشَوَن است.
هَومِ نیاز آورده را باید زَوت پیشکش کند.
اَشَوَن مرد می‌تواند از زَورِ به آیینْ ساخته بهره برگیرد و چنان کند که مهر فراخ چراگاه ــ که او را می‌ستاید ــ خشنود شود و نهادش آرامش یابد.

۱۲۱

زَرتُشت پرسید:
ای آهوره‌مَزدا!
اَشَوَن مرد چگونه می‌تواند از زَورِ به آیینْ ساخته، بهره برگیرد و چنان کند که مهرِ فراخ چراگاه ــ که او را می‌ستاید ــ خشنود شود و نهادش آرامش یابد؟

۱۲۲

آنگاه اَهوره‌مَزدا گفت:

آنان باید سه شبانروز تن خویش را بشویند و پادافْرهِ [گناهان] را، سی تازیانه برخود روا دارند.

آنان باید ستایش و نیایش مهرِ فراخ چراگاه را، دو شبانروز تن خویش را بشویند و پادافْرهِ [گناهان] را، بیست تازیانه برخود روا دارند.

ستایش و نیایش مهرِ فراخ چراگاه را، کسی که در [سرودن] «سْتَوُتَ یِسْنْیَه» و «ویسْپِرَد» شایستگی نشان ندهد، نباید از این زَور بهره برگیرد.

....

کردهٔ سی‌ویکم

۱۲۳

....

آن که اَهوره‌مَزدا او را در «گَرزْمان» بستود.

۱۲۴

بازوان به نگاهبانیِ [اَشَونان] گشوده، آن مهرِ فراخ چراگاه از گَرْزمانِ درخشان روان شود.

آن که گرداننـدهٔ گردونه‌ای است سراسر زیبا و برازنده و زرّین و آراسته به گونه گون زیورها.

۱۲۵

این گردونه را چهار تکاور مینُویِ سپیدِ درخشانِ جاودانه ــ که خوراکشان از آبشخورِ مینُوی است ــ می‌کَشند. سُمهایِ پیشینِ آنان از زر و سُمهایِ پسینِ آنان از سیم پوشیده است و همه را لگام و مال‌بند و یوغی پیوسته به چنگکی شکافدار و خوش‌ساخت از فلزی گرانبها به یکدیگر بسته است تا در کنار هم بایستند.

۱۲۶

از سوِی راستِ او، رَشْنِ راست‌ترینِ اَشَوَن ـــ آن بهترین پشتیبان ـــ و از سوِی چپِ او چیستایِ اَشَوَن ـــ آن زَوَرْ نیاز کنندهٔ سپید [پیکرِ] سپیدپوش ـــ و «او پَمَنِ» دینِ مَزداپرستی، اسب می‌تازند.

۱۲۷

«دامویشْ او پَمَنِ» دلیر، سواره ـــ همچون گرازی تیزدندان که از خود پَدافَند کند ـــ بدرآید؛ گراز نرینهٔ تیز چنگالی که به یک زخم بکشد؛ گراز خشمگینی که بدو نزدیک نتوان شد؛ گرازي با چهرهٔ خال‌خال، گرازی دلیر و چالاک و تیزتک که از پیِ او[1] و آذرِ فروزان و فَرِّ توانایِ کیانی می‌تازد.

۱۲۸

در گردونهٔ مهرِ فراخ چراگاه، هزار کمانِ خوش ساخت هست که بسی از آنها به زهِ «گَوَشْنَ» آراسته است.

تیر از این کمانها به شتابِ نیرویِ خیال پرتاب شود و به شتابِ نیرویِ خیال به سویِ سرِ دیوان پرواز گیرد.

۱۲۹

در گردونهٔ مهرِ فراخ چراگاه، هزار تیرِ به پرِ کَرکَس نشاندهٔ زرّین ناوک با سوفارهایی از استخوانِ خوش ساخت هست که بسی از چوبه‌های آنها آهنین است.

این تیرها به شتابِ نیرویِ خیال پرتاب شود و به شتابِ نیرویِ خیال به سویِ سرِ دیوان پرواز گیرد.

۱۳۰

در گردونهٔ مهرِ فراخ چراگاه، هزار نیزهٔ تیزْ تیغهٔ خوش ساخت هست که به شتابِ نیرویِ خیال پرتاب شود و به شتابِ نیرویِ خیال به سویِ سرِ دیوان پرواز گیرد.

در گردونهٔ مهرِ فراخ چراگاه، هزار «چکشِ» دو تیغهٔ پولادینِ خوش ساخت

۱. مهر

هست که به شتابِ نیرویِ خیال پرتاب شود و به شتابِ نیرویِ خیال به سویِ سرِ دیوان پرواز گیرد.

۱۳۱

در گردونهٔ مهرِ فراخ چراگاه، هزار دَشنهٔ دوسرِ خوش ساخت هست که به شتاب نیرویِ خیال پرتاب شود و به شتاب نیرویِ خیال به سوی سرِ دیوان پرواز گیرد.

در گردونهٔ مهرِ فراخ چراگاه، هزار گُرزِ پرتابیِ آهنینِ خوش ساخت هست که به شتاب نیروی خیال پرتاب شود و به شتابِ نیرویِ خیال به سویِ سرِ دیوان پرواز گیرد.

۱۳۲

در گردونهٔ مهرِ فراخ چراگاه، گرزِ زیبایِ سبک پرتابِ* صد گرهِ صد تیغه‌ای هست که [آن را] به سوی مردانِ [هَمِستار] نشانه رود و آنان را از پای درآورد. گرزی از فلزِ زرد ریخته و از زَر سخت ساخته که استوارترین و پیروزی‌بخش‌ترین رزم‌افزاری است که به شتابِ نیرویِ خیال پرتاب شود و به شتابِ نیرویِ خیال به سویِ سرِ دیوان رَوَد.

۱۳۳

پس از کشتن دیوان، پس از برانداختن مهر دُروجان، مهرِ فراخ چراگاه، سواره از فراز «اَرزَهی»، «سَوَهی»، «فْرَدَدَفْشو»، «ویدَدَفْشو»، «وُاوروبَرِشتی»، «وُاوروجَرِشتی» و این کشورِ درخشانِ «خَونیرَث» بگذرد.

۱۳۴

براستی اهریمنِ همه تَنْ مرگ به هراس افتد.
براستی [دیو] خشمِ نیرنگ‌بازِ **مرگ° ارزان به هراس افتد.**
براستی بوشاسپِ دراز دست به هراس افتد.
براستی همهٔ دیوان پنهان و دُروَندان وَرِنَ به هراس افتند.

۱۳۵

مبادا که ما خود را .... [۱]

۱. = بند ۹۸ همین یشت.

....

کردهٔ سی و دوم

۱۳۶

....

آن که اسبانِ سپید، گردونه‌اش را می‌کشند.

آن که گردونه‌اش با چرخهای زرّین و [پُر از] سنگهای درخشان فَلاخَن روان شود و زَورهای نیاز شده را به سرای وی آورد.

۱۳۷

اَهوره‌مَزدا چنین گفت:

ای زَرتُشت اَشَوَن!

خوشا به [روزگار] آن مرد پیشگامی که زَوتِ اَشَوَنی از میان مردمِ دانش آموخته و دینْ آگاه، در برابرِ بَرسَمِ گسترده، با یادِ مهر، او را نیایشِ ایزدی بگزارد.

اگر چنین مرد پیشگامی، خشنودیِ نهادِ مهر را بکوشد و فرمانش را بپذیرد و داوری‌اش را گردن بگذارد، مهر به خانهٔ او فرود آید.

۱۳۸

اَهوره‌مَزدا چنین گفت:

ای زَرتشت اَشَوَن!

بدا به [روزگار] آن مرد پیشگامی که زَوتِ نااَشَوَنی از میان مردمان دانش نیاموخته و دینْ ناآگاه، برای او در برابر نیازِ بَرسَم جای گیرد؛ اگرچه بَرسَمِ بسیار بگسترد و دیرگاهی «یَسنه» بسراید.

۱۳۹

کسی که مَزدا را خوار شمارد؛ دیگر اَمشاسْپَندان را خوار شمارد؛ مهرِ فراخ چراگاه را خوار شمارد؛ داد و رَشْن و اَرْشتادِ گیتی افزای و جهان پرور را خوار شمارد، نه اَهوره مَزدا را خشنود می‌کند، نه دیگر اَمشاسْپَندان را و نه مهرِ فراخ چراگاه را.

کردهٔ سی و سوم

۱۴۰

....

ای سپیتمان!

من مهر را می‌ستایم، آن نیک را، آن نخستین دلیرِ مینُوی را، آن بسیار مهربان را، آن بی همانندِ بلند پایگاه را، آن نیرومندِ دلاور را، آن یَلِ کارآزموده را.

۱۴۱

آن پیروزمندی که رزم‌افزاری خوش‌ساخت با خود دارد.
آن که در تیرگی، نگاهبانی نافریفتنی است.
آن که زورمندترینِ زورمندان است.
آن که دلیرترینِ دلیران است.
آن که داناترینِ بخشندگان است.
آن پیروزمندی که فَرّهٔ [ایزدی] از آنِ اوست.
آن هزار گوشِ ده‌هزار چشمِ ده‌هزار دیدبان.
آن نیرومندِ دانایِ نافریفتنی

....

کردهٔ سی و چهارم

۱۴۲

....

آن ایزدِ سترگِ نیک کُنش که بامدادان ــ همان دم که پیکرِ خویش را همچون ماه به درخشش درآورد ــ نمودهای گوناگون آفرینش سْپَند مینو را پدیدار می‌کند.

۱۴۳

چهره‌اش بسان ستارهٔ «تِشْتَر» می‌درخشد.
ای سپیتمان!

گردونه‌اش را زیباترینِ آفریدگان ــ که هرگز به راه کژ نرود ــ می‌گرداند.

من آن [گردونه] را که شِپَند مینو بساخت، می‌ستایم؛ آن [گردونهٔ] ستاره آذینِ مینُوی ساختهٔ مهر را؛ گردونهٔ مهرِ ده‌هزار دیدبانِ نیرومندِ از همه چیز آگاهِ نافریفتنی را.

کردهٔ سی و پنجم

۱۴۴

....

مهری را که در گرداگرد کشور است، می‌ستاییم.
مهری را که در میانِ کشور است، می‌ستاییم.
مهری را که در کشور است، می‌ستاییم.
مهری را که برفراز کشور است، می‌ستاییم.
مهری را که در پایین کشور است، می‌ستاییم.
مهری را که در پیش کشور است، می‌ستاییم.
مهری را که در پس کشور است، می‌ستاییم.

۱۴۵

مهر و اَهوره‌یِ بزرگِ اَشَوَنِ جاودانه را می‌ستاییم.

ستارگان و ماه و خورشید و مهر، شهریارِ همهٔ سرزمینها را نزد گیاه بَرسَم می‌ستاییم.

....

۱۴۶

«یَثَه آهو وَیریو...»
درود می‌فرستیم به مهرِ فراخ چراگاه و به رامِ بخشندهٔ چراگاههای خوب.
آشِم وُهو...»
آهمایی رَئِشْچَه...»[1]

۱. = یسن. ۶۸، بند ۱۱

۱۱
سُروش یَشت هادُخت

خشنودیِ سُروشِ اَشَوَنِ دلیرِ تن-مَنثرهِ یِ سختْ زَزم‌افزارِ اهورایی را.

*

کردهٔ یکم

۱

سُروشِ پارسای بُرزمَندِ پیروزِ گیتی افزای اَشَوَن، رَدِ اَشَه را می‌ستاییم.
ای زَرتُشت!
نیایشِ نیک، بهترین کار در جهان است . . .

۲

این است آنچه مرد و زن دُروَند را بهتر، از کار باز تواند داشت.
این است آنچه چشمها و گوشها و دستها و زانوان و دهان مرد و زن دُروَند را می‌بندد و آنان را به نابودی می‌کشاند؛ بویژه نیایشِ نیک که هیچ کس را نفریبد و نیازارد.
نیایش، همچون پهلوانی دلیر و مانند زره‌ای است که دروج را بهتر از هر چیز، ازکار باز تواند داشت. .

۳

سُروشِ اَشَوَن است که بهتر از هر کس، درویشان را در پناه خویش می‌گیرد.
[سُروشِ آن پیروزمندی است] که بهتر از هر کس، دروج را برمی‌اندازد.
اَشَوَن مردی که بیشتر از دیگران ستایش و نیایش برزبان آورد، در پیروزی،

وزمندترین است.

مَنْثَره بهتر از هر چیز، [دیوان] پنهان دروج را می‌راند.

«اَهونَ وَیرْیَه...» پیروزمندترین سخن است.

سخنِ راست در روزِ پسین، پیروزمندترین [سخن] است.

دینِ مَزداپرستی ــ دادِ زَرتُشت ــ از همهٔ نهادهایِ خوب، از همهٔ نهادهایِ آشه‌نژاد، پذیرفتنی تر است.

۴

ای زَرتُشت!

مرد یا زنی که در برابرِ آبِ بزرگی یا دشواریِ بزرگی یا در شبِ تاریکِ مه‌آلود یا هنگامِ گذشتن از رودی ناوتاکِ یا در جای برخوردِ راهها یا در انجمنِ مردان آشَوَن یا در میان گروهِ دُروَندانِ دیوپرست، این گفتارِ فروفرستاده را با اندیشهٔ یک آشَوَن، با گفتار یک آشَوَن و با کردار یک آشَوَن، بیندیشد و بگوید و بورزد...

۵

... یا به هنگام بیم و هراس از داوریِ داوران یا در هر هنگام دیگر چنین کند، دیدگانِ دُروَندِ خشمگین در این روز و در این شب به یاریِ هیچ جست‌وجویی، او را پیدا نخواهد کرد و دشمنیِ راهزنانی که گله و رمه را می‌ربایند، به هیچ روی او را گزندی نتواند رساند.

۶

ای زَرتُشت!

این گفتارِ فروفرستاده را هنگامی که راهزنی نزدیک شود یا دسته‌ای از دزدان یا گروهی از دیوان [فرارسند]، به آوازِ بلند برخوان.

آنگاه دُروَندانِ دیوپرستِ کینه‌ور و جادوانی که جادویی بکار آورند و پَریانی که به کارهای پَریانه دست‌زنند، بهراسند و رو در گریز نهند.

دیوان، سرکوفته واپس گریزند و پنهان شوند و دیوپرستان و سرکشان، ناتوان و دهان بسته مانند.

۷

همچونِ سگِ چوپان که گرداگردِ گله می‌گردد، ما نیز پیرامونِ سُروشِ پارسای اَشَوَن و پیروزمند می‌گردیم.

اینچنین، ما سُروشِ پاکِ پیروزمند را با اندیشهٔ نیک، با گفتارنیک و با کردار نیک می‌ستاییم.

۸

سُروش اَشَوَن را برای فَرّ و فروغش، برای نیرو و پیروزیش، برای ستایشی که ایزدان را بجای آورد، با نماز[ی به‌بانگِ] بلند و با زَور می‌ستایم.

اَشیِ بزرگ نیک و نَریوسنگِ بُرزمَند را می‌ستایم.

بشود که سُروشِ پارسایِ پیروزمند، ما را به یاری آید.

۹

سُروش اَشَوَن را می‌ستاییم.

رَدِ بزرگ، اَهوره‌مزدا را می‌ستاییم که در اَشَوَنی، سرآمد و برتر از همگان است.

همهٔ سرودهای زرتشتی و همهٔ کُنشهای نیک ورزیده را می‌ستاییم: آنچه را که ورزیده شده است و آنچه را که ورزیده خواهد شد.

«یِنگْهِه هاتَم»

کردهٔ دوم

۱۰

سُروشِ پارسای بُرزمَندِ پیروز گیتی افزای اَشَوَن، رَدِ اَشَه را می‌ستاییم.

آن که [مردِ] آلوده به گناه «کَیَذَ» را شکست دهد.

آن که [زنِ] آلوده به گناه «کَییذی» را شکست دهد.

آن که دیو بسیار زورمندِ دروج ــ تباه کنندهٔ زندگی ــ را فروکوبد

آن که نگاهبان و دیدبانِ بهروزیِ همهٔ جهانیان است.

۱۱

آن که هرگز به خواب نرود و هشیارانه آفرینشِ مَزدا را نگاهداری کند.

آن که هرگز به خواب نرود و هشیارانه آفرینشِ مَزدا را نگاهبانی کند.

آن که پس از فروروفتن خورشید، سراسرِ جهان استومند را با رزم‌افزارِ آخته، پاسداری کند.

۱۲

آن که از هنگامِ آفرینشِ آن دو مینو ــ سْپَند مینو و اَنگر [مینو] ــ [هرگز] نخفته و جهانِ اَشَه را پاسداری کرده است.

آن که روز و شب، همواره با دیوان مَزَنْدَری در نبرد است.

۱۳

آن که از بیم دیوان هراسان نشود و نگریزد.

آن که همهٔ دیوان ــ ناگزیر ــ از او هراسان و گریزان شوند و از بیم به تاریکی روی نهند.[۱]

[۲] ....

کردهٔ سوم

۱۴

«یَثَه اَهو وَیرْیو...»

سُروشِ پارسای بُرزمَندِ پیروز گیتی افزای اَشَوَن، رَدِ اَشَه را می‌ستاییم.

آن که نگاهبانِ [پیمانِ] آشتی [میانِ] دُروَند و سپندترین [اَشَوَن] است.[۳]

آن که اَمشاسْپَندان در هفت کشور روی زمین به سوی او فرود آمدند.

آن که آموزگارِ دین است و اَهوره‌مَزدای اَشَوَن، خود بدو دین بیاموخت.

[۴] ....

۱. = یسـ . ۵۷، بند ۱۸

۲. = بندهای ۹-۸ همین یشت.

۳. ← مهر، بند ۲

۴. = بندهای ۹-۸ همین یشت.

کردهٔ چهارم

۱۵

«یَثَه آهو وَیرْیو...»

سُروشِ پارسای بُرزمندِ پیروزِ گیتی افزایِ اَشَوَن، رَدِ اَشَه را می‌ستاییم.

آن که اَهوره‌مَزدای اَشَوَن، او را به درهم شکستن دیوِ خشمِ خونینْ درفش برگماشت.

[نگاهبانِ پیمانِ] آشتی و پیروزی را می‌ستاییم که جنگ و ستیزه را درهم شکند.

۱۶

یارانِ سُروشِ اَشَوَن را، یاران رَشْنِ راست‌ترین را، یاران مهرِ فراخ چراگاه را، یاران بادِ اَشَوَن را، یاران دینِ نیکِ مَزداپرستی را، یاران اَرشْتادِ گیتی افزای و جهان‌پرور و سودرساننده به‌جهان را، یارای اَشیِ نیک را، یاران چیستیِ نیک را، یاران چیستایِ درست‌ترین را...

۱۷

... یاران همهٔ ایزدان را، یاران مَنْثَره را، یاران دادِ دیوستیز را، یاران روشِ دیرین را، یاران اَمشاسْپَندان را، یاران سوشیانتهای ما مردم اَشَوَن را، یاران همهٔ آفرینشِ اَشَه را...

.... ۲

کردهٔ پنجم

۱۸

«یَثَه آهو وَیرْیو...»

سُروشِ پارسایِ بُرزمَندِ پیروزِ گیتی افزایِ اَشَوَن، رَدِ اَشَه را می‌ستاییم؛ همچون ستایشگر نخستین و پسین و میانین و پیشین با نخستین و پسین و میانین و پیشین پیشکش.

۱ = بندهای ۹ ـــ ۸ همین یشت.

۱۹

همهٔ پیروزیهای سُروشِ اَشَوَنِ دلیرِ تَن‌-مَنْثَره، پهلوانِ نیرومندِ جنگاورِ پرتوانْ بازوان را می‌ستاییم که دیوان را سر بکوبد.

[پیروزیهای] آن پیروزمندِ چیره‌دست و اَشَوَن و بخشندهٔ برتریِ پیروزی ــ سُروشِ اَشَوَن ــ و ایزد اَرِشْتی را می‌ستاییم.

۲۰

همهٔ خانه‌هایی را که در پناه [نگاهبانیِ] سُروش است، می‌ستاییم.

خانمانی را می‌ستاییم که در آن، سُروشِ اَشَوَن را گرامی داشته و اَشَوَن مردِ سرآمد در اندیشهٔ نیک، سرآمد در گفتار نیک و سرآمد در کردار نیک را به‌خوبی پذیرفته باشند.

۲۱

پیکرِ سُروشِ اَشَوَن را می‌ستاییم.
پیکرِ رَشْنِ راست‌ترین را می‌ستاییم.
پیکرِ مهرِ فراخ چراگاه را می‌ستاییم.
پیکرِ بادِ اَشَوَن را می‌ستاییم.
پیکرِ دینِ نیکِ مَزداپرستی را می‌ستاییم.
پیکرِ اَرِشْتادِ گیتی افزای و جهان‌پرور و سودرساننده به جهان را می‌ستاییم.
پیکرِ اَشیِ نیک را می‌ستاییم.
پیکرِ چیستیِ نیک را می‌ستاییم.
پیکرِ چیستایِ درست‌ترین را می‌ستاییم.

۲۲

پیکرِ همهٔ ایزدان را می‌ستاییم.
پیکرِ مَنْثَره را می‌ستاییم.
پیکرِ دادِ دیوستیز را می‌ستاییم.
پیکرِ روشِ دیرین را می‌ستاییم.

پیکرِ اَمشاسْپَندان را می‌ستاییم.
پیکرِ سوشیانتهایِ ما مردمِ اَشَوَن را می‌ستاییم.
پیکرِ سراسرِ آفرینشِ اَشَوَن را می‌ستاییم.
.... ۱

۲۳

«یَتَه اَهو وَیرْیو...»
سروشِ اَشَوَن دلیرِ تَن-مَنْتَره‌یِ سختْ رزم‌افزارِ اَهورایی را درود می‌فرستم.
«اَشِمْ وُهو...»
«اَهْمایی رَئِشْچَه...»[۱و۲]

۱. = بندهای ۹-۸ همین یَشت.
۱. = یسنه ۶۸، بند ۱۱
۲. دردست‌نویسهای متن اوستا به دنبال این یَشت، «سُروش یَشتِ سَرِشب» آمده که همان «یسنه، هات ۵۷» است و ما آن را در بخش «یسنه» آوردیم و دوباره آوردن آن را در این جا لازم نمی‌بینیم.

۱۲
رَشْنِ یَشت

خشنودیِ رَشْنِ راست‌ترین و اَرشْتادِ گیتی افزایِ جهان‌پرور و گفتارِ راستینِ در دل افگندهٔ گیتی افزای را.

*

۱

[زَرتُشتِ] اَشَوَن پرسید:

ای اَهوره‌مَزدای اَشَوَن! ای آن که از هرآنچه پرسم، آگاهی و فریفته نشوی! ای خِرَدِ فریب‌ناپذیر! ای از همه چیز آگاهِ نافریفتنی!

من به تو روی آورده‌ام و با گفتارِ راستین، از تو می پرسم؛ مرا پاسخ گوی:

ـــ کدام راستی و درستی در مَنْثْرهِ‌یِ وَرجاوَند هست که فرابَرنده، برتر، پرستار، نیرومند، کاردان و سرآمدِ دیگر آفریدگان است؟

۲

آنگاه اَهوره‌مَزدا گفت:

ای سِپیتْمانِ اَشَوَن!

براستی من ترا بیاگاهانم از این مَنْثْرهِ‌یِ وَرجاوند بسیارفَرَه‌مَند و از آن راستی و درستی که در مَنْثْرهِ‌یِ وَرجاوَند هست که فرابَرنده، برتر، پرستار، نیرومند، کاردان و سرآمدِ دیگر آفریدگان است.

۳

اَهوره‌مَزدا گفت:

یک سوم از بَرسَم را باید به راه خورشید بگسترانی و بگویی:

ــ ما دادخواهی را بدین جا آمده ایم.

ما خشنودی [رَشْنِ توانا] را خواستاریم.

من در این آیین «وَر»[1] اَهوره‌مَزدا را همچون دوستی به یاری همی خوانم به سوی آتش و بَرسَم، به سویِ دستانِ سرشار، به سوی «وَر» روغن و به سوی شیرهٔ گیاهان.

۴

پس آن‌گاه من ــ که اَهوره‌مَزدایم ــ همراهِ بادِ پیروز، همراهِ داموِیش اوپَمَن، همراهِ فَرِّ کیانی و همراهِ پاداشِ مَزدا آفریده، به یاری تو شتابم و به‌سوی این «وَر» بر پا شده، به‌سوی آتش و بَرسَم، به‌سوی دستانِ سرشار، به‌سوی «وَر» روغن و به‌سوی گیاهان آیم.

۵

ــ ما دادخواهی را بدین جا آمده ایم.

ما خشنودی رَشْنِ توانا را خواستاریم.

من در این «وَر»، دوستی را به یاری همی خوانم به‌سوی آتش و بَرسَم، به‌سوی دستانِ سرشار، به‌سوی «وَر» روغن و به‌سوی شیرهٔ گیاهان.

۶

پس رَشْنِ بزرگِ توانا همراه بادِ پیروز، همراه داموِیش اوپَمَن، همراه فَرِّ کیانی و همراه پاداشِ مزدا آفریده، به‌یاری تو شتابد و به‌سوی این «وَر» بر پا شده، به‌سوی آتش و بَرسَم، به‌سوی دستانِ سرشار، به‌سوی «وَر» روغن و به‌سوی شیرهٔ گیاهان آید.

۷

ای رَشْنِ اَشَوَن! ای راست‌ترین رَشْن! ای سپندترین رَشْن! ای داناترین رَشْن! ای رَشْن که بهتر از همه بازتوانی شناخت! ای رَشْن که دور را بهتر از همه توانی دید! ای رَشْن که دور را بهتر از همه توانی دریافت! ای رَشْن که بهتر از همه، دادخواه را به فریاد رسی! ای رَشْن که دزد را بهتر از همه براندازی!

۱. = وَرنگَهه (ــــ یاد. وَر).

۸

اگر تو آزرده نباشی، [دادخواه را] بهتر [بدانچه خواهان است]، برسانی؛ بهتر زخم فرود آوری و دزد و راهزن را بهتر نابود کنی.

۹

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو در کشور اَرِزَهی هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

.... ۱

۱۰

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو در کشور سَوَهی هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

....

۱۱

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو در کشور فْرَدَ دَفْشو هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

....

۱۲

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو در کشور ویدَ دَفْشو هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

....

۱۳

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو در کشور وُاورو بَرِشْتی هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

۱. بندهای ۸ ــ ۵ همین یَشت، علاوه براین جا، تا پایان بند ۳۷ در پایان هریک از بندها می‌آید که ما به‌جای آنها، یک سطر نقطه چین می‌گذاریم.

....

۱۴

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو در کشور وُاورو جَرِشْتی هم باشی، ما ترا به‌یاری همی خوانیم.

....

۱۵

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو در این کشورِ درخشانِ خَونیرَثَ هم باشی، ما ترا به‌یاری همی خوانیم.

....

۱۶

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو در دریایِ فَراخ کَرت هم باشی، ما ترا به‌یاری همی خوانیم.

....

۱۷

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو بربالای درختی باشی که آشیانهٔ سیمرغ درآن است و در میان دریایِ فَراخ کَرت بر پاست ــ درختی که دربردارندهٔ داروهای نیک و داروهای کارگر است و پزشک همگان خوانندش؛ درختی که بَذرِ همهٔ گیاهان در آن نهاده شده است ــ ما ترا به‌یاری همی خوانیم.

....

۱۸

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو در سرچشمهٔ رود «رَنگْها» هم باشی، ما ترا به یاری همی‌خوانیم.

....

۱۹

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو در دهانهٔ رود «رَنگها» هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

....

۲۰

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو در کرانهٔ این زمین هم باشی، ما ترا به‌یاری همی خوانیم.

....

۲۱

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو در میان این زمین هم باشی، ما ترا به‌یاری همی خوانیم.

....

۲۲

ای رَشْنِ اَشَوَن!

تو در هر جایِ این زمین که باشی، ما ترا به‌یاری همی‌خوانیم.

....

۲۳

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو برفراز کوهساران درخشان و بسیار رشتهٔ البرز هم باشی؛ البرزی که از ستیغِ آن مِه برنخیزد ــ آن‌جا که نه شب هست و نه تاریکی، نه باد سرد و نه باد گرم، نه ناخوشیِ کشنده و نه آلایشِ دیو آفریده ــ ما ترا به‌یاری همی خوانیم.

....

۲۴

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو برفرازِ کوهِ همه جا ستوده و زرّین هُکَر هم باشی ــ آن‌جا که اَرِدْوِیسوَر

اَناهیتا از بُلندایِ هزار بالایِ آدمی فروریزد ــ ترا به‌یاری همی خوانیم.

....

۲۵

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو بر ستیغ کوه البرز هم باشی ــ آن‌جا که ستارگان و ماه و خورشید، گرداگرد آن چرخانند ــ ما ترا به‌یاری همی خوانیم.

....

۲۶

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو در سپهرِ ستارهٔ وَنَندِ مَزدا آفریده هم باشی، ما ترا به‌یاری همی خوانیم.

....

۲۷

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو در سپهرِ ستارهٔ تِشتَرِ رایومَندِ فَرّه‌مَند هم باشی، ما ترا به‌یاری همی خوانیم.

....

۲۸

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو در سپهرِ ستارهٔ هَفتورَنگ هم باشی، ما ترا به‌یاری همی خوانیم.

....

۲۹

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو در سپهرِ ستارگانِ دربردارندهٔ تخمهٔ آبها هم باشی، ما ترا به‌یاری همی خوانیم.

....

۳۰

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو در سپهرِ ستارگانِ دربردارندهٔ تخمهٔ زمین هم باشی، ما ترا به‌یاری همی خوانیم.

....

۳۱

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو در سپهرِ ستارگانِ دربردارندهٔ بَذرِ گیاهان هم باشی، ما ترا به‌یاری همی خوانیم.

....

۳۲

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو در سپهرِ ستارگانی باشی که از آنِ «سپندمینو»یند، ما ترا به‌یاری همی خوانیم.

....

۳۳

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو در سپهرِ ماهِ دربردارندهٔ تخمهٔ گاو هم باشی، ما ترا به‌یاری همی خوانیم.

....

۳۴

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو در سپهرِ خورشیدِ تیز اسب هم باشی، ما ترا به‌یاری همی خوانیم.

....

۳۵

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو در جَوِّ فروغ بی آغاز هم باشی، ما ترا به‌یاری همی خوانیم.

....

۳۶

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو در فروغِ بهشتِ پاکان هم باشی ــ آن‌جا که سرایِ همهٔ خوشیهاست ــ ما ترا به‌یاری همی خوانیم.

....

۳۷

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو در گَرزْمانِ درخشان هم باشی، ما ترا به‌یاری همی خوانیم.

....

۳۸

«یَثَه اَهو وَیرْیو...»

رَشْنِ راست‌ترین و آرشْتادِ گیتی افزایِ جهان‌پرور و گفتارِ راستینِ در دل افگندهٔ گیتی افزای را درود می‌فرستم.

«اَشِمْ وُهو...»

«اَهمایی رَئِشْچَه...»[۱]

۱. = یسن ۶۸، بند ۱۱

۱۳
فَرَوَردین یَشت

خشنودیِ فَرَوَشی هایِ توانایِ بسیار نیرومندِ اَشَوَنان و فَرَوَشی هایِ نخستین آموزگاران کیش و فَرَوَشی هایِ پیام‌آوران را.

*

کردهٔ یکم

۱

اَهوره‌مَزدا به سِپیتمان زَرتُشت گفت:

ای سپیتمان!

اینک براستی ترا از زور و نیرو و فَرّ و یاری و پشتیبانی فَرَوَشی هایِ توانایِ پیروزمندِ اَشَوَنان می‌آگاهانم که چگونه فَرَوَشی هایِ توانایِ اَشَوَنان، مرا به‌یاری آمدند و چه‌سان مرا یاوری رساندند.

۲

ای زَرتُشت!

از فَرّ و فروغ آنان است که من آسمان را در بالا نگاه می‌دارم تا از فراز، فروغ بیفشاند.

[آسمانی] که این زمین و گرداگرد آن را همچون خانه‌ای فرا گرفته است.

[آسمانی] استوار و دورکرانه که در جهان مینُوی برافراشته و بر پا داشته شده

است و چنین می‌نماید که فلزّی گداخته برفراز سومین لایهٔ زمین بدرخشد[1].

۳

[آسمانی] همچون جامهٔ ستاره آذینِ مینُوی که مَزدا و مهر و رَشْن و سپَندارمَذ پوشیده اند.

[آسمانی] که آغاز و انجام آن دیده نشود.

۸ ــ ۴

ای زَرتُشت!

از فَرّ و فروغ آنان است که من اَردْویسوَر اَناهیتا را ــ که در همه جا [دامان] گسترده، درمان‌بخش، دیوستیز و اَهورایی کیش است ــ نگاه‌می‌دارم.

.... ۱

۹

ای زَرتُشت!

از فَرّ و فروغ آنان است که من زمینِ فراخ اَهوره‌آفریده را نگاه می‌دارم: این [زمین] بلندِ پهناور را که دربرگیرندهٔ بسی چیزهای زیباست؛ که دربرگیرندهٔ سراسر جهانِ اَستومَند ــ چه جاندار و چه بیجان ــ و کوههایِ بلندِ دارایِ چراگاههایِ بسیار و آب فراوان است.

۱۰

بر این [زمین]، رودهای ناوتاک روان است.

براین [زمین]، نگاهداری گاو و مردمان را، نگاهداری سرزمینهای ایرانی را، نگاهداری جانوران پنجگانه[2] را و نگاهداری اَشَوَنْ مردان پاک را گیاهان گوناگون

۱. در ادبیات دینی ایرانیان، ستبری زمین را سه لایه می پنداشته اند و در این جا می‌گوید که آسمان برفراز سومین لایه، یعنی پوسته و رویهٔ زمین، می‌درخشد. در برخی از گزارشها و در بندهشن، به‌جای فلز گداخته، «خُماهَن» آمده است.

۱. = بندهای ۸-۴ آب.

۲. ایرانیان باستان، جانوران را به پنج گروه بخش می‌کردند: آبزیان، خزندگان، پرندگان، جانوران سودمندِ آزاد و چرندگان.

می‌روید.

۱۱

ای زَرتُشت!

از فَرّ و فروغ آنان است که من فرزندانِ هستی یافته را در زهدان [مادران] نگاه می‌دارم تا نمیرند و پیش از زایش، استخوانها و موها و گوشت و اندرونه و پاها و اندامهای نرینگی یا مادینگی آنان را بهم می پیوندم.

۱۲

اگر فَرَوَشی هایِ توانایِ اَشَوَنان مرا یاری نمی‌کردند، هرآینه بهترین گونه های جانوران و مردمان، مرا برجای نمی‌ماندند؛ دروج نیرو می‌گرفت و فرمانروایی می‌کرد و جهان اَستومَند، از آنِ دروج می‌شد.

۱۳

دروج در میان زمین و آسمان ــ میان دو مینو ــ جای می‌گزید.

دروج در میان زمین و آسمان ــ میان دو مینو ــ به توانایی و چیرگی می‌رسید.

پس آنگاه اَنگْرَمینویِ زَبَردست و چیره، از سْپَند مینویِ شکست خورده، گام واپس نمی‌کشید.

۱۴

از فَرّ و فروغ آنان است که آبها از سرچشمه های همیشه جوشان، روانند.

از فَرّ و فروغ آنان است که گیاهان از ریشه های نخشکیدنی برزمین رویانند.

از فَرّ و فروغ آنان است که بادهای پراکنندهٔ ابرها، از خاستگاههای همیشگی وزانند.

۱۵

از فَرّ و فروغ آنان است که زنان تخمهٔ فرزندان را در زهدان می‌گیرند.

از فَرّ و فروغ آنان است که زنان، آبستنِ فرزندان می‌شوند.

از فَرّ و فروغ آنان است که زنان باردار، آسان می‌زایند.

۱۶

از فرّ و فروغ آنان است که مردِ انجمنی زاده شود: مردی که بتواند در انجمن، سخن خود را به گوشها فروبرد، مردی دانشور که بتواند از گفت و شنود با «گوتِمَ» پیروز بدرآید.

از فرّ و فروغ آنان است که خورشید، راه خویش را می پیماید.
از فرّ و فروغ آنان است که ماه، راه خویش را می پیماید.
از فرّ و فروغ آنان است که ستارگان، راه خویش را می پیمایند

۱۷

آنان فَرَوَشی هایِ اَشَوَنانند که در جنگهای سخت، بهترین یار و یاورند.

ای سپیتمان!

[فَرَوَشی هایِ] نخستین آموزگاران کیش و [فَرَوَشی های] هنوز نازادگان ــ سوشیانتهای نوکنندهٔ جهان ــ [در میان] فَرَوَشی های اَشَوَنان، از همه نیرومندترند.

ای سپیتمان زَرتُشت!

دیگر فَرَوَشی ها (فَرَوَشی هایِ اَشَوَنان هنوز زنده) از [فَرَوَشی هایِ اَشَوَنانِ] درگذشته، نیرومندترند.

۱۸

آن که در درازنای زندگانی، فَرَوَشی های اَشَوَنان را بخوبی نگاهداری کند و مهرِ فراخ چراگاه و اَرشتادِ گیتی افزایِ جهان‌پرور را به‌نیکی پاس دارد ــ خواه فرمانروایِ یک سرزمین باشد، خواه شهریارِ [کشورها] ــ پیروزترین کسان شود.

۱۹

ای سپیتمان!

این است زور و نیرو و فرّ و یاری و پشتیبانیِ فَرَوَشی هایِ توانایِ پیروزمندِ اَشَوَنان که ترا براستی از آن آگاهانیدم، فَرَوَشی هایِ توانایِ اَشَوَنانی که مرا به‌یاری آمدند و یاوری رساندند.

کردهٔ دوم

۲۰

آهوره‌مَزدا به سپیتْمان زَرتُشت گفت:

ای سپیتْمان زَرتُشت!

اگر در این جهان اَستومَند، راهزنی برسرراه تو آید، اگر از جنگ و نیازِ هراس‌آور، به‌تنِ خویش بیمناک باشی ای زَرتُشت! آنگاه این گفتار را بازگیر. این گفتارِ پیروزمند را بلند بخوان ای زَرتُشت!

۲۱

فَرَوَشی‌هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَونان را می‌ستایم و می‌سرایم و [به‌یاری] همی خوانم.

ما فَرَوَشی‌هایِ وابسته به خانمان و روستا و شهر و کشور و زَرتُشتوم را می‌ستاییم.

[فَرَوَشی‌هایِ] اَشَونانی را که بوده‌اند و هستند و خواهند بود، می‌ستاییم.

[فَرَوَشی‌هایِ] همهٔ تیره‌ها را، نیرومندترین [فَرَوَشی‌هایِ] تیره‌های نیرومند را می‌ستاییم.

۲۲

فَرَوَشی‌هایی که آسمان را نگاه داشتند؛ آب را نگاه داشتند؛ زمین را نگاه داشتند؛ گاو را نگاه داشتند؛ فرزندانِ هستی‌یافته را در زهدان مادران نگاه داشتند تا نمیرند و پیش از زایش، استخوانها و موها و گوشت و اندرونه و پاها و اندامهای نرینگی یا مادینگی آنان بهم پیوندد.

۲۳

[فَرَوَشی‌هایی] که بسیار بخشنده‌اند؛ که زورمند فرارسند؛ که نیک فرارسند؛ که نیرومند فرارسند؛ که دلیر فرارسند؛ که از پیِ دادخواهی فرارسند.

در ستیزهٔ خونین، آنان را باید به‌یاری خواند.

در رزم، آنان را باید به‌یاری خواند.

در جنگ، آنان را باید به یاری خواند.

۲۴

[آنانند] که یاری خواهان را پیروزی بخشند؛ که نیازمندان را رستگاری دهند؛ که رنجوران را تندرستی ارزانی دارند؛ که اَشَوَن را ــ اَشَوَنی که ایشان را ستایش کنان و خشنودکنان زَور نیاز آورد ــ فَرِّ نیک بخشند.

۲۵

فَرَوَشی ها بدان جایی که اَشَوَن مردان، اَشَه را بیشتر باور داشته باشند، بدان جایی که بزرگترین نیازها آماده شده باشد، بدان جایی که با اَشَوَن مرد ستیزه نورزیده باشند، خشنودتر درآیند.

کردهٔ سوم

۲۶

فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم که زورمندترینِ سواران، چالاک‌ترینِ پیشتازان، استوارترینِ پشتیبانان و شکست‌ناپذیرترینِ افزارهای رزم‌اند و آن کس را که بدو روی آورند، از تاخت و تاز دشمن نگاه دارند.

۲۷

این نیکان را، این بهترینان را ــ فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را ــ هنگامی که بَرسَم گسترده‌ایم، می‌ستاییم.

آنان را در پهنهٔ پیکار و در هنگامهٔ جنگ ــ آن‌جا که دلیر مردان در رزمگاه به یکدیگر درآویزند ــ باید به یاری خواند.

۲۸

مَزدا آنان را به یاری خواند، نگاهداری آسمان و زمین و آب و گیاه را، بدان هنگام که سْپَنتْ‌مینو آسمان را برافراشت؛ بدان هنگام که آب و زمین و گاو و گیاه را پدید آورد؛ بدان هنگام که فرزندانِ هستی یافته را در زهدان مادرانْ نگاه‌داشت تا نمیرند و پیش از زایش، استخوانها و موها و گوشت و اندرونه و پاها و اندامهای نرینگی یا

مادینگی آنان بهم پیوندد.

۲۹

سپَندمینو فَرَوَشی های نیرومند، آرام گزیده، خوب چشم، تیزبین، نیوشا، دیرزمانی آسوده، بُرزمَند، کمر برمیان بسته، در آرامگاهِ نیک و فراخ جای گرفته، تیز پرواز، بختیار و نامدار را به نگاهبانی آسمان برگماشت.

کردهٔ چهارم

۳۰

فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم که در دوستی و در کردار، نیکند و مردمان را نیازارند.

مردمانی که شما نیکان، رازداران، تیزبینان، چاره‌بخشان، نامداران و در رزم پیروزمندان را از این پیش، نیازرده باشند، نزد شما جای گزینند و همنشین دیر پای شما شوند.

کردهٔ پنجم

۳۱

فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم که با ارادهٔ استوار و زورمندی بسیار، با زَبَردستی به‌زیانِ دشمنان درکارند و بازوان پرتوان آن بدخواهان را در پهنهٔ پیکار، از کار بازدارند.

کردهٔ ششم

۳۲

فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم که پیمان‌شناس، دلیر و نیرومندند و در برابر نهانگاههای دشمن، ما را پناه بخشند.

مینُو یانِ بخشایشگرِ درمان‌بخشی که از درمان اَشَی بهره‌مندند؛ که بسان زمینْ

فراخ، همانند رودها دراز و همچون خورشید بلندند.

کردهٔ هفتم

۳۳

فَرَوَشی های نیکِ توانای پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم که چالاک، دلیر، کارآزموده و هراس‌افکن [در رسند و] همهٔ ستیزهٔ دشمنان ــ خواه دیوان، خوان مردمان [دُروَند] ــ را ناچیز و نابود کنند.

فَرَوَشی هایی که به خواستِ خویش، هماوردان را هنگام تاخت‌وتاز براندازند.

۳۴

ای تواناترینِ [آفریدگان]!

شما نیکیهای خود را ــ پیروزی و برتری چیره‌شوندهٔ اهوره‌آفریده را ــ به [مردمان] سرزمینهایی ارزانی می‌دارید که در آن‌جا از نیکیهای شما به‌ناروا بهره نگرفته باشند و شما از آنان رنجیده و آزرده و ناخشنود نباشید. آن‌جا که شما را سزاوارِ ستایش و برازندهٔ نیایش دانند و شما در آن‌جا راه برگزیدهٔ خویش را می پیمایید.

کردهٔ هشتم

۳۵

فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم؛ آن نامدارانِ در رزم پیروزِ بسیار نیرومندِ سپردار را که از راه راست به راه کژ نگرایند.

آن که پیش می‌تازد و آن که در پی او می‌تازد ــ هر دو ــ [فَرَوَشی ها را] به‌یاری همی خوانند.

از پیْ تازنده، دست‌یابی بر پیشتاز را و پیشتاز، رهایی از چنگ دشمن را بانگ یاری خواهی برآورند.

۳۶

.... [۱]

کردهٔ نهم

۳۷

فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم که رزم‌آوران بسیار بسیج کنند؛ رزم‌آورانی رزم‌افزار برمیان بسته که با درفشهایِ درخشانِ برافراشته، به‌پیکار شتابند.

آنانند که از این پیش ــ هنگام پیکار «خْشْتاوی»های دلیر با «دانو»ها ــ فرارسیدند.

۳۸

شمایید که از این پیش، تاخت‌وتاز و ستیزهٔ «دانو»های تورانی را درهم شکستید.

به‌یاری شما بود که پیش از این، «کَرِشْنَز»ها ــ همچنین «خْشتاوی»ها و سوشیانتهای دلیر نامور پیروزمند ــ بسیار نیرومند شدند و خانه‌های هراس‌انگیز بیش از ده هزار از فرمانروایان «دانو»ها ویران شد.

کردهٔ دهم

۳۹

فرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم که هر دو بالِ رده‌هایِ آراستهٔ سپاه [دشمن] را درهم شکنند؛ دلِ [سپاه] را از هم بشکافند و یاری رساندن به نیکْ مردان و به تنگنا درافگندن بدکرداران را، چالاک از پی بتازند.

۱. = بند ۲۵ همین یشت.

کردهٔ یازدهم

۴۰

فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم.

آن توانایانِ دلیرِ پیروزمندِ در جنگ کامیاب را که گاه بخشندهٔ آسایشند و گاه تاخت آورند و گاه تکاپو کنند...[۱]

آن اَشَوَنانی که دادخواه را پیروزی بخشند و خواستار [کامیابی] را کامروا کنند و بیمار را تندرستی ارزانی دارند، از پیکری برازنده و روانی والا برخوردارند.

۴۱

فَرَوَشی ها کسی را فَرِّ نیک بخشند که آنان را مانند آن مرد ـــ زَرَتُشتِ اَشَوَن، رادمردِ جهانِ استومَند و رَدِ مردمان ـــ بستاید به هنگامی که آهنگ کاری داشت؛ به هنگامی که در بیم و هراس بود.

۴۲

هنگامی که بانگ دادخواه برآید، آنان به شتابِ نیرویِ خیال از فراز آسمان فرود آیند؛ همراه با نیرویِ نیک ساخته و پیروزیِ اَهوره‌آفریده و برتریِ چیره شونده و سودی که چیزهای گرانبها بخشد و شکوه پاک و فرخنده آورد و به آیینِ بهترین اَشَه برازندهٔ ستایش و شایستهٔ نیایش است.

۴۳

آنان «سَتَویس» را در میان زمین و آسمان به گردش درآورند تا دادخواهیِ دادخواهان را بشنود و باران بباراند. باران بباراند و نگاهداری گاو و مردمان را، نگاهداری سرزمینهای ایرانی را، نگاهداری جانوران پنجگانه را و یاری رساندن به اَشَوَن مردان را گیاهان برویاند.

۴۴

سَتَویس زیبای درخشانِ پرفروغ، در میان زمین و آسمان بگردد و دادخواهیِ

۱. در این جا در متن یک واژهٔ نامفهوم هست.

دادخواهان را بشنود و باران بباراند. باران بباراند و نگاهداری گاو و مردمان را، نگاهداری سرزمینهای ایرانی را، نگاهداری جانوران پنجگانه را و یاری رساندن به اَشَوَن مردان را گیاهان برویاند.

کردهٔ دوازدهم

۴۵

فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم که با خود و سپر و رزم‌افزار از فلز ساخته در پهنهٔ درخشان رزم، می‌جنگند؛ که نابودیِ هزاران دیو را خنجر آخته اند.

۴۶

اگر بادی وزیدن گیرد و بوی رزم‌آوران را به‌میان آنان[1] آورد، آنان به‌سوی رزم‌آورانی روی آورند که پیروزی سرنوشت آنهاست؛ بدان سویی که رزم‌آوران پیش از برکشیدن شمشیر و برآوردن بازوان، برای آنان ــ آن فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان ــ نیاز آورند.

۴۷

هریک از دو گروه رزم‌آوران که نخست به دُرست‌باوری و راست‌اندیشی آنان را نماز برند، فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان، همراه مهر و رَشْن و داموِیش اوپَمَن و بادِ پیروز، بدان گروه روی آورند.

۴۸

آنان سرزمینها [ی دشمن] را ــ به سود رزم‌آورانی که فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان، همراه مهر وَرَشْن و داموِیش اوپَمَن و باد پیروز بدیشان روی آورده اند ــ به‌یک زخم براندازند: پنجاهها صدها، صدها هزارها، هزارها ده‌هزارها، ده‌هزارها صدهزارها.

۱. فَرَوَشی ها

کردهٔ سیزدهم

۴۹

فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم که هنگام «هَمَسپَتمَدم» از آرامگاههای خویش به بیرون شتابند و ده‌شب پیاپی آگاهی یافتن را در این‌جا بسربرند:

۵۰

ــ کدامین کس ما را بستاید؟

کدامین کس سرود ستایش ما را بخواند و ما را خشنود کند؟

کدامین کس ما را با دستِ بخشندگی، با شیر و پوشاک و با نیازهایی که بخشش آنها، بخشنده را به [دهشِ] اَشَه تواند رساند، پذیرا شود؟

نام کدام یک از ما را بستاید؟

روان کدام یک از ما را بستاید؟

به کدام یک از ما این نیازها را پیشکش کند تا او را خوراک نکاستنی جاودانی بخشند؟

۵۱

کسی که آنان را با دستِ بخشندگی، با شیر و پوشاک و با نیازهایی که بخشش آنها، بخشنده را به [دهشِ] اَشَه تواند رساند، بستاید، فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان ــ اگر رنجیده و آزرده و ناخشنود نباشند ــ او را خواستار شوند:

۵۲

این خانه از انبوه ستوران و مردان بهره‌مند باد!

این خانه از اسبِ تیزتک و گردونهٔ استوار بهره‌ور باد!

این خانه از مردِ پایدارِ انجمنی برخوردار باد! مردی که همواره ما را با دستِ بخشندگی، با شیر و پوشاک و با نیازهایی می‌ستاید که بخشش آنها، بخشنده را به [دهشِ] اَشَه تواند رساند.

کردهٔ چهاردهم

۵۳

فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم که آبهایِ مَزدا آفریده را به آبراهه های زیبا رهنمون شدند؛ [آبهایی] برجای ایستاده، که تا دیرزمانی پس از آفرینش روان نبودند.

۵۴

اکنون آن آبها خشنودیِ آهوره‌مَزدا و امشاسپَندان را در آبراهه های مزدا آفریده به‌سوی جاهای برگزیدهٔ فرشتگان، به‌سوی سرزمینهایی که در فرمان آمده است، روانند.

کردهٔ پانزدهم

۵۵

فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم که گیاهان بارور را به باغهای زیبا رهنمون شدند؛ [گیاهانی] برجای مانده. که تا دیرزمانی پس از آفرینش رویان نبودند.

۵۶

اکنون آن گیاهان، خشنودیِ آهوره‌مزدا و آمشاسپندان را در راههایِ مَزدا آفریده، در جاهای برگزیدهٔ فرشتگان، به هنگامی که در فرمان آمده است، رویانند.

کردهٔ شانزدهم

۵۷

فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم که ستارگان و ماه و خورشید و اَنیران را به راههایی پاک رهنمون شدند. آنها از این پیش، دیرزمانی از بیمِ ستیزه و تاخت‌وتازِ دیوان، برجای مانده بودند و جنبشی نداشتند.

۵۸

اکنون آنها به پایان راه گرایند تا به واپسین پایگاهِ گردشِ خویش ــ به روزگارِ

نیکِ نوشدنِ گیتی ــ رسند.

کردهٔ هفدهم

۵۹

فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم که ۹۹۹۹۹ تا از آنان، دریای درخشانِ فَراخ کَرت را نگاهبانی می‌کنند.

کردهٔ هیجدهم

۶۰

فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم که ۹۹۹۹۹ تا از آنان، ستارهٔ هَفتورَنگ را نگاهبانی می‌کنند.

کردهٔ نوزدهم

۶۱

فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم که ۹۹۹۹۹ تا از آنان پیکرِ سام گَرشاسپِ گیسُوَر و گُرزبُردار را نگاهبانی می‌کنند.

کردهٔ بیستم

۶۲

فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم که ۹۹۹۹۹ تا از آنان تخمهٔ سِپیتمان زَرتُشتِ پاکَ را نگاهبانی می‌کند.[1]

۱. به نوشتهٔ «بند هشن» فرّهٔ زرتشت در دریاچهٔ کیانسیه نگاهداری می‌شود و نه تخمهٔ او. ــ یاد. زیر «اوخشیت ارت».

کردهٔ بیست و یکم

۶۳

فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَونان را می‌ستاییم که اگر سالارِ جنگاوران اَشَوَن باشد و آنان از او خشمگین و ناخشنود و آزرده و رنجیده نباشد، در سویِ راست او می‌جنگند.

کردهٔ بیست و دوم

۶۴

فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم. آنان بزرگتر، توانمندتر، دلیرتر، نیرومندتر، پیروزمندتر، درمان‌بخش‌تر و کارآمدتر از آنند که در سخن بگنجد.

دهها هزار تن از آنان در میان نیازآورندگان فرود می‌آیند.

۶۵

ای سِپیتمان زَرَتُشت!

هنگامی که آبها با فرّ مزدا آفریده از دریایِ فَراخ کَرت سرازیر شود، فَرَوَشی هایِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان بپاخیزند: چندین چندین صدها، چندین چندین هزارها، چندین چندین ده‌هزارها ...

۶۶

تا هریک، خانواده و روستا و کشور و سرزمین خویش را در پی بدست آوردن آب برآید و اینچنین گوید:

— آیا سرزمین ما باید خشک و ویران شود؟

۶۷

[فَرَوَشی ها] در پهنهٔ رزم، برای خانه و سرزمین خویش می‌جنگند؛ برای آن‌جا که خانه و کاشانه داشته‌اند؛ آنچنان که گویی دلیر مردی رزم‌افزار برمیان بربسته، داراییِ فراهم آوردهٔ خویش را پاس می‌دارد.

۶۸

هریک [از فَرَوَشی ها] که در رساندن آب به خانواده و روستا و کشور و سرزمین خویش کامیاب شود، اینچنین گوید:
ـــ سرزمین ما باید خرّم و سرسبز شود و ببالد.

۶۹

هنگامی که شهریارِ توانایِ کشور از دشمنِ کینه‌وَر به هراس افتد، فَرَوَشی هایِ توانا را به‌یاری می‌خواند.

۷۰

فَرَوَشی هایِ توانایِ اَشَوَنان ـــ اگر از او خشمگین و ناخشنود و آزرده و رنجیده نباشند ـــ به سوی او پرواز می‌کنند، چنان که گویی مرغی نیک شهپر به پرواز درمی‌آید.

۷۱

آنان، او را در ستیز با دیوانِ پنهان و «وَرِنَ»های فریفتار و «کَیَذَ»یِ تباهکار و اهریمنِ مرگ‌آفرینِ ناپاک، همچون رزم‌افزار و سپر و زره بکار آیند؛ چنان که گویی به یک صد و به یک هزار و به ده‌هزار سنگر، زخم فرود آمده باشد.

۷۲

بدین سان، نه تیغِ خوب آخته، نه گرزِ خوب نشانه گرفته، نه تیرِ خوب رها شده، نه نیزهٔ خوب پرتاب شده و نه سنگهای فَلاخَنِ با نیروی بازوان انداخته، بدو رسد.

۷۳

آنان ـــ فَرَوَشی هایِ آرام گزیدهٔ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان ـــ پدیدار شوند؛ خود را نمایان کنند و آمادهٔ آن شوند که آگاهی یابند:
....[۱]

۱. = بند ۵۰ همین یشت.

۷۴

منشهای آفریده را می‌ستاییم.
«دین» سوشیانتها را می‌ستاییم.[۲]
روانهای ستورانِ پرورده را می‌ستاییم.
[روانهای] جانوران زمینی را می‌ستاییم.
[روانهای] جانوران آبزی را می‌ستاییم.
[روانهای] خزندگان را می‌ستاییم.
[روانهای] پرندگان را می‌ستاییم.
[روانهای] چرندگان را می‌ستاییم.
فَرَوَشی ها [ی همهٔ این جانوران] را می‌ستاییم.

۷۵

فَرَوَشی ها را می‌ستاییم. رادمردان را می‌ستاییم.
دلیران را می‌ستاییم. دلیرترینان را می‌ستاییم.
اَشَوَنان را می‌ستاییم. اَشَوَن‌ترینان را می‌ستاییم.
نیرومندان را می‌ستاییم. نیرومندترینان را می‌ستاییم.
استواران را می‌ستاییم. پیروزمندان را می‌ستاییم.
زورمندان را می‌ستاییم. زورمندترینان را می‌ستاییم.
چالاکان را می‌ستاییم. چالاک‌ترینان را می‌ستاییم.
تُخشایان را می‌ستاییم. تُخشاترینان را می‌ستاییم.

۷۶

فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان، تُخشاترینِ آفریدگان دو مینویند که از این پیش، هنگام آفرینش آن دو ــ سْپَندمینو و اَنگْرَمینو ــ با شور و جنبش بپا خاستند.

۷۷

هنگامی که اَنگْرَمینو به پتیارگی با آفرینشِ نیکِ اَشَه سربرآورد، بهمن و آذر

۲. «دین» در این‌جا به‌معنی کیش نیست. ← یاد. پایان کتاب.

گام پیش نهادند.

۷۸

آنان پتیارگیِ اَنگرَمینوی تباهکار را چنان بی اثر کردند که نتوانست آبها را از رفتن و گیاهان را از رُستن بازدارد.

آبهایِ نیرومندِ آفریدگارِ توانا و شهریارِ یگانه اَهوره‌مَزدا، بی درنگ روان شدند و گیاهان رُستن آغاز کردند.

۷۹

همهٔ آبها را می‌ستاییم. همهٔ گیاهان را می‌ستاییم.
همهٔ فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم.
آبها را نام می بریم و می‌ستاییم.
گیاهان را نام می بریم و می‌ستاییم.
فَرَوَشی هایِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را نام می بریم و می‌ستاییم.

۸۰

اینک در میان همهٔ فَرَوَشی هایِ اَزلی، فَرَوَشیِ اَهوره‌مَزدا را می‌ستاییم که بزرگترین و بهترین و زیباترین و استوارترین و هوشیارترین و بُرزمَندترین و در اَشَه بلند پایگاه‌ترین [مینُویان] است...

۸۱

... که روانِ سپیدِ روشنِ درخشانش، «مَنْثره» است و پیکرهایی که او می پذیرد، زیباترین و بزرگترین پیکرهایِ اَمشاسْپَندان است.

خورشیدِ تیز اسب را می‌ستاییم.

کردهٔ بیست وسوم

۸۲

فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم.

اَمشاسْپَندان، شهریارانِ تیزبینِ بلند بالایِ بسیار زورمندِ دلیرِ اَهورایی را

می‌ستاییم که وَرجاوَندانِ جاودانه اند...

۸۳

... که هر هفت یکسان اندیشند؛ که هر هفت یکسان سخن گویند؛ که هر هفت، کرداری یکسان دارند؛ که در اندیشه و گفتار و کردار یکسانند و همه را یک پدر و یک سرور است: آهوره‌مَزدا.

۸۴

هریک از آنان روان دیگری را تواند نگریست که به اندیشهٔ نیک و گفتار نیک و کردار نیک و به گَرزْمان اندیشد.

راه آنان ــ هنگامی که به سوی نیازِ زَور پرواز می‌کنند ــ تابناک است.

کردهٔ بیست و چهارم

۸۵

فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم.

فَرَوَشی آذرِ «اورِوازیشْتْ»یِ پاکِ انجمنی، فَرَوَشی سروشِ پارسایِ دلیرِ «تن-مَنْثْرَه»یِ سخت رزم‌افزارِ آهورایی و فَرَوَشیِ نَریوسَنگ را می‌ستاییم.

۸۶

فَرَوَشیِ رَشْنِ راست‌ترین، فَرَوَشیِ مهرِ فراخ چراگاه، فَرَوَشیِ «مَنْثْرَه‌یِ وَرجاوَند»، فَرَوَشیِ آسمان، فَرَوَشیِ آب، فَرَوَشیِ زمین، فَرَوَشیِ گیاه، فَرَوَشیِ گاو، فَرَوَشیِ «گَیَه»[1] و فَرَوَشیِ دو جهان اَشَوَن را می‌ستاییم.

۸۷

فَرَوَشیِ گیومَرتِ اَشَوَن را می‌ستاییم، نخستین کسی که به گفتار و آموزشِ آهوره مَزدا گوش فراداد و از او خانوادهٔ سرزمینهای ایرانی و نژادِ ایرانیان پدید آمد.

اینک بخشایش و فَرَوَشیِ زَرتُشت سپیتْمانِ اَشَوَن را می‌ستاییم...

۱. = گیومرت (← یاد. گیه و گیومرت).

۸۸

... نخستین کسی که نیک اندیشید، نخستین کسی که نیک سخن گفت، نخستین کسی که نیک رفتار کرد.

نخستین آتُربان، نخستین ارتشتار، نخستین برزیگرِ ستور پرور، نخستین کسی که بیاموخت، نخستین کسی که بیاموزاند، نخستین کسی که ستور را، اَشَه را، «مَنْثَرِه‌یِ وَرجاوَند» را، فرمانبرداری از «مَنْثَرِه‌یِ وَرجاوَند» را، شهریاریِ مینُوی را و همهٔ نهادهایِ نیکِ مزدا آفریده را که از آنِ اَشَه است، برای خود پذیرفت و دریافت.

۸۹

نخستین آتُربان، نخستین ارتشتار، نخستین برزیگرِ ستور پرور، نخستین کسی که از دیو روی گردانید و مردمان را بپرورد. نخستین کسی که در جهانِ اَستومَند، [نماز] «اَشِمْ وُهو...» خواند؛ دیوان را نفرین کرد و خَستو شد که مَزداپرست، زَرتُشتی، دیوستیز و اَهورایی کیش است.

۹۰

اوست نخستین کسی که در جهانِ اَستومَند، سخنی را که در دینِ اَهوره به زیان دیوان است، برخواند.

اوست نخستین کسی که در جهانِ اَستومَند، سخنی را که در دینِ اَهوره به‌زیان دیوان است، نوید داد.

اوست نخستین کسی که درجهانِ اَستومَند، آنچه را که از دیوان است، ناستودنی و ناسزاوار برای نیایش خواند.

اوست پهلوانِ سراسرِ زندگیِ خوش و نخستین آموزگارِ سرزمینها.

۹۱

به دستیاری او، همهٔ «مَنْثَرِه‌یِ ورجاوند» که در سرود «اَشِمْ وُهو...»ست، آشکار شد.

اوست رَدِ جهانی و رَدِ مینُویِ گیتی.

اوست ستایشگرِ اَشَه که بزرگترین و بهترین و نیکوترین نهاد است.

اوست پیام‌آورِ دینی که بهترینِ همهٔ دینهاست.

۹۲

اوست که همهٔ آمشاسپندان ــ همکام با خورشید[1] ــ به خواستِ خویش و به خشنودیِ درون و دُرست‌باوری، او را رَدِ جهانی و رَدِ مینُویِ گیتی خواستند و ستایشگرِ اَشه که بزرگترین و بهترین و نیکوترین نهاد است و پیام‌آورِ دینی که بهترینِ همهٔ دینهاست، خواندند.

۹۳

هنگام زادن و بالیدنش، آبها و گیاهان شادمان شدند.
هنگام زادن و بالیدنش، آبها و گیاهان بالیدند.
هنگام زادن و بالیدنش، همهٔ آفریدگان سِپَندمینو به‌خود مژدهٔ رستگاری دادند:

۹۴

ــ خوشا به روزگار ما! اینک آتَربانی زاده شد: سِپیتمان زَرتُشت!
از این پس، زَرتُشت ما را با نیازِ زَور و بَرسَم گسترده بستاید.
از این پس، دینِ نیکِ مَزدا در هفت کشور گسترده شود.

۹۵

از این پس، مهرِ فراخ چراگاه، فرمانروایان کشور را نیرو بخشد و آشوبها را فرونشاند.

از این پس، اَپامْ نَپاتِ توانا، فرمانروایان کشور را نیرو بخشد و سرکشان را لگام زند.

اینک اَشَونی و فَرَوَشیِ «مدیوماه» اَشَوَن، پسرِ «آراسْتی» را می‌ستاییم که نخستین بار، گفتار و آموزش زَرتُشت را گوش فراداد.

۱. ــــ مهر. بند ۵۱ و گاه. یس. ۲۸، بند ۸

۹۶

۱ ....

کردهٔ سی و یکم

۱۴۳

فَرَوَشی های آشَوَن مردان سرزمینهای ایرانی را می‌ستاییم.

۱. از این بند تا پایان بند ۱۴۲ (= پایان کردهٔ سی ام) فهرست بلندی از نامهای آشَوَنان و نام‌آورانی را دربر می‌گیرد که فَرَوَشیِ آنان ستوده می‌شود. از آن‌جا که آوردن این همه نام دشوار اوستایی در این‌جا، خوانندهٔ فارسی زبان امروزی را سودی ندارد، ما این بندها را حذف می‌کنیم و تنها برخی از نامهای مشهور را که در اساطیر و حماسه و ادب ایران جای ویژه‌ای دارند، در این یادداشت می‌آوریم:

«ایسَتْ واسْتَرَ» (= ایسدواستر) و «اوروَتَتْ نَرَ» (= اَروَتَدنَر) و «هْوَرچیثْرَ» (= خورشید چهر) پسران زرتشت، «کَوی ویشْتاسپَ» (= کی گشتاسب یا گشتاسب در شاهنامه)، «زَیری وَیری» (= زریر در شاهنامه) برادر گشتاسب، «پِشوتَنو» و «سْپِنْتوداتَ» (= پشوتن و اسفندیار در شاهنامه) پسران گشتاسب، «بَستَوَیری» (= نَستور در شاهنامه که درست آن بَستور است) پسر زریر، «کَوارَسْمَن» (= گُرَزْم در شاهنامه)، «فْرَشْوشْتَرَ» و «جاماسپَ» دو برادر از خاندان «هْوُوَ» (یا هْوگْوَ) از نام‌آوران دربارِ کی گشتاسب و نخستین پیروان دینِ زرتشت که نام دومی (جاماسب) در شاهنامه هم آمده است، «ثْریتَ» (= اترط در شاهنامه) پدر گرشاسب، «یُوایشتَ» از خاندان «فْریانَ» تورانی (= یوشت فریان در مرزبان‌نامه)، «اوخْشْیَتْ اِرِتَ» (= اوشیدر یا هوشیدر یا هوشیدر بامی) و «اوخْشْیَتْ نِمَ» (= اوشیدرماه یا هوشیدرماه) و «اَسْتْوَتْ اِرِتَ» سوشیانتها یا رهانندگان دینِ مَزداپرستی، «یِمَ» پسر «ویوَنگْهوَتْ» (= جم یا جمشید در شاهنامه و جاهای دیگر)، «ثْرَئِتَونَ» پسر «آثْویَ» (= فریدون پسر آتبین در شاهنامه)، «اَوشْتَرَ» وزیر کاووس که به دانا یا زیرک مشهور است، «اوزَوَ» پسر «توماسپَ» (= زو پسر طهماسب در شاهنامه)، «اَغرَیْرَتَ» (= اغریرث در شاهنامه و متنهای دیگر) برادر افراسیاب، «مَنوش چیثْرَ» از خاندان «اَیریاوَ» (= منوچهر نبیرهٔ ایرج در شاهنامه)، «کَوی کَواتَ» (= کیقباد در شاهنامه)، «کَوی اوسَذَنْ» (= کی کاوس یا کاوس در شاهنامه)، «کَوی سْیاوَرْشَنْ» (= سیاوش یا سیاوخش یا سیاووش در شاهنامه و متنهای دیگر)، «کَوی هَوسْرَوَ» (= کیخسرو یا خُسرو در شاهنامه و جاهای دیگر)، «کِرِساسپَ» (= گرشاسب در شاهنامه و گرشاسب‌نامه و متنهای دیگر)، «هَوشْیَنگَهَ» (= هوشنگ در شاهنامه)، «هْوُوی» دختر فَرَشَوُشْتَرَ و همسر زرتشت، «فْرِنی» و «ثْریتی» و «پُوروچیستا» دختران زرتشت، «هوتَوسا» از خاندان نوذر همسر کی گُشتاسب، دوشیزگان «سْروتَتْ فِذْری» و «وَنگهوفِذْری» و «اِرِدَتْ فِذْری» (یا «ویسپَتَورَوَیری») مادران سوشیانتها یا رهانندگان سه گانهٔ دینِ مزداپرستی که هرسه از تخمهٔ یا فرّهٔ زرتشت در دریاچهٔ هامون آبستن می‌شوند و در پایان کارِ جهان هرکدام با فاصلهٔ زمانیِ یک‌هزاره از دیگری، فرزند خود را به جهان می‌آورند.

فَرَوَشی های آشَوَن زنان سرزمینهای ایرانی را می‌ستاییم.
فَرَوَشی های آشَوَن مردان سرزمینهای تورانی را می‌ستاییم.
فَرَوَشی های آشَوَن زنان سرزمینهای تورانی را می‌ستاییم.
فَرَوَشی های آشَوَن مردان سرزمینهای سَیریمَ را می‌ستاییم.
فَرَوَشی های آشَوَن زنان سرزمینهای سَیریمَ را می‌ستاییم.

۱۴۴

فَرَوَشی های آشَوَن مردان سرزمینهای ساینی را می‌ستاییم.
فَرَوَشی های آشَوَن زنان سرزمینهای ساینی را می‌ستاییم.
فَرَوَشی های آشَوَن مردان سرزمینهای داهی را می‌ستاییم.
فَرَوَشی های آشَوَن زنان سرزمینهای داهی را می‌ستاییم.

۱۴۵

فَرَوَشی های آشَوَن مردان همهٔ سرزمینها را می‌ستاییم.
فَرَوَشی های آشَوَن زنان همهٔ سرزمینها را می‌ستاییم.
همهٔ فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ آشَوَنان را از گَیومَرت تا سوشیانت پیروزمند می‌ستاییم.

۱۴۶

بشود که فَرَوَشی های نیکان، بزودی در این‌جا به دیدار ما بشتابند.
بشود که آنان به یاری ما آیند.
بشود که ما را — هنگامی که به تنگنا افتاده‌ایم — با یاوری آشکار خویش، نگاهداری کنند؛ با پشتیبانی مانند مَزدااَهوره و سُروش پارسایِ توانا و «مَنْثَره‌یِ وَرجاوَندِ» دانا — آن پیکِ دشمنِ دیو که از مَزدااَهوره‌یِ دیوستیز است — که زَرتُشت را به پناه‌بخشیِ جهان اَستومَند فرستاد.

۱۴۷

ای فَرَوَشی های آشَوَنان! ای نیکان! ای آبها! ای گیاهان!
شادمان و گرامی در این خانه فرود آیید و آرام گزینید و بمانید.

ای توانایان! ای تواناترینان!

در این‌جا آتُربانان کشور ــ که به اَشَه می‌اندیشند ــ دستها را در ستایش شما و به خواستاری یاری برای ما برآورده‌اند.

۱۴۸

اینک فَرَوَشی همهٔ اَشَوَن مردان و اَشَوَن زنان را می‌ستاییم که روانهایشان سزاوار ستایش و فَرَوَشی هاشان شایستهٔ دادخواهی است.

اینک فَرَوَشی همهٔ اَشَوَن مردان و اَشَوَن زنان را می‌ستاییم؛ فَرَوَشی های آنان که آهوره‌مَزدای اَشَوَن، ستایشگرانشان را پاداش بخشد.

ما از زَرتُشت شنیدیم که او خود[۱]، نخستین و بهترین آموزگارِ دینِ آهورایی است.

۱۴۹

اینک ما «جان» و «دین» و «بوی» و «روان» و «فَرَوَشی» نخستین آموزگاران و نخستین پیروانِ کیش، آن اَشَوَن مردان و اَشَوَن زنان را که انگیزهٔ پیروزیِ اَشَه بوده‌اند، می‌ستاییم.

اینک ما «جان» و «دین» و «بوی» و «روان» و «فَرَوَشیِ» پیام‌آورانِ دین، آن اَشَوَن مردان و اَشَوَن زنان را که انگیزهٔ پیروزیِ اَشَه بوده‌اند، می‌ستاییم.

۱۵۰

آموزگارانِ کیش را که از این پیش در خانمانها، روستاها، شهرها و سرزمینها بوده‌اند، می‌ستاییم.

آموزگارانِ کیش را که هم‌اکنون در خانمانها، روستاها، شهرها و سرزمینها هستند، می‌ستاییم.

آموزگارانِ کیش را که از این پس در خانمانها، روستاها، شهرها و سرزمینها خواهند بود، می‌ستاییم.

۱. زرتشت

۱۵۱

آموزگارانِ کیش را که در خانمانها، روستاها، شهرها و کشورها به بنیادگذاری خانه و روستا و شهر و کشور کامیاب شدند، به اَشَه کامیاب شدند، به «مَنثرهٔ وَرجاوَند» کامیاب شدند، به رهاییِ روان کامیاب شدند و به برخورداری از همهٔ خوشیها کامیاب شدند می‌ستاییم.

۱۵۲

زَرتُشت رَدِ جهانی و رَدِ مینُوی و نخستین آموزگارِ دینیِ سراسرِ جهان اَستومَند را می‌ستاییم که نیک‌خواه‌ترینِ آفریدگان، بهترین شهریارِ آفریدگان، شکوهمندترینِ آفریدگان، فَرّه‌مَندترینِ آفریدگان، به‌ستایش برازنده‌ترینِ آفریدگان، به‌نیایش سزاوارترینِ آفریدگان، شایسته‌ترین آفریده‌ای که خشنودی وی خواسته شود، به‌آفرین شایسته‌ترینِ آفریدگان و نزد هریک از آفریدگان، براستی ستوده و برازندهٔ ستایش و شایستهٔ نیایش به آیینِ بهترین اَشَه خوانده شده است:

۱۵۳

این زمین را می‌ستاییم.
آن آسمان را می‌ستاییم.
همهٔ چیزهای خوب میان زمین و آسمان را می‌ستاییم.
آنچه را برازندهٔ ستایش و شایستهٔ نیایش و درخورِ پرستش مردمِ اَشَوَن است، می‌ستاییم.

۱۵۴

روانهای جانوران سودمند دشتی را می‌ستاییم.

اینک روانهای اَشَوَن مردان و اَشَوَن زنان را ــ در هرجا که زاده شده باشند ــ [می‌ستاییم]؛ مردان و زنانی که با «دین» نیکشان برای پیروزی اَشَه کوشیده‌اند و می‌کوشند و خواهند کوشید.

۱۵۵

«جان» و «بوی» و «دین» و «روان» و «فَرَوَشی» اَشَوَن مردان و اَشَوَن زنانی را که دینْ آگاه و پیروز بوده‌اند و هستند و خواهند بود، می‌ستاییم؛ آنان که برای اَشَه پیروزی بدست آوردند.

«یِنگْهِه هاتَم...»

«یَثَه اَهو وَیرْیو...»

۱۵۶

بشود که فَرَوَشی های توانای بسیار نیرومندِ پیروز اَشَوَنان و فَرَوَشی هایِ نخستین آموزگارانِ کیش و فَرَوَشی هایِ پیام‌آوران، خشنود بدین خانه خرامند.

۱۵۷

بشود که فَرَوَشی ها در این خانه خشنود شوند و ما را پاداشِ نیک و آمرزشِ سرشار خواهند.

بشود که آنان از این خانه خشنود بازگردند.

بشود که آنان سرودهایِ وَرجاوَند و آیینهایِ نیایش ما را به اَهوره‌مَزدا و اَمشاسْپَندان برسانند.

مبادا که آنان گله‌مند از ما مَزداپرستان، از این خانه دور شوند.

۱۵۸

«یَثَه اَهو وَیرْیو...»

فَرَوَشی هایِ توانایِ بسیار نیرومندِ اَشَوَنان و فَرَوَشی های نخستین آموزگارانِ کیش و فَرَوَشی هایِ پیام‌آوران را درود می‌فرستم.

«اَشِمْ وُهو...»

«اَهمایی رَیْشْچَه...»[۱]

۱. = یسن ۶۸، بند ۱۱

۱٤
بَهرام یَشت

کردهٔ یکم

۱

«بهرامِ» اَهوره آفریده را می‌ستاییم.
زَرتُشت از اَهوره‌مَزدا پرسید:
ای اَهوره‌مَزدا! ای سپندترین مینو! ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!
ــ کدام یک از ایزدانِ مینُوی، زیناوَندتر است؟
آنگاه اَهوره‌مَزدا گفت:
ای سِپیتْمان زَرتُشت!
آن ایزدِ مینُوی، بهرامِ اَهوره آفریده است.

۲

بهرامِ اَهوره آفریده نخستین بار، به کالبدِ بادِ شتابانِ زیبایِ مَزدا آفریده‌ای به‌سوی او[1] وزید و فَرِّ مَزدا آفریده، فَرِّ نیکِ مَزدا آفریده و درمان و نیرو آورد.

۳

آنگاه بهرامِ اَهوره آفریدهٔ بسیار نیرومند، بدو گفت:
من نیرومندترین، پیروزترین، فَرِّه‌مَندترین، نیکترین، سودمندترین و درمان‌بخش‌ترین [آفریدگانـ]ـم.

٤

من ستیهندگی را، ستیهندگی همهٔ دشمنان را ــ چه جادوان و پریان، چه

۱. زرتشت.

کَوی‌ها و کَرَپ‌هایِ ستمکار ــ درهم می‌شکنم.

۵

برای فَرّ و فروغش، من او را ــ آن بهرامِ مَزدا آفریده را ــ با نماز[ی به بانگِ] بلند می‌ستایم.

بهرامِ مَزدا آفریده را ــ به شیوهٔ نخستین آیینِ اَهوره ــ با هَومِ آمیخته به شیر، با بَرسَم، با زبانِ خِرَد و «مَنتَره» با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زَور و با سخنِ رسا می‌ستاییم.

«یِنگْهِه هاتَم ...»

کردهٔ دوم

۶

.... [۱]

۷

بهرام اهوره آفریده، دومین بار به کالبدِ وَرزای زیبایِ زرّین شاخی به سوی او آمد. برفرازِ شاخهای او، «اَمَ»یِ نیک آفریدهٔ بُرزمَند هویدا بود.

بهرامِ اَهوره آفریده، اینچنین پدیدار شد.

.... [۲]

کردهٔ سوم

۸

....

۱. بند ۱ همین یشت در این‌جا و در آغاز دیگر کرده‌ها (تا کردهٔ دهم) می‌آید که ما به‌جای آن یک سطر نقطه‌چین می‌گذاریم.

۲. بند ۵ همین یشت، در این‌جا و در پایان همهٔ کرده‌های دیگر می‌آید که ما به‌جای آن یک سطر نقطه‌چین می‌گذاریم.

۹

بهرامِ اهوره‌آفریده، سومین بار به کالبدِ اسبِ سپیدِ زیبایِ زرد گوش و زرّین لگامی به‌سوی او آمد. بر پیشانی او، «اَمَ»یِ نیک‌آفریدهٔ بُرزمَند هویدا بود.

بهرامِ اهوره‌آفریده، اینچنین پدیدار شد.

....

کردهٔ چهارم

۱۰

....

۱۱

بهرامِ اهوره‌آفریده، چهارمین بار به کالبدِ اُشترِ سرمستِ گازگیر جست‌وخیز کنندهٔ تیزتکِ رهسپاری ــ که پشمش جامهٔ مردمان را بکار آید ــ به‌سوی او آمد...

۱۲

... [اُشتری] که در میانِ نرانِ جفت‌گیر ــ [هنگامی که] به ماده اُشتران روی آورد ــ دارای گرایش فراوانی است. (ماده اُشترانی که در پناه اُشترِ نرِ سرمستی باشند، آسوده‌ترند.)

[اُشتری] که شانه‌هایش پر زور و کوهانهایش نیرومند است و چشمان و سری با هوش دارد؛ [اُشتری] با شکوه و بلند و نیرومند...

۱۳

... [اُشتری] روشن رنگ که چشمان تیزبینش در شب تیره از دور می‌درخشد؛ که از سر[1]، کفِ سپید فروپاشد؛ که بر زانوان و پاهای خوبِ خویش ایستاده، همچون شهریارِ یگانهٔ فرمانروایی گرداگردِ خویش را می‌نگرد.

[بهرامِ اهوره‌آفریده،] اینچنین پدیدار شد.

....

۱. دهان (؟)

کردهٔ پنجم

۱۴

....

۱۵

بهرامِ اهوره‌آفریده، پنجمین بار به کالبدِ گرازِ نرینهٔ تیز چنگال و تیز دندان و تکاوری به‌سوی او روی آورد...

... [گرازی] که به یک زخم بکشد؛ [گراز] خشمگینی که بدو نزدیک نتوان شد؛ [گراز] دلیری با چهرهٔ خال‌خال که آمادهٔ [جنگ] است و از هرسو بتازد.

[بهرامِ اهوره‌آفریده،] اینچنین پدیدار شد.

....

کردهٔ ششم

۱۶

....

۱۷

بهرامِ اهوره‌آفریده، ششمین بار به کالبدِ مرد پانزده سالهٔ تابناکِ روشن چشمِ زیبایی با پاشنه‌های کوچک، به‌سوی او خرامید.

[بهرامِ اهوره‌آفریده،] اینچنین پدیدار شد.

....

کردهٔ هفتم

۱۸

....

۱۹

بهرامِ اهوره‌آفریده، هفتمین بار به کالبدِ «وارِغْنَ» که [شکار خود را] با

چنگالها بگیرد و با نوک پاره کند، به‌سوی او پرید...
... وارِغْنَ که در میان پرندگان، تندترین و در میان بلندپروازان، سبک پروازترین است...

۲۰

... در میان جانداران، تنها اوست که خود را از تیرِ پرّان ـــ اگرچه آن تیر، خوب پرتاب شده و در پرواز باشد ـــ تواند رهانید.[۱]

اوست که سپیده دمان، شهپر آراسته به پرواز درآید و از بامدادان تا شامگاهان به جست‌وجوی خوراک برآید...

۲۱

... اوست که در تنگه‌های کوهساران [شهپر] بپساود، که بر ستیغ کوهها [شهپر] بپساود، که در ژرفای دره‌ها و بستر رودها [شهپر] بپساود، که بر شاخساران درختان [شهپر] بپساود و به بانگ مرغان گوش فرادهد.

[بهرامِ اهوره‌آفریده،] اینچنین پدیدار شد.

....

کردهٔ هشتم

۲۲

....

۲۳

بهرامِ اهوره‌آفریده، هشتمین بار به کالبدِ قوچِ دشتیِ زیبایی با شاخهای پیچ در پیچ به سوی او روان شد.

[بهرامِ اهوره‌آفریده،] اینچنین پدیدار شد.

....

۱. در متن، در این‌جا عبارت «او یا هیچ کس دیگر» آمده است که بنا بر روال سخن و وزن شعر، افزوده می‌نماید.

کردهٔ نهم

۲۴

....

۲۵

بهرامِ آهوره‌آفریـده، نهمین بار به کالبدِ بُزِگَشْنِ دشتیِ زیبایی با شاخهایِ سرتیز به‌سوی او رهسپار شد.

[بهرامِ آهوره‌آفریده،] اینچنین پدیدار شد.

....

کردهٔ دهم

۲۶

....

۲۷

بهرامِ آهوره‌آفریـده، دهمـین بار بـه کالبدِ مردِ رایومَندِ زیبای مَـزداآفریده‌ای که دشنه‌ای زرکوب و آراسته به گونه گون زیورها دربر داشت، به‌سوی او گام برداشت

[بهرامِ آهوره‌آفریده،] اینچنین پدیدار شد.

....

کردهٔ یازدهم

۲۸

بهرامِ آهوره‌آفریده را می‌ستاییم که [مردان را] دلیری بخشد؛ که [بدخواهان را] مرگ آورد؛ کـه [جهان را] نو کنـد؛ کـه [مـردمان را] آشتیِ نیـک بـخشـد و بخوبی به کامیابی رساند.

زَرتُشتِ اَشَوَن، پیروزی در انـدیشـه را، پیروزی در گفـتار را، پیروزی در کردار را، پیروزی در پرسش و پاسخ را بدو نماز برد.

۲۹

بهرامِ اَهوره‌آفریده، او را تخمهٔ بارور، نیروی بازوان، تندرستی و پایداری تن و آنچنان نیروی بینایی بخشید که ماهی «کَرَ» در آب داراست که خیزابی همچندِ مویی را در رود «رَنگْها»یِ دور کرانه، در ژرفایِ هزار بالایِ آدمی تواند دید.

....

کردهٔ دوازدهم

۳۰

.... ۱

۳۱

بهرامِ اَهوره‌آفریده، او را تخمهٔ بارور، نیروی بازوان، تندرستی و پایداری تن و آنچنان نیروی بینایی بخشید که اسب داراست که در شب تیره و بی‌ستاره و پوشیده از ابر، موی اسبی برزمین افتاده را باز تواند شناخت که از یال یا دُمِ اسب است.

....

کردهٔ سیزدهم

۳۲

.... ۱

۳۳

بهرامِ اَهوره‌آفریده، او را تخمهٔ بارور، نیروی بازوان، تندرستی و پایداری تن و آنچنان نیروی بینایی بخشید که کرکسِ زرّین طوق داراست که پاره گوشتی همچندِ مُشتی را از دوری نُه کشور بازتواند شناخت؛ اگرچه در بزرگی، چون تابشِ سرِسوزنی درخشان بنماید.

....

۱. = بند ۲۸ همین یشت.

کردهٔ چهاردهم

۳۴

بهرامِ اهوره آفریده را می‌ستاییم.

زَرتُشت از اَهوره‌مَزدا پرسید:

ای اَهوره‌مَزدا! ای سپندترین مینو! ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!

اگر من از جادوییِ مردمانِ بسیار بدخواه آزرده شوم، چارهٔ آن چیست؟

۳۵

آنگاه اَهوره‌مَزدا گفت:

پری از مرغ «وارِغْنَ»یِ بزرگ شهپر بجویِ و آن را برتن خود بپساو و بدان پر، [جادوییِ] دشمن را ناچیز کن.

۳۶

کسی که استخوانی یا پری از این مرغ دلیر با خود داشته باشد، هیچ مرد توانایی او را از جای بدر نتواند برد و نتواند کشت.

آن پرِ مرغکانْ مرغ[1] بدان کس پناه دهد و بزرگواری و فَرِّ بسیار بخشد.

۳۷

پس فرمانروا و سردار کشور ــ آن آدمی کش ــ بکشد؛ [امّا] نه صد [تن] را. او آنان را[2] یکباره نکشد. او تنها یکی را بکشد و بگذرد.

۳۸

آن کس که [این] پر با اوست، همگان از او هراسانند؛ همان‌سان که همهٔ دشمنان از من[3] به تن خویش بیمنا کند. همهٔ دشمنان از نیرو و پیروزی که در خویشتنِ من هست، ترسانند...

۱. تعبیری است مانند «موبدانْ موبد» برای بزرگداشت «وارِغْنَ».
۲. مردان را
۳. اَهوره‌مَزدا

۳۹

... آن پیروزی که فرمانروایان آرزومند آنند؛ فرمانروازادگان آرزومند آنند؛ ناموران آرزومند آنند؛ کاووس آرزومند آن بود.
... آن پیروزی که [نیروی] اسبی را دربر دارد؛ [نیروی] اُشترِ سرمستی را دربر دارد؛ [نیروی] آبی ناوتاک را دربر دارد...

۴۰

... آن پیروزی که فریدونِ دلیر داشت؛ کسی که آژی‌دَهاک را فرو کوفت؛ [آژی‌دَهاکِ] سه پوزهٔ سه کلّهٔ شش چشم را، آن دارندهٔ هزار [گونه] چالاکی را، آن دیوِ بسیار زورمندِ دروج را، آن دُروَندِ آسیب‌رسانِ جهان را، آن زورمندترین دروجی را که آهریمن برای تباه کردنِ جهانِ اَشَه، به پَتیارگی در جهانِ اَستومَند بیافرید.

....

کردهٔ پانزدهم

۴۱

بهرامِ اَهوره‌آفریده را می‌ستاییم.
بشود که پیروزی و فَرّ [بهرام]، این خانه و گلّهٔ گاوان را فرا گیرد؛ همان‌سان که «سیمرغ» و ابرِ بارور کوهها را فرامی‌گیرند.

....

کردهٔ شانزدهم

۴۲

بهرامِ اَهوره‌آفریده را می‌ستاییم.
زَرتُشت از اَهوره‌مزدا پرسید:
ای اَهوره‌مَزدا! ای سپندترین مینو! ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!
بهرامِ اَهوره‌آفریده را در کجا باید نام‌برند و به‌یاری خوانند؟

در کجا [باید او را] بستایند و نیایش بگزارند؟

۴۳

آنگاه اَهوره‌مَزدا گفت:

ای سپیتمان زَرتُشت!

هنگامی که دو سپاه در برابر یکدیگر ایستند و آرایش رزم گیرند؛ اما پیشروان به پیروزیِ واپسین نرسند و شکست‌خوردگان به شکستی سخت، دچار نشوند...

۴۴

... چهار پر [وارِغَنَ] بر سرِ راهِ هر دو سپاه بیفشان.

هریک از دو سپاه که نخستین بار «آمَ»یِ نیک آفریده و بُرزمند و بهرامِ اَهوره آفریده را نیاز پیشکش آورد، پیروزی از آنِ او شود.

۴۵

آمَ و بهرامِ اَهوره‌آفریده — هر دو پشتیبان، هر دو نگاهبان، هر دو پاسدار — را آفرین می‌فرستم.

هردوان بدین‌جا و بدان‌جا پرواز کنند. هردوان به‌بالا پرواز کنند.

۴۶

ای زَرتُشت!

این «مَنثَره»[ی وَرِجاوند] را به هیچ کس جز به پدر یا برادر تنی یا به آتُربان وابسته به گروههای سه گانه، میاموز.

این سخنی است نیرومند و استوار؛ نیرومند و به گشاده‌زبانی بازگفته؛ نیرومند و چاره‌بخش.

این سخنی است که سرِ پریشان را سامان بخشد و زخمِ فرود آمده را [به فرود آورنده] باز گرداند.

....

کردهٔ هفدهم

۴۷

بهرامِ اَهوره‌آفریده را می‌ستاییم که همگام با مهر و رَشْن، به‌میان رده‌هایِ آرایش رزم گرفتهٔ جنگاوران رود و پرسد:

ــ کدامین کس مهر دُروج است؟

ــ کدامین کس از رَشْن روی برتابد؟

ــ کدامین کس را بیماری و مرگ بخشم، من که چنین توانم کرد؟

۴۸

پس اَهورامَزدا گفت:

اگر مردمان، بهرامِ اَهوره‌آفریده را آنچنان که بشاید، نیاز پیشکش آورند و ستایش و نیایشی سزاوار و به آیین بهترین اَشَه بگزارند، هرآینه سیلاب و [بیماری] «گَر» و «کَبَستْ» و گردونه های رزم‌آورانِ دشمن با درفشهای برافراشته به سرزمینهای ایرانی راه نیابند.

۴۹

زَرتُشت از او پرسید:

ای اَهوره‌مَزدا!

ــ کدام است ستایش و نیایش برازندهٔ بهرامِ اَهوره‌آفریده به آیینِ بهترین اَشَه؟

۵۰

آنگاه اَهوره‌مَزدا گفت:

مردانِ سرزمینهای ایرانی باید او را گوسفندی یک رنگ ــ سپید یا سیاه یا رنگی دیگر ــ بریان کنند.

۵۱

از آن نیاز، راهزن یا زنِ روسپی یا [نا]اَشَوَنی را که «گاهان» نمی‌سراید و برهم‌زنِ زندگانی و پتیارهٔ دینِ اَهوراییِ زَرتُشت است، نباید بهره‌ای برسد.

۵۲

اگر از آن نیاز، راهزن یا زنِ روسپی یا [نا]اَشَوَنی را که «گاهان» نمی‌سراید و برهم‌زنِ زندگانی و پتیارهٔ دینِ آهوراییِ زَرتُشت است، بهره‌ای برسد، هرآینه بهرامِ آهوره‌آفریده چاره و درمان را برگیرد...

۵۳

... پس به‌ناگاه سیلاب سرزمینهای ایرانی را فراگیرد؛ به‌نگاه سپاه دشمن به سرزمینهای ایرانی درآید؛ به‌ناگاه سرزمینهای ایرانی درهم شکند: پنجاهها صدها، صدها هزارها، هزارها ده‌هزارها، ده‌هزارها صدهزارها.

۵۴

پس آنگاه، او[1] بانگ برآوَرَد:

ای مردم!

آیا در این هنگامه که دیوان «ویامْبوَر» و مردمان دیوپرست خون می‌ریزند و [سیل خون] روان می‌کنند، بهرامِ آهوره‌آفریده و گوشْوروَن شایستهٔ ستایش و نیایش نیستند؟

۵۵

در این هنگامه که دیوان ویامْبوَر و مردمان دیوپرست، گیاه «هَپِرسی» و هیزم «نَمِذْکَ» را در آتش می‌افگنند.

۵۶

در این هنگامه که دیوان ویامْبوَر و مردمان دیوپرست، پشت [گاو] را خم می‌کنند و کمر[ش] را درهم می‌شکنند و اندامها[یش] را دراز می‌کنند؛ بدان گونه که گویی [او را] می‌کشند، اما نمی‌کشند...[2]

در این هنگامه که دیوان ویامْبوَر و مردمانِ دیوپرست، گوشها[یِ گاو] را

۱. آهوره‌مَزدا؟

۲. در این جا، درمتن چند واژه تباه شده است.

می پیچانند و چشمها [یش] را بیرون می‌کشند.

....

کردهٔ هیجدهم

۵۷

بهرامِ آهوره آفریده را می‌ستاییم.
هَومِ دوردارندهٔ مرگ را دربر می‌گیرم.
هَومِ پیروز را دربر می‌گیرم.
نگاهبانِ خوب را دربر می‌گیرم.
نگاهدار تن را دربر می‌گیرم.
کسی که [شاخه‌ای] هَوم با خود نگاه دارد، در جنگ از بند [دشمن] برهد.

۵۸

تا من این سپاه را شکست دهم؛ تا من این سپاه را یکسره شکست دهم؛ تا من این سپاه را که از پی من می‌تازد، درهم شکنم.

....

کردهٔ نوزدهم

۵۹

بهرامِ آهوره آفریده را می‌ستاییم.

سنگی را که به «سیغویر» وابسته است، فرمانروازاده‌ای دربر گیرد؛ ده‌هزار از فرمانروازادگان، آن نام‌آور به نیرومندی و پیروزی را دربر گیرند...

۶۰

... تا من — چونان همهٔ ایرانیان دیگر — از پیروزی بزرگ برخوردار شوم؛
تا من این سپاه را شکست دهم؛
تا من این سپاه را که از پی من می‌تازد، درهم شکنم.

....

کردهٔ بیستم

۶۱

بهرامِ اَهوره آفریده را می‌ستاییم.

«یَثَه اَهووَیریو...»

گیتی را نیرو باد! درود بر گیتی! نرم گفتاری گیتی را باد! پیروزی گیتی را باد! فراوانی گیتی را باد! آبادانی گیتی را باد!

«باید برای [آبادانی] جهان کوشید و آن را بدرستی نگاهبانی کرد و به سوی روشنایی برد.»[1]

....

کردهٔ بیست‌ویکم

۶۲

بهرامِ اَهوره آفریده را می‌ستاییم که رده‌های رزم [آوران] را از هم بپاشد؛ که رده‌های رزم [آوران] را از هم بدرّد؛ که رده‌های رزم [آوران] را به تنگنا افگند؛ که رده‌های رزم [آوران] را پریشان کند؛ که رده‌های رزم [آوران] را یکسره از هم بپاشد؛ که رده‌های رزم [آوران] را یکسره از هم بدرّد؛ که رده‌های رزم [آوران] را یکسره به تنگنا افگند؛ که رده‌های رزم [آوران] را یکسره پریشان کند.

بهرامِ اَهوره آفریده، [رده‌های رزم آورانِ] دیوان، مردمان [دیو پرست]، جادوان، کَوی‌ها و کَرَپ‌های ستمکار را [چنین کند].

....

کردهٔ بیست‌ودوم

۶۳

بهرامِ اَهوره آفریده را می‌ستاییم بدان هنگام که بهرام اَهوره آفریده در رده‌های

۱. = گاه. یسـ. ۴۸، بند ۵

برانگیختهٔ رزم[آورانِ] روستاهای بهم پیوسته، دستهای مهردُروجان را از پشت ببندد؛ چشمهای آنان را بپوشاند و گوشهای آنان را کر کند؛ بدان‌سان که کسی نتواند پا فراپیش نهد و پایداری کند.

....

۶۴

«یَثَه اَهو وَیرْیو...»
بهرامِ اَهوره آفریده و او پَرِتاتِ پیروز را درود می‌فرستم.
«اَشِمْ وُهو...»
«اَهمایی رَیْشْچَه...»[۱]

۱. = یسـ . ۶۸، بند ۱۱

۱۵
رام یَشت

خشنودیِ اَندَروایِ زَبَردست را که دیدبان دیگر آفریدگان است.



کردهٔ یکم

۱

من آب و «بغ»[1] را می‌ستایم.
من آشتیِ پیروز و پاداش ــ هریک از این دو ــ را می‌ستایم.
ما این اَندَروای را می‌ستاییم.
ما این اَندَروای را [به‌یاری] می‌خوانیم برای این خانه، برای خانه خدایِ این خانه و برای رادمردی که زَور نیاز کند.
...[2] ستور و گفتار، تا دشمن را یکباره شکست دهیم.
ما بهترین ایزد را می‌ستاییم.

۲

آفریدگار اَهوره‌مَزدا در ایران ویج بر کرانهٔ [رود] دایتیایِ نیک بر تخت زرّین، بر بالش زرّین، بر فرش زرّین، در برابر بَرسَم گسترده، با دستانِ سرشار او را بستود...

۱. «بغ» در بسیاری از جاهای اوستا آمده و معنی آن خدا و ایزد است؛ اما بسیاری از اوستاشناسان برآنند که در این مورد به معنی بهره و بخش و برخ به‌کار رفته است.
۲. به‌جای نقطه‌ها واژه‌ای است که معنی آن دانسته نیست و جمله بدین گونه ناتمام است.

۳

... و از وی خواستار شد:
ای اَندَرْوایِ زَبَردست!
مرا این کامیابی ارزانی دار که آفرینش اَنگْرَمینو را درهم شکنم و آفرینش سْپَندمینو را پاس دارم.

۴

اَندَروای زَبَردست، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و آفریدگار اَهوره‌مَزدا کامروا شد.

۵

اَندَروایِ اَشَوَن را می‌ستاییم. اَندَروایِ زَبَردست را می‌ستاییم.
ای اَندَروای!
آنچه از ترا که از آنِ سْپَندمینوست می‌ستاییم.
اَندَروایِ نیرومندِ زَبَردست را برای فَرّ و فروغش با نماز[ی به‌بانگِ] بلند و با زَور می‌ستایم.
اَندَروای زَبَردست را با هَومِ آمیخته به شیر، با بَرسَم، با زبانِ خِرَد، و «مَنثْرَه»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زَور و با سخنِ رسا می‌ستاییم.
«یِنگْهِه هاتَم...»

کردهٔ دوم

۶

....[1]

۷

هوشنگِ پیشدادی در پای کوهِ البرز به فلز پیوسته (؟)، بر تخت زرّین، بر بالش زرّین، بر فرش زرّین، در برابر بَرسَمِ گسترده، با دستانِ سرشار او را بستود...

۱. بند ۱ همین یشت در آغاز همهٔ کرده‌های دیگر نیز می‌آید که به جای آن یک سطر نقطه‌چین می‌گذاریم.

۸

... و از وی خواستار شد:

ای اَندَروایِ زَبَردست!

مرا این کامیابی ارزانی دار که دوسوم از دیوان مَزَندَری و دُروَندان وَرِنَ را برافکنم.

۹

اَندَروایِ زَبَردست، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و هوشنگِ پیشدادی کامروا شد.

اَندَروایِ اَشَون را می‌ستاییم .... [۱]

کردهٔ سوم

۱۰

....

۱۱

تَهمورثِ زیناوند بر تخت زرّین، بر بالش زرّین، بر فرش زرّین، در برابر بَرسَمِ گسترده، با دستانِ سرشار او را بستود...

۱۲

... و از وی خواستار شد:

ای اَندَروایِ زَبَردست!

مرا این کامیابی ارزانی دار که بر همهٔ دیوان و مردمان [دُروَند]، بر همهٔ جادوان و پریان پیروز شوم؛ که اَهریمن را به پیکر اسبی درآورم و سی سال [سوار بر او] تا دو کرانهٔ زمین تاخت آورم.

۱۳

اَندَروایِ زَبَردست، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و تَهمورث کامروا شد.

۱. بند ۵ همین یشت در پایان همهٔ کرده‌های دیگر نیز می‌آید که به جای آن سطری نقطه‌چین می‌گذاریم.

....

کردهٔ چهارم

۱۴

....

۱۵

جمشیدِ خوب رَمه در پای کوهِ بلندِ سراسر درخشان و زرّینِ هُکَر، بر تخت زرّین، بر بالش زرّین، بر فرش زرّین، در برابر بَرسَمِ گسترده با دستانِ سرشار او را بستود...

۱۶

... و از وی خواستار شد:

ای اَندَروایِ زَبَردست!

مرا این کامیابی ارزانی دار که فَرّه‌مَندترینِ مردمان باشم، که در میان مردمان، **هورچهر** باشم ، که به شهریاری خویش، جانوران و مردمان را بی‌مرگ و آبها و گیاهان را نخشکیدنی و خوراکها را نکاستنی کنم.

«به شهریاری جمِ دلیر، نه سرما بود و نه گرما، نه پیری بود، نه مرگ و نه رَشکِ دیوآفریده.»[۱]

۱۷

اَندَروایِ زَبَردست، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و جمشید کامروا شد.

....

کردهٔ پنجم

۱۸

....

۱. سنج . یس . ۹، بند ۵

۱۹

آژیِ دَهاکِ سه پوزه در «کْوِیریِنْتْ»یِ سخت راه، بر تخت زرّین، بر بالش زرّین، بر فرش زرّین، در برابر بَرسَمِ گسترده با دستانِ سرشار او را بستود...

۲۰

... و از وی خواستار شد:

ای اَندَروایِ زَبَردست!

مرا این کامیابی ارزانی دار که همهٔ هفت کشور را از مردمان تهی کنم.

۲۱

اَندَروایِ زَبَردست، این کامیابی را به ستایشگر، به آرزومند و به ناجوانمردِ نیازکنندهٔ زَور ارزانی نداشت.

....

کردهٔ ششم

۲۲

....

۲۳

فریدون پسرِ آتبین از خاندانِ توانا، در سرزمین چهار گوشهٔ وَرِنَ، بر تخت زرّین، بر بالش زرّین، بر فرش زرّین، در برابر بَرسَمِ گسترده با دستانِ سرشار او را بستود...

۲۴

... و از وی خواستار شد:

ای اَندَروایِ زبردست!

مرا این کامیابی ارزانی دار که من بر «آژیِ دَهاک» — [اژیِ دهاکِ] سه پوزهٔ سه کلّهٔ شش چشم، آن دارندهٔ هزار[گونه] چالاکی، آن دیوِ بسیار زورمندِ دروج، آن دُرْوَند آسیب‌رسانِ جهان، آن زورمندترین دروجی که اهریمن برای تباه کردنِ جهانِ اَشَه به پَتیارگی، در جهان اَستومَند بیافرید — پیروز شوم و هر دو همسرش، سَنگهَوَک و

آرِنَوَکَ را ــ که برازندهٔ نگاهداری خاندان و شایستهٔ افزایش دودمانند ــ از وی بِرُبایم.

۲۵

اَندَروایِ زَبَردست، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و فریدون کامروا شد.

....

کردهٔ هفتم

۲۶

....

۲۷

گَرشاسْپِ دلیر در «گوذَ»، **آبشارِ رَنگْهای مَزدا آفریده**، بر تخت زرّین، بر بالش زرّین، بر فرش زرّین، در برابرِ بَرسَمِ گسترده با دستانِ سرشار او را بستود...

۲۸

... و از وی خواستار شد:

ای اَندَروایِ زَبَردست!

مرا این کامیابی ارزانی دار که بتوانم کین برادر خویش «اوروَاخْشیَه» را از «هیتاسْپَ» بخواهم و او را بکُشم و تن او را به گردونهٔ خود بکَشم؛ همان‌سان که با «آشتی گَفیَه»یِ سَروَر، با «آیوگَفیَه»یِ بزرگ و با «گَنْدَرِوَ» ــ که در آب می‌زیست ــ کردم.

۲۹

اَندَروای زَبَردست، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و **گَرشاسْپ** کامروا شد.

....

کردهٔ هشتم

۳۰

....

۳۱

«آورْوَسارَ»یِ بزرگ در جنگل سپید، در برابر جنگل سپید، در میان جنگل سپید، بر تخت زرّین، بر بالش زرّین، بر فرش زرّین، در برابر بَرَسَمِ گسترده با دستانِ سرشار او را بستود . . .

۳۲

. . . و از وی خواستار شد:
ای آنْدَروایِ زَبَردست!
مرا این کامیابی ارزانی دار که پهلوانِ سرزمینهای ایرانیِ استوار دارندهٔ کشور ــ [کی‌ـ]ـخسرو ــ ما[1] را نکشد؛ که خویشتن را از چنگ کیخسرو بتوانم رهاند.
کیخسرو او را برافگند در همهٔ جنگل ایرانیان.[2]

۳۳

آنْدَروایِ زَبَردست، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و کیخسرو کامروا شد.[2]

....

کردهٔ نهم

۳۴

....

۳۵

«هوتَوسا» دارندهٔ برادران بسیار از خاندان نوذر، بر تخت زرّین، بر بالش زرّین، بر فرش زرّین، در برابر بَرَسَمِ گسترده با دستانِ سرشار او را بستود . . .

۱. در متن «ما» به جای «من» آمده است.

۲. این دو جمله آشفته است. چنین می‌نماید که در اصل بدین گونه بوده است: «آنْدَروایِ زَبَردست، او را کامیاب نکرد و در برابر، هَمیستارِ او کیخسرو را پیروزی بخشید.»

۳۶

... و از وی خواستار شد:
ای اَندَرِوایِ زَبَردست!

مرا این کامیابی ارزانی دار که در خانهٔ کِیِ گُشتاسپ، **گرامی و دوست‌داشتنی** و خوب پذیرفته باشم.

۳۷

اَندَروایِ زَبَردست، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و هوتَوسا کامروا شد.

....

کردهٔ دهم

۳۸

....

۳۹

دوشیزگانِ شوی ناگزیده، بر تخت زرّین، بر بالش زرّین، بر فرش زرّین، در برابر بَرسَمِ گسترده با دستانِ سرشار او را بستودند...

۴۰

... و از وی خواستار شدند:
ای اَندَروایِ زَبَردست!

ما را این کامیابی ارزانی دار که شوهرانی بُرزمَند و جوان بیابیم که در همهٔ روزگارِ زندگی با ما خوش‌رفتار باشند و فرزندانی دانا و هوشیار و خوش‌سخن از ما پدید آیند.

۴۱

اَندَروایِ زَبَردست، این کامیابی را بدانان ارزانی داشت و آن دوشیزگان کامروا شدند.

....

کردهٔ یازدهم

۴۲

....

سْپَندمینویِ رایومَندِ فَرّه‌مند را می‌ستاییم.

۴۳

ای زَرتُشتِ اَشَوَن!

براستی اَندَروای نام من است.

از آن روی براستی اَندَروای نام من است که من هر دو آفرینش ـــ آفرینشِ سْپَندمینو و آفرینشِ اَنگْرَمینو ـــ را می‌رانم.

ای زَرتُشتِ اَشَوَن!

جوینده نام من است.

از آن روی جوینده نام من است که من به هر دو آفرینش ـــ آفرینشِ سْپَندمینو و آفرینشِ اَنگْرَمینو ـــ می‌رسم.

۴۴

ای زَرتُشتِ اَشَوَن!

بر همه چیره شونده نام من است.

از آن روی بر همه چیره‌شونده نام من است که من بر هر دو آفرینش ـــ آفرینشِ سْپَندمینو و آفرینشِ اَنگْرَمینو ـــ چیرگی می‌یابم.

ای زَرتُشتِ اَشَوَن!

نیک کردار نام من است.

از آن روی نیک کردار نام من است که من، آفریدگارْ آهوره‌مَزدا و امشاسْپَندان را نیکویی می‌ورزم.

۴۵

پیش‌رونده نام من است.

پس رونده نام من است...[۱]
یابندهٔ فرّ نام من است.

۴۶

تند نام من است.
تندترین نام من است.
دلیرترین نام من است.
سخت نام من است.
سخت‌ترین نام من است.
نیرومند نام من است.
نیرومندترین نام من است.
...[۲] نام من است.
...[۲] نام من است. یکباره شکست دهنده نام من است.
...[۲] نام من است. دیوستیز نام من است.
...[۲] نام من است.

۴۷

ستیزه‌شکن نام من است.
برستیهندگی چیره‌شونده نام من است.
خیزاب‌آور نام من است.
خیزاب‌برانگیز نام من است.
خیزاب فروریز نام من است.
زبانه کشنده نام من است...[۳]
«گِرِذَ» نام من است...[۴]

۱. به جای نقطه‌ها، شش واژه خراب شده است.
۲. به جای نقطه‌ها، چهار واژه خراب شده است.
۳. سه واژه در این جا، خراب شده است.
۴. «گِرِذَ» را «آزمند» ترجمه کرده‌اند و به جای نقطه‌ها نیز دو نام دیگر با همین واژه ترکیب شده است، اما از آنها معنی درستی برنمی‌آید.

۴۸

نیزهٔ سرتیز نام من است. دارندهٔ نیزهٔ سرتیز نام من است.
نیزهٔ پهن نام من است. دارندهٔ نیزهٔ پهن نام من است.
نیزهٔ آخته نام من است. نیزه آزنده نام من است.
فَرّه‌مَند نام من است. بسیار فَرّه‌مَند نام من است.

۴۹

ای زَرتُشت!

این نامهای مرا هنگامی که در میانِ سپاهِ دشمنِ تشنه به خون و در میان رزم‌آورانِ رده برکشیده و در میان دو کشورِ درگیر در جنگ جای داشته باشی، برخوان.

۵۰

ای زَرتُشت!

این نامهای مرا هنگامی که آموزگارِ دروغینِ ناآشَوَن، پوینده یا دونده یا سواره یا با گردونه تازنده، آزمندِ دَهِش و کامکاری به تو روی کند، برخوان.

۵۱

ای زَرتُشتِ اَشَوَن!

این نامهای مرا هنگامی که او در بند نگاه داشته شده یا فروبسته در بند بیرون کشیده شده یا فروبسته در بند، سواره بدر برده شده باشد، برخوان...[1]

۵۲

اَندَروای که در همه‌جا اسبان و مردان را دچار ناباوری کند و در همه‌جا با دیوان در ستیز است؛ که در جاهای پست و پوشیده در **هزارلایهٔ تیرگی**، نزد کسی رود که بدو گراییده باشد.

۱. به‌جای نقطه‌ها چندین واژه هست که معنی درستی از آنها برنمی‌آید و معنی کلّی جمله به شکل کنونی آن نیز مبهم است.

۵۳

ــ با کدامین پیشکش ترا بستایم؟
ــ کدامین پیشکش را نیاز تو کنم؟
ــ با کدامین پیشکش، آیین ستایش ترا بر پای دارم؟

بشود که اَندَروایِ تند و کمر برمیان بسته با کمر استوار، با گام بلند، با سینهٔ گشاده، با تهیگاه نیرومند، با چشمان نیالوده (؟)[1]، همچون شهریارِ کشوری، همچون شهریاری یگانه، بدین جا فرود آید.

۵۴

ای زَرتُشتِ اَشَوَن!
بَرسَم برگیر... روشن و پرفروغ در روشنایی روز تا سپیده دمان... (؟)[2]

۵۵

اگر مرا بستایی، ترا از مَنْثرهِ‌یِ مَزدا آفریدهٔ فَرّه‌مَندِ درمان‌بخش، بیاگاهانم؛ بدان‌سان که نه آهریمنِ تبهکار برتو چیره تواند شد، نه جادوان و جادویی، نه دیوان و نه مردمان [دُروَند].

۵۶

اَندَروایِ چالاک را می‌ستاییم.
اَندَروایِ چالاک‌ترینِ چالاکان را می‌ستاییم.
اَندَروایِ دلیر را می‌ستاییم.
اَندَروایِ دلیرترینِ دلیران را می‌ستاییم.
اَندَروایِ زرّین خود را می‌ستاییم.
اَندَروایِ زرّین تاج را می‌ستاییم.
اَندَروایِ زرّین طوق را می‌ستاییم.
اَندَروایِ زرّین گردونه را می‌ستاییم.

۱. معنی چند تعبیر اخیر، از «با گام بلند» تا این جا، نسبی و مورد تردید است.
۲. واژه‌هایی چند از این بند افتاده یا خراب شده است و معنی آن نارساست.

آنَدَرواي زرّین چرخ را می‌ستاییم.
آنَدَرواي زرّین رزم‌افزار را می‌ستاییم.
آنَدَرواي زرّین موزه را می‌ستاییم.
آنَدَرواي زرّین کمر را می‌ستاییم.
آنَدَرواي آشَوَن را می‌ستاییم.
آنَدَرواي زَبَردست را می‌ستاییم.
ای آنَدَرواي آشَوَن!
آنچه از ترا که از آنِ سْپَندمینوست، می‌ستاییم.

....

۵۷

«یَثَه‌اَهو وَیرْیو...»
آنَدَرواي زَبَردست را که دیدبان دیگر آفریدگان است، درود می‌فرستم.
ای آنَدَرواي آشَوَن!
آنچه از ترا که از آن سْپَندمینوست، می‌ستاییم.
«اَشِمْ وُهو...»
«اَهْمایی رَئِشْچَه...»[۱]

۱. = یسـ . ۶۸، بند ۱۱

۱۶
دین یَشت

خشنودیِ راست‌ترین دانشِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن را.

*

کردهٔ یکم

۱

راست‌ترین دانشِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن را می‌ستاییم که ما را به راهِ نیک رهنمون شود و به گذرگاهِ نیک بَرَد و آنچه ما را آرزوست، به‌ما بخشد.

دانشِ مَزدا آفریده را می‌ستاییم که زَور نیازکننده، اَشَوَن، هنرمند، نامدار، تندکردار، تیزکُنش، رساننده به سرانجامِ نیک و بخشندهٔ گشایشِ نیک ــ دینِ نیکِ مَزدایی ــ است.

۲

زَرتُشت از جای برخاست و شتابان به بیرون از خانه روان شد و دانش را چنین ستود:

ای راست‌ترین دانشِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن!
اگر تو پیش از من می‌روی، چشم به‌راه من بمان.
اگر تو از پیِ من می‌آیی، به‌من بپیوند.

۳

بشود که آشتی بهرهٔ ما شود، چنان که راهها را پایانی خوش است؛ در کوهها گذرگاههایِ خوب توان یافت؛ از جنگلها آسان توان گذشت و رودهای ناوتاک را

به‌خوشی توان پیمود.

پاداش و آوازه و نیایش و توانایی از آنِ ما باد!

۴

بـرای فَرّ و فروغش، مـن او را ـــ راست‌تریـن دانشِ مَـزدا آفـریدهٔ اَشَوَن را ـــ با نماز[ی به‌بانگِ] بلند و با زَور می‌ستایم.

راست‌ترین دانشِ مَزدا آفـریدهٔ اَشَوَن را با هَومِ آمـیخته به شیر، با بَرسَم، بـا زبانِ خِرَد و «مَنثَره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زَور و با سخنِ رسا می‌ستاییم.

«یِنگْهِه هاتَم...»

کردهٔ دوم

۵

.... ۱

۶

زَرتُشت، نیـک‌اندیشی و نیـک گفتاری و نیک کرداری و آرزوی ایـن کامیابی را بدو نماز برد...

۷

... که راست‌ترین دانشِ مَزدا آفریـدهٔ اَشَوَن، او را نیرو در پاها، شنـوایی در گوشها، توان در بازوان و تـندرستـی و پایداری تن بخشـد و آنچنان نیـروی بینایی کـه ماهیِ «کَرَ» در آب داراست که خیزابی هَمچندِ مویی را در رود «رَنگْها»یِ دور کرانه، در ژرفایِ هزار بالایِ آدمی تواند دید.

.... ۲

۱. بند ۱ همین یشت در آغاز دیگر کرده‌ها نیز می‌آید که ما به جای آن یک سطر نقطه‌چین می‌گذاریم.

۲. بند ۴ همین یشت در پایان دیگر کرده‌ها نیز می‌آید که ما به جای آن یک سطر نقطه‌چین می‌گذاریم.

کردهٔ سوم

۸

....

۹

زَرتُشت، نیک اندیشی و نیک گفتاری و نیک کرداری و آرزوی این کامیابی را بدو نماز برد...

۱۰

... که راست‌ترین دانشِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن، او را نیرو در پاها، شنوایی در گوشها، توان در بازوان و تندرستی و پایداری تن بخشد و آنچنان نیروی بینایی که اسب داراست که در شب تیره ــ اگرچه باران ببارد و ژاله و تگرگ فروریزد ــ موی اسبی برزمین افتاده را باز تواند شناخت که از یال یا دُمِ اسب است.

....

کردهٔ چهارم

۱۱

....

۱۲

زَرتُشت، نیک اندیشی و نیک گفتاری و نیک کرداری و آرزوی این کامیابی را بدو نماز برد...

۱۳

... که راست‌ترین دانشِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن، نیرو در پاها، شنوایی در گوشها، توان در بازوان و تندرستی و پایداری تن بخشد و آنچنان نیروی بینایی که کرکس زرّین طوق داراست که پاره گوشتی هَمچندِ مشتی را از دوری نُه کشور باز تواند شناخت؛ اگر چه در بزرگی، چون تابش سرِسوزنی درخشان بنماید.

....

کردهٔ پنجم

١٤

....

١٥

«هُووُویِ» پاک و دانا که خواستـارِ زَرتُشت بود، او را بستود تا در زنـدگی با او بهروز شود و دینی بیندیشد، دینی سخن گوید و دینی رفتار کند.

....

کردهٔ ششم

١٦

....

١٧

آتُـربـانِ دور سفر کرده که خـواسـتـار توانایيِ به یـادداشـتـنِ [آموزشهای] دین و نیرومندیِ تنِ خویش بود، او را بستود.

....

کردهٔ هفتم

١٨

....

١٩

شـهریار و فرمانروایِ کشـور که خواستار آشتی و سـازش برای کشور و نیرومندیِ تنِ خویش بود، او را بستود.

....

٢٠

«یَثَه اَهو وَیرْیو...»

راست‌ترین دانشِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن را درود می‌فرستم.
«اَشِمْ وُهو...»
«اَهمایی رَئِشْچَه...»[۱]

۱. = یسـ. ۶۸، بند ۱۱

۱۷
اَرت یَشت
(اَشی یَشت)

خشنودیِ اَشیِ نیک، چیستایِ نیک، اِرِثیِ نیک، رَسَشتاتِ نیک و فرّ [و] پاداش مَزدا آفریده را.

*

کردهٔ یکم

۱

اَشیِ نیک، شهریار بزرگوارِ بُرزمَندِ خوب ستوده را می‌ستاییم که چرخها[یِ گردونه‌اش]، خروشان [است]؛ که نیرومند، پاداش‌بخش، درمانگر، بسیار هوشمند و تواناست.

۲

اَشی دخترِ اَهوره‌مَزدا و خواهرِ اَمشاسپَندان است. اوست که با خِرَدِ سوشیانتها فراز آید.

کسی که اَشی او را کامروا کند، بدو خِرَدِ سِرِشتی بخشد.
اَشی کسی را به یاری آید که او را از نزدیک بخواند؛ که او را از دور بخواند.
کسی که زَور نیازِ اَشی کند، [بدان ماند که] زَور نیازِ مهر کرده باشد.

۳

برای فرّ و فروغش، او را — اَشیِ نیک را — با نمازِ خوب گزارده و با زَور و با نماز[ی به‌بانگِ] بلند می‌ستایم.
اَشی را با هَومِ آمیخته به شیر، با بَرسَم، با زبانِ خِرَد و «مَنثْرَه»، با اندیشه و

گفتار و کردار [نیک]، با زَور و با سخن رسا می‌ستاییم.
«ینگْهِه هاتَم ...»

کردهٔ دوم

۴

....

۵

درود به هَوم، به مَنْثرهِ‌یِ وَرجاوَند و به زَرتُشتِ اَشَوَن!

براستی درود به هَوم؛ زیرا همهٔ مَی ها را خشم خونینْ درفش همراه است؛ امّا مَیِ هَوم رامشِ اَشَه در پی دارد.

٦

ای اَشَیِ نیک! ای اَشَیِ زیبا! ای اَشَیِ درخشان! ای که با فروغ خویش شادمانی افشانی! ای اَشَی! ای آن که مردان همراه خویش را فَرّ نیک بخشی!

از خانمانی که اَشَیِ نیک، پای در آنها فرونهد، بوی خوش برآید و اندیشهٔ سازگاری و دوستیِ دیر پای، [بهرهٔ آن خانمان شود].

۷

ای اَشَیِ نیک!

مردانی که تو یاورشان باشی، در کشوری با خوراکهای فراوان، فرمانروایی کنند؛ آن‌جا که خواربار انباشته، بویهای خوش برآمده، بسترها گسترده و دیگر دارایی هایِ گرانبها فراهم آمده است.

براستی خوشا به [روزگار] کسی که تو یاورش باشی!

همچنین یاور من باشی ای پُردَهِش! ای نیرومند!

۸

ای اَشَیِ نیک!

۱. بند ۱ همین یشت در آغاز دیگر کرده‌ها نیز می‌آید و ما به جای آن یک سطر نقطه چین می‌گذاریم.

خانه‌های کسانی که تو یاورشان باشی، خوب ساخته، دیر پای، از ستوران بهره‌مند و دیرزمانی استوار است.

براستی خوشا به [روزگار] کسی که تو یاورش باشی!
همچنین یاور من باشی ای پُردَهِش! ای نیرومند!

۹

ای اَشیِ نیک!

تختهای آنان که تو یاورشان باشی، خوش ساخت، خوب گسترده و خوش‌بو، با بالشهای آراسته و پایه‌های زرّین بر پاست.

براستی خوشا به [روزگار] کسی که تو یاورش باشی!
همچنین یاور من باش ای پُردَهِش! ای نیرومند!

۱۰

ای اَشیِ نیک!

زنانِ گرامیِ مردانی که تو یاورشان باشی، بر تختهای زیبای زرّین پایه، بر بالشهای آراسته، آرمیده و خود را با دست‌بند، گوشوارهٔ چهار گوشهٔ به‌نمایش آویزان و طوقِ زرنشان آراسته‌اند [و چنین گویند]:

ــ چه هنگام خانه خدای، به سوی ما آید؟ چه هنگام او از ما شادمان و از تنِ ما برخوردار شود؟

براستی خوشا به [روزگار] کسی که تو یاورش باشی!
همچنین یاور من باش ای پُردَهِش! ای نیرومند!

۱۱

ای اَشیِ نیک!

دوشیزگانِ آنان که تو یاورشان باشی، پای آورنجَن در پای کرده، کمر بر میان بسته، با انگشتان بلند و با تنی چنان زیبا که بیننده را شادی افزاید، نشسته‌اند.

براستی خوشا به [روزگار] کسی که تو یاورش باشی!
همچنین یاور من باش ای پُردَهِش! ای نیرومند!

۱۲

ای آشَیِ نیک!

اسبانِ کسانی که تو یاورشان باشی، اسبانی تند، هراس‌انگیز و تیزتک‌اند که گردونهٔ تند را با دوالِ چرمین به گردش درآورند.

سرودخوانِ دلیرِ دارندهٔ نیزهٔ سرتیز و اسبِ چالاک، گردونهٔ [خویش] را شتابان براند؛ [آن سرودخوانی] که نیزهٔ سرتیزِ بلند دسته و تیرِ تندپرّانِ خویش را از دور پرتاب کند و هَمِستار را از پشت سر به خاک افکَند و دشمن را از روبرو براندازد.

براستی خوشا به [روزگار] کسی که تو یاورش باشی!

همچنین یاور من باش ای پُردَهِش! ای نیرومند!

۱۳

ای آشَیِ نیک!

اُشترانِ کسانی که تو یاورشان باشی، اُشترانی هراس‌انگیز، بلند کوهان و بسیار گستاخند که از زمین برخیزند و برافروخته با یکدیگر بستیزند.

براستی خوشا به [روزگار] کسی که تو یاورش باشی!

همچنین یاور من باش ای پُردَهِش! ای نیرومند!

۱۴

بازرگانان در سرای کسانی که تو یاورشان باشی، از سرزمینهای بیگانه، سیم و زر و جامه‌های خوش‌بافت آورند.

براستی خوشا به [روزگار] کسی که تو یاورش باشی!

همچنین یاور من باش ای پُردَهِش! ای نیرومند!

۱۵

ای آشَیِ بزرگوارِ نیک! ای آفریدهٔ خوب چهره! [ای آن که] به خواستِ خویش فرمان‌گزاری! ای به‌تنْ فَرّه‌مند!

به سوی من بنگر و بخشایش خویش، مرا ارزانی دار!

۱۶

اهوره‌مَزدا ــ بزرگترین و بهترینِ ایزدان ــ پدر تست.

سْپَندارمَذ مادر تست.

سُروشِ نیکِ پارسا و رَشْنِ بزرگوارِ نیرومند و مهرِ فراخ چراگاه ــ [آن] هزار گوشِ ده‌هزار دیدبان ــ برادران توانَد.

دینِ مَزداپرستی خواهر تست.

۱۷

اَشیِ نیکِ بزرگوار ــ ستوده‌ترینِ ایزدان که از راه راست به کژی نگراید ــ در گردونهٔ خویش، درنگ کرد و بدین سخنان لب برگشود:

ــ ای آن که آوازت از همهٔ آنان که مرا می‌خوانند، به گوش من دلپذیرتر می‌آید!

تو کیستی که مرا می‌خوانی؟

۱۸

آنگاه او [به پاسخ] چنین گفت:

منم سِپیتْمان زَرتُشت؛ نخستین آفریده‌ای که [نماز] «اَشِمْ وُهو...» گزارد و اَهوره‌مَزدا و اَمشاسْپَندان را بستود.

آن که به هنگام زادن و بالیدنش، آبها و گیاهان خشنود شدند.

آن که به هنگام زادن و بالیدنش، آبها روان شدند و گیاهان رستن آغاز کردند...

۱۹

آن که به هنگام زادن و بالیدنش، اَهریمن از این زمینِ پهناورِ گوی‌سانِ دورکرانه بگریخت.

اَهریمنِ زشت نهادِ پرگزند چنین گفت:

ــ همهٔ ایزدان [با هم] نتوانستند با خواست من بستیزند و مرا [از پهنهٔ آفرینش] برانند، اما زَرتُشت به‌تنهایی با خواست من ستیهید و مرا براند...

۲۰

او با [نماز] «اَهون وَیرْیَه...» ــ رزم‌افزاری که چون سنگی است همچندِ خانه‌ای ــ مرا بسوخت.[1]

او با [نماز] «اَشِمْ وُهو...» ــ که همچون فلزّی گداخته است ــ مرا بسوخت.

او با من چنان کرد که گریختن از این زمین، مرا خوش‌تر باشد.

او به‌تنهایی مرا براند؛ او، سِپیتْمان زَرتُشت.

۲۱

آنگاه اَشیِ نیکِ بزرگوار چنین گفت:

ای سِپیتْمانِ راست کردار آشَوَن!

نزد من بیا و در گردونهٔ من بیارام!

سِپیتْمان زَرتُشت نزد او رفت و در گردونه‌اش بیارمید.

۲۲

پس [اَشی] با دست چپ و دست راست، با دست راست و دست چپ، او را بپسود و اینچنین گفت:

ای سِپیتْمان!

تو نَغز و نیک آفریده‌ای!

ای سِپیتْمانِ خوش‌پایِ بلند بازوان! ای به تَنْ فَرّه‌مند و به روانْ جاودانه بهروز!

آنچه با تو می‌گویم راست است.

....[2]

کردهٔ سوم

۲۳

....

۱. ← وند. فر. ۱۹، بند ٤

۲. بند ۳ همین یشت در این‌جا و در پایان همهٔ دیگر کرده‌ها می‌آید که به‌جای آن یک سطر نقطه‌چین می‌گذاریم.

۲۴

هوشنگِ پیشدادی در پایِ [کوه] البرز بلندِ زیبایِ مَزدا آفریده، او را بستود...

۲۵

... و از وی خواستار شد:
ای اَشیِ نیکِ بزرگوار!
مرا این کامیابی ارزانی دار که بر همهٔ دیوان مَزَندَری چیره شوم؛ که من از بیم دیوان، هراسان و گریزان نشوم؛ که دیوان ــ ناگزیر ــ از من هراسان و گریزان شوند و از بیم به تاریکی روی نهند.

۲۶

اَشیِ نیکِ بزرگوارِ شتابان فرارسید و هوشنگِ پیشدادی را کامروا کرد.

....

کردهٔ چهارم

۲۷

....

۲۸

جمشیدِ خوب رَمه برفراز [کوه] البرز، او را بستود...

۲۹

... و از وی خواستار شد:
ای اَشیِ نیکِ بزرگوار!
مرا این کامیابی ارزانی دار که آفریدگانِ مَزدا را گله‌ها بپرورم؛ که آفریدگانِ مَزدا را جاودانگی بخشم...

۳۰

... که گرسنگی و تشنگی را از آفریدگانِ مَزدا دوربدارم؛ که ناتوانیِ پیری و مرگ را از

آفـریدگـانِ مَزدا دور بـدارم؛ که بـاد گـرم و باد سـرد را هزار سـال از آفریـدگانِ مَزدا دور بدارم.

۳۱

اَشَیِ نیکِ بزرگوار، شتابان فرارسید و جمشیدِ خوب رَمه را کامروا کرد.

....

کردهٔ پنجم

۳۲

....

۳۳

فریدون پسرِ آتبین از خاندانِ توانا در سرزمین چهار گوشهٔ وَرِنَ، او را بستود...

۳۴

... و از وی خواستار شد:
ای اَشَیِ نیکِ بزرگوار!
مرا این کامیابی ارزانی دار .... [۱]

۳۵

اَشَیِ نیکِ بزرگوار، شتابان فرارسید و فریدون پسرِ آتبین را کامروا کرد.

....

کردهٔ ششم

۳۶

....

۱. = گو. بند ۱۴

۳۷

هَومِ نوشیدنیِ درمان‌بخش، شهریارِ زیبایِ زرّین، در پایِ بلندترین ستیغ [کوه] البرز، او را بستود...

۳۸

... و از وی خواستار شد:
ای آشَیِ نیکِ بزرگوار!
مرا این کامیابی ارزانی دار ۱

۳۹

آشَیِ نیکِ بزرگوار، شتابان فرارسید و هَومِ درمان‌بخش، شهریارِ زیبایِ زرّین را کامروا کرد.

....

کردهٔ هفتم

۴۰

....

۴۱

[کیـ]ـخسرو، پهلوانِ سرزمینهای ایرانی و استوارداربندهٔ کشور، او را بستود...

۴۲

... و از وی خواستار شد:
ای آشَیِ نیک بزرگوار!
مرا این کامیابی ارزانی دار ....

۱. = گو. بند ۱۸
۲. = گو. بند ۲۲

۴۳

آشيِ نيکِ بزرگوارِ شتابان فرارسيد و [کي‌ـ]ـخسرو، پهلوانِ سرزمينهاي ايراني و استواردارندهٔ کشور را کامروا کرد.

....

کردهٔ هشتم

۴۴

....

۴۵

زَرتُشتِ اَشَوَن در ايران‌ويج بر کرانهٔ رودِ دايتياي [نيک]، او را بستود...

۴۶

... و از وي خواستار شد:
اي آشيِ نيکِ بزرگوار!
مرا اين کاميابي ارزاني دار .... [۱]

۴۷

آشيِ نيکِ بزرگوارِ شتابان فرارسيد و زَرتُشت را کامروا کرد.

....

کردهٔ نهم

۴۸

....

۴۹

کيِ گُشتاسپِ بزرگوار، در کرانهٔ آبِ دايتيا او را بستود...

۱. = گو. بند ۲۶

۵۰ – ۵۱

... و از وی خواستار شد:
ای اَشی نیک بزرگوار!
مرا این کامیابی ارزانی دار .... [1]

۵۲

اَشی نیکِ بزرگوار، شتابان فرارسید و کی گُشتاسپِ بزرگوار را کامروا کرد.

....

کردهٔ دهم

۵۳

....

۵۴

اَشی نیکِ بزرگوار گفت:
از آن [نیازِ] زَوری که پیشکش من شود، نباید به مردانِ سَتروَن، به زنان روسپی که دَشتان نشوند، به کودکانِ نابُرنا و به دوشیزگانِ شوی ناگزیده بهره‌ای برسد.

۵۵

هنگامی که تورانیان و نوذریانِ تیزتک، از پی من بتاختند، من خود را در زیرِ پایِ وَرزاوی [به نام] «بَرمایَونَ» [2] پنهان کردم.
آنگاه کودکانِ نابُرنا و دوشیزگانِ شوی ناگزیده، مرا براندند.

۵۶

هنگامی که تورانیان و نوذریانِ تیزتک، از پی من بتاختند، من خود را در زیرِ گلویِ قوچی از گله‌ای دارای یکصد گوسفند، پنهان کردم.

۱. = گو. بندهای ۳۰ و ۳۱
۲. ← یاد. همین.

آنگاه کودکانِ نابُرنا و دوشیزگانِ شوی ناگزیده، مرا برانَدند.
بدان هنگام که تورانیان و نوذریانِ تیزتک، از پی من بتاختند.

۵۷

اَشیِ نیکِ بزرگوار، در نخستین گِله گزاریِ خویش، از زنی که فرزند نزاید[۱] گِله می‌کند:
ــ به خانهٔ او پای منه و در بستر او میاسای!
با شما چه کنم؟ به آسمان فراروم! به زمین فروروم؟

۵۸

اَشیِ نیکِ بزرگوار، در دومین گِله گزاریِ خویش، از زنی که فرزندِ مردی بیگانه را فرزندِ شوهرِ خویش وانمود کند[۲]، گِله می‌کند:
با شما چه کنم؟ به آسمان فراروم؟ به زمین فروروم؟

۵۹

اَشیِ نیکِ بزرگوار، در سومین گِله گزاری خویش، چنین گِله می‌کند:
نزد من تندخویانه‌ترین کردارِ مردمانِ ستمکار، فریفتنِ دوشیزه‌ای شوی ناگزیده و آبستن کردنِ اوست.
با شما چه کنم؟ به آسمان فراروم؟ به زمین فروروم؟

۶۰

آنگاه اَهوره‌مَزدا گفت:
ای اَشیِ زیبایِ آفریدهٔ کردگار!
به آسمان فرامرو! به زمین فرومرو! همین جا در سرایِ زیبایِ خسروانهٔ من بمان!

۱. اشاره است به زنانی که فرزندان خویش را پیش از زایمان، از زهدان می‌افگنند.
۲. اشاره است به زنانی که پنهان از شوهر خویش، با مردی دیگر پیوند جنسی دارند و فرزندی را که آن مرد در زهدان ایشان پدید آورده است، به دروغ، فرزند شوهر خویش وانمود می‌کنند.

۶۱

ای آشَیِ زیبایِ آفریدهٔ کردگار!

با این نیاز، ترا درود گویم. با این نیاز، ترا نیایش بگزارم؛ بدان‌سان که گُشتاسپ در کرانهٔ آبِ دایتیا ترا بستود.

[زَوت در برابرِ بَرسَمِ گسترده می‌ایستد و به آواز بلند می‌گوید:]

ای آشَیِ زیبایِ آفریدهٔ کردگار!

با این نیاز، ترا درود گویم. با این نیاز، ترا نیایش بگزارم.

۶۲

«یَثَه اَهو وَیریو...»

اَشَیِ نیک، چیستایِ نیک، اِرِثِیِ نیک، رَسَشتاتِ نیک و فَرّ [و] پاداشِ مَزدا آفریده را درود می‌رستم.

«اَشِمْ وُهو...»

«اَهمایی رَئِشْچَه...»[1]

۱. = یسـ. ۶۸، بند ۱۱

۱۸
آشْتادْ یَشت

خشنودیِ فَرِّ ایرانیِ مَزدا آفریده را.



۱

آهوره‌مَزدا به سِپیتْمان زَرتُشت گفت:

من فَرِّ ایرانی را بیافریدم که از ستور برخوردار، خوب رمه، توانگر و فَرّه‌مند است؛ خِرَد نیک آفریده و دارایی خوب فراهم آمده بخشد؛ آز را درهم شکند و دشمن را فروکوبد.

۲

فَرِّ ایرانی، آهریمنِ پرگزند را شکست دهد؛ خشمِ خونینْ درفش را شکست دهد؛ بوشاسپِ خواب‌آلوده را شکست دهد؛ یخ [بندانِ] درهم افسرده را شکست دهد؛ آپوش دیو را شکست دهد؛ سرزمینهای آنیران را شکست دهد.

۳

من اَشیِ نیکِ بزرگوار را بیافریدم که به سرایِ زیبایِ خسروانهٔ [من] درآید.

٤

اَشیِ بخشندهٔ خوشیِ بسیار، یاور آن مردی شود که اَشَه را خشنود کند.

اَشی به سرایِ زیبایِ خسروانهٔ [من] درآید و همهٔ رمه، همهٔ پیروزی، همهٔ خِرَد و همهٔ فَرّ را ارزانی دارد.

اگر اَشیِ نیکِ بزرگوار در سرایِ زیبایِ خسروانهٔ [من] پای فرونهد...

۵

... هزار اسب و هزار رمه آورد.
فرزندان کارآزموده آورد.
ستارهٔ تِشْتَر به جنبش درآید.
سراسرِ باد زَبَردست و سراسرِ فَرِّ ایرانی [به جنبش درآیند].

۶

آنان ستیغ همهٔ کوهها را بهره دهند؛ ژرفای همهٔ [دره‌های] رودها و همهٔ گیاهان نودمیدهٔ زیبای سبز رنگ را توانِ رویش و بالش بخشند؛ یخ [بندانِ] درهم افسرده و اَپوش دیو را نابود کنند.

۷

درود به ستارهٔ تِشْتَرِ رایومَندِ فَرَّه‌مَند.
درود به باد زَبَردستِ مَزدا آفریده.
درود به فَرِّ ایرانی.
«یَثَه اَهو وَیرْیو...»
«اَشِمْ وُهو...»

۸

[نماز] اَهونَ وَیرْیَه...» را می‌ستاییم.
اَردیبهشت، زیباترین امشاسْپَند را می‌ستاییم.
گفتارِ راستِ پیروزِ درمان‌بخش را می‌ستاییم.
گفتارِ درمان‌بخشِ پیروزِ راست را می‌ستاییم.
مَنْثرهِ‌ی وَرجاوَند و دینِ مَزداپرستیِ خواستارِ هَوم را می‌ستاییم.
«یِنگْهِه هاتَم...»

۹

«یَثَه اَهو وَیرْیو...»

فَرّ ایرانیِ مَزدا آفریده را درود می‌فرستم.
«اَشِمْ وُهو...»
«اَهْمایی رَیْشْچَه...»[1]

۱. = یسن. ۶۸، بند ۱۱

۱۹
زامیاد یَشت
(کیان یَشت)

خشنودیِ کوهِ مَزدا آفریدهٔ بخشندهٔ آسایشِ اَشَه، «اوشیدَرِنَ»، فَرِّ کیانیِ مَزدا آفریده و فَرِّ مزدا آفریدهٔ ناگرفتنی را.

*

۱

ای سِپیتْمان زَرتُشت!

نخستین کوهی که از این زمین برکشیده شد، «البرز» بلند است که همهٔ سرزمینهای باختری و خاوری را فرا گرفته است.

دومین کوه «زِرِ دَزَ» است که از آن سوی «مَنوشَ» نیز همهٔ سرزمینهای باختری و خاوری را فرا گرفته است.

۲

از این کوهها، «اوشیدَم»، «اوشیدَرِنَ» و رشته کوه «اِرِزیفْیَه» سربرزد.

ششمین کوه اِرِزورَ»، «هفتمین «بومْیَه»، هشتمین «رَوْذیتَ»، نهمین «مَزیشْوَنْت»، دهمین «اَنْتَرِدَنگْهو»، یازدهمین «اِرِزیشَ»، دوازدهمین «وایتی گَئیسَ»...

۳

... و «آدَرَنَ» و «بَیَنَ» و «ایشْکَتَ اوپایری سَئِنَ» (که پوشیده از برف است و تنها اندکی از برف آن آب می‌شود).[1]

۱. استاد پورداود در زیرنویس گزارش خود نوشته است: «معنی جملهٔ اخیر تقریبی است.»

دو رشته کوهِ «هَمَنکونَ»، هشت رشته کوهِ «وَشَنْ»، هشت ستیغ «اَوُروَنتْ» و چهار کوهِ «ویذْوَنَ».

۴

«اَئِزَخَ»، «مَئِنَخَ»، «واخِذْریکَ»، «اَسَیَه»، «توذَسْکَ»، «ویشَوَ»، «دَرَوَشیشوَنْتَ»، «سایریوَنْتَ»، «نَنگْهوشْمَنتْ»، «کَکَهْیو» و «اَنْتَرِ کَنگْهَه».

۵

«سیچی دَوَ»، «اَهورَنَ»، «رَئِمَنَ»، «اَشَ سْتِمْبَنَ»، «اوروِنْیووایذیمیذْکَ»، «اَسْنَوَنْتْ»، «اوشَتُمَ»، «اوشْتَ خوارِنَه»، «سْیامَکَ»، «وَفْرَیَه»، «وُاوروشَ».

۶

«یَهْمَیَه جَتَره»، «اَذوتَوَ»، «سْپیتَ وَرِنَه»، «سْپِتُوداتَ»، «کَذْرَوَاَسْپَ»، «کَوُایریسَ»، ستیغ «بَرُوسَرَیَنْ»، «بَرَنَ»، کوهِ «فْراپَیَه»، «اوذْریَه»، «رَئِوَنتْ» و کوههای دیگر که از این پیش، مردمان بدانها نام دادند، از آنها گذشتند و اندیشیدند.

۷

ای سِپیتْمان زَرتُشت!

پس اینچنین، دو هزار و دویست و چهل و چهار کوه است.

۸

هر اندازه که این کوهها زمین را فرا گرفته است، به همان اندازه، آفریدگار، آتُربانان، ارتشتاران و برزیگرانِ ستور پرور را از آنها بهره بخشید.

کردۀ یکم

۹

فَرّ کیانیِ نیرومندِ مَزدا آفریده را می‌ستاییم؛ [آن فَرّ] بسیار ستوده، زَبَردست، پرهیزگار، کارآمد و چالاک را که برتر از دیگر آفریدگان است...

۱۰

... که از آنِ آهوره‌مَزداست، که آهوره‌مَزدا بدان، آفریدگان را پدید آورد: فراوان و خوب، فراوان و زیبا، فراوان و دلپذیر، فراوان و کارآمد، فراوان و درخشان...

۱۱

... تا آنان گیتی را نو کنند: [گیتیِ] پیر نشدنی، نامیرا، تباهی ناپذیر، ناپژمردنی، جاودان زنده، جاودان بالنده و کامروا.

در آن هنگام که مردان دیگر باره برخیزند و بی مرگی به زندگان روی آورد، «سوشیانت» پدیدار شود و جهان را به خواستِ خویش نو کند.

۱۲

پس جهانِ پیروِ اَشَه، نیستی ناپذیر شود و دروج دیگر باره بدان جایی رانده شود که از آن‌جا، آسیب رسانی به اَشَوَنان و تبار و هستیِ آنان را آمده است.

تباهکار و فریفتار نابود شوند.

«اَثارَتوشْ اَشاتْ چیتْ هَچا...»

۱۳

برای فَرّ و فروغش، من او را — فَرِّ کیانیِ نیرومندِ مَزدا آفریده را — با نماز[ی به بانگِ] بلند و با زَور می‌ستایم.

فَرِّ کیانیِ نیرومندِ مَزدا آفریده را می‌ستاییم با هَومِ آمیخته به شیر، با بَرسَم، با زبانِ خِرَد و «مَنثْرَه»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زَور و با سخنِ رسا.

«یِنگْهه هاتَم...»

کردهٔ دوم

۱۴

....[1]

۱. بند ۹ همین یشت در آغاز همهٔ کرده‌ها می‌آید که به‌جای آن سطری نقطه‌چین می‌گذاریم.

۱۵

... که از آنِ اَمشاسْپَندان است: شهریاران تیزبینِ بزرگوارِ بسیار توانایِ دلیرِ آهورایی که وَرجاوندانِ جاودانه اند...

۱۷ ـــ ۱۶

... که هر هفت تن ۱

۱۸

... که آفرینشِ آهوره‌مَزدایِ دادارِ چهره‌نگارِ سازندهٔ نگاهبان را یاور و پناهند.

۲۰ ـــ ۱۹

.... ۲
.... ۳

کردهٔ سوم

۲۱

....

۲۲

... که از آنِ ایزدانِ مینُوی و جهانی و سوشیانتهای زاده و نزاده ـــ نوکنندگان گیتی ـــ است.

۲۴ ـــ ۲۳

.... ۴

۱. = بندهای ۸۳ و ۸٤ فروردین یشت.
۲. = بندهای ۱۱ و ۱۲ همین یشت.
٤. بند ۱۳ همین یشت در پایان همهٔ کرده‌ها می‌آید که به جای آن سطری نقطه‌چین می‌گذاریم.
٤. = بندهای ۱۳-۱۱ همین یَشت.

کردهٔ چهارم

۲۵

....

۲۶

... که دیرزمانی از آنِ هوشنگِ پیشدادی بود؛ چنان که بر هفت کشور شهریاری کرد و بر دیوان و مردمان [دُروَند] و جادوان و پریان و کَوی های ستمکار و کَرَپ‌ها چیره شد و دوسوم از دیوان مَزَندَری دُروندانِ وَرنَ را برانداخت.

....

کردهٔ پنجم

۲۷

....

۲۸

... که از آنِ تَهمورثِ زیناوَند بود؛ چنان که بر هفت کشور شهریاری کرد و بر دیوان و مردمان [دُروَند] و جادوان و پَریان و کَوی های ستمکار و کَرَپ‌ها چیره شد.

۲۹

... چنان که بر همهٔ دیوان ومردمانِ [دُروَند] و جادوان و پَریان چیره شد و آهریمن را به پیکرِ اسبی درآورد و سی سال سوار بر او به دو کرانهٔ زمین همی تاخت.

....

کردهٔ ششم

۳۰

....

۳۱

... که دیرزمانی از آنِ جمشیدِ خوب رَمه بود؛ چنان که بر هفت کشور شهریاری کرد و

بر دیوان و مردمان [دُروَند] و جادوان و پَریان و کَوی های ستمکار و کَرَپ ها چیره شد.

۳۲

آن که دارایی و سود ــ هر دو ــ را از دیوان برگرفت.
فراوانی و گَله ــ هر دو ــ را از دیوان برگرفت.
خشنودی و سرافرازی ــ هر دو ــ را از دیوان برگرفت.
به شهریاری او، خوردنی و آشامیدنی نکاستنی، جانوران و مردمان ــ هر دو ــ بی مرگ و آبها و گیاهان ــ هر دو ــ نخشکیدنی بودند.

۳۳

به شهریاری او، نه سرما بود، نه گرما، نه پیری، نه مرگ و نه رَشکِ دیوآفریده.
اینچنین بود پیش از آن که او دروغ گوید؛ پیش از آن که او دهان به سخن دروغ بیالاید.

۳۴

پس از آن که او به سخن نادرست دروغ دهان بیالود، فرّ آشکارا به کالبد مرغی از او به بیرون شتافت.
هنگامی که جمشیدِ خوب رَمه دید که فرّ از وی بگسست، افسرده و سرگشته همی گشت و در برابر دشمنی [دیوان]، فروماند و به زمین پنهان شد.

۳۵

نخستین بار فرّ بگسست؛ آن فرِّ جمشید، فرِّ جم پسرِ ویوَنگهان به کالبد مرغ وارِغْنَ به بیرون شتافت.
این فَرّ [از جم گسسته] را مهرِ فراخ چراگاه ــ [آن] هزار گوشِ ده‌هزار چشم ــ برگرفت.
مهر شهریار همهٔ سرزمینها را می‌ستاییم که اهوره‌مزدا او را فرّه‌مَندترینِ ایزدانِ مینُوی بیافرید.

۳۶

دومین بار فرّ بگسست، آن فرِّ جمشید، فرِّ جم پسرِ ویوَنگهان به پیکرِ مرغ وارِغْنَ

به بیرون شتافت.

این فَرّ [از جم گسسته] را فریدون پسرِ خاندان آتبین برگرفت که ــ بجز زَرتُشت ــ پیروزترینِ مردمان بود.

۳۷

آن که آژی دَهاک را فرو کوفت؛ [اژی دهاکِ] سه پوزهٔ سه کلّهٔ شش چشم را، آن دارندهٔ هزار[گونه] چالاکی را، آن دیوِ بسیار زورمندِ دروج را، آن دُرَوَندِ آسیب رسانِ جهان را، آن زورمندترین دروجی را که اهریمن برای تباه کردنِ جهانِ اَشَه به پتیارگی در جهان اَستومَند بیافرید.

۳۸

سومین بار فَرّ بگسست، آن فَرِّ جمشید، فَرِّ جم پسرِ ویوَنگهان به کالبد مرغ وارِغْنَ به بیرون شتافت.

این فَرّ [از جم گسسته] را گَرشاسْپِ نَریمان برگرفت که ــ بجز زَرتُشت ــ در دلیری و مردانگی، زورمندترینِ مردمان بود...

۳۹

... که زور و دلیریِ مردانه بدو پیوست.

ما آن دلیریِ بر پای ایستاده، ناخفته، در بستر آرمیده و بیدار، آن دلیریِ به گَرشاسپ پیوسته را می‌ستاییم.

۴۰

آن که اژدهای شاخدار را بکشت؛ آن اسب اوبارِ مرد اوبار را، آن زهرآلودِ زرد رنگ را که زهر زرد گونَش به بُلندای نیزه‌ای روان بود.

هنگامِ نیمروز گرشاسْپ در آوندی آهنین بر پشت آن [اژدها] خوراک می پخت. آن تباهکار، از گرما خَوی ریزان، ناگهان از زیر [آن آوند] آهنین فراز آمد و آب جوشان را بپراگند.

گرشاسپِ نَریمان، هراسان به کناری شتافت.

۴۱

آن که «گَنْدَرِوَ»یِ زرّین پاشنه را کشت که پوزه گشاده، به تباه کردنِ جهانِ

استومندِ اَشَه برخاسته بود.

آن که نُه پسرِ «پَثَنیَه» و پسران «نیویک» و پسران «داشْتَیانی» را کشت؛ که «هیتاسپِ» زرّین‌تاج و «وَرِشَوَ» از خاندان «دانی» و «پیتَوُنَ»یِ پری دوست را کشت...

۴۲

... آن که «اَرزوشَمَن»یِ دارندهٔ دلیریِ مردانه را کشت...[1]

۴۳

... آن که «سْناویذْکَ» را کشت؛ آن شاخدارِ سنگین دست را که در انجمن می‌گفت:

ـــ من هنوز نابُرنایم. بدان هنگام که بُرنا شوم، زمین را چرخ و آسمان را گردونهٔ [خویش] کنم...

۴۴

... اگر گَرشاسْپِ دلیر مرا نکشد، من سْپَندمینو را از گَرزْمانِ درخشان فروکشم و اَنگْرَمینو را از دوزخِ تیره برآورم تا آن دو ـــ سْپَندمینو و اَنگْرَمینو ـــ گردونهٔ مرا بکشند.

گَرشاسْپِ دلیر او را بکشت و جانش را بگرفت و نیرویِ زندگانی اش را نابود کرد.

کردهٔ هفتم

۴۵

....

۴۶

سْپَندمینو و اَنگْرُمینو، به چنگ آوردن این فَرِّ ناگرفتنی را کوشیدند و هریک از آن دو، چالاک‌ترین پیک‌های خویش را در پیِ آن فرستاد.

سْپَندمینو، پیک‌های خویش بهمن و اَردیبهشت و آذرِ مَزدااَهوره را گسیل

۱. به‌جای نقطه‌ها، چندین واژه خراب و آشفته شده و معنی درستی از آنها برنمی‌آید.

داشت و اَنگْرَمینو پیک های خود «اَک مَنَ» و خشمِ خونینْ دَرفش و اَژی دَهاک و «سْپیتْیوَر» را ــ آن که تنِ جم را به ارّه دونیم کرد ــ روانه داشت.

۴۷

پس آنگاه، آذرِ مَزدا اَهوره، اینچنین اندیشه کنان به پیش خرامید:
ــ «من این فَرِّ ناگرفتنی را به چنگ آورم.»
امّا اَژی دَهاکِ سه پوزهٔ زشت نهاد، اینچنین پرخاش کنان از پی او بشتافت:

۴۸

ای آذرِ مَزدا اَهوره!
واپس رو که اگر تو این فَرِّ ناگرفتنی را به چنگ آوری، هرآینه من ترا یکباره نابود کنم؛ بدان‌سان که نتوانی زمینِ اَهوره آفریده را روشنایی بخشی.
آنگاه آذر، اندیشناک از بیم [تباهیِ] زندگی و برای نگاهداشتِ جهانِ اَشَه، دستها را واپس کشید؛ چه، اَژی دَهاک سهمگین بود.

۴۹

پس از آن، اَژی دَهاکِ سه پوزهٔ زشت نهاد، اینچنین اندیشه کنان بشتافت:
ــ «من این فَرِّ ناگرفتنی را به چنگ آورم.»
امّا آذر مزدا اَهوره اینچنین پرخاش کنان از پی او شتافت:

۵۰

ای اَژی دَهاکِ سه پوزه!
واپس رو که اگر تو این فَرِّ ناگرفتنی را به چنگ آوری، هرآینه من ترا از پی بسوزانم و بر پوزه های تو آتش برافروزم؛ بدان‌سان که نتوانی تباه کردنِ جهان اَشَه را برزمین اَهوره آفریده، گام نهی.
آنگاه اَژی دَهاک، اندیشناک از بیم [تباهیِ] زندگی، دستها را واپس کشید؛ چه، آذرْ سهمگین بود.[۱]

۱. دربارهٔ تقابل «اژی دهاک» و ایزد «آذر» ← وند. فر. ۱۸، بند ۱۹

۵۱

فَرّ به دریای فَراخ کَرت جست.

آنگاه اَپام نَپاتِ تیزاسب، دریافت و آرزو کرد که آن را به چنگ آورد:

ـــ من این فَرِّ ناگرفتنی را به چنگ آورم از تکِ دریایِ ژرف، از تکِ دریاهایِ ژرف.

۵۲

رَدِ بزرگوار، شهریارِ شیدوَر، اَپام نَپاتِ تیزاسب، آن دلیرِ دادرسِ دادخواهان را می‌ستاییم.

آفریدگار را می‌ستاییم که مردمان را بیافرید.

ایزدِ آب را می‌ستاییم که هرگاه او را بستایند، می‌شنود.

۵۳

اَهوره‌مَزدا چنین گفت:

ای زَرتُشتِ اَشَوَن!

بر هریک از شما مردمان است که خواستار به چنگ آوردن فَرِّ ناگرفتنی باشد.

چنین کسی از بخششِ پاداشِ درخشانِ آتُربانی بهره‌مند شود؛ از بخششِ پاداشِ فراوانِ آتُربانی بهره‌مند شود؛ از بخششِ آتُربان بهره‌مند شود...

۵۴

... از بخشش اَشی آسایش‌بخش برخوردار شود که ستور و گیاه ارزانی دارد.

پیروزی همه روزه از آنِ او شود و دشمن را به نیرومندی شکست دهد و بیش از سالی به درازا نکشد که برخوردار از این پیروزی بر سپاه خونخوار دشمن چیره شود و همهٔ دشمنان را شکست دهد.

برای فَرّ و فروغش، من او را ـــ فَرِّ مزدا آفریدهٔ ناگرفتنی را ـــ با نماز[ی به‌بانگِ] بلند و با زَور می‌ستایم.

فَرِّ نیرومند مَزدا آفریدهٔ ناگرفتنی را می‌ستاییم با هَوم آمیخته به شیر، با بَرسَم، با زبانِ خِرَد و «مَنْتَره»، با اندیشه و گفتار و کردارِ [نیک]، با زَور و با سخنِ رسا.

«ینگْهِه هاتَم ...»

کردهٔ هشتم

۵۵

....

۵۶

افراسیابِ تورانیِ تباهکار به آرزوی ربودنِ فَرّ ناگرفتنی ــ [فَرّی] که هم اکنون و از این پس، از آنِ تیره‌هایِ ایرانی و زَرتُشتِ اَشَوَن است ــ جامه از تن برگرفت و برهنه به دریایِ فَراخ کَرت جست و شناکنان در پیِ فَرّ شتافت.

فَرّ تاختن گرفت و [از دسترس او] بدر رفت. از آن جاست که شاخابه‌ای به نام «دریاچهٔ خسرو» از دریایِ فَراخ کَرت پدید آمد.

۵۷

ای سپیتْمان زَرتشت!

آنگاه افراسیابِ تورانیِ بسیار زورمند، ناسزاگویان از دریایِ فَراخ کَرت برآمد:

ــ «اِیثِ، اِیثَ، یثْنَ، اَهمایی!»[1]

ــ «من نتوانستم این فَرّ را ــ [فَرّی را] که هم اکنون واز این پس، از آنِ تیره‌هایِ ایرانی و زَرتُشتِ اَشَوَن است ــ برُبایم ...

۵۸

... اینک همهٔ تر و خشک و بزرگ و نیک و زیبا را بهم درآمیزم تا اَهوره‌مَزدا به تنگنا افتد!»

ای سپیتْمان زَرتُشت!

آنگاه افراسیابِ تورانیِ بسیار زورمند، [دیگر باره] خود را به دریایِ فَراخ کَرت افگند.

۱. در برابر این واژه‌ها و آنچه در بندهای ۶۰ و ۶۳ از زبان افراسیاب آمده است، در گزارشهای اوستا هیچ معنایی ننوشته‌اند و تنها آنها را به‌عنوان دشنامها و ناسزاهای افراسیاب شناخته‌اند.

۵۹

پس دومین بار، افراسیاب به آرزوی ربودنِ فرّ ناگرفتنی ــ [فرّی] که هم اکنون و از این پس، از آنِ تیره‌هایِ ایرانی و زَرتُشتِ اَشَوَن است ــ جامه از تن برگرفت و برهنه به دریایِ فَراخ کَرت جست و شناکنان در پیِ فرّ شتافت.

فرّ تاختن گرفت و [از دسترس او] بدر رفت. از آن‌جاست که شاخابه‌ای به نام «دریاچهٔ وَنگهَزْداه» از دریایِ فَراخ کَرت پدید آمد.

۶۰

ای سِپیتمان زَرتُشت!

آنگاه افراسیابِ تورانیِ بسیار زورمند، ناسزاگویان از دریایِ فَراخ کَرت برآمد:

ــ «ایثِ، ایثَ، یَثْنَ، اَهمایی، اَوَثَ، ایثَ، یَثْنَ، کَهمایی!»

ــ «من نتوانستم این فرّ را ــ [فرّی را] که هم اکنون و از این پس، از آنِ تیره‌هایِ ایرانی و زَرتُشتِ اَشَوَن است ــ برُبایم...

۶۱

... اینک همهٔ تر و خشک و بزرگ و نیک و زیبا را بهم درآمیزم تا اَهوره‌مَزدا به تنگنا افتد!»

۶۲

پس سومین بار، افراسیاب به آرزویِ ربودنِ فرّ ناگرفتنی ــ [فرّی] که هم اکنون و از این پس، از آنِ تیره‌هایِ ایرانی و زَرتُشتِ اَشَوَن است ــ جامه از تن برگرفت و برهنه به دریایِ فَراخ کَرت جست و شناکنان در پیِ فرّ شتافت.

فرّ تاختن گرفت و [از دسترس او] بدر رفت. از آن جاست که شاخابه‌ای به نام «اَوْزْدان‌وَن» از دریایِ فراخ کَرت پدید آمد.

۶۳

ای سِپیتمان زَرتُشت!

آنگاه افراسیابِ تورانیِ بسیار زورمند، ناسزاگویان از دریایِ فَراخ کَرت برآمد:

ــ «ایثِ ایثَ، یَثْنَ اَهمایی، اَوَثِ ایثَ یَثْنَ، اَهمایی، اَوُیَه ایثَ، یَثْنَ،

آهمایی!»

۶۴

او نتوانست این فَرّ را — [فَرّی را] که هم اکنون و از این پس، از آنِ تیره‌هایِ ایرانی و زَرتُشتِ اَشَوَن است — بِرُباید.

برای فَرّ و فروغش، مَن او را — فَرِّ مزدا آفریدهٔ ناگرفتنی را — با نماز[ی به‌بانگِ] بلند و با زَور می‌ستایم.

فَرّ نیرومندِ مَزدا آفریدهٔ ناگرفتنی را می‌ستاییم با هَومِ آمیخته به شیر، با بَرسَم، با زبانِ خِرَد و «مَنثره»، با اندیشه و گفتار و کردارِ [نیک]، با زَور و با سخنِ رسا.

«یِنگْهه هاتَم...»

کردهٔ نهم

۶۵

....

۶۶

... [فَرّی] که از آنِ کسی است که خاستگاهِ شهریاریِ وی، جایِ فروریختنِ رودِ «هیرمند» به دریاچهٔ «کیانْسیه» است؛ آن‌جا که کوه «اوشیدَم» سربرکشیده است و از کوههای گرداگرد آن، آب فراوان فراهم آید و سرازیر شود.

۶۷

رودهای «خواسْثرا»، «هْوَسْپا»، «فْرَدَثا»، «خوارنَنگْهَیتیِ» زیبا، «اوشْتَویتیِ» توانا، «اورْوَذا»یِ دارای چراگاههای فراوان، «اِرِزی» و «زَرِنومیتی» به سوی دریاچهٔ کیانْسیه روان شود و بدان فروریزد.

هیرمَندِ رایومَندِ فَرّه‌مَند — که خیزابهای سپید برانگیزد و سرکشی کند — به‌سوی آن روان شود و بدان فروریزد...

۶۸

... نیروی اسبی از آنِ اوست. نیروی اُشتری از آنِ اوست. نیروی مردی از آنِ اوست.

فَرِّ کیانی از آنِ اوست.
ای زَرتُشتِ اَشَوَن!

چندان فَرِّ کیانی در اوست که می‌تواند همهٔ سرزمینهای آنیران را برکند و در خود فروبرد.

۶۹

پس آنگاه در آن‌جا، آنان (اَنیران) سرگشته شوند و گرسنگی و تشنگی و سرما و گرما را دریابند.

اینچنین، فَرِّ کیانی پناهِ تیره‌های ایرانی و جانوران پنجگانه و یاری‌رسانِ اَشَوَن مردان و دینِ مَزداپرستی است.

....

کردهٔ دهم

۷۰

....

۷۱

... [فَرّی] که به «کی قباد» پیوست؛ که از آنِ «کی آپیوَه»، «کاووس»، «کی آرَش»، «کی پَشین»، «کی بیارَش» و «کی سیاوَش» بود...

۷۲

... بدان‌سان که همهٔ آنان ـــ کیانیان ـــ چالاک، همه پهلوان، همه پرهیزگار، همه بزرگ‌منش، همه چُست و همه بی‌باک شدند.

....

کردهٔ یازدهم

۷۳

....

۷۴

... [فَرّی] که از آنِ کِیخسرو بود، نیروی خوبِ بهم پیوسته‌اش را، پیروزیِ اَهوره آفریده‌اش را، برتریش در پیروزی را، فرمانِ خوب روا شده‌اش را، فرمانِ دگرگون ناشدنیش را، فرمانِ چیرگی ناپذیرش را، شکستِ بی درنگِ دشمنانش را...

۷۵

... نیروی سرشار و فَرِّ مزدا آفریده و تندرستی را، فرزندان نیکِ با هوش را، [فرزندانِ] توانای دانایِ زبان‌آور را، [فرزندانِ] دلاور از نیاز رهانندهٔ روشن چشم را، آگاهیِ درستِ از آینده و بهترین زندگیِ بی گمان را...

۷۶

... شهریاریِ درخشان را، زندگانیِ دیر پای را، همهٔ بهروزیها را، همهٔ درمانها را...

۷۷

... بدان‌سان که کِیخسرو بر دشمن نابکار چیره شد و در درازنایِ آوردگاه — هنگامی که دشمنِ تباهکارِ نیرنگ‌باز، سواره با او می‌جنگید — به نهانگاه گرفتار نیامد.

کِیخسروِ سرورِ پیروز، پسرِ خونخواهِ سیاوشِ دلیر — که ناجوانمردانه کشته شد — و کین‌خواهِ آغریرثِ دلیر، افراسیابِ تباهکار و برادرش گَرسیوَز را به بند درکشید.

....

کردهٔ دوازدهم

۷۸

....

۷۹

... [فَرّی] که از آنِ زَرتُشتِ اَشَوَن بود که دینی اندیشید؛ که دینی سخن گفت؛ که دینی رفتار کرد؛ که در سراسرِ جهان اَستومَند در اَشَه، اَشَوَن‌ترین، در شهریاری بهترین شهریار، در رایومندی، رایومندترین، در فَرّه‌مندی، فَرّه‌مندترین و در پیروزی، پیروزترین بود.

۸۰

پیش از او، دیوان آشکارا براین زمین در گردش بودند؛ آشکارا کامروا می‌شدند؛ آشکارا زنان را از مردان می‌ربودند و زاری کنندگان را می‌آزردند.

۸۱

آنگاه از یک «اَهونَ وَیریَه...» که زَرتُشتِ اَشَوَن چهار بار با درنگی درخور و در دومین نیمه به آوازی بلندتر بسرود، همهٔ دیوان به هراس افتادند؛ بدان گونه که آن [نابکاران] ناشایسته برای ستایش و ناسزاوار برای نیایش، در زیرزمین پنهان شدند.

۸۲

افراسیابِ تورانیِ تباهکار، در همهٔ هفت کشور زمین به جست‌وجوی فَرِّ [زَرتُشت] بود.

افراسیاب تباهکار، در آرزوی فَرِّ زرتشت، همهٔ هفت کشور را بپیمود.

افراسیاب به سوی فَرّ شتافت...[1] [اما زَرتُشت و فَرّ] — هر دو — خود را واپس کشیدند و چنان که خواست من — اهوره‌مَزدا — و دینِ مَزداپرستی بود، به کامِ خواستار[انِ شایسته] درآمدند.

....

کردهٔ سیزدهم

۸۳

....

۸۴

... [فَرّی] که از آنِ کِیِ گُشتاسپ بود که دینی اندیشید؛ که دینی سخن گفت؛ که دینی رفتار کرد.

بدان‌سان که او این دین را بستود، دیوانِ دشمنْ [خوی] را از اَشَوَنان براند.

۱. به جای نقطه‌ها در متن واژه‌ای است که معنی آن روشن نیست.

۸۵

اوست که با گرزِ سختِ [خویش]، اَشَه را راهِ رهایی جست.
اوست که با گرزِ سختِ [خویش]، اَشَه را راهِ رهایی یافت.
اوست که بازو و پناه این دینِ اَهورایی زَرتُشت بود.

۸۶

اوست که این [دینِ] در بند بسته را از بند برهانید و پایدار کرد و در میان نهاد؛ [این دینِ] فرمان گزارِ بزرگِ لغزش‌ناپذیرِ پاک که از ستور و چراگاه برخوردار است؛ که با ستور و چراگاه آراسته است.

۸۷

کِی گُشتاسپ دلیر بر «تَشْرُیاوَنْتِ» دُژدین و «پِشَنَ»یِ دیوپرست و «اَرجاسپِ» دُروَند و دیگر «خیون»هایِ تبهکارِ بدکُنش چیره شد.

....

کردهٔ چهاردهم

۸۸

....

۸۹

... [فَرّی] که از آنِ سوشیانتِ پیروزمند و دیگر یارانِ اوست، بدان هنگام که گیتی را نو کنند...[۱]

۹۰

.... [۲]

۱. دنبالهٔ جمله مانند بند ۱۱ همین یشت است.
۲. = بندهای ۱۲ و ۱۳ همین یَشت.

کردهٔ پانزدهم

۹۱

....

۹۲

بدان هنگام که «آسْتْوَت اِرِتَ»، پیکِ مَزدا اهوره ــ پسر «ویشْپَ‌تورْ وَیری» ــ از آب کیانْسیه برآید، گرزی پیروزی‌بخش برآورد؛ [همان گرزی] که فریدونِ دلیر، هنگام کشتنِ «اَژی‌دَهاک» داشت.[1]

۹۳

... [همان گرزی] که افراسیابِ تورانی، هنگام کشتنِ «زین گاو» دُروَند داشت؛ که کیخسرو، هنگام کشتنِ افراسیاب داشت؛ که کَیِ گُشتاسپ، آموزگار اَشَه برای سپاهش داشت.

او[2] بدین [گرز]، دروج را از این جا ــ از جهان اَشَه ــ بیرون خواهد راند.

۹۴

او همهٔ آفریدگان را با دیدگانِ خِرَد بنگرد.

...[3] آنچه زشت نژاد است.

او سراسر جهان اَستومَند را با دیدگان بخشایش بنگرد و نگاهش، سراسرِ جهان را جاودانگی بخشد.

۹۵

یاران «اَسْتْوَتْ اِرِتَ» پیروزمند بدر آیند: آنان نیک اندیش، نیک گفتار، نیک کردار و نیک دین اند و هرگز سخنِ دروغ برزبان نیاورند.

۱. به نوشتهٔ بُندَهِشْن و کتابهای دیگر، اَژی‌دَهاک به دست فریدون کشته نمی‌شود و فریدون تنها او را فرومی‌کوبد و در کوه دماوند به‌بند می‌کشد. ← یاد.
۲. آسْتْوَتْ اِرِتَ (= سوشیانت).
۳. یک واژه خراب شده است.

خشمِ خونینْ درفشِ نافرّه‌مند، از برابر آنان بگریزد و اَشَه بر دروجِ زشتِ تیرهٔ بدنژاد، چیره شود.

۹۶

منشِ بد شکست یابد و منشِ نیک برآن چیره شود.
[سخنِ] دروغ گفته شکست یابد و سخنِ راست گفته برآن چیره شود.
خُرداد و اَمرداد، گرسنگی و تشنگی ــ هر دو ــ را شکست دهند.
خُرداد و اَمرداد، گرسنگی و تشنگی زشت را شکست دهند.
آهریمنِ ناتوانِ بدکُنش، رو در گریز نهد.

....

«یَثَه اَهووَیرْیو...»
کوهِ مَزدا آفریدهٔ بخشندهٔ آسایشِ اَشَه، «اوشیدَرِنَ»، فَرِّ کیانیِ مَزدا آفریده و فَرِّ مَزدا آفریدهٔ ناگرفتنی را درود می‌فرستم.
«اَشِمْ وُهو...»
«اَهْمایی رَئِشْچَه...»[1]

۱. = یسنه ۶۸، بند ۱۱

۲۰
هَوم یَشت

خشنودیِ هَومِ افزایندهٔ اَشه را.

*

۱

هَومِ زرّینِ بُرزمَند را می‌ستاییم.
هَوم، نوشیدنیِ گیتی افزای را می‌ستاییم.
هَومِ دوردارندهٔ مرگ را می‌ستاییم.
.... ۱

۲

هَومِ زرّینِ بُرزمَند را می‌ستاییم.
هَوم، نوشیدنی گیتی افزای را می‌ستاییم.
هَومِ دوردارندهٔ مرگ را می‌ستاییم.
همهٔ هَومها را می‌ستاییم.
اینک پاداش و فَرَوَشیِ زَرَتُشت سِپیتمانِ اَشَوَن را می‌ستاییم.
«یِنگْهه هاتَم . . .»
«یَثَه اَهو وَیرْیو. . .»

۱. نخستین جمله های این بند از بند ۲۱ یسنه، هات ۱۰ گرفته شده و به‌جای سطر نقطه‌چین، بندهای ۱۸ــ۱۷ یسنه، هات ۹ آمده است.

هَومِ افزایندهٔ اَشَه را درود می‌فرستم.
«اَشِمْ وُهو...»
«اَهْمایی رَیْشْچَه...»[1]

۱. = یسـ . ۶۸، بند ۱۱

۲۱
وَنَنْد یَشت

خشنودیِ «وَنَنْد»، ستارهٔ مزدا آفریده را.



۱

وَنَنْد، ستارهٔ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن، رَدِ اَشَه را می‌ستاییم.

وَنَنْدِ درمان بخش و سزاوار بلند آوازگی را می‌ستاییم؛ پایداری در برابر «خْرَفْسترانِ» راندنیِ زشت ــ [آفریدگان] اهریمنی ــ را که یکسره باید راند[شان].

۲

وَنَنْد، ستارهٔ مَزدا آفریده را درود می‌فرستم.

«اَشِمْ وُهو...»

«اَهْمایی رَئِشْچَه...»[1]

۱. = یسـ . ۶۸، بند ۱۱

«هادُخت نَسک»

(پیوستِ یَشتها)

[1] ....



فرگرد دوم

۱

زرتشت از آهوره‌مَزدا پرسید:

ای آهوره‌مَزدا! ای سپَندترین مینو! ای دادار جهانِ آستومَند! ای اَشَوَن!

هنگامی که اَشَوَنی از جهان درگذرد، روانش در نخستین شب، در کجا آرام گیرد؟

۱. در کتابهای هشتم و نهم «دینکَرت» که از اوستا سخن به‌میان آمده، «هادُخت نَسک» بیستمین نسک از بیست و یک نسک اوستای کهن شمرده شده است. هادخت نسک کنونی، بخش کوچکی از آن نسک است. «سروش یشت هادخت» (یشت یازدهم کنونی) و «آفرینگان گهنبار» (در بخش خرده اوستا) نیز از بازمانده‌های هادخت نسک کهن است.

هادخت نسک کنونی (که برخی از گزارشگران اوستا، آن را یشت بیست و دوم شمرده و در جزو یشتها آورده‌اند) دارای سه فرگرد است. فرگرد یکم هفده بند دارد و در بزرگداشت و کارآمدی نیایش نامور «اَشِم وُهو...»ست که چون در آغاز «بسنه» جداگانه از آن سخن رفته، در این‌جا نیامده است. فرگرد دوم دربارهٔ درآمدن کردارهای مردم پارسا به پیکر دوشیزه‌ای زیبا و دلپذیر و فرگرد سوم دربارهٔ درآمدن کردارهای مردم ناپارسا به پیکر پَتیاره‌ای زشت و هراس‌انگیز است.

در برخی از گزارشهای اوستا، هادخت نسک (با آن که جزو یشتها شمرده نشده است) در میان «رام یشت» و «دین یَشت» آمده است. ما آن را پس از پایان یَشتها و به‌عنوان «پیوستِ یَشتها» می‌آوریم.

۲

آنگاه اَهوره‌مَزدا گفت:

[روان اَشَوَن] بر سر بالین وی جای گزیند و «اُشْتَوَدگاه» سرایان، اینچنین خواستار آمرزش شود:

ــ «آمرزش باد بر او!

آمرزش باد بر آن کسی که اَهوره‌مَزدا به خواستِ خویش، او را آمرزش فرستد!»

در این شب، روانِ [اَشَوَن] همچندِ همهٔ زندگیِ این جهانی، خوشی دریابد.

۳

ــ در دومین شب، روانش در کجا آرام گیرد؟

۴

آنگاه اَهوره‌مَزدا گفت:

[روانِ اَشَوَن] بر سر بالین وی جای گزیند و «اُشْتَوَدگاه» سرایان، اینچنین خواستار آمرزش شود:

ــ «آمرزش باد بر او!

آمرزش باد بر آن کسی که اَهوره‌مَزدا به خواستِ خویش، او را آمرزش فرستد!»

در این شب، روانِ [اَشَوَن] هَمچندِ همهٔ زندگی این جهانیِ خوشی دریابد.

۵

ــ در سومین شب، روانش در کجا آرام گیرد؟

۶

آنگاه اَهوره‌مَزدا گفت:

[روانِ اَشَوَن] بر سر بالین وی جای گزیند و «اُشْتَوَدگاه» سرایان، اینچنین خواستار آمرزش شود:

ــ «آمرزش باد بر او!

آمرزش باد بر آن کسی که اَهوره‌مَزدا به خواستِ خویش، او را آمرزش فرستد!»

در این شب، روانِ [اَشَوَن] هَمچندِ همهٔ زندگی این جهانی، خوشی دریابد.

۷

پس از سپری شدن شب سوم، سپیده دمان روان آشَوَن مرد را چنین می‌نماید که خود را در میان گیاهان و بوهای خوش می‌یابد و او را چنین می‌نماید که باد خوش بویی از سرزمینهای نیمروزی به‌سوی وی می‌وزد؛[۱] [بادی] خوش بوی‌تر از همهٔ دیگر بادها.

۸

آشَوَن مرد را چنین می‌نماید که این باد خوش بوی را به بینی خویش دریافته است. [آنگاه با خود چنین گوید:]

ــ این باد، این خوش بوی‌ترین بادی که هرگز مانند آن را به بینی خود درنیافته بودم، از کجا می‌وزد؟

۹

در وزشِ این باد، «دینِ» وی به پیکرِ دوشیزه‌ای بر او نمایان می‌شود: دوشیزه‌ای زیبا، درخشان، سپید بازو، نیرومند، خوش چهره، بُرزمَند، با پستانهایِ برآمده، نیکوتن، آزاده و نژاده که پانزده ساله می‌نماید و پیکرش هَمچندِ همهٔ زیباترین آفریدگان، زیباست.[۲]

۱۰

آنگاه روانِ آشَوَن مرد، روی بدو کند و از وی بپرسد:
کیستی ای دوشیزهٔ جوان! ای خوش اندام‌ترین دوشیزه‌ای که من دیده‌ام؟

۱۱

پس آنگاه «دینِ» وی، بدو پاسخ دهد:
ای جوانمردِ نیک اندیش، نیک گفتار، نیک کردار و نیک دین!
من «دینِ» توام.
[آشَوَن بپرسد:]

۱. در اساطیر ایران، نیمروز (= جنوب) جای فروغ و فردوس ایزدی است.
۲. سنج . وند. فر. ۱۹، بند ۳۰

پس کجاست آن که ترا دوست داشت برای بزرگی و نیکی و زیبایی و خوش‌بویی و نیروی پیروز و توانایی [تو] در چیرگی بر دشمن، آنچنان که تو در چشم من می‌نمایی؟

۱۲

[دوشیزه پاسخ دهد:]
ای جوانمردِ نیک اندیش، نیک گفتار، نیک کردار و نیک دین!

این تویی که مرا دوست داشتی برای بزرگی و نیکی و زیبایی و خوش‌بویی و نیروی پیروزمند و توانایی [من] در چیرگی بر دشمن، آنچنان که من در چشم تو می‌نمایم.

۱۳

هنگامی که تو می‌دیدی که دیگری مردار می‌سوزاند و بتان را می پرستد و ستم می‌ورزد و درختان را می بُرَد، می‌نشستی و «گاهان» می‌سرودی و آبهای نیک و آذرِ آهوره‌مَزدا را می‌ستودی و اَشَوَن مرد را که از نزدیک یا دور می‌رسید، خشنود می‌کردی.

۱۴

دوست داشتنی [بودم]، تو مرا دوست داشتنی‌تر کردی.
زیبا [بودم]، تو مرا زیباتر کردی.
دل‌پسند [بودم]، تو مرا دل‌پسندتر کردی.
بلند پایگاه بودم، تو مرا بلند پایگاه‌تر کردی.

از این پس، مردمان مرا ــ اَهوره‌مَزدای همیشه ستوده و پناه‌بخش را ــ می‌ستایند.[1]

۱۵

آنگاه روان اَشَوَن مرد نخستین گام را بردارد و به [پایگاه] اندیشهٔ نیک درآید.

۱. جمله‌های پیشین از زبان «دین» مردِ اَشَوَن بود خطاب بدو؛ اما این جمله ناگهان از زبان آهوره‌مَزدا در این جا آمده است و پیوند آن با جمله‌های پیش، روشن نیست.

پس دومین گام را بردارد و به [پایگاه] گفتار نیک درآید. سپس سومین گام را بردارد و به [پایگاه] کردار نیک درآید و سرانجام، چهارمین گام را بردارد و به «اَنیران» ([سرای] فروغ بی پایان) درآید.

۱۶

آنگاه اَشَوَن مردی که پیش از او زندگانی را بدرود گفته است، روی بدو آورد و از وی بپرسد:
ای اَشَوَن!
چگونه زندگی را بدرود گفتی؟
ای اَشَوَن!
چگونه از خانه های پر از ستورِ جهانِ خواهش و آرزو رهایی یافتی؟
چگونه از جهانِ اَستومَند به جهانِ مینوی رسیدی؟
چگونه از جهانِ پرآسیب به جهانِ جاودانه درآمدی؟
[این] بهروزیِ دیر پای، ترا چگونه می‌نماید؟

۱۷

آنگاه آهوره‌مَزدا گوید:
از او — از کسی که راه پر هراس و سهمگین و تباه را پیموده و درد جدایی روان از تن را کشیده است — چیزی مپرس.

۱۸

پس، او را خورشی از روغن «زَرِمَیَه» آورند.
چنین خورشی است جوانمردِ نیک اندیش، نیک گفتار، نیک کردار و نیک دین را پس از مرگ.
چنین خورشی [است] اَشَوَن زنِ جوانِ بسیار نیک اندیش، بسیار نیک گفتار، بسیار نیک کردار و خوب آموختهٔ فرمانبردارِ شوی را.

فرگرد سوم[1]

زَرتشت از اَهوره‌مَزدا چگونگی کار روانِ دُروند را در نخستین سه شب پس از مرگ می پرسد. اَهوره‌مَزدا در پاسخ می‌گوید که روان وی در آن سه شب، سرگشته و پریشان بر گرد پیکر او بسر می برد و این پاره از «گاهان» را می‌سراید:

«ای مَزدا آهوره!

به کدام مرز و بوم روی آورم؟ به کجا بروم؟»[2]

پس از سپری شدن شب سوم، سپیده دمان روان مردِ دُروَند را چنین می‌نماید که در میان برف و یخ‌بندان است و بوهای گند و ناخوشی را درمی یابد. او را چنین می‌نماید که بادی گندآگین از سرزمینهای اَپاختری[3] به سوی وی می وزد. از خود می پرسد:

ــ «از کجاست این باد که بد بوتر از آن را هرگز به بینی خویش درنیافته ام؟»

آنگاه در وزشِ این باد، «دینِ» خود را می بیند که به پیکرِ زنی پَتیاره، زشت، چرکین، خمیده زانو، همچون پلیدترین خْرَفْسْتَران و گندیده‌تر از همهٔ آفریدگان گندیده بدو روی می‌آورد. روانِ دُروَند از او می پرسد:

ــ «کیستی تو که هرگز زشت‌تر از ترا ندیده‌ام؟»

زن در پاسخ وی می‌گوید:

«ای زشت اندیشهٔ زشت گفتارِ زشت کردار!

من کردار زشت توام. از آز و بد کرداریِ تست که من چنین زشت و تباه و بَزِه کار و رنجور و پوسیده و گندیده و درمانده و درهم شکسته‌ام.

هنگامی که تو می‌دیدی کسی ستایش و نیایشِ ایزدان را می‌گزارد و آب و آتش و گیاه و دیگر آفریدگان نیک را پاس می‌دارد، تو اَهریمن و دیوان را خشنود می‌کردی.

۱. فرگرد سوم هادخت نسک نیز مانند فرگرد دوم، هیجده بند دارد و واژه‌ها و جمله‌های آن، بیشتر همانهاست که در فرگرد دوم بکار برده شده است، جز آن که به مناسبت در میان بودن سخن از روان گناهکار، برخی از واژه‌ها و جمله‌ها دگرگون می‌شود و آنچه در فرگرد پیشین خوب و پسندیده بود، در این فرگرد زشت و نکوهیده است. گزارش کوتاه این فرگرد را در متن می‌آوریم.

۲. = گاه. یس. ٤٦، بند ۱

۳. در اساطیر ایران، آپاختر (= شمال) جای دوزخ و پایگاه اهریمن و دیوان و دروجان است.

هنگامی که تو می‌دیدی کسی به دیگران یاری می‌رساند و آشَوَنانِ از نزدیک یا دور رسیده را چنان که باید، در پناه می‌گیرد و میهمان‌نوازی می‌کند، تو تنگ‌چشمی می‌کردی و در به‌روی مردم می بستی.

ناپسند بودم، تو ناپسندترم کردی.

هراس‌انگیز بودم، تو هراس‌انگیزترم کردی.

نکوهیده بودم، تو نکوهیده‌ترم کردی.

من در آپاختر جای داشتم، تو با اندیشه و گفتار و **کردار بد** خویش، مرا بیش از پیش به‌سوی آپاختر راندی.

گمراه‌شدگان ــ بدان روی که چندی فرمانبردار آهریمن بودند ــ هماره مرا نفرین فرستند.»



آنگاه روان مردِ دُروَند در نخستین گام به پایگاه **اندیشهٔ بد** درآید. پس در دومین گام به پایگاه **گفتار بد** درآید. سپس در سومین گام به پایگاه **کردار بد** درآید و سرانجام در چهارمین گام به سرای تیرگی بی پایان (دوزخ) رسد.

آنگاه دُروَند مردی که پیش از او زندگانی را بدرود گفته است، از او می پرسد:

«ای دُروَند!

چگونه از جهان پر آسیب به جهان جاودانه درآمدی؟

این شکنجهٔ دیر پای، ترا چگونه می‌نماید؟»

آنگاه آهریمن گوید:

«از کسی که راهِ پرهراس و سهمگین و تباه را پیموده و درد جدایی، روان از تن را کشیده است، چیزی مپرس.»

پس، او را خورشی زهرآگین آورند؛ چه، بد اندیشِ بد گفتارِ بد کردارِ بد دین را جز آن خورش نشاید.

زنِ دُروَندِ بسیار بداندیشِ بد گفتارِ بد کردارِ ناپاکِ بد آموختهٔ نافرمانبردار از شوی را نیز چنین خورشی دهند.

کردهٔ یکم

۱

[زَوت:]

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم رَدانِ مینوی و جهانی را:
رَدانِ جانورانِ آبزی را،
رَدانِ جانورانِ زمینی را،
رَدانِ پرندگان را،
رَدانِ جانورانِ دشتی را،
رَدانِ چرندگان را،
اَشَوَنان و رَدانِ اَشَوَنی را.

۲

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «گَهَنبارها» رَدانِ اَشَوَنی را:
«مَیدْیوزَرِم» (شیردهندهٔ) اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را،
«مَیدْیوشِم» اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی (هنگام درویدن گیاهان) را،
«پَتیه شْهِیم» اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی (هنگام خرمن‌برداری) را،
«اَیاسْرِم» اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی (هنگام گُشن گیری رمه) را،
«مَیدیارِم» اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی (هنگام سرما) را،
«هَمَسْپَتْمَدَم» اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی (هنگام ستایش و نیایش) را.[1]

۱. برای شش «گَهَنبار» و صفتهای آنها ← خرده.

۳

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم جهان بارورِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را که فرزندانی می‌زاید.[۱]

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم بخشهایِ به نیکی ستودهٔ «سْتَوُتَ یِسْنْیَه»یِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.

نوید ستایش می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم بخشهایِ به نیکی ستودهٔ «یِسْنْیَه»، «مَیَزد»های اَشَوَن، اَشَوَن مردان و اَشَوَن زنان را.

۴

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم [ایزدان] سال، رَدانِ اَشَوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم سرایشِ «اَهونَ وَیـرْیَه...»یِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم درودگویی بر «اَشَه وَهیشتَ» (اَشِمْ وُهو)یِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «یِنگْهِه هاتَم...» اَشَوَنِ به نیکی ستوده، رَدِ اَشَوَنی را.[۲]

۵

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «اَهونَوَد گاهِ» اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم زنان مزدا آفریدهٔ اَشَوَن، دارندگان فرزندان اَشَوَنِ بسیار، رَدان اَشَوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «اَهومند» و «رَتومندِ»[۳] اَشَوَن،

۱. جهانِ بود و هستی که همهٔ آفریدگان از او هستی یابند. (گپ.)
۲. برای این نیایشها ← خرده.
۳. اَهومند و رَتومند از صفتهای اهوره‌مزداست.

رَدِ اَشَوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «هفت هاتِ» اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم آب اَشَوَن بی آلایش — «اَرِدْوی»[۴] — رَدِ اَشَوَنی را.

۶

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «اُشْتَوَد گاهِ» اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم کوههای رامش دهندهٔ بسیار آسایش بخش مزدا آفریدهٔ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «سِپَنْتْمَد گاهِ» اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «بهرام» اهوره آفریده و «اوپَرتات» اَشَوَنِ پیروز، رَدانِ اَشَوَنی را.

۷

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «وُهوخْشْتَر گاهِ» اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «مهر» فراخ چراگاه و «رام» بخشندهٔ چراگاههای خوب، رَدانِ اَشَوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «وَهیشْتو ایشت گاهِ» اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم آفرین نیکِ اَشَوَن و اَشَوَن مردِ پاک، رَدِ اَشَوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «داموِیش اوپَمَن»، ایزد

۴. اَرِدوی‌سورَ آناهیتا (= ناهید) ایزد بانوی آبها.

چیره‌دستِ دلیر اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.

۸

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «اَیریَمَن ایشْیَه»یِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورد «فْشوشو مَنْثْره»یِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم رَدِ بزرگوار «هادُخت» اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.

۹

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم پرسش اهوراییِ اَشَوَن، دینِ اهوراییِ اَشَوَن، سرزمین اهوراییِ اَشَوَن، زَرَتُشتومِ اهوراییِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «هَدیش» دارندهٔ کشتزار را که به چار پایِ خوب کُنش، چراگاه بخشد و اَشَوَن مرد را که چار پای بپرورد.

کردهٔ دوم

۱

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم رَدانِ مینوی را.
با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم رَدانِ جهانی را.
با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم رَدان جانوران آبزی را.
با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم رَدانِ جانوران زمینی را.
با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم رَدانِ پرندگان را.
با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم رَدانِ جانوران دشتی را.
با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم رَدانِ چرندگان را.

۲

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم گهنبارهای اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را.

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم میدیوزرم (شیردهندهٔ) اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم میدیوشم اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی (هنگام درویدن گیاهان) را.

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم پتیه‌شهیم اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی (هنگام خرمن‌برداری) را.

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم ایاسرم اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی (هنگام گُشن گیری رمه) را.

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم میدیارم اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی (هنگام سرما) را.

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم همسپتمدم اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی (هنگام ستایش و نیایش) را.

۳

بـا ایـن زَور و بَرسَـم، خـواستـار سـتـایشم جـهـانِ بارورِ اَشَـوَن، رَدِ اَشَونی را که فرزندانی می‌زاید.

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم همهٔ رَدان را: آنان که اهوره‌مزدا به زرتشت آگاهی داد که به آیینِ بهترین اَشَه سزاوار ستایش و نیایشند.

٤

با این زَور و بَرسَم، خـواستـار ستایشم ترا ای رَد، ای اهوره‌مزدای مـینُوی، ای در میانِ مینُویان برتر، ای «اَهو» و «رَتو» در آفرینش جهانی.

۵

با این زَور و بَرسَم، کسی را خواستـار ستایشم که رَدان را همـی خواند؛ آن اَشَوَن مـردی کـه اندیشه و گفتـار و کـردار نـیک را به یاد دارد؛ آن که بـه سـپندارمذ اَشَوَن و به سخن سوشیانت پایدار است و «با کُنشِ خود، جهان را به‌سوی اَشَه پیش می برد.»[1]

٦

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم [ایزدانِ] اَشَوَنِ سال، رَدانِ اَشَونی را.

با این زَور و بَرسَم، خـواسـتـار ستایشم سرایشِ «اَهـونَ وَیـرْیَـه...»یِ اَشَوَن، رَدِ اَشَونی را.

بـا ایـن زَور و بَـرسَـم، خـواسـتـار سـتـایـشم نـیـایشِ «اَشَـه وَهـیشتَ...» (اَشِمْ وُهو...)یِ اَشَوَن، رَدِ اَشَونی را.

با این زَور و بَرسَم، خـواستار ستایشم «یِنگْهِه هاتَم...» اَشَوَنِ به نیکی ستوده، رَدِ اَشَونی را.

۷

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم اَهوَنَود گاهِ اَشَوَن، رَدِ اَشَونی را.

خواستار ستایشم زنانِ نیک بختِ نژادهٔ بُرزمند را.

۱. جملهٔ داخل « » از گاه.، یس. ٤۳، بند ٦ برگرفته شده است.

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم آن آهومند و رَتومند اَشَوَن، آن آهو و رَتو، آن اهوره‌مزدای اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.
با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم یَسنَه‌یِ توانا: هفت هاتِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.
خواستار ستایشم اَرِدْویسوَر اَناهیتایِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.

۸

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم اُشْتَوَدگاهِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.
خواستار ستایشم کوههای رامش دهندهٔ بسیار آسایش‌بخشِ مزداآفریدهٔ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را.
با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم سِپَنْتْمَد گاهِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.
خواستار ستایشم بهرامِ اهوره‌آفریده و اوَپَرتات پیروز، رَدانِ اَشَوَنی را.

۹

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم وُهوخْشَترگاهِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.
خواستار ستایشم مهرِ فراخ چراگاه و رام بخشندهٔ چراگاههای خوب، رَدانِ اَشَوَنی را.
با این زور و برسم، خواستار ستایشم وَهیشْتُو ایشْت گاهِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.
خواستار ستایشم آفرین نیک اَشَوَن و اَشَوَن مردِ پاک و داموِیشْ اوپَمَن، ایزد چیره‌دستِ دلیر اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.

۱۰

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم ایرْیَمَن ایشْیَه‌ی اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.
با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم فْشوشو مَنْثْرَه‌ی اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را
با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم رَدِ بزرگوار هادُختِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.

۱۱

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم پرسش اهورایی اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.
با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم دینِ اهوراییِ اَشَوَن، رَد اَشَوَنی را.

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم سرزمینِ آهورایی آشَوَن و زَرَتُشتومِ اهوراییِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را.

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم هَدیشِ دارندهٔ کشتزار را که به چار پای خوب کُنش، چراگاه بخشد و آشَوَن مرد را که چار پای بپرورد.